



مرکز پژوهش‌های استراتژیک و توسعه اقتصادی

تحول رژیم‌های اقتصادی

ایران و شرق آسیا
از صفوی تا معاصر



تحول رژیم‌های اقتصادی

ایران و شرق کُردستان

از صفویه تا معاصر



مرکز پژوهش‌های استراتژیک پژاک

تدوین:

مرکز پژوهش‌های استراتژیک پژاک

PJAK Strategic Research Center

محتوا:

- ۱- رژیم‌های اقتصادی ایران
 - ۲- شیوه‌های تولید در ایران
 - ۳- از صفویه تا معاصر
 - ۴- شرق کردستان و ایران
 - ۵- کردستان و شیوه‌های تولید
 - ۶- نظام‌های اقتصادی استعماری
 - ۷- کردستان در ادوار مختلف
 - ۸- جامعه اقتصادی کردستان
-

ویرایش: مرکز پژوهش‌های استراتژیک پژاک

صفحه‌آرایی و طرح جلد: رامین گارا

انتشارات: مرکز انتشارات پژاک ۱۴۰۰ ه.ش

تعداد صفحات: ۲۷۶

چاپ یکم تابستان ۲۱ صص ۲۰

چاپخانه گریلا

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

فهرست

مقدمه ۸

کتاب ۱ ایران، تمدن اقتصاد دولتی

درآمد	۱۴
دگرشد مدیریت و شیوه‌های سیاسی-اقتصادی	۱۵
پنج فرصت تاریخی	۱۸
۱- اخلاق و فرهنگ زرتشتی	۱۸
۲- نوزایش مانی-مزدک	۲۰
۳- نوزایش فلسفی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی	۲۱
۴- جنبش مشروطیت	۲۳
۵- انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی	۲۸

فصل ۱

صفویه، تباه‌گری سیستماتیک

۱- بخش شبانکارگی	۳۵
۲- بخش روستایی	۳۶
۳- بخش شهری	۳۷
۴- ایران در حاشیه نظام جهانی	۳۸
۵- اوضاع طبقاتی	۳۹
۶- افول و زوال	۴۰
سلطه افغانها، قحطی و فلاکت	۴۲
افشاریه؛ ارتش سالاری، زورستانی (۱۷۲۹ م)	۴۳
ملوک‌الطوایفی زندیه	۴۴
قاجاریه و افتتاح اداره قجری مملکت	۴۷
۱- ایران نیمه‌مستعمره؛ سرمایه‌داری جنبی	۴۸
۲- پارادایم توسعه وابسته	۵۰
۳- محصول پولی و تجاری	۵۱
۴- نظام مالکیت طبقاتی	۵۲

۵۶	۵- احوال ایلات و ملل
۵۸	۶- صورت‌بندی اجتماعی و آسیب‌ها
۵۹	۷- مشروطیت؛ ایران جهان‌سومی
۶۹	۸- پسامشروطه، نطفه سرمایه‌داری صنعتی
۷۴	استبداد پهلوی؛ ناقتصاد شهری
۷۴	۱- دولت ملی، توسعه صنعتی وابسته
۷۶	۲- اقتصاد دیوانسالار و ارتشی
۷۷	۳- سیاست تخت‌قاچو؛ زوال ایلات
۷۹	۴- تولید شهری؛ انحصارات سرمایه‌دارانه
۸۳	۵- سلطه سرمایه خارجی- واردات
۸۴	۶- جنبش‌های دوره رضاشاه
۸۶	۷- تغییر جبهه وابستگی
۸۶	۸- اقتصاد محلی کرد- آذری
۹۳	۹- جنبش ۳۲؛ اقتصاد بدون نفت
۹۶	۱۰- شاه، تثبیت سرمایه‌داری ایرانی
۹۹	۱۱- زوال شیوه تولید روستایی
۱۰۳	۱۲- شهر، مکان استثمار
۱۰۴	۱۳- نظم جهانی دوره پهلوی

فصل ۲

انقلاب ۵۷؛ اقتصاد اسلام سیاسی

۱۰۷	۱- ریشه نظام ولایی در ستم پهلوی
۱۱۱	۲- برای اقتصاد انقلاب نکرديم!
۱۱۴	۳- مصادره انقلاب؛ بورژوازی ولایی
۱۱۶	۴- آغاز سلطه و انحصارات ولایت مطلقه
۱۱۸	۵- چهار دهه اقتصاد سیاسی کائوتیک
۱۱۹	الف - دوران کارگزاران سازندگی
۱۲۶	ب - دولتهای اصلاح طلب
۱۳۳	ج - حاکمیت اصولگرایان
۱۳۷	د - میانه‌روی و سرایش سقوط
۱۴۸	پس از چهل سال
۱۵۱	لیبرالیسم - نئولیبرالیسم

کتاب ۲

کردستان، کمونالیته فراسوی سرمایه‌داری

فصل ۳

۱۷۲	شیوه کمونی- شبانکارگی
۱۷۸	انحرافات از کجا آغاز شد؟
۱۸۲	فرهنگ کمونالی فراروی فشار تمدن
۱۹۱	شیوه روستایی پایدار شد!

فصل ۴

تحولات اجتماعی فراگرد نظام‌ها

۲۰۰	۱- نظام برده‌داری:
۲۰۱	۲- نظام فئودالی:
۲۰۲	۳- نظام سرمایه‌داری:

۲۰۵	الف- کُردستان در دوره برده‌داری
۲۰۶	ب- کُردستان در دوره فئودالیسم
۲۲۳	ج- نسل‌کشی‌های سرمایه‌داری در کُردستان
۲۲۳	۱- خاستگاه سرمایه‌داری و غایات
۲۲۷	۲- نفوذ، پیدایش و نسل‌کشی

فصل ۵

دوره جمهوری ولایی و ملت‌کُرد

۲۴۲	۱- سرمایه‌داری ولایت مطلقه آنتی‌کُرد
۲۴۴	۲- ویژگی‌های سرمایه‌داری جمهوری ولایی
۲۴۷	۳- ساختار نظام و موقعیت کُردها
۲۵۸	بعد اقتصادی در واقعیت کُردها

فصل ۶

جامعه اقتصادی

۲۶۵	۱- کنفدرالیسم دمکراتیک:
۲۶۷	۲- ملت دمکراتیک:
۲۷۱	نتیجه
۲۷۶	منابع و مأخذ

مقدمه

اقتصاد به مثابه زیرساخت اساسی در جامعه دربردارنده مفاهیم متعدد، اصطلاحات و موضوعات پر جزئیات است که همیشه در یک ساختار محبوس گردانده می‌شود. بدون شک هیچ نظام و رژیم اقتصادی، بدون ساختار، قاعده و روش خاص خود نمی‌تواند وجود داشته باشد و دوام بیاورد. علی‌الاساس، ساختار، قاعده و روش تحمیل‌گر بسیاری قوالب جبری نیز هست، لذا نظام موجود بایستی کارا کتری داشته باشد که متکی بر بسیاری نرم‌ها و پارامترهای منعطف، ویژگی سیالیت و سرزندگی به خود ببخشد. معمولاً نمی‌توان اقتصاد و معیشت جوامع را اسیر برخی قوانین خشن و اجباری ساخت و یا مدیریتی را از خارج بر آن، تحمیل نمود. در نگارش حاضر، به این موضوع پرداخته می‌شود که نظام‌های برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری همانطور که طی ادوار تاریخی خود اثبات نموده‌اند، تحمیلی هستند. بعبارتی، دست دخالت‌گر از خارج در اقتصاد می‌باشند. از این میان، سرمایه‌داری از سایر نظام‌ها مطلق‌تر، خشن‌تر و بی‌رحم‌تر است و تمامی شیوه‌های تولید در ریز و درشت امورات را تحت فشار و انحصار خود درآورده و متکی به ابزاری به نام پول می‌گرداند. پول، ارزش نسبی بی‌پایان‌تری از حیات و معیشت می‌یابد. برای جامعه، دسته‌بندی بصورت «شیوه‌های تولید» صحیح‌تر از دسته‌بندی بصورت «برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری»^۱ است. نگارش حاضر به این مقولات بنیادین در تئوری‌های اقتصادی می‌پردازد که کدامین نظام سر برآورده، تا چه اندازه مخرب واقع شده‌اند و جایگزین مناسب برای آنها کدام نظام مدرن است. جامعه و دولت دو قطب همیشه متضاد هستند که پدیده دولت، همان دست دخالت‌گر خارجی ناقص‌داری می‌باشد که نهادینه گشته و همیشه فرم قدرت است نه اقتصاد، بنابراین، افشار و طبقاتی که در ادوار برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری جایگاه مدیریت را مصادره و اشغال کردند، همه دست‌های خارجی انحصار‌گر در حوزه اقتصاد

۱. این دسته‌بندی از سوی مارکس انجام شده که در خصوص کل تاریخ و جوامع صحیح نمی‌باشد، اما اگر موضوع، نظام‌های تولیدی انحصار‌گر باشد صحیح است.

هستند که بدون اشغال کامل حوزه سیاست در درجه نخست، نمی‌توانند حوزه اقتصاد را با بامیل خویش، نظم‌دهی کنند. هر سه، نظام‌های غارتگری هستند و امروزه با ابزاری ساختن به تمام‌معنای مفهوم جمهوری و با سوءاستفاده از پدیده دمکراسی، مشروعیت بی‌پایان برای خود حصول می‌نمایند؛ اما جوامع همیشه نسبت به آنها بی‌باور بوده و علیه‌شان مبارزه کرده‌اند. آنها را لعن و نفرین کرده و درصدد ارایه آلت‌رناتیو بی‌بدیل برآمده‌اند.

در همه ادوار تمدنی، اساسی‌ترین مشخصات برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری بعنوان قطب مخالف سوسیالیسم، همیشه بصورت هم‌عرض وجود داشته‌اند. مثلاً در ایران برخی طبقات تجار، پیشه‌ور و صراف «سرمایه انباشت کرده‌اند» و «اقتصاد پولی بوده» ولی چرا سرمایه‌داری تجاری در دوره فئودالیسم و سرمایه‌داری صنعتی در اوایل قرن بیستم ظهور نکرد؟ زیرا مالکیت و قدرت در دست دولت بوده نه اشخاص مستقل. البته تز پایه‌ای این است که دولت، هر سه نظام برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری را بصورت مختلط به انجام رسانده است ولی هرگز بصورت خاص همچو اروپا نهادمند نگردانده و طبقات جامعه هم آن را عملاً نهادمند نکرداند. هر چه باشد، هر سه نظام همراه با خود پدیده دولت از بطن کلیت تمدن مرکز‌گرا بیرون آمده‌اند، لذا در ایران هم همیشه این عوامل متعلق به تمدن مرکز‌گرا بوده‌اند. پس هم برده‌داری و هم فئودالیسم و هم سرمایه‌داری وجود داشته‌اند، اما به لحاظ ساختاری، متفاوت با اروپا بوده. طبقه و شهر چه تحت سلطه دولت بوده باشند، چه مستقل از آن، کماکان، تمدنی بوده‌اند و بنابراین حتی در اروپا برخلاف نظر برخی، دولت همیشه و در هر حال با وجود استقلال طبقات، باز حاکم و مسلط بوده. موضوع اصلی ما بر این محور استوار است که نظام‌ها و شیوه‌های تولید در شرق کُردستان چه مرحله‌ای را طی کرده‌اند، ولی بدون پرداختن به تاریخ نظام‌های سلطه در ایران، این امر خطیر بی‌فایده می‌نمود. با توجه به اینکه رژیم سلطه‌گری از دوران صفویه روبروی تحولات سیاسی و اجتماعی بنیادی در ساختارها شد، دوره زمانی صفویه تا جمهوری ولایی را مورد مذاقه قرار خواهیم داد، ولی نگاهی معطوف به ادوار گذشته در حد نیاز جهت ایجاد کلیت تاریخی، ضروری است. برای مثال در بحث از **معیشت زاگرسی** نمی‌توان از ریشه‌ها و سنگ‌بنای قوی نئولیتیک و جامعه طبیعی در کُردستان غافل ماند، زیرا همچو رودخانه‌ای مادر، همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های سراسر جهان را تغذیه نموده. مارکس به طبیعت «مساوات‌طلبانه» جامعه شرقی اشاره کرده و گفته، با بصیرت است. در ایران، اما دولت، همه بصیرت‌ها را کاملاً کور نموده.

بنا بر تحلیل «**نظام‌های تولید و سلطه**» و «**شیوه‌های تولید**» گذاشته‌ایم تا تبیین گردد که در سیر زمانی از **صفویه** تا به امروز چه تحولات کیفیتی و گاه کمیته رخ داده و آیا ماهیت پدیده اقتصاد سلطه‌پذیر است یا خیر؟ تمام کوشش‌ها اثبات سلطه‌ناپذیری اقتصاد است و چون

برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری نظام‌های سلطه هستند، بنابراین نااقتصاد می‌باشند. اثرپذیری معیشت از هر دوره سلطه‌گری ۵۰۰ سال گذشته که نقش زور در آن برجسته است، انکارناپذیر است.

محور کلی موضوع نگارش، خط پایدار اقتصاد و معیشت طبیعی و اجتماعی در برابر نظام سلطه دولت در ادوار مختلف است که آخر سر بایستی محو گردد و خودمدیریتی خلق‌ها جای دولت را بگیرد. بازستانی مدیریت اقتصاد و تفویض مجدد آن به خود جامعه مدنی، تنها رسالت است، مدیریت اقتصاد اما مقوله‌ای است که بدون پشتوانه بسیار قوی مدیریت سیاست هرگز پدیدار نمی‌گردد. شرق کُردستان که با حمله وحشیانه صفویه به **کُردستان** و تارومار نمودن آئین‌ها، ادیان، مذاهب و ملل مختلف در آن همراه شده، نقطه عطفی در تاریخ است که دوره‌ای متفاوت از استثمار و استعمار توأمان را به همراه آورد. اهمیت آن از این حیث است که شرق کُردستان از آن زمان تا به امروز مدیریت سیاسی و اقتصادی را به تدریج بر اثر هجوم‌های تمدن مرکزی ایران از دست داده. بازستانی مدیریت و تفویض آن به جامعه، از قواعد گریزناپذیر اخلاق و سیاست دمکراتیک است، ولی این مهم را مگر با شناخت کامل از نظام‌های تولید و شیوه‌های تولید موجود در ایران و شرق کُردستان بتوان بجای آورد. از منظر علمی، تحولات اقتصادی، همان تحولات اجتماعی منتج از نظام سلطه‌ای هستند که سلطه برقرار ساخته. قبل از صفویه بصورت عام و پس از آن سلسله بصورت خاص، بر اساس زور، فعالیت **ملت**^۱ کُرد در حوزه سیاست منع و مدیریت کلان اقتصاد نیز از آن سلب گشته. همچنین از زمانی که نظام جهانی سرمایه‌داری در ایران نفوذ کرد، لطمات خردکننده سلطه ایرانی به پیکر نظام معیشت در شرق کُردستان، وارد دوره‌ای دیگر شد و از دو ناحیه ستم داخلی و خارجی ضرباتی دریافت کرده. از همان زمان‌ها، مقوله آزادی به امر رهایی از سلطه سیاسی و اقتصادی، گره خورده.

در **کتاب یک**، تحولات اجتماعی و سیاسی از دوره صفویه تا به امروز را با عطف به ادوار تاریخی ماقبل آن، مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌دهیم. اینکه در این دوره ۵۰۰ ساله چه تغییراتی دامنگیر کُردستان شد و بر سر شیوه‌های تولید چهارگانه «**شبانکارگی**، **روستایی**، **شهری سنتی** و **شهری صنعتی سرمایه‌داری**» چه آمده، جهت‌ها بخوبی مشخص خواهند شد. بی‌شک هر شیوه تولید تحت فشار برنامه‌های زورمدارانه یک نظام تولید غالب، قرار گرفته و به جامعه نیز قالبی منحصر به فرد می‌بخشد. این شیوه‌های تولید هستند که در جامعه همیشه وجود داشته و دارند، اما نظام‌های سلطه با ایجاد تحکم مطلق‌گرای خود، سمت و سوی آن را تغییر می‌دهند و خود را نظام برتر تولید معرفی می‌نمایند. در ایران، شاه یک طرف و همه مردم و

۱. در ایران، همیشه ملت در معنای مردم بکار رفته نه ناسیون که در مقابل دولت قرار داشته.

دولتمردان یک طرف برای او برابر بودند و در معرض تعرض شاه. لذا از صفویه تا به امروز که مصادف با دوره ۴۰۰ ساله پیدایش سرمایه‌داری جهانی است، جامعه مدنی با شیوه‌های تولید استثمارگرانه دولت با نظام جعلی تولید، مضمحل می‌گردد. مسئله بنیادین این است تا زمانی که ماهیت نظام تولید و شیوه تولید، هماهنگ و هم‌سنخ نگردند و از وضعیت ضدیت مداوم خارج نگردند، بازگشت جوامع به مسیر حقیقت و رهایی از انحرافات تمدنی، غیرممکن خواهد بود. اما پرسش اصلی، چگونگی بازگشت است. نگارش حاضر نشان می‌دهد که تاکنون در طی هزاران سال از تمدن مرکزگرا، نظام تولید مدام در ید قدرت دولت که خود را مدیریت جامعه جلوه می‌دهد، قبضه گشته، درحالی که هیچگاه مدیریت تلقی نمی‌گردد. شیوه‌های تولید هم که انسان نیروی کار برآورنده آن است از سوی نظام تولید مدام مورد سلطه قرار گرفته و غارت شده؛ بنابراین، رهیافت ریشه‌ای بازگشت و احیا، نفی نظام‌های سلطه و زور، بویژه سرمایه‌داری و اعاده نظام مدیریتی تولید و نظام شیوه‌های متمایز تولید به خود جامعه خارج از دولت است. حذف دولت، خلأ مدیریتی به وجود نمی‌آورد، ولی چون همیشه تصور شده که بدون دولت، جامعه فاقد صاحب می‌ماند، دولت که جمیع نیروهای سلطه‌گر است، از این درک اشتباه جامعه سواستفاده کرده و با فرصت‌طلبی مستمر، حاکمیت بلامنازع را بدست گرفته. دولت هیچگاه پدیده‌ای مثبت نیست و هیچگاه متعلق به جامعه نمی‌باشد. یک بیگانه زورگویی دخالت‌گر از خارج است که اشغال و نابود می‌کند. همیشه طبقاتی کردن اجتماع و راهکارهای زورگویی را مستمر می‌گرداند. دوره صفویه تا به امروز دوره زورگویی دولت در هیأت‌های نحس فئودالیسم و سرمایه‌داری است.

در **کتاب دوم** تا تبیین شیوه‌های تولید که توسط نظام جمهوری ولایی ایران جهت‌دهی می‌گردند، ماهیت پلید سلطه‌گری دولت-ملت سرمایه‌داری ایرانی را افشا و بحران‌های نابودگر آن را رومی‌کنیم. اثبات می‌کنیم که نه رژیم متعلق به جامعه است و نه نظامی تولیدی مشروع متعلق به اسلام. از هر دو خارج و بازتولیدکننده دولت سلطه‌گر تاریخی در قالب دولت-ملت ایرانی است که بشدت تحت تأثیر نظام جهانی سرمایه‌داری، به یکی از نیروهای هژمونی رقیب آن درآمده و تنها رسالت او که از سوی سرمایه‌داری جهانی و ایرانی برعهده‌اش گذاشته شده، نسل‌کشی فرهنگی ملت‌گرد است. کلید عدم موفقیت سرمایه‌داری ایرانی در این نسل‌کشی، پیدایش جبهه نیرومند مبارزه سیاسی و آلترناتیو قوی یک ساختار اقتصادی نوین در برابر رژیم است.

در این کتاب، تحولات دوره‌ای حوزه اقتصاد و معیشت شرق کردستان با محوریت زاگرس می‌نمایانیم و آخر سر نیز به مقوله آلترناتیو مناسب که همانا «**جامعه اقتصادی**» مبتنی

بر «سیستم کنفدرالیسم دمکراتیک و ملت دمکراتیک» است، می‌پردازیم. قطع یقین به درازای قدمت سرمایه‌داری، مبارزات جهانی سوسیالیستی بر ضد آن صورت گرفته و امروزه همچنان ادامه دارد، اما هیچ‌یک از جنبش‌های چپ‌گرا در سطح جهان موفق به ارائه آلترناتیوی بی‌بدیل نشده‌اند. رنج‌ها بی‌پایان بوده، ولی راهکارها مملو از نقایص عدیده و جدی. هکذا، جنبش‌های دینی خاورمیانه‌ای نیز نه تنها قادر به انجام چنین رسالتی نشدند، بلکه خود به بخشی از بدنه نظام جهانی سرمایه‌داری مبدل گشتند. در این اثنا، قضیه کُردستان به این دلیل متفاوت است که هیچگاه از دولت مستقل برخوردار نشده و به آن نیز آلوده نگشته که البته نتیجه مقاومت عظیم و جانکاه ملت کُرد، همانا حصول به آلترناتیوی قوی است و این شانس نصیب هر ملتی نمی‌گردد.

در بخش آخر، تفسیر «جامعه اقتصادی» به‌عنوان آلترناتیو نظام نسل‌کشی سرمایه‌داری جهانی و ایرانی که «جامعه دولتی» را با تحمیل‌گری زورمدارانه شکل داده‌اند، یک ضرورت نشان داده خواهد شد. بیان تمامی ابعاد و عناصر یک جامعه اقتصادی بر ریل کنفدرالیسم و ملت دمکراتیک، روشنگر مسائل اجتماعی بشریت می‌باشد و به‌مثابه راه برون‌رفت از وضعیت کائوتیک جوامع، خاصه جامعه کُردی، اهمیت جهانی دارد. اثبات نظری این است که جامعه فقط می‌تواند «جامعه اقتصادی» باشد و سایر اصطلاحات از قبیل «جامعه سرمایه‌داری، فئودالی و غیره» که مطلق‌گردانده شده‌اند، اشتباه محض هستند. زیرا هیچ اصطلاحی غیر از اصطلاح و عنوان «جامعه اقتصادی» فراگیر و مشمول تام و جامع نخواهند بود. سلطه سرمایه‌داری ابداً بتواند فراگیر و مطلق گردد، فقط مطلق جلوه داده می‌شود. عنوان جامعه اقتصادی می‌تواند مشمول کل جامعه بشری گردد. هکذا تحمیل مطلق و قاطع گرایانه ایدئولوژی در آن محلی از اعراب ندارد. این همان آرزوی بشری در مقوله مبارزات آزادیخواهانه و دمکراسی‌طلبی است.

در مجموع، مبحث اقتصاد و تحولاتی که بر اثر آن دامنگیر اجتماع می‌گردد، مکاتب فکری و عملی زیادی بخود دیده و در دو جبهه سرمایه‌داری و سوسیالیسم نمود بارز یافته. دوآلیته دیالکتیک جهان امروز منوط به وجود این دو جبهه می‌باشد و اینکه کدامیک آینده را از آن خود خواهد ساخت، بستگی به رشد فکری و ارتقای مبارزات عملی خود انسان و جوامع انسانی دارد. جامعه کُرد نیز به نسبت اینکه شدیداً تحت ستم بوده و در کُردستان مستعمره فراروی نسل‌کشی بی‌رحمانه گردانده شده، درصدد ایجاد و انجام بزرگترین تحولات جهانی است و در سایه رنج‌های رهبر او جالان، فدایی‌گری جنبش آزادیخواهی و فداکاری‌های بی‌پایان ملت رنج‌دیده کُرد، این آرزو با پیشاهنگی خطیر در شرف تحقق است.



کتاب ۱

ایران، تمدن اقتصاد دولتی



درآمد

اقتصاد سیاسی از جنجال برانگیزترین مباحث در محافل موافق و مخالف در جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. وقتی کاراکتر سیاسی در رویه‌های مدیریت اقتصاد بیشتر از خود اقتصاد برجسته شد، قطع یقین بحرانهای سیاسی هیچگاه دست از گریبان یک نظام بر نمی‌دارند. ایران در این زمینه دارای چنان منش یا کاراکتر تاریخی شایان توجهی است که باید پرده از روی چهره پنهانش برداشته شود. امروزه بسیاری از صاحب‌نظران و روشنفکران وابسته به جریانهای چپ و راست مذبحخانه می‌کوشند با دسته‌بندیهای سرمایه‌دارانه و سوسیالیستی - که هکذا اقتصاد سیاسی اسلامی در ایران در چارچوب سرمایه‌داری قرار می‌گیرد البته از نوع بسیار ضعیف و آشفته آن - تاریخ اقتصاد ایران را رنگ و لعابی خاص ببخشند. نظام ایران با بر تن کردن ردای ستم، مدل منحصر «الیگوپولی» (رقابت کامل) و «مونوپولی» (انحصار کامل) از میان مدل‌های سرمایه‌داری گلوبال است که به‌مثابه یک هژمون پیرامونی به خصومت کائوتیک علیه آن هژمونی مرکزی برخاسته. حال، دو مسئله بسیار حیاتی است: نخست آنکه اگر سرمایه‌داری اقتصاد تلقی شود و اقتصاد سیاسی مدیریت طبیعی آن، آنگاه تاریخ اقتصاد - سیاست در ایران به نحوی متفاوت تحریر خواهد شد. دوم اینکه اگر سرمایه‌داری را ضداقتصاد بدانیم و اقتصاد سیاسی را مدیریت قدرت‌طلبانه آن، آنگاه تمامی معادلات تغییر خواهد کرد و نظرات عکس خواهند شد. حتی بسیاری از پیشنهادات و مدل‌های کل هم مهر باطل خواهند خورد. تاکنون

گروهی از تحلیلگران اقتصاد سیاسی در ایران دیده نشده‌اند که سرمایه‌داری را ضد اقتصاد عنوان کنند، حتی سوسیالیستها و چپگرایان. لذا یا از سنخ سرمایه‌داری و لیبرالیستی بوده‌اند یا سنتگرای تجاری اسلامی که بنیادگرا بوده و در زیرمجموعه سرمایه‌داری جهانی قرار دارند؛ یا اینکه جزو چپگرایان سوسیالیستی بوده‌اند که هیچگاه به مخیله‌شان خطور نکرده سرمایه‌داری را ضد اقتصاد تصور کنند. تمامی اینها ایران را دچار تروما ساخته. چه بسا از دورن مشروطیت که نظام دولتی ایران تغییر چهره داد، چپ و راست گرایان کارا کتری نظامی، سیاسی و ملی به اقتصاد سیاسی بخشیده‌اند و گذشته از حقوق سیاسی، حاضر نشده‌اند حقوق اقتصادی ملت‌های غیرفارس را هم بپذیرند. در این زمینه، با بلاهت تام کتابها و مقالات بیشماری با تمهای بی‌مایه چاپ و عرضه شده است که از حقیقت و واقعیت بسیار به دور و فاجعه‌بار هستند. از این حیث گوی سبقت را رفته و هزاران کتاب بدردنخور و گمراه‌کننده و حتی عوامفریب نگارش شده‌اند. برای پی‌بردن به سیاست و منش اقتصاد سیاسی در ایران و جهت درک خصائل نیک و بد آن، باید صبغه‌ای از دگرشدهای تاریخی این حوزه‌ها را تشریح کنیم تا رشته‌ای حقیقی از موضوع به دست دهد. تأکید می‌کنیم که رویه تفسیرپردازی را بر مبنای ضد اقتصاد دانستن سرمایه‌داری و دولت استوار می‌سازیم که هکذا دولت اسلام سیاسی ایران هم در زیرمجموعه آن است. پس «سرمایه‌داری»، قدرت اسلامی و دولت اسلامی» از جمله کلیدواژه‌های ما هستند، چرا، زیرا مسئله را ذهنیتی می‌دانیم نه اقتصادی.

دگرشد مدیریت و شیوه‌های سیاسی - اقتصادی

تمامی ملت‌ها در عمق تاریخ خود دو انقلاب مهم را تحقق بخشیده‌اند: **انقلاب اجتماعی** و **انقلاب زراعی**. باید دید که ایران از چه دوره‌هایی از این دو انقلاب گذار نموده و به امروز رسیده است. اگر انقلاب اجتماعی معیوب و بیمار باشد، انقلاب زراعی که بنیان اقتصاد و ذهنیت مادی یک ملت است هم بیمار خواهد شد. نمونه بارز آن را برای چندین مرحله پیاپی تاریخی در ایران معاصر به وضوح مشاهده می‌کنیم. می‌بینیم که شیوه‌های مدیریت و اداره جامعه، تغذیه و امنیت پیشرفت می‌کنند، اما بر اساس زور بوده نه آزادی. در دوران قبل از هخامنشیان، قبیله که نوع زندگی شبانی و کوچنده در میان فارسها بوده، هویت آنها هم بود، اما امروزه نمی‌توان گفت نظام مدیریتی و شکل جامعه ایرانی، هویت انسان - فرد آن می‌باشند، بلکه نابودگر آن هم هستند. زیرا نه مدیریت سیاسی به صورت مستقیم در دست خود مردم است و نه مدیریت حیات اقتصادی. جامعه دارای دو قطب دولت و مردم است. نظام ولایی که کارا کتر سیاسی و نخبگان الیگارشسی سنت‌گرای اسلام تجارت‌پیشه که کارا کتر اقتصادی تطمیع‌گر و خصومت‌ورز

آن هستند، عاملان جنگ هستند نه اقتصاد و آرمانشان سود تجاری و قدرت سیاسی است. فرم قدرت و سیستم دولت ایرانی امروزه بسیار ویرانگر است. در حالی که روزگاران ایرانی‌های باستان بسیار با آن بیگانه و غریب بودند. چون این فرم، ذهنیت خاص خود را مسلط می‌سازد، پس اقتصاد نابود و اقتصاد سیاسی که مدیریت قدرت است جای آن را می‌گیرد. سپاه پاسداران با تحمیل وجود زائدش کاراکتر نظامی و **دسپوتیک**^۱ و وحشتناک اما بسیار بیمار این نوع مدیریت افیونی است.

تا هنگام ظهور هخامنشیان، دموکراسی قبیله‌ای و فرم شبانی کوچنده حیات اجتماعی کل زندگی پارسیان را در بر گرفته بود. در دوران ساخت قبیله‌ای، نظام «ویس» رایج بود که رئیس قبیله و اعضای آن همگرا و دمکرات بودند نه خودرأی مطلق. اعضای قبیله همه در امور اقتصادی و مدیریتی به صورت مستقیم و منظم مشارکت می‌جستند، درست عکس شیوه حیات در جمهوری اسلامی معاصر. وقتی آنها دست از زندگی قبیله‌ای و روستایی برداشته و حیات شهر - تمدنی را آغاز کردند، مدیریت سیاسی - اقتصادی، شاهی - شهری و ظالمانه و برده‌دارانه شد که اوج آن را در دوران داریوش دیدیم. روند دگرشد حیات سیاسی اقتصاد کاملاً بحرانی و گرفتار بازار، تجارت، پول و مدیریت مرکزگرا شد. همه چیز آلوده به دولت و قدرت گردید و ریشه بیماری‌های امروزی سیاست - اقتصاد ایران را شکل دادند. جامعه ایرانی چنان بیمار گشت که او تانس، بزرگزاده پارسی به نفع نظام دموکراسی استدلال‌هایی کرد و خواهان بازگشت به سنت‌های برابر و آزادی جامعه طبیعی کلانی و قبیله‌ای پیشاهخامنشی شد. او در مورد آسیب‌های ناشی از پادشاهی مطلقه یک تن، فریاد برآورد و خواهان اداره امور به دست همه پارسیان شد. او خود کامگی را نابسامان معرفی نمود. حتی از حکومت مردم، دادرسی مستقل و احترام به زنان داد سخن سرداد، چیزی که امروز در ایران در اوج بحران است. داریوش اما برخلاف افکار او تانس اسب‌تازی کرد و امروز ژنتیک تاریخی حکم می‌کند که یک ایرانی اندیشه‌های **اوتانسی**^۲ را ترجیح دهد یا داریوشی را؟ این رویه، آینده‌ای دگرگونه برای ایران معاصر رقم خواهد زد. داریوش قشون‌کش کاملاً خودکامه بود و این روند تا به امروز در قالب سنت خسروانی ایران ادامه دارد و صبغه دینی - طریقتی یافته که بسیار خطرناک است. حتی حاکمیت سیاسی - اقتصادی چپ‌های حزب توده هم از سنخ منش داریوشی بود و سازمان افسران، چهره نظامی آن بودند. حزب توده هم که دعای سوسیالیستی داشت به وجود ملتهای داخل ایران قلباً اعتراف نکرد. ابراهیم یونسی در رمان «**داداشیرین**» چهره آنها را در گردستان بخوبی افشا می‌کند.

در ایران پیشاهخامنشی، نظام پارس‌ها متشکل از مجموعه‌های **نمانا** (خانه‌ها)، ویس، زنتو و

۱. فشار نظامی از راه ملتاریزه کردن

۲. بزرگزاده پارسی

دهیو بود که میتوان آنها را معادل اصطلاحات امروزی خانواده، طایفه، قبیله و قوم دانست. در رأس هر یک از آنها متداولاً **نمانید، ویسپد، زنتوپد و دهیوپد** قرار داشت. ویسپدها و زنتوپدها اشرافیت ایلاتی را تشکیل می‌دادند. اما نمی‌توان آنها را خان نامید که بعدها به وجود آمدند. این سلسله مراتب نظام ایلاتی از آن آریایی‌ها بود که در دوران مادها، بویژه پارس‌ها تغییر کرد. بعدها شاه جای همه آنها را گرفت. نظام دولتی جای نظام ویس را گرفت و دوران بردگی آغاز شد. دمکراسی قبیله‌ای هم جای خود را به سلطه دولتی داد. دولت و سلطه آن تا به امروز سیستم‌های دگرشد سلطه اقتصادی - سیاسی ایران را شکل داده‌اند. دیگر بعدها نه رنسانس ناکام **مانی**^۱، نه انقلاب **مزدک**^۲ و نه رنسانس ناکام فلسفی - اسلامی فارابی و ابن‌سینا، هیچکدام فرصت نیافتند به داد ایران برسند. از همان ادوار تاریخ تا دوره معاصر هنوز هم روحانیون زرتشتی دولتی (گذشته) و اسلامی (امروز)، ارتشی‌ها (سپاه پاسداران امروز)، تجار و بازاریان با احراز نقش، دست بالا را در سیاست و مدیریت اقتصاد دارند. به همین خاطر است که می‌گوییم بحران سیاسی - اقتصادی ایران معاصر، ریشه تاریخی دارد و ذهنیتی است نه مادی صرف. زیرا اگر مسئله ذهنیتی محسوب نگردد، تمامی تلاشهای مبارزاتی روشنفکران اسلام‌گرا و غیردین‌گرا در ایران به سرنوشت انقلابهای مارکسیستی دچار خواهند شد. تقلیل دهی به ذهنیت نمی‌کنیم لذا یادآور می‌شویم که مسئله، اقتصادی هم هست، اما در درجه دوم اهمیت قرار دارد. تا ذهنیت دگرشد نیابد، تمدن و فرهنگ مادی هم نجات نخواهند یافت. دلیل پرداخت تاریخی ما هم پیردن به بیماری‌های قدرت - دولت و یافتن مدل‌های حل در انطباق با فرهنگ مادی - معنوی خود ایران است. لذا نیازی نیست مدلی برسازیم و یا از خارج از آن فرهنگ، وارد کنیم. چه بسا فرهنگ مادی و معنوی ایران اسلامی امروز هم مجعول و هم وارداتی است. متأثر از «**تجارت سنتی دینی**» و «مدرنیته بحران‌زای سرمایه‌داری جهانی» است که یک نوع دوشخصیتی به عنوان بیماری ذهنیتی است. مادامی که بحث ما در خصوص اقتصاد - سیاست است، پس می‌پرسیم: کدامین مدل و الگوی مدیریتی با فرهنگ و ذهنیت تاریخی ایران نامتجانس و غریب‌اند؟! راه برون‌رفت از ذهنیت بیمار، به معنای رهایی از نوع مدیریت‌های تخریب‌گر اقتصادی است. ایران در طول تاریخ دارای دو دوره ذهنیتی است: پشاهخامنشی و پشاهخامنشی. ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی، جمهوری اسلامی را هم آلوده ساخته. یک نوع حیات راستین به نوعی بحرانی و تخریب‌گر تحول یافته است. مسلمانان اقتصاد و حیات مادی همیشه مطابق ذهنیت سیاسی - اجتماعی شکل می‌گیرند. با این اوصاف، این نوع ذهنیت مطلقه هیچگاه از دست انقلابی‌گری مردمی خواب راحت نداشته است. ایران همیشه بخاطر بحران ذهنیتی سرزمینی انقلاب‌خیز بوده و هست.

۱. مانی، (زاده ۱۴ آوریل ۲۱۶ م در گذشته ۲ مارس ۲۷۴ م)، فیلسوف، شاعر، نویسنده، پزشک، نگارگر، بنیانگذار و پیام آور آیین مانوی است.
 ۲. وی در نیمه قرن پنجم میلادی یکی از نهضت‌های اجتماعی در ایران زمان ساسانی را ایجاد کرد و نمونه یک فیلسوف کمونیسیم بود.

هیچوقت دمی از پای ننشسته. همیشه نحلۀ مبارزه در کنار سلطه روئیده و در دایره گسترده موضوعات جوامع عرض اندام کرده است. حتی تجدد مطلقه و ولایت مطلقه امروز هم از دست آن گریزی ندارند. هر دو نوع ذهنیت تاریخی ایرانی همیشه در جنگ و مبارزه بوده‌اند. قرن بیست و یکم قرن به نتیجه رسیدن ذهنیت دمکراتیک پرتلائو در برابر ذهنیت مطلقه ۲۵۰۰ ساله و بازگشت به جوهر حقیقی خویش در ایران به یمن اندیشه دمکراسی خواهی است. حوزه‌های سیاست و اقتصاد هم تنها به شرط تحلیل و تفسیر صحیح رویکردهای ذهنیتی می‌توانند از دوران کائوتیک و آشوب‌زده خود گذار و هزاره صلح و دمکراسی را آغاز کنند. پس بحث از اقتصاد- سیاست ایرانی نیاز به ریشه‌یابی و آسیب‌شناسی تاریخی دارد. این است که شاهد تحول مدیریت قبیله‌ای **نئولیتیکی**^۱ به نوع مدیریت خسروانی- ولایی در تاریخ ایران هستیم و نوشداروی آن در بطنش پنهان است.

پنج فرصت تاریخی

در تاریخ ایران، در چارچوب تمدن مرکزگرا که اساسا گسست از فرهنگ غنی نئولیتیکی است، روی هم‌رفته پنج فرصت غنی به دلیل عملکرد فاجعه‌بار جریان‌های جاه‌طلب تاریخ از کف رفت و از رهگذر هر یک از اینها تمامی فرصتها به تهدید تمدنی مرکزگرا تغییر ماهیت داده شد. پنج فرصت مذکور مشتمل بر: ۱- اخلاق و فرهنگ زرتشتی. ۲- نوزایش مانی - مزدک. ۳- نوزایش فلسفی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی. ۴- دوران مشروطیت. ۵- انقلاب ۱۳۵۷.

۱- اخلاق و فرهنگ زرتشتی

پیش از ظهور هخامنشیان که عامل ورود رسمی و عملی پارسیان به عرصه تمدن مرکزگرا هستند، فرهنگ مادی- معنوی زرتشتی که ریشه در فرهنگ نئولیتیکی زاگرسی دارد، حیات اجتماعی ایرانیان را شکل می‌داد. دو جنبه مؤید فرایند تجمیع **کمونته‌ها**^۲ در این آئین بسیار برجسته بود: نخست، اخلاق اجتماعی و دوم، شیوه زراعت و اخلاق اقتصادی. آئین زرتشتی قبل از آغاز مرحله شهر- دولتی شدن، ذهنیت خاص زندگی قبیله‌ای شبانی- کوچنده پارسیان در کنار کردها بود. این آئین، یکی از دوران‌های تحول ذهنیتی ایرانیان بشمار می‌رفت و بعد اخلاقی آن اجازه نمی‌داد جامعه از ارزشهای ریشه‌ای خود دست بردارد و با ایجاد تمرکز سیاسی، حکومت مطلقه تشکیل دهد. این جنبه اخلاقی متمایز از قدرت و دولت بود. دینی نبود که با سیاست

۱. ده هزار سال پیش عصر سنگ، عصر کشاورزی و اهلی کردن حیوانات بود.

۲. جماعت‌ها با مالکیت اشتراکی.

متمرکز آمیخته گردد. کار **مُغان**^۱ ارشاد معنوی جامعه بود. اگرچه برخی دگماهای آئینی داشت، اما هنوز به دربار شاهی منتقل نگردیده بود. با ظهور هخامنشیان آئین مذکور رسمی و دولتی شد. قواعد اوستا به زنداوستا و نهاد مغها به موبدان رسمی دولت تغییر یافتند. **موبدان** همان الیگارهای مذهبی دولت بودند که با قتلعام مشهور به مغکشان، جای مغان را گرفته و این سنت که پیش‌زمینه نهاد روحانیت تاریخی ایرانی است، امروز هم با چهرهای متفاوت اما با همان ماهیت ادامه دارد. دیگر جنبه سیاست سلطه‌گری آن بر جنبه مذهبی می‌چربد. آموزش و تزکیه روح پارسی به دست موبدان رسمی افتاد و مدیریت سیاسی- اقتصادی غاصب آن بزرگترین امپراطوری پارسی را که تقریباً جهان‌گیرتر بود، به وجود آورد. اگر این آئین تغییر یافته درباری، ساخته و پرداخته نمی‌شد، کسی نمی‌توانست از حیات و فرهنگ مادی- اقتصادی متفاوت و انحرافی دولتی در تاریخ ایران دم‌بزند. زیرا تباهی از آنجا شروع شد که پارسیان به واسطه تشکیل این امپراطوری بزرگترین مشارکت را در شکل‌گیری تمدن مرکز‌گرای انحرافی به انجام رساندند و فرهنگ مادی زرتشتی را که بر شیوه‌های طبیعی زراعت و حیوان‌دوستی و اخلاق مادی تکیه داشت، تباه‌ساختند. این آئین، زراعت را تقدیس می‌کرد و اخلاق را در تولید، توزیع و معامله و دادوستد اقتصادی محور قرار داده بود. این تقدس به دست قدرت و سلطه دولتی درباریان خسروانی از میان رفت. هم آئین پارسیان و هم سنت قبیله به دولتی- شهری تغییر یافتند. تمایز برده- ارباب در فرهنگ اجتماعی آنها رسوخ کرد، در حالی که این انحراف در قبیله ابتدا توسط سومریان آغازگر تمدن مرکز‌گرا شروع شد. قبیله یک واحد خوددفاعی، تولیدی و ازدیاد نسل در ضمن اتکا بر پیوندهای خونی و خویشاوندی بود که در برابر اخلاق و شیوه حیات تمدن مرکزی مبارزه می‌کرد و به تفکیک‌های برده‌دارانه **سوژه- ابره**^۲ (ارباب- رعیتی) اجازه بروز در داخل اجتماع خود نمی‌داد. قبایل پارسی هم در ابتدا این شیوه زندگی را داشتند ولی با ظهور امپراطوری، قبایل موجود آگاهی، تحرک و رفتار کمونالی خود را از دست دادند. نظام اعتقادی مزدایی بر دوآلیته نیروهای همپایه روشنایی- تاریکی متکی بود. نوعی دیالکتیک بود که در مقابل دوگانه «خدا- بنده» سومری مقاومت کرد اما اگرچه فرهنگ آن در کنه اجتماعات ایرانی ادامه دارد، ولی به دست هخامنشی روبه زوال برده شد. آگاهی و جنبش زرتشتی که تداوم فرم آگاهی و اعتقاد مزدایی است، شکل‌گیری اخلاق انسان آزاد را میسر می‌گرداند. اعتقاد زرتشتی به قول رهبر اوجالان اولین فرم جنبش و آگاهی است که خدای آفریننده را مورد بازخواست قرار می‌دهد. این ذهنیت در میان کردها و ملل ایران کماکان قوی است. عبارت «بگو تو کیستی؟» که از سنت زرتشتی به روزگار ما رسیده، جوهر فلسفه‌ای را تشکیل می‌دهد که خدای آفریننده

۱. مُغ (جمع آن مُغان) بنا به روایتی در اصل طایفه‌ای از مادها بودند که اجرای امورات مذهبی را بر عهده داشتند. موبدان درباری پارسی جای آنان را گرفتند.
 ۲. فاعل - مفعول؛ مشاهده‌کننده و مشاهده‌شونده؛ حاکم و محکوم.

را مورد مواخذه و بازخواست قرار می‌دهد. تمدن یونانی (ایون) این فلسفه را که از مادها (کُردها) به ارث برد، هرچه بیشتر توسعه داد. وقتی عناصر ماد- کُرد تحت سلطهٔ امپراطوری پارس و ساسانی به درجهٔ دوم سقوط کردند، جنبش آگاهی‌بخش آزاد و اخلاقی- سیاسی مادهای آشوربرانداز در کنار جنبش آگاهی قبیله‌ای- زرتشتی پارس‌ها دچار ضربه شدند. هرچه اعتقاد و آگاهی زرتشتی به ابزار تدافعی امپراطوری تبدیل گشت، جوهرهٔ آزادیخواهانه‌اش را از دست داد و به فساد گرایید. ظهور هخامنشی و موبدان نقطه آغاز این انحراف است و نخستین فرصت نوزایش در تاریخ ایران از کف رفت. شیوهٔ مدیریت سیاسی قبیله‌ای که طبیعی بود جای خود را به سلطهٔ امپراطوری و فرم انحرافی طبقات شهری داد و شیوهٔ مدیریت اقتصاد کمونالی آن هم جایش را به غارت، غضب، ثروت‌اندوزی و اقتصاد درباری هخامنشی- ساسانی داد که این رویه همچنان به اشکال گوناگون یک‌ه‌تاز تاریخ سیاسی- اقتصادی ایران است.

۲- نوزایش مانی- مزدک

دومین فرصت، نوزایش مانی (۲۵۰ م.ب.م) بود که اینبار با تخریبات نابودگرانه یک امپراطوری دیگر یعنی ساسانی روبرو گردید. مانی با ایجاد سنتزی از فلسفهٔ یونان، مسیحیت و زرتشتی بزرگترین رفرم فکری و اعتقادی آن دوران را تحقق بخشید و پاسداشت. آئین مانی پس از زرتشتی‌گری دومین آئین مبارزه علیه تمدن قدرت‌گرا و یک جنبش روشنگری پیشرفته بود. ساسانیان اجازه ندادند این دومین جنبش روشنگری با رهیافت بدیلش تحقق یابد. منشأ این آئین سواحل رود دجله بود که ایران را هم دربر گرفت. همانطور که آئین ملک‌های زاگرس به لحاظ آئینی ایرانیان- پارسیان را تغذیه کرد، آئین مانی هم با ظهور از کُردستان، ایران را سرمنشاء تحقق عملی خود قرارداد. کُردها پس از مانی که از دوران حاکمیت کاهنان مسیحی سریانی آغاز و تا ظهور اسلام ادامه یافت، از نظر فرم آگاهی ذهنیتی بطور کامل از آئین زرتشتی نگسستند، نه مانویت را به تمامی پذیرفتند و نه رهبران سریانی را قبول کردند آنها فرم مارژینال قبیله‌ای- طبیعی خویش را حفظ نمودند. ولی فرم آگاهی- ذهنیتی پارسیان، تمدنی، طبقاتی و شهری بود که جنگ، غارت و غضب اقتصادی پیشهٔ امپراطوریش گشت. مانی بر روی دگرشد بُعد ذهنیتی و بُعد مادی که اقتصاد زیربنای آن است، در راستای ترک مخاصمه میان دوگانه‌های تمدنی تأمل نمود. اما به او فرصت داده‌نشده در زمینهٔ بعد مادی عملاً تلاش کند. زیرا امپراطوری ساسانی نمی‌پذیرفت و جامعهٔ وقت، مستعد آن نبود. دگماتیسم موبدی دولتی از حیث ذهنیتی، سلطهٔ شاهی ساسانی به لحاظ سیاسی و برده‌داری رسوخ کرده در تمامی قشرهای اجتماعی فرصت ظهور سیستم سیاسی- اقتصادی کمونالی به مانویت ندادند. تاریخ ایران مملو از این فرصت‌های

برباد رفته خرد و کلان است. زیرا همیشه ایدئولوژی امپراطوری-شاهی و مطلقه بر حوزه سیاست و اقتصاد سلطه یافته است. ایدئولوژی یعنی نظاممند کردن حوزه‌های سیاست و اقتصاد که این دو فرهنگ معنوی و مادی را شکل می‌دهند.

مزدک هم رویه مانی را بویژه در بعد اقتصاد کمونالی ادامه داد. او هم با دستگاه ساسانی روبرو شد. با کودتا از میانش بردند. مزدک در صدد برقراری عدالت و برابری در قالب کمونالیسم که «همبائی» یا کار و درآمد مشترک^۱ بود، برآمد. مالکیت مشاع و مشترک را اساس برابری قرارداد که آن را **کمونیسیم روستایی** مزدک می‌نامیدند. او آزادی زن را هم ترویج داد. ایران در این دوره‌ها فاقد اندیشه دموکراسی نظام‌مند بود و دموکراسی قبیله‌ای آن نیز زیر پوستال سپاهیان امپراتوری لگدمال شد. بعدها فارابی و ابن سینا سعی در احیای آن در قالب اسلام فلسفی نمودند، اما آنان نیز موفق نشدند. انقلابهای زیادی در طول تاریخ ایران روی دادند اما هیچکدام به اندازه پنج فرصت نامبرده از حیث سیاسی-اقتصادی گستردگی نداشتند. با ظهور اسلام، دوران انقلابهای پیش از اسلام که خصلت زرتشتی-ایرانی داشتند، پایان یافت و دوران دوم در چارچوب اسلام، صبغه اسلامی-شیعی یافت. در این دوران شیوه‌ها و الگوهای سیاسی همچنان خسروانه باقی ماند، اما الگوهای اقتصادی رنگ اسلامی که شکل خاصی از فرهنگ تجارت در سطح جهان بشمار می‌رود به خود گرفت. زرتشتی‌گری، مانویت و مزدکیسم از یک سنخ مشترک، ولی نوزایش فلسفی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی، انقلاب مشروطه و انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی از جنس اسلامی بودند. دوره اسلامی متمایز است و کماکان ادامه دارد. جمهوری اسلام سیاسی آخرین موجودیت از تبار هخامنشی و ساسانی است که مسئولیت بر باد دادن آخرین انقلاب عظیم ایرانی را در پوشش شعار ضدطاغوتی برعهده دارد.

۳- نوزایش فلسفی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی

سومین فرصت مربوط به نوزایش فلسفی به همت فارابی و ابن سینا در بطن اسلام در حد فاصل سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی و نیز **قرامطه**^۱ است. فرم آگاهی اسلامی هر چند خویش را بسیار تجددخواه و به عنوان یک وحی الوهی نشان می‌داد، لیکن به قول رهبر او جلالان شاید مختلط‌ترین و نامتجانس‌ترین شکل از میان فرمهای آگاهی خاورمیانه باشد. از تمامی فرمهای آگاهی قدیمی تأثیرپذیرفته و از تمامی ادیان متأثر شده، لذا هر جامعه‌ای می‌تواند بر حسب مقتضیات خود، درباره اسلام نوعی تفسیر به عمل آورد و آن را بپذیرد. ایرانیان هم برای بازگشت به مصدر اقتدار قبلی خود با آن ادغام گشتند و منش شیعی را برگزیدند که تفسیری خاص است.

۱. قرامطیان گروهی وابسته به اسماعیلیان یا باطنیان بودند که پس از قیام علی بن محمد برقی معروف به (صاحب الزنج) که میان سالهای ۲۵۵-۲۷۰ هجری در نواحی جنوبی عراق صورت گرفت و بنیان حکومت عباسیان را متزلزل ساخت.

جدال شیعی- سنی و طریقت‌ها، اسلام را به یک مخزن آگاهی «پراکنده، بی‌نظم و حکایت‌وار» تبدیل نمود. اینها همه از نقطه‌نظر راه‌حلهای سیاسی- اقتصادی موجب بن‌بست درونی شده است. به همین دلیل علیرغم تلاشهای فارابی و ابن‌سینا، مباحث فلسفی- دینی سده‌های نهم تا دوازدهم میلادی که می‌توان آن را نوعی رنسانس اسلامی بشمار آورد، همانند نمونه روشنگری اروپا نتایجی به نفع فلسفه بیار نیاورد، بلکه حتی علیه آن بود. چنین است که از سده دوازدهم میلادی به این سو فقط قالب‌های دگماتیک تکرار می‌شوند. جوامع ایران تا دوران مشروطیت به نوعی و تا دوره جمهوری اسلامی سیاسی به نوع دیگر هیچگاه از دو مقوله متعارض «**خلافت تازیان و سلطنت پارسیان**» رهایی نیافته‌اند. جریانهای سیاسی از طاهریان تا یورش مغولان آتش مزاج و سپس تا آغاز مشروطیت موجب زوال اندیشه عقلانی دوران اسلامی ایران شدند و تنها با تأمین مقتضیات به دنبال بازپس‌گیری شاهنشاهی پارسی از چنگ سلطنت عربی بودند. فارابی و ابن‌سینا با وضع «**فلسفه مدنی اسلامی**» سعی نمودند تا عقل و فلسفه را با شرع و دین درآمیزند، زیرا بحران ذهنیتی بیداد می‌کرد. سیاست مدنی آنان در واقع شرح چگونگی حکومت دینی بود. این فیلسوفان، منش فیلسوف- امام را برای سیاست‌مداری و حکومت پیشنهاد کردند که موجب بازگشت شاهنشاهی مطلقه ایرانی گردید. فارابی به سیاست و اخلاق اهمیت می‌داد، اما نتوانست از جبر شاهنشاهی رهایی یابد. او تعاون و همکاری را جایگزین مشارکت دمکراتیک یونانی نمود اما «**مدینه جماعیه**» وی به نظام شورایی و دمکراسی نزدیک بود. اگر دمکراسی برقرار گردد، سیاست دمکراتیک و اقتصاد هم شکل طبیعی می‌یابند، و گرنه علم اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری به واسطه منش شاهنشاهی می‌تواند اقتصاد را از حیات اجتماعی خارج و در ورای حوزه آن، دولتی گرداند. آنچه بعد از نوزایش اسلامی روی داد همین واقعیت بود، زیرا فرهنگ تجارت در اسلام بسیار قوی و عمده است. تجارت در انتقال مرکز تمدن به اروپا نقش داشت. به لحاظ فلسفی آرای ابن‌سینا و فارابی به پل نخست و تجارت اسلامی به پل دوم این انتقال مبدل گردیدند. اسلام در واقع در حدفاصل قرون وسطی تمدن تجارتی خاورمیانه بشمار می‌رفت. به گواهی تاریخ، فرهنگ تجارت بواسطه تاجران مسلمان خاورمیانه‌ای گام دیگری برداشت و از سده سیزدهم به بعد با پیشاهنگی شهرهای ایتالیایی یعنی جنوا و فلورانس به اروپا انتقال یافت. رهبر او جلالان این روند را پیروزی کوچک سرمایه‌داری در مقیاس شهر نامیده است. شبکه‌های انحصارگر و انباشت سرمایه و قدرت از طاهریان تا جمهوری اسلامی، حوزه‌های سیاست- اقتصاد را تصاحب کرده و به تقلید از اروپا، اقتصاد سیاسی را دانش آن قرار داده‌اند تا اعمال خود را توجیه کنند. این جریان همیشه قوانین اقتصادی اسلامی را هم به قوانین لیبرالی سرمایه‌داری، بویژه پس از مشروطیت، تغییر داده است. انباشت قدرت (ناسیاست) و سرمایه (ناقتصاد) مرکز ثقل این نظام‌های

زنجیره‌های است. تجارت اسلامی در سده‌های اولیه فعالیت خود به طور مستمر از متحول شدن سرمایه تجاری به فرم تولید سرمایه‌دارانه ممانعت به عمل آورد. بویژه اینکه مناطق غیرشهری تحت کنترل دین و اخلاق بودند نه تجارت اسلامی و سرمایه‌دارانه. انحصار دینی و سیاسی تجارت در سده‌های اولیه اسلامی اجازه نداد تا شبکه‌های رایج شهر- بازار پیش از شهرهای اروپایی پیشرفت نمایند و تمدن مادی عظیم خود را با بشارتهای آنچنانی رقم بزنند؛ لذا اسلام با گمانه‌زنیهایش موفق به ایجاد سرمایه‌داری نشد. چنین وضعیتی هم امروزه در دستگاه سیاسی- اقتصادی رژیم جمهوری اسلامی در جریان است. زیرا سنت‌گرایان با گرایش به تجارت بجای تولید و سرمایه‌گذاری داخلی، ثروت هنگفتی به دست می‌آورند و به تولید، توزیع و برابری اهمیت نمی‌دهند. انحصار از سوی الیگارش‌ی حاکم بنیادگرایان، بویژه سپاه پاسداران اجازه نمی‌دهد نه سیستم اقتصادی داخلی رشد کند و نه اقتصاد لیبرالی غربی حاکم گردد، لذا با این تک‌مجرایی، محکوم به بحرانهای پیاپی است. این امر موجب از دست رفتن مشروعیت سیاسی نظام هم شده. به قول رهبر او جلالان: «**رادیکالیسم**^۱ اسلامی موجود، یک سرمایه‌داری نئو اسلامی مشحون از ناسیونالیسم راست‌گرایانه و اقتصادی را در خود می‌پروراند». ایران هم مدل شیعی این رادیکالیسم در منطقه در برابر رادیکالیسم سنی عربستان- ترکیه است. انحصار سیاسی اجازه بروز اقتصاد طبیعی در داخل ایران را نمی‌دهد، لذا برخورد نظامی با مخالفان و مبارزان را برای جمهوری اسلامی ناگزیر ساخته است. انحصارگری نوع اسلامی در ایران که همزمان با قرون وسطی آغاز گردید، سومین فرصت نوزایش را به نیستی کشاند و در قرن بیست‌ویکم هم آخرین ضربه را به انقلاب ۵۷ وارد آورد بطوری که انقلاب مذکور پس از چند سال کاملاً اسلامی گردید. نوزایش، در حوزه ذهنیتی صورت می‌گیرد ولی حوزه مادی یعنی اقتصاد را هم در مراحل بعدی خود تعدیل و تحدید می‌سازد. عواملی همچون یورش مغول، اقدامات نظام‌الملک و غزالی در راستای ایجاد یک جامعه ذهنیتی بسته، به اضافه سنت انحصارگری اسلامی- ایرانی و نیز تشکیل دولت شیعی صفوی از تحقق نوزایش فکری در ایران ممانعت به عمل آوردند بطوری که روند نوزایش تا دوران مشروطیت به بوتۀ فراموشی سپرده شد و به شئون اجتماعی ضربه زد. لازم به اشاره است که صفویه به معنای تحکیم و تثبیت پایه‌های ایرانی- شیعی در برابر تمجیدگری تازی- سنی بود که با عثمانی به جدال برخاست و اجازه شکل‌گیری به هیچ‌گونه زمینه‌ای برای انقلاب ریشه‌ای ذهنیتی نداد.

۴- جنبش مشروطیت

چهارمین فرصت، دوره مشروطیت است. ویژگی این دوره به نسبت دیگر دوره‌ها، ورود

۱. در اینجا به معنای تندروی و افراطی‌گری است.

مدل دولت-ملت سرمایه‌دارانه به ایران همزمان با دموکراسی از نوع غربی و جایگزینی دموکراسی سنتی-مدنی شرقی بود. در اصل، سرمایه‌داری و دموکراسی دو چیز متضادند که ماهیت مبارزات سه حوزه سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی را در چارچوب فرهنگ مادی و معنوی شکل دادند. مشروطه، گذری زمانی بود که اگر در مدخل ورودی هر کدام از آن دو چیره می‌شدند ساختار ذهنیتی ادوار آینده را هم شالوده می‌بستند. بخاطر استیلای دولت-ملت، سرمایه‌داری مهر خود را کوید. دموکراسی تقلیدی نیز همسرخ با فرهنگ و اجتماع ایرانی نبود. از نوع لیبرالی ضدونقیض بود که برای اولین بار در ایران طبقه بورژوازی را بروز داد که در زمان انقلاب ۵۷ بنیان آنها توسط روحانیت افراطی برانداخته شد و خرده‌بورژوازی با منش **تجارت اسلامی** عموماً سنت‌گرا جای آن را پر کرد. لیبرالیسم پارلمانی منش بورژوازی بود. از میان این طبقه می‌شد روشنفکران، بازرگانان کارخانه‌دار و روحانیون را مشاهده کرد. بازرگانان همیشه بازار ایران را در دست و خود بازار در حوزه سیاست دخالت موثر داشته است که امروزه هم ادامه دارد. بازاریان بورژوا سود و سرمایه سرمایه‌دارانه را تشویق می‌کردند و روحانیون هم در پی برتری سیاسی خود در لاف‌اف پاسداری از دین بودند. در مراحل بعدی مشروطه، تفکر «**سوسیال دموکراسی**»^۱ در ایران نضج گرفت و اندیشه دموکراسی اجتماعی در ایدئولوژی آن پدیدار گشت. از مشروطه تا به امروز هیچگاه قدرت سیاسی و اقتصادی، اجتماعی نشده است. چون در دوره‌های قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی همیشه قدرت سیاسی در ید دولت قبضه شده، بنابراین اقتصاد هم تصاحب گشته است. انگلیس از جنوب و روسیه از شمال ایران را زیر فشار منگنه استثمار و استعمار قرار دادند. تجددخواهان و دموکراسی‌طلبان متقلب و سیاسی دوران مشروطه به دنبال ایجاد ساختار قوی اقتصادی متناسب با جامعه ایران نبودند، زیرا می‌خواستند دولت مرکزی مدرن شبیه غرب بر سازند و واضح آنکه دولت-ملت غربی دارای اقتصاد سرمایه‌دارانه با ایدئولوژی لیبرالیسم، متد **پوزیتیویستی**^۲ و علم **پراگماتیسمی**^۳ است که بر اساس منش منفعت‌گرایی صرفاً به دنبال اقتصاد ضدبازار و سودپرستی برمی‌آید. نکته مهم این است که از درون جعبه پاندورای دولت مرکزی اقتصاد مرکزی دولتی استخراج گردید و از آن روز تاکنون، اقتصاد سنتی مدنی و بومی را فلج، محیط‌زیست را نابود و جامعه را کلان‌شهری نموده که هر کدام به نوبه خود کلان‌بازارهای مصرف‌گرا برای سنت‌گرایان تجارت‌پیشه‌اند. میرزاملکم‌خان به دنبال ایجاد دولت مرکزی با شاه، روحانیون و اسلام به ضدیت برخاست. بسان او، آنهایی هم که «مجمع

۱. سوسیال دموکراسی یا مردم‌سالاری جامعه‌خواه یک ایدئولوژی سیاسی چپ در قالب سیاست کلاسیک است. حرکت سوسیال دموکراسی معاصر مسیر اصلاح نظام سرمایه‌داری را با در نظر گرفتن عدالت اجتماعی طی می‌کند.

۲. اثبات‌گرایی: هر گونه فلسفه علم بر اساس این دیدگاه است که در علوم طبیعی و اجتماعی، داده‌های برگرفته شده از «تجربه حسی» [و تلقی منطقی و ریاضی از این داده‌ها]، تنها منبع همه شناخت‌های معتبر است. داده‌هایی که می‌توان از راه حس‌ها به دست آورد را «شواهد تجربی» گویند. روش علمی تک‌بعدی گراست.

۳. به لحاظ لغوی یعنی عمل‌گرایی ولی در سیاست سرمایه‌دارانه به معنای منفعت‌پرستی است.

آدمیت» را متأثر از ملی‌پرستهای اروپایی ماسونی تأسیس کردند و بعدها حزب کمونیستی یعنی توده از زهدان آن بیرون آمد، خواستار ایجاد دولت-ملت چپ‌گرا بود، در حالی که می‌دانیم چنین خواستی مغایر با مبانی و مبادی سوسیالیستی و اقتصاد کمونالی آن است چراکه این اقدام بسیار شبیه تشبث ماسونها در ایجاد مذهب پروتستان و ضدیت با مسیحیت و اروپا بود.

وقتی برای نخستین بار مجلس در تهران در سال ۱۹۰۶ میلادی تأسیس گردید، از مجموع ۱۵۶ نماینده ۲۶ تن نماینده اصناف و بازاریان و ۱۵ تن نماینده تجار بودند که ثابت می‌کند گرایش مجلس به بازار و اقتصاد غربی با وضع قانون اساسی شبیه‌سازی شده بود. بخاطر اقدامات منفعت‌پرستانه شاه، بازاریان و روحانیون، مشروع‌خواهی علیه مشروطه‌خواهی به‌مثابه عامل ضددمکراتیک رواج یافت. در آن زمان مالکیت دولتی بود ولی این سه قشر زمینداران و سرمایه‌دارانی بودند که به دنبال خصوصی‌سازی زمینداری گسترده و بازار مرکزی تحت کنترل خود بودند. در نظرگاه مفهوم دموکراسی در ایران، مهمترین مسئله‌ای که مورد توجه قرار گرفت، اصلاح و تغییر در نظام ارباب و رعیتی و تشکیل مجلس بود. یعنی از کمونالیسم و کنفدرالیسم و حقوق ملل ایران در اندیشه دموکراسی آن زمان خبری نبود، لذا فقط جنبه اندیشه مادی غرب یعنی پارلمان و اصلاحات ارضی که ظاهر یک دموکراسی کوتوله بود، رعایت گردید.

در این دوره، سوسیال دموکراسی آغشته به ناسیونالیسم هم بود که قوای مملکت ایران را سه قوه مجریه، قضائیه و مقننه تشکیل دادند که تا به امروز هیچگاه مستقل نبوده‌اند و نهادهای شاهی و ولایت فقیه‌ی بر آن سلطه داشته‌اند. متأثر از این ساختار و تزلزل مبانی، اقتصاد هم بشدت مرکزی شد و پس از خارج‌گرداندن از دست شاه، برای اولین بار به دست الیگارش‌های شیاد پهلوی و جمهوری اسلامی افتاد. تا زمان مشروطیت، انحصار اقتصادی به دست نهاد شاهی و اربابی بود و انباشت سود و سرمایه هم حق آنها، ولی پس از اصلاحات ارضی، انحصارگری همگانی شد و توده مردم که از قشر متوسط و بازاری بودند توانستند آزادی انحصار اقتصادی بیابند. چرا که این خصیصه سرمایه‌داری است. این بورژوازی و اشرافیت زمیندار مخالف بودند لذا انقلاب مشروطیت ایران را جهت‌دهی کردند. برخی می‌گویند آزادیهای سیاسی، حکومت قانون و مالکیت غیرشاهی در اقتصاد دستاورد بورژوازی و زمینداران مخالف بوده، اما این امر بطور مطلق صحیح نیست، زیرا این اندیشه، مردم و مبارزات آنها را از محور انقلاب خارج می‌گرداند. اگر انقلاب، بورژوازی محور باشد، انقلاب اجتماعی نیست، بلکه تغییر اقتصادی و نوع مالکیت است. لذا مشروطیت، هم نیمه‌بورژوایی و دولتی بود هم انقلاب اجتماعی. زیرا مردم در کسب حقوق خود علیه بورژوازی و زمینداران جبهه‌گیری کردند. پس انقلاب، اجتماعی بود ولی در حوزه سیاسی به دلیل غصب مدیریت، حوزه اقتصاد و بازار نیز توسط بورژوازی قبضه شد. تنها

دستاوردهای اجتماعی آن قطعا مردمی بود ولی آن را هم به نام خود قالب کردند. همت و حمیت دهقانان خود به منزله انقلاب اجتماعی-اقتصادی در دوره مشروطیت بود. دهقانان به سوسیالیستها علاقه نشان دادند نه بورژوازی با اقتصاد و مالکیت لیبرالی‌اش. دموکراسی به صورت ائتلاف صورت نمی‌پذیرد، مثلا ائتلاف بورژوازی و دهقانان؛ زیرا بورژوازی ضددموکراسی است در غیر اینصورت به منافع مطلوب اقتصادی دست نمی‌یابد. بورژوازی در دوران مشروطیت سیاست دولت-ملت‌گرا و اقتصاد لیبرالی را که ضداقتصاد است ترویج داد، در حالی که دموکراسی مشروطیت تنها با کوشش دهقانان و کنشگری طبقه فقیر روستایی و شهری اولین پایه‌هایش را در ایران تثبیت نمود. در عصر مشروطیت پس از تشکیل حکومت ملی از سوی مجاهدین، استبداد شاهی جایش را به دیکتاتوری مبتنی بر قانون داد.

جامعه ایران در اوایل سده ۱۹ دارای شیوه تولید آسیایی بود اما در نیمه دوم سده مذکور با گسترش مالکیت خصوصی، این شیوه تولید تضعیف گردید. چه بسا ویژگیهای اقتصاد آسیایی در ایران دوران مشروطیت قوی‌تر از زمینداری و شیوه تولید آن بود. چرا که در دوره قاجار دولت تملک املاک را در دست داشت. گذشته از آن، مالکیتی غیرشاهی یا دولتی هم وجود داشت که به صورت زمینداری اربابی خود را نشان می‌داد. نحوه اخذ مازاد محصول در همه اشکال مالکیت قاجاری هم شامل گرفتن بهره مالکانه بود. اشراف زمیندار گذشته از زمین، به سلاح به عنوان ابزار قدرت هم دسترسی داشتند. سرمایه، قدرت را و قدرت، سرمایه را تقویت می‌کرد. نظام اقتصادی قاجاری چنان بود که اجازه نمی‌داد اشراف بطور مطلق و دایمی ابزار دست دولت شوند. هرچند منابع زمین و آب در تملک دولت قاجار بود، اما مالکیت خصوصی اربابیت، امتیازی بود که از سوی دولت به اشراف اعطا می‌شد و قدرت سیاسی هم برایشان حاصل می‌کرد. در این اثنا، توده مردم مورد استفاده ابزاری قرار می‌گرفتند. مالکیت به سه صورت دولتی، اربابی و وقفی بود و مردم تنها حق دسترنج نسبی را دارا بودند. دهقان تولید می‌کرد و دولت مازاد آن را به عنوان بهره مالکانه و مالیات غصب می‌نمود. موقعیت طبقاتی دوران مشروطیت-قاجاریه نوع اقتصاد و شیوه تولید را مشخص می‌سازد. سه طبقه بالا، متوسط و پائین دربرگیرنده گروه‌های اجتماعی ایران عصر قاجار بودند. شاه، درباریان و اشراف زمیندار در زمره گروه طبقه بالا؛ روحانیون، روشنفکران، کسبه و پیشه‌وران در زمره گروه متوسط؛ دهقانان، ایلات و مزدبگیران شهری در زمره گروه پائین بودند. ابزار تولید و حاکمیت بر بازار در دست طبقات بالا و متوسط بود، لذا همیشه موقعیت اقتصادی و سیاسی آنها که روحانیون، بازاریان و روشنفکران را دربرمی‌گرفت، قوی و غالب توأم با اثربخشی سیاسی بود. اشراف زمیندار به‌مثابه قوی‌ترین طبقه، اکثرا وابسته به دولت بودند و یا اشرافیت آنها موروثی و ایلی

بود، ولی هیچگاه علیه دولت به عصیان دست نزدند. اشراف زمیندار، بورژوازی، روحانیون، روشنفکران و کارگران از جمله قشرهای دارای موقعیت سیاسی - اقتصادی به ترتیب از مراتب قوی به سمت ضعیفتر بودند. اینها در جنبش مشروطیت دخالت داشتند و هر کدام به دنبال کسب موقعیت سیاسی برای تثبیت حاکمیت اقتصادی و بازاری در انواع لفافه‌ها بودند. بورژوازی دوران قاجاریه به کارهای تجارت، صنعت و معادن می‌پرداخت. همچنین بورژوازی ایرانی با اقتصاد جهانی ارتباط خاص برقرار نمود، ولی قدرت آن بیشتر اقتصادی بود تا سیاسی. موقعیت سیاسی آن به دلیل مخالفت‌های دولت و جامعه سرمایه‌داری ستیز ضعیف بود. دولت امتیازات اقتصادی - تولیدی را به اتباع خارجی واگذار می‌کرد که موجب نارضایتی بورژوازی ایرانی می‌گردید. بالاخره در دوران ناصری پس از سالها اعتراض، بورژوازی از حق داشتن اتحادیه که در بردارنده دفاع از حق مالکیت، حمایت از تجار داخلی، تأسیس بانک ایرانی و کنترل بر بازار بود، به مدت یک سال برخوردار شد. روحانیون بیشتر از اشراف زمیندار و بورژواها از نفوذ اجتماعی و سیاسی برخوردار بودند و حمایت می‌شدند. ریشه این قوت به تاریخ برمی‌گردد. این قشر بر نهادهای آموزشی، قضایی دین‌گرا و اوقاف (زمینهای موقوفه) کنترل داشتند. لذا هم موقعیت سیاسی آنها و هم جایگاه اقتصادیشان قوی بود. گرایش روحانیون متفاوت بود. برخی سنتی، برخی سنتی ضد سلطه دولت و شاه و برخی متجدد و موافق دستاوردهای غربی بودند، ولی از نظر اقتصادی یا متوسط بودند و یا گاه در قالب امام‌جماعت و شیخ‌الاسلام مورد حمایت دولت به سرمایه‌دار بزرگ مبدل می‌شدند. «محمدتقی شفتی» از جمله روحانیون سرمایه‌دار اصفهانی با تملک بیش از دو هزار باب مغازه بود.

قشر کارگر کارخانه‌ای برای اولین بار در ایران در دوره مشروطیت - قاجاریه شکل گرفتند. از آن زمان تا به امروز کارگران ایرانی مدام بخاطر فقدان حقوق سیاسی و اقتصادی در کنار نخبگان (فرار مغزها) به کشورهای خارجه مهاجرت می‌کنند و حتی در دهه چهارم عمر جمهوری اسلام سیاسی این معضل لاینحل باقیمانده، زیرا رویکرد استعمار سیاسی با کارگران همچنان ادامه دارد. با این اوصاف، جمهوری اسلام سیاسی هم در این زمینه هیچ تغییر کیفی صورت نداده و تنها بر لشکر کارگران افزوده است. همانطور که در دوران مشروطیت اقتصاد نوین با وضعیتی نامساعد ظهور کرد و رشد صنعت در حد نزدیک به صفر باقی ماند، امروزه هم این دو معضل در جمهوری اسلامی ادامه دارد و تنها تغییر موجود اتحادیه‌های حامی است که بخاطر مسایل سیاسی، منفعل و عقیم هستند. در مجلس مشروطه، ۶۱ درصد از بورژواها و ۲۱ درصد از زمینداران به عنوان نماینده حضور داشتند که نشان می‌دهد جهت‌دهی‌های سیاسی همانا جهت‌دهی اقتصادی به نفع بورژواها و زمینداران بوده است. همانطور که در مشروطیت بورژوازی، اشراف زمیندار و

روحانیون دست قوی در دولت ائتلافی داشتند، امروزه روحانیون در جمهوری ولایی نیز دارای قویترین دست به همراه تجار سنتی بنیادگرا هستند.

در دوران پهلوی تنها دولت-ملت، مدرن تر و **نئوپاتریمونیال** (پدرشاهی نوین) شد. رضاشاه به عنوان نخستین عامل آن درصدد نوسازی اقتصادی آمرانه دولتی برآمد. دولت مطلقه او مآلاً متضمن سرکوب، فساد و رانت بود. در اوایل، حکومت پهلوی دست دولت و شاه را در انواع فساد اقتصادی باز گذاشت، چون بیشترین رانت در مطلقه‌ها و نظایر آن صورت می‌گیرد. رسیدن به قدرت و اعلام وفاداری به شاه، مهترین سازوکار برای کسب انواع رانتها، تسهیلات دولتی و ثروت بود. مالکیت در انحصار دولت و شخص رضاشاه بر اکثر زمینها بود. نوعی سرمایه‌داری دولتی بود که چیزی نبود جز تمرکزگرایی اقتصادی و تشدید دیکتاتوری. در دوران محمدرضاشاه هم فساد اقتصادی ادامه یافت. در رویکرد ساختارگرایی سیاسی و اقتصادی، فساد اقتصادی معلول ساخت قدرت سیاسی توسعه‌نیافته و غیردمکراتیک و ساخت اقتصادی دولتی و رانتی است. نهادهای سیاسی مانند قوای مقننه، مجریه و قضائیه وابسته به شاه و قدرتهای خارجی بودند لذا توانایی قانونگذاری سیاسی و نظارت اقتصادی برای جلوگیری از فساد اقتصادی را نداشتند. باندهای سیاسی کانون اصلی فساد اقتصادی و سیاسی بودند که عوامل اصلی آن امثال اشرف پهلوی، اسدالله علم، امیرعباس هویدا، منوچهر اقبال، هوشنگ انصاری و غیره بودند. در این دوره بدون کسب قدرت سیاسی، ثروت و رانت جویی حاصل نمی‌شد. هر کشوری اگر با فروش منابع روزمینی در سرزمین خود بیش از ۴۲ درصد از کل درآمد سالیانه‌اش را به دست آورد، اقتصاد آن رانتی است. دولت محمدرضا در آغاز یعنی دهه ۴۰، ۴۳ درصد را تصاحب می‌کرد. درآمد نفتی آن از ۲۲ میلیون دلار در سال ۴۰ به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۵۶ خورشیدی افزایش یافت که ۷۷ درصد درآمد دولت را تامین می‌کرد، لذا تمامی طبقات جامعه را به خود وابسته ساخت. استبداد نفتی پهلوی به تقویت پایه‌های نظامی، بروکراتیک و منافع دولت منجر شد و این رویه رانتی به همین منوال صرفاً با تغییر بازیگران آن ادامه یافت.

۵- انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی

فرصت تاریخی پنجم، انقلاب ۵۷ بود. در حوزه اقتصاد و سیاست جمهوری اسلامی ایران، از حیث فرهنگی و ایدئولوژیک نه تنها نوزایش صورت نگرفت، بلکه ضمن پایان دادن به مرحله نوزایش انقلاب ۵۷، بنیادگرایی و تحجر فرهنگی-ذهنی استیلا یافت. با این استدلال، به لحاظ اقتصادی، سرمایه‌داری صنعتی جینی و سرمایه‌داری تجاری به موازات هم نظام را افتان و خیزان پیش می‌برند. جمهوری با اقتباس از مدل اروپایی برساخته و دمکراسی لیبرالی غربی به دمکراسی

از نوع **تئوکراتیک**^۱ که خود در لفافه، آن را «**مردم‌سالاری دینی**» می‌نامند، تغییر داده شد. دموکراسی، توسعه و توسعه، دموکراسی را در بردارد. بنا به گزارش‌های خانه آزادی، کم‌رانت‌ترین کشورهای جهان، آنهایی هستند که دموکرات‌ترین هستند. رویکردهای اقتصادی در ایران نه به منظور رفع نیازهای حیاتی جامعه، بلکه برای ایجاد جناحهای سیاسی و بلوکهای قدرت در برگرفته می‌شود. گرایشی که قبل از انقلاب ۵۷ بین سنت و مدرنیته صورت گرفت و تمامی گرایشات فکری و سیاسی اعم از ملی، مذهبی و چپ در آن شرکت داشتند، پس از انقلاب به گفتمان دینی محدود گردید. چپها و ملی‌گرایان پس از دوره‌های شکست به ترتیب در ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ خورشیدی توان نوگرایی از خود نشان ندادند، لذا نوگرایی دینی میدان را خالی دید و روحانیت که در زمره طبقه متوسط بود، گذشته از بکارگیری حوزه علمیه قم، دانشجویان و تحصیل‌کردگان جامعه دین‌محور را هم با خود همراه ساخت. نوگرایی دینی مشتمل بر دو گروه بود: نخست، نوگرایانی از قبیل «علی شریعتی» بودند. دوم، نوگرایانی که از حوزه علمیه برخاسته و اهداف سیاسی آنها برای تغییر برجسته‌تر از اهداف دینی‌شان برای تحول بیشنی بود. مدل مطمح‌نظر خمینی و طرفداران او فقط به دنبال ایجاد تغییر در دستگاه سیاسی حاکمه بودند نه مبانی دینی. این بود که مدل دُنده و نسل نخست جمهوری را برای پیشبرد ولایت فقیه لایتغیر بکار بردند. ملی-مذهبی‌ها هم درصدد استفاده سیاسی از دین به نوعی متفاوت‌تر بودند. آنها از قبیل «مهدی بازرگان» مایل به تغییر برخی جوانب دین برای تحقق اهداف سیاسی خود بودند و از این کار ابایی نداشتند. آنها که بنیادگرایی دینی را ترجیح ندادند، بزودی از سوی طرفداران خمینی حذف شدند. قشر روحانیون نمی‌خواستند بدون کمک روشنفکران، اقشار شهری و روستایی ایران و بازاریان را با خود همگام سازند. چون تجدد دوره پهلوی کپی‌ای ناهمخوان از غرب و لذا حذف فرهنگ دینی ایرانی بود، موفق به این کار نشد. حتی این ضدیت‌های لائیسستی با نقب‌زدن به زیر، موجب تقویت جبهه دینی ضد خود او شد. دموکراسی از گذرگاه مرگ مشروطیت وارد حوزه شاهی مطلقه پهلوی و از آنجا هم در گرداب تئوکراسی سیاسی جمهوری اسلامی (عنوان اسلامی را صرفاً یدک می‌کشد) درافتاد؛ لذا نه مشروطیت به آرمان آزادی و برابری رسید و نه مدرنیته‌خواهی پُرو روی دوره پهلوی چاره کار شد که صدالبته تئوکراسی جمهوری اسلامی مگاک بدتر از آن دو است. هنوز جنبش‌های مردمی و مدنی مخالف این جمهوری شاهراه حقیقی فکری- عملی را نیافته‌اند و خلقهای ایران به دنبال روزنه امیدی متفاوت از جنبش‌های تکراری آزموده‌شده هستند. جمهوری اسلامی مدام می‌کوشد راههای برونرفت این جنبش‌های خودجوش مردمی و ملت‌های تحت ستم را از نقطه‌نظر سیاسی و اقتصادی مسدود سازد.

۱. حاکمیت دینی. در سیاست مدرن به معنای اعمال ستم با بکارگیری دین است.

این رژیم که مشروعیت ایدئولوژیک خود را از دست داده، تنها راه را سرکوب و تنبیه با اقتصاد سیاسی می‌داند و نخبگان سیاسی و فرهنگی دگراندیش را حذف می‌نماید. جمهوری اسلامی از حیث کارا کتر سیاسی بسیار شبیه دوره پهلوی دوم در زمینه سرکوب و اختناق است. هیچ نظریه و پروژه‌ای برای رهایی از وضعیت اسفبار سیاسی و اقتصادی کنونی ایران از سوی رژیم پذیرفته نمی‌شود. این وضعیت جنبه منطقه‌ای و جهانی یافته و در قالب مسئله هسته‌ای و هلال شیعی ملت‌ترب شده است. مسئله هسته‌ای و هلال شیعی در واقع تقلا‌ی رژیم برای رهایی از بحرانهای سیاسی و اقتصادی داخلی است، لذا طی چهار دهه گذشته هم فرزندان مخالف خود و هم جریانها و قشرهای دیگر را تصفیه کرد. کل انقلاب ۵۷ که حاصل رنج همه اقشار، جریانها و ملل بود از سوی الیگارش‌ی سیاسی- اقتصادی جناح تئوکراتیک مصادره شده است. جبهه دمکراتیک ایران بخاطر عملکرد رژیم مبنی بر حذف فیزیکی و سازمانی با سیاست سرنیزه، به غرب گریخته‌اند. این جبهه امروزه به صورت طریقت‌های راست و چپ سرمایه‌داری، مورد استفاده ابزاری برای مقابله با رژیم قرار می‌گیرند. گرایش ملی- مذهبی‌ها در این جبهه نامتجانس قوی‌تر است، کمونیستها و سوسیالیستها رنگی کارا در آن ندارند. پس از سقوط پهلوی و پیروزی انقلاب مردمی ۵۷، خمینی و طرفداران او سریعاً در اولین اقدام، انقلاب فرهنگی را که انقلاب تئوکراسی سیاسی- اقتصادی بود، جایگزین آن کردند. در واقع به لحاظ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک - فرهنگی به کل انقلاب ۵۷ پایان داده شد. اهمیت انقلاب فرهنگی در حدفاصل سالهای ۵۹ الی ۶۲ خورشیدی بسیار مهم است که همزمان با ولایت فقیه شکل گرفت. بدون این انقلاب که در واقع یک کودتای تمام‌عیار و توهین به شعور مردم بود، هیچگاه ولایت فقیه موقعیت بالادستی سیاسی نمی‌یافت. پایه‌های ولایت فقیه در این سالها مستحکم گردید که به قیمت ذبح تمامی روشنفکران و دانشجویان راست و چپ مدرنیته‌خواه تمام شد. **ولایت** در لغت به معنی «**تصرف و قدرت یافتن بر چیزی**» است. هکذا با معانی «دوستی» و «استیلا و قدرت تصرف» دوپهلوی می‌باشد.

کماکان صنعت و فناوری پایه‌هایش را در دوران پهلوی بنا کرده بود که پس از انقلاب، تمامی کارگزاران آن که موتور و پیش‌برنده بودند، حذف و عوامل سپاهی جایگزین آنها شدند. این امر موجب افت شدید اقتصاد، صنعت و فناوری به دلیل حذف عاملان علم و آگاهی اقتصادی و صنعتی شد. فرار کارآزمودگان به غرب موجب انجماد توسعه و عامل زوال و افول گردید. پدیده فرار مغزها از زمان انقلاب فرهنگی و حذف دگراندیشان تا به امروز با نوسانی تشنج‌آفرین ادامه دارد.

در رژیم‌های غیردمکراتیک، اقتصاد همیشه در طول آرمان‌های سیاسی- ایدئولوژیک

قرار می‌گیرد نه عرض آن. کیفیت آرمانها شکل‌دهندهٔ دستگاه بروکراتیک و ساختار اقتصاد می‌باشند. جمهوری اسلام‌سیاسی هم از این نوع است. جمهوری نتوانسته جوابگوی چالش‌های دمکراسی‌خواهی جامعه ایران در قالب طلب مدرنیته باشد. پس از انقلاب ۵۷، جمهوری اسلامی با توسل به انقلاب فرهنگی خاص خود در برابر ابرقدرت جهانی ایستاد و برعکس کشورهای دیگر خاورمیانه که به راحتی دولت-ملت کوچک را پذیرفتند، با صف‌آرایی علیه ابرقدرت آمریکا-اسرائیل جبههٔ متقابل هژمونی تشکیل داد، غرب‌ستیزی را به یک پله برای سوارشدن بر موج احساسات مردم مبدل کرد و در همان اوان قابل پیش‌بینی بود که چه ساختار سیاسی-اقتصادی‌ای در این جدال شکل خواهد گرفت.

همانطور که هخامنشی اولین دولت ایران بر ستونهای کنفدراسیون مادها (کردها) تأسیس شد، امروزه بار دیگر این زمینه فراهم شده تا سیستم دمکراتیک غیردولتی بر بنیان مبارزهٔ کردهای شرق کردستان شکل گیرد، زیرا قوی‌ترین و سازمانیافته‌ترین ملت کنونی در ایران، کردها هستند. کردها از این منظر یک شانس و فرصت برای ایران محسوب می‌شوند نه تهدید، چون موقعیت سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک این ملت فراتر از ملت‌های آذری، بلوچ، عرب و غیره است. حتی فارسها هم با این تک‌مجرایی دیوان‌سالاری خشن ایران، هماکنون از پتانسیل مشابه کردها به‌مثابهٔ اندیشه دمکراتیک (پروژه و سیستم کنفدرالیسم - ملت دمکراتیک) برخوردار نیستند. زمینهٔ فرهنگی مشترک کردها و ملل ایران با ریشهٔ فرهنگی آریایی در این پتانسیل برای ایجاد ذهنیت مشترک نهفته است که میتواند پیونددهندهٔ دمکراتیک شود. بنیانهای ایران مدرن با تشکیل صفویه پی‌ریزی و تشیع از هر لحاظ به مرکز ثقل بدل شد. پیش از آن، سنت دولتی ایران از ۶۵۰ تا ۱۵۰۰ میلادی در دست اعراب، ترکها و مغولها بود. دولت-ملت بعد از جنگ جهانی اول گریبان ایران را گرفت و با پروژه‌های مدرنیستی خود سنت فرهنگی ایرانی را به حاشیه راند. انقلاب ۵۷ زمینهٔ بازگشت به آن سنت را فراهم کرد، اما جمهوری اسلام‌سیاسی از این خواست اجتماعی به عنوان دستاویزی سیاسی در انقلاب فرهنگی بهره‌برداری نمود و توان بازگرداندن سنت فرهنگی اجتماعی و ادغام آن با دمکراسی رادیکال و مستقیم را ندارد، چرا که اگر چنین کند، قدرت را از کف خواهد داد لذا کلیت دستگاه اقتصادی را برای جلوگیری از این روند به خدمت گرفته است. رژیم حتی چنان به افراط رفت که درصدد حذف علوم انسانی و اجتماعی غیردینی برآمد و لیکن موفق نشد. انقلاب ۵۷ ایران به اندازه‌ای که سیاسی بود، فرهنگی هم بود، پس نیازی نبود با انقلاب فرهنگی روحانیون (کودتا) در سال ۶۲، جلوی آن سد شود. انقلاب سال ۵۷ توانش را از فرهنگ‌های اجتماعی خلقهای ایران گرفت و محدود به روحانیون شیعه نبود. این است که انقلاب فرهنگی بنیادگرای سال ۶۲ کودتایی برضد انقلاب ۵۷ محسوب می‌شود.

انقلاب به قول رهبر اوجالان از کیفیتی ملی‌دمکراتیک برخوردار بود و در نتیجه هم‌پیمانی وسیع نیروهای ملی‌دمکراتیک از ۱۳۴۲ تا ۵۷ خورشیدی شکل پذیرفت. انقلاب فرهنگی به معنی کنارزدن «سوسیالیستها، امت‌گرایان شیعی و قشرهای میهن‌دوست خلقهای ایران» بود. روحانیون شیعی و تجار متوسط بازار هر دو در این امر دست به دست هم دادند و سرکوب را آغاز کردند؛ پس نوعی سیاست و اقتصاد سرکوبگر و رانتی توسط این دو قشر شکل گرفت. جمهوری اسلام‌سیاسی (انقلاب فرهنگی تئوکراتیک) هرچند با مدرنیته سرمایه‌داری ضدیت سیاسی دارد ولی از سنخ ملت‌دمکراتیک نیست. الیگارش‌ی شیعی که رؤیای هژمونی منطقه‌ای را در سر می‌پروراند از ضدیت سنت قوی فرهنگ ایرانی بر ضد سرمایه‌داری برای مشروعیت‌بخشی به نظام خود استفاده کرد؛ حتی برای تشکیل هلال شیعی و کسب قدرت اتمی علیه آمریکا - اسرائیل از این سنت ضد سرمایه‌داری فرهنگ اجتماع بهره‌برداری استثمار می‌کند. این در حالی است که جمهوری اسلامی که از فرهنگ ایرانی فاصله گرفته هیچ تفاوت ماهوی با سرمایه‌داری از حیث سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک ندارد. رهبر اوجالان در این زمینه می‌گوید:

«همانطور که دولت-ملتهای غرب و اولین و دومین مقطع جمهوری ترکیه درصددند از طریق حساب و کتابهای تاکتیکی «بیشینه سهم» را در گستره نظام به چنگ آورند و در ازای تأیید و پشتیبانی از سوی نظام، اجازه دهند تا نظام از آنها بهره‌مند شود، ایران نیز می‌خواهد چالشی را که با نظام دارد با هدفی مشابه بکارگیرد و نتایج مشابهی کسب نماید. این نوع چانه‌زنی تیبیک تجار بازار است که در سنت ایران دارای موقعیت قوی است. چالش ایران نیز درست از همین نقطه آغاز می‌شود.»

توافق برجام نیز در راستای همان برنامه‌های کذایی اقتصاد سیاسی ایران برای هژمونی‌شدن است نه کسب حقوق ملل. الیگارش‌ی شیعی من‌باب سیاست معمول خویش درصدد جلوگیری از حذف نظام جمهوری خاخی از سوی نظام جهانی سرمایه‌داری است. چون این نظام به صورت فراگیر گلوبال شده، پس اصولگرایان ایران توان مقابله سیاسی-اقتصادی با آن را ندارند و گردن خویش را زیر تیغ بی‌رحم همان نظام گذاشته‌اند. همانکون الیگارش‌ی شیعی به سه جریان اصلاح‌طلب، میانه‌رو و اصولگرا تقسیم گشته که همان باندهای سیاسی هستند که از ترس از دست‌دادن بازار و سرمایه اقتصادی، تن به توافق هسته‌ای و مفاد آن دادند. رژیم حتی می‌خواهد از کارت ستیزه‌جویی علیه جنبش‌گردها برای اخذ امتیازاتی منطقه‌ای و بین‌المللی در این مسیر استفاده کند. الیگارش‌ی ایرانی در واقع تسلیم سرمایه‌داری شده، اما به قول رهبر اوجالان چون سرمایه‌داری آن را به شکل کنونی نمی‌پذیرد، از لحاظ اقتصادی آن را فلج نموده تا به نتیجه سیاسی برسد.

روحانیون و بازاریان پس از انقلاب فرهنگی، با رهبری خشک آئین خویش و سلب و فاق ملی به یک طبقه متوسط سیاسی جدید مبدل گشتند که فاقد توان و استعداد برقراری دموکراسی و توسعه هستند. خمینی در اوایل می گفت روحانیون در سیاست و دولت دخالت نخواهند نمود. حتی تفکیک قوا، انتخابات آزاد و وجود احزاب را پذیرش و دستور آن را هم امضا کرد، اما چون **الیگارشی^۱ شیعی** و بازاریان متحد همچو منادیان قدرت، این رویه را به ضرر خود دیدند، زیر بار آن نرفتند و حتی خود خمینی مجبور به پیشاهنگی برای آنان در عمل شد و بعدها خامنه‌ای این رویه را تشدید نمود و مجدداً به آزمون گذارد. قوی‌ترین عناصر این الیگارشی برادران لاریجانی ضد تفکیک قوا، هستند. گذشته از آن، اپوزیسیون اوایل انقلاب تنها نقش تخریبی ایفا نمود. عدم موفقیت به این خاطر نیست که الیگارشی توانست سرمایه بیشتر انباشت و یا سرمایه‌داری را تعمیق ببخشد، بلکه ناتوانی در ایجاد جبهه دموکراتیک ضد سرمایه‌داری و یا ضدیت آنها با جبهه‌های خلق محور بود که موجب عقب ماندگی در توسعه شد. در مرحله تکوین جمهوری اسلام سیاسی، تمام روشنفکران و اصلاح‌طلبان مخالف الیگارشی شیعی به حاشیه رانده و یا حذف شدند. الیگارشی در واقع ترویج بنیادگرایی شیعی مشابه بنیادگرایی اهل سنت را ترجیح و جزو برنامه‌های خود قرار داد. آنها مبادی آشکار فلسفی، نوزایش، مبانی دموکراسی و توسعه و نیز سرمایه‌داری را حذف و سیستم سرمایه‌داری تجاری خاص خود را که طلیعه پیدایش نظام هژمونی را در آن دیدند، برقرار کردند. اصلاً ساختارهای اقتصادی-اجتماعی را تغییر ندادند و بجای آن با رویه سرمایه‌دارانه خود با دنیای غرب، خاورمیانه و جهان اهل سنت اسلام درافتادند. خطرناکترین دولت محافظه‌کار خاورمیانه هم‌اکنون ایران است چون سنت‌گرایان افسار الیگارشی را در دست دارند. دموکراسی محدود جمهوری از زهدان تئوکراسی بیرون آمد و مفاد قانون اساسی در خصوص سیاست، اقتصاد، ایدئولوژی و فرهنگ را تدوین کرد. روحانیون و بازاریان خرده‌بورژوا و بسیاری از عناصر طبقات پائین که خود را صاحب انقلاب می‌دانستند بر همه چیز استیلا یافتند. مسئله سرکوب تنها ایدئولوژی تئوکراتیک نبود، زیرا حتی به غیر خودی‌های صاحب سرمایه و صنعت، بخش خصوصی غیروابسته و نخبگان و مغزهای کارساز هم رحم نکردند. اینها علیرغم ادعای خود کفایی و توسعه، همانند رژیم پهلوی درآمد نفتی و تجارت سنتی غیرتولیدی را سرلوحه فعالیت اقتصادی خود قرار دادند. حتی در دوران جنگ با عراق مایه فقر و تنگدستی کل طبقات جامعه شدند

۱. حکومت یک گروه اندک منفعت‌گرا.

فصل ۱

صفویه، تباہ‌گری سیستماتیک

صورت‌بندی اجتماعی در ایران و کردستان از صفویه تا به امروز دارای سه‌بخش عمده اقتصادی یعنی «شبانکارگی، روستایی- زراعی و تولید شهری سنتی و شهری سرمایه‌داری» می‌باشد. جنبش صوفی‌گری سدهٔ پانزدهم صفویه به جنبش سلطه‌گرانه مذهب شیعه با مبدل‌شدن به مذهب رسمی امپراطوری از همان قرن بند ناف‌اش به جمهوری اسلامی وصل شد. از زمان شاه‌عباس صفوی، دولت مرکزی قدرت خود را بر حکام محلی اعمال می‌کند؛ جمهوری ولایی هم این سنت را ادامه می‌دهد. با این تفاوت که مدیران محلی خودی می‌گمارد و نظارت بصورت انحصار کامل قدرت محلی سیاسی و اقتصادی است. در زمان صفویه، شاه از حکام و ملت‌های آنها باج و خراج می‌گرفت. همچنین امیران ارتش و نفرات آن، همانند افراد شاغل در دستگاه دیوانی، بعنوان حقوق‌خود، سهمی رانتهی از درآمد زمین را بصورت حواله دریافت می‌کردند. یک نظامی معمولی بین ۵ تا ۱۲ تومان در سال حقوق می‌گرفت. در تذکره‌الملوک آمده که درآمد سالانهٔ نقدی دولت صفویه در سال‌های دهه ۱۷۲۰ م برابر با ۷۸۳۸۶۲ تومان و هزینه‌ها ۶۲۵۳۲۰ تومان بوده‌است. این ارقام شامل مقادیر معتابه کالای ارسالی به دربار و نیز نیروی کاری نمی‌شد که شاه می‌توانست بصورت رایگان برای کارهای ساختمانی از اصناف مختلف درخواست کند. در سال‌های دهه مزبور درآمد شاه ۷۰۰ هزار تومان (۳۲ میلیون لیور فرانسه) و هزینه‌های درباری ۷۴۴ هزار تومان (۳۴ میلیون لیور) بوده‌است. اکثریت بخش اعظم - یعنی ۸۳ درصد - درآمد دولت صفوی از انواع مختلف مالیات زمین

تأمین می‌گردید. در بخش هزینه‌ها، ارتش قسمت عمده، یعنی ۶۶.۵ درصد کل هزینه‌ها را بنا به برآورد **مینورسکی**^۱، به خود اختصاص می‌داد (حقوق حکام هم جزو این رقم منظور شده). بقیه عمدتاً صرف پررونق نگه‌داشتن دربار می‌شد و تنها ۱۱.۸ درصد هزینه‌ها بصورت مولدتری به کارگاه‌های سلطنتی یعنی بخش مولدتر اختصاص می‌یافت. تراز خالص درآمد و هزینه سالانه در سال ۱۷۲۲ م مثبت و برابر ۱۶۰ تومان بوده که معادل ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ در سده هفدهم می‌شده است. این پول در خزانه سلطنتی نگاهداری می‌شد که در آن دوران ثروت عظیمی در آن انباشته شده بود. بنابراین، شاه ثروتمندترین فرد جهان بود. در آن دوران صفویه از حیث ثروت با حاکمیت‌های اروپایی پهلو می‌زد و حتی برتر هم بود. با گرایش سرمایه‌داری، در سده هفدهم، اروپا پیشرفت کرد و استعمارگر شد ولی ایران بتدریج سنتی و عقب‌ماند. کنترل شدید دولت مرکزی قوی بر کل جامعه، بصورت متمرکز و هژمونی مرکزی خاصاً از صفویه معمول گردید. مفهوم دولت مطلقه از همان زمان شکل گرفت و بر مناسبات زورمدارانه اقتصادی استوار گشت. مازاد تولید با حربۀ مالیات‌گیری در انحصار کامل صفویه درمی‌آمد.

۱- بخش شبانکارگی

ساختار اقتصادی ایران و کُردستان در سده هفدهم با ۶ الی ۱۰ میلیون جمعیت همچنان متمرکز در سه بخش «**شبانکاره، روستایی - زراعی و پیشه‌وری شهری**» مبتنی بود. در این دوره کُردها همیشه دهقانان یکجانشین بوده‌اند و قسمتی از لرها یکجانشین و قسمتی شبانکاره ایلی. قریب ۵ میلیون جمعیت، قبیله‌ای و ایلی و مابقی، روستایی یکجانشین و یا شهری پیشه‌ور بودند. اقتصاد شبانکارگی و روستایی، طبیعی و مبتنی بر تأمین نیازهای اساسی بود. چراندن رمه و رشد صنایع دستی و بصورت محدود هم کشاورزی، معمول بود. چراگاه‌ها در تملک حقوقی ایلیخان‌ها بود و به مردم واگذار می‌کردند. رمه‌ها و وسایل جزو اموال خصوصی خانواده‌ها بود. عشایر شبانکاره و یکجانشین‌ها وابستگی متقابل از حیث تأمین نیازها داشتند. رؤسای قزلباش صفوی در رأس نظام قبیله‌ای با تعداد بسیار اندک‌شان جزو بزرگترین حشم‌داران (محتشمان) بودند و بخش عمده کارگران وابسته در قاعده هرم جامعه را اجیر می‌کردند. اینان نیازهای اقتصادی و مالی ارباب را فراهم می‌کردند. در بالاترین سطوح جامعه هم مشتی افراد بانفوذ بودند که بخاطر در اختیار داشتن مقام‌های بالای نظامی و والیگری، به نظام اقتصادی غیرشبانکارگی تعلق داشتند. بسیاری محتشمان مستقل نیز بودند که هسته مرکزی اقتصاد قبیله‌ای را تشکیل می‌دادند. این رؤسای سطوح پائین یا ریش‌سفیدها که بین بالاترین سطوح هرم جامعه و رده‌های پائینی

۱. ولادیمیر فیودورویچ مینورسکی (زاده ۶ فوریه ۱۸۷۷ درگذشته ۲۵ مارس ۱۹۶۶) خاورشناس و ایران‌شناس روس و استاد دانشگاه لندن، مینورسکی برای آثارش در زمینه تاریخ، ادبیات، جغرافیا و فرهنگ فارسی و کردی و لری شهره است.

قراری گرفتند، مسئولیت اموری مثل تخصیص مراتع به هر تیره در طول مسیر ییلاق و قشلاق را برعهده داشتند. رده‌پائین‌تر هم افراد قبیله با داشتن تعدادی حشم بود و گاه فاقد مال و حشم بودند و بصورت قراردادی کار می‌کردند. جالب اینکه نقش‌های اقتصادی کلیدی برعهده زنان بود. زنان شبانکارگی محجبه نبودند و از کارهای خانگی تا تولیدی و کشاورزی و دامداری را انجام می‌دادند و حتی مدیریت می‌کردند. با این حال، محدودیت اقتصادی و معیشتی شدید بود و رؤسای قبیله و دولت، مازاد تولید را از مردم می‌ستاندند. شبانکارگی مجبور به پرداخت وجه مالیات (یک‌سوم) دام‌هایشان بودند. رؤسای قبیله أخذ مالیات و نظامی‌گری را برعهده داشتند ولی از اوایل سده هفدهم قبایل قدرت خود در اقتصاد را تا حدود زیادی از کف دادند زیرا شاه‌عباس از قدرت سران قبایل و عشایر کاست. اقتصاد سیاسی قبیله‌ای سده هفدهم ایران، در واقع صحنه تضاد و تنش برابرخواهی سنتی با قشربندی نوین در سطوح مختلف بود. در زیربنای اقتصادی، اعضای قبیله با یکدیگر و با رؤسای بلافضل خویش به مقتضای خودبستگی و «دمکراسی طبیعی (خام)» به زندگی شبانکارگی مربوط می‌شدند. زنان قبیله در زندگی اقتصادی با مردان برابر بودند اما در زندگی عقیدتی، نه. این برابری در زندگی روستایی و خاصه شهری وجود نداشت. بنابراین زندگی قبیله‌ای به‌لحاظ فرم و ماهیت کمونالی‌تر بود که پس از آن، زندگی روستایی می‌آمد، اما این دو در محیط شهری تباہ می‌شوند. رضاخان با نشان‌دادن اقتدار، در دوران خود علیه آزادی و دمکراسی حیات شبانکارگی و کمونال ایلات بویژه لرها شورید. ویژگی‌های کمونالی قبیله‌ای مشکلات دیگر را حل می‌کرد و یا سرپوش می‌نهاد که با فاصله‌گرفتن از آن و شهری‌شدن، این امکان سلب گردید. دولت صفوی با بکارگیری رؤسای قبایل، برای نظامی‌گری سرباز اجیر می‌کرد و با أخذ مالیات بر مازاد، خود را بصورت استثماری تأمین مالی می‌کرد.

۲- بخش روستایی

بزرگترین بخش جامعه در عصر صفویه را روستائیان تشکیل می‌دادند، ولی زراعت در روستا که در آغاز در ایران بصورت **کمون** (جماعتی) بوده، در زمان صفویان به تباہی گرائیده و از جانب دولت، برای هر روستا اربابی گماشته‌شد. زمین‌های متعلق به شاه، زمین‌های دولتی، زمین‌های موقوفه و زمین‌های متعلق به افراد، چهار نوع زمین اصلی بودند. زمین‌های مرغوب و مناطق پربار از آن شاه بود بویژه در اصفهان، گیلان و مازندران، **تیول**، شکل اساسی زمین‌های دولتی در دوران صفویه بود. تیول موروثی نبود و منوط به موافقت شاه به فرزند ذکور می‌رسید. والیان و حکام محلی و روستاها برای شاه تیول‌داری کرده و به میل خود رفتار می‌کردند. بیشترین زمین

زمین‌های دولتی بودند. عایدات زمین‌های موقوفه هم به گروه خاصی از موظفان، حاکمان شرع، روحانیون تراز اول و یا سادات می‌رسید. موقوفه، مشمول مالیات نبود به همین دلیل شاه صفوی زمین‌هایش را به موقوفه تبدیل می‌کرد تا مالیات نپردازد و مصادره هم نگردد (سده هفدهم). آنها برای املاک خود متولی می‌گماردند که اکثراً در روستاها روحانیون بودند. مالکیت خصوصی افراد بر زمین هم بتدریج افزایش یافت و بعد از صفویه بیشتر از تیولی و وقفی شد، اما اینکه تا چه میزان عمری، رقبی و موروثی بوده، مشخص نیست. زمین‌های تیولی و سلطنتی، اجاره‌ای بود و در هنگام برداشت، اکثراً نیمی از محصول را شاه و مالک برمی‌داشت، مابقی برای دهقان می‌ماند. دهقانان علاوه بر سهم مالک مجبور بودند انواع مالیات‌ها را بپردازند و از محصول هم می‌بایست بذر سال بعد را تفکیک می‌کردند. اساساً کارشان بیگاری بود. روستائیان زارع مجبور به تأمین درآمد برای شاه، دولت، ارتش، روحانیون و مالکان خصوصی بودند لذا سطح معیشتی بخور و نمیر داشتند.

۳- بخش شهری

جمعیت شهری در دوران صفویه در سده هفدهم قریب ۱۵ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌داده که محور عمده اقتصاد آنها، اصناف بوده‌اند. پیشه‌وری بخش اصلی اشتغال بود و اصناف از حیث منزلت اجتماعی و ثروت، تفاوت‌های عمده طبقاتی داشتند. به نسبت کسب و کار، مالیات تعیین شده، از سوی رئیس صنف جمع‌آوری و به دولت پرداخت می‌شد. همیشه میان اصناف و دولت مرکزی صفویه تضاد و کشمکش وجود داشته. قدرت، بازار و تنظیمات خدمات در دست دولت قرار داشت. استاد، وردست‌ها و پادوسه درجه کاری متفاوت بودند. بافندگی سنتی پارچه، محور صنایع ایران عصر صفوی را تشکیل می‌داد و بافندگان جزو قدرتمندترین اصناف بودند. همچنین بیش از ۵ هزار کارگر، پیشه‌ور و هنرمند در کارگاه‌های سلطنتی کار می‌کردند و شاه با داشتن کارگاه‌های پارچه‌بافی، چینی‌سازی و غیره، بزرگترین کارفرمای کشور محسوب می‌گردید. اقتصاد تقریباً غیرپولی و تجارت در حد محدود بود ولی بازرگانان هم نقش مهمی ایفا می‌کردند. تجار بر تجارت خارجی تسلط کامل نداشتند و این حق بیشتر در انحصار دربار بود. قدر مسلم، هنوز ایران سده هفدهم به عرصه تولید سرمایه‌داری واقعی بر اساس کار مزدبگیری گام نهاده بود. در این دوران روحانیون منتسب به دربار و دولت، نقش به مراتب فراتر از دیگر روحانیون مردمی داشتند و صاحب نفوذتر بودند. روحانیون با رسمی شدن مذهب شیعه هم جزو طبقه حاکم ایران شده و با دربار رابطه پیدا کردند و هم با تصدی پست‌های بالای دولتی در بازار هم نفوذ یافتند. تهیدستان و محرومان شهری پس از پیشه‌وران و کارگران قرارداشتند. زنان

شهری ضمن داشتن حجاب، بیشتر در خانه محبوس و به نوعی از جامعه شهری جدا بوده‌اند. یهودیان و ارامنه در این ازمه هم مانند دیگر ازمه‌ها دستی بالا در تجارت شهری داشتند. اینها هم تولید کارگاهی می‌کرده‌اند هم تجارت.

۴- ایران در حاشیه نظام جهانی

تشکیل دولت صفوی در سدهٔ پانزده با رسمی‌شدن مذهب شیعی و آغاز تخاصمات چند سده‌ای با امپراتوری عثمانی، میزان تجارت خارجی ایران را کاهش داد و الگوهای تجارتي آسیب دیدند. در سدهٔ هفدهم (۱۶۱۵م) پای **کمپانی هند شرقی** انگلیس به حوزهٔ اقتصادی ایران کشیده شد. این امر به نوعی گشایش محیط ایرانی برای پذیرش تدریجی نظام جهانی بازار بود که خصلت سرمایه‌دارانه داشت. پرتغال با الگوی نظامی وارد ایران شد ولی انگلستان با الگوی بازرگانی. کمپانی هند شرقی هلند هم با بکارگیری هر دو الگو، مدلی قدرتمند ایجاد کرد. در آن دوران، تراز بازرگانی به سود ایران تمام می‌شد نه انگلیس. رشد تدریجی کشتیرانی در انگلستان و تصاحب شاهراه‌های دریایی تجارت، تضاد تکنولوژیکی را کم‌کم برای ایران آشکار ساخت و این الگوی جدید تجارتي، نوید می‌داد که تدریجا چیره می‌گردد ولی تا دو قرن بعد، همچنان امکان وابستگی اقتصادی و لذا سیاسی ایران به اروپا و سرمایه‌داری آن به وجود نیامد. چراکه در آن دوران امپراتوری صفوی قرن هفدهم، جزو بزرگ نظام جهانی بود و با دارا بودن نظام متکثر فرهنگی و نظام سیاسی تقریبا مشترک میان ملل، طبیعتا وابسته نمی‌شد. بازرگانی و مبادلات اقتصادی عمده در دست خود این نظام‌ها بود. پس سرنوشت اقتصاد عصر صفوی که متکی بر تولید روستایی، شبانکاره و کارگاهی شهری بود، وابستگی نبود، زیرا خود، مناسبات و قوانین مبادله با همسایگان و کشورهای دوردست را تعیین می‌کرد. با رشد تدریجی سرمایه‌داری در اروپا و دخالت از طریق هند در آسیا، اقتصاد ایران هم در حاشیه نظام جهانی فرورفت. حاشیه‌ای‌شدن ایران برای اقتصاد و نظام اروپایی، کم‌کم از سدهٔ هفدهم آغاز گردید درحالی که تا قبل از آن، خود، مرکز تلقی می‌گشت. بنابراین در مرحلهٔ نخست، ظهور صفویه تا حد زیادی برچیدن کمونالیسم است و نفوذ سرمایه‌داری، حاشیه‌ای کردن ایران. تا سال ۱۶۳۰ م اروپائیان ناچار بودند با پول نقد به ایران بروند تا بتوانند ابریشم ایرانی را خریداری کنند ولی از آن زمان به بعد شرایط تغییر کرد. تا این تاریخ، بخش روستایی-زراعی ایران متأثر از فرهنگ کمونالی قبیله‌ای که آثار آن همچنان قوی بود، خیلی کم مشخصه فئودالی داشت و فرهنگ قبیله‌ای شبانکارگی و روستایی-زراعی بر آن مشخصه می‌چربید؛ همچنین اشرافیت موروثی به شکل قانونی و حقوقی وجود نداشته و بیگاری در سطح نازل‌تر بود؛ سوی آن، نظام ارباب-

رعیتی که از سدهٔ پانزدهم میلادی از سوی صفویه جایگزین نظام کمونی (جماعتی) شد، تا سدهٔ هفدهم رنگی غالب نداشت. اکثر محققان و مرام‌های چپ‌گرا این را «**نظام تولید آسیایی**» می‌نامند که عناصر کلیدی آن، فقدان مالکیت خصوصی بر زمین و عدم وجود دولت مرکزی قدرتمند است که متکی بر جمع‌آوری قدرتمندانه مالیات است.

۵- اوضاع طبقاتی

برخلاف نظر مورد بحث، با آمدن صفویه، نظام فئودالی بیش از پیش غالب گشت. به هر حال، مردمان قبایل و شبانکاره، مردمان روستاها و شهرها در خدمت دربار، ارتش و اربابان بودند پس فئودالیسم حاکم بود. نوع مالکیت برای مردم خرده‌مالکی و پیشه‌ورانه بود که سرمایه‌دارانه محسوب نمی‌گردد ولی نوع تملک درباریان و اربابان در فرم کلان‌مالکی و فئودالی عمیق‌یافته بود. دربار صفوی از محصول تولیدی سهم می‌برد و این وجه‌تولیدی و سهم‌بری، سلطهٔ کامل دولت صفوی در دوران شاه‌عباس بر جامعه را نشان می‌دهد. هر سه شیوهٔ تولید «**قبیله‌ای**»، «**زمین‌داری و تیولداری روستا**» و «**پیشه‌وری و کارگاهی شهری**» در خدمت و کنترل دولت قرار می‌گرفتند. شاه از تولیدات قبایل و روستائیان سهم می‌برد و از آنها و پیشه‌وران شهر مالیات اخذ می‌کرد و گذشته از آن، انحصار کارگاه‌های شهری و درباری و تجارت خارجی و عوارض گمرکی را در دست داشت. پس سهم بزرگ کل مازاد ایران عاید شاه می‌شد. شاهان صفوی با رسمی کردن مذهب تشیع، پشتوانهٔ ایدئولوژیکی و مقام‌های هم‌پادشاهی و هم‌روحانیت را تصاحب می‌کردند. جامعه آن زمان هم شهری است، هم طبقاتی و هم دولتی که سه خصلت تمدنی مرکزگرایانه می‌باشد. هر طبقه زیردست یک سلطه بود و آگاهی طبقاتی در قبیله، روستا و شهر ایران وجود نداشته. چه‌بسا کنش طبقاتی هم قلیل بوده. نظام مرکزی صفوی با انحصارات مالی و کنترل اجتماعی از افزایش آگاهی، اتحاد و کنش طبقاتی ممانعت بعمل آورده، درست کاری که جمهوری ولایی با برخی تفاوت‌ها در معاصر انجام می‌دهد.

صفویه با رسمیت مذهب تشیع، منبع مشروعیت را به کف آورد که آن نیز قدرت اجتماعی‌اش را افزایش داد. پس از این تثبیت و تحکیم، به دیگر ملل و مذاهب بویژه در کردستان یورش آورد و شیوه‌ها و اشکال اقتصاد، سیاست و ایدئولوژی (مذهب) را تغییر داد. در کردستان و بسیاری مناطق ایران زرتشتیت به حاشیه رانده شد و تمامی مناسبات اجتماعی متأثر از آن تغییر یافت. اجیرشدن مذهبی و اقتصادی در کردستان به موازات هم اوج گرفتند. در دورهٔ صفویه، این پادشاهی است که این را استوار می‌گرداند. و چون استواری پادشاه هم متکی بر سپاه می‌باشد، مشخص است که اخلاقیات این امپراتوری علیه ملت‌های داخل ایران بویژه کردستان که اکثراً زرتشتی بوده،

چگونه بوده. روحانیون بعد از شاه (طبقه اول) جزو طبقه دوم محسوب می‌شوند و به افزایش قدرت اجتماعی شاه کمک می‌کنند و کنترل سایر طبقات قبیله‌ای، روستایی و شهری را برای دربار ممکن می‌سازند. فرشاهی به همان ظل‌الله مبدل و کنترل بر شیوه‌های تولید در حوزه اقتصاد با این مشروعیت الهی-شاهی برایش ممکن می‌گردد. غزالی با توهم برقراری عدالت اجتماعی، بیش از همه دین را بر پادشاهی و ارتش استوار می‌گرداند. این رویه به‌عینه در جمهوری ولایی امروز نیز به لحاظ تئوریک و عملی وجه بارز می‌یابد و فرهنگی موروثی انتقال یافته می‌باشد. وقتی شاه تهماسب دست از داعیه مهدویت افراطی صفوی برداشت، روحانیون هم مسئله «**قدرت الهی سلطنت**» را به میان کشیده علیه شاهان میدان خواندند. جنبش‌ها و شورش‌هایی هم شکل گرفتند ولی ناکام ماندند، زیرا برقراری و حفظ اتحاد گروه‌های تحت ستم در سرتاسر خطوط شیوه‌های تولید (شبانکارگی- قبیله‌ای، روستا و شهر) در ایران دوره صفویه دشوار بود. حتی وقتی حاکمان قزلباش صفوی مالیات‌های سنگین تحمیل می‌کردند، شورش‌های بزرگ و منسجم روی نمی‌داد. به دلیل اینکه بجای نمایندگی رؤسای قبایل، مأموری (یا والی) از طرف دولت مرکزی برای اداره ایالات گسیل می‌شد، آن مأموران و والیان مالیات سنگین أخذ می‌کردند. بنابراین مازادهای اقتصاد ایالات به پایتخت سرازیر می‌شد. این امر موجب گسترش فقر، غارت و فساد و آخر سر تضعیف حمایت ایالات از دولت مرکزی در برابر تهدیدات خارجی شد (حمله افغانها).

۶- افول و زوال

با تضعیف پادشاهان صفوی، شورای خصوصی حرم‌سرا شامل خواجه‌سرایان پرنفوذ، شاهزادگان و سوگلی‌های درباری «**داوران امور، بخشدگان مشاغل و مزایا و ارباب مطلق حکومت**» شدند و در مورد مسایل جنگ و صلح، راهبری سیاست خارجی و انتصاب افراد در مشاغل حساس تصمیم می‌گرفتند. کشمکش‌های درون حرمسراها و سؤاستفاده‌های دیوانی در ایالت‌ها دو مشکل توأمان بود، اتحادیه‌ها شکل می‌گرفت، مقام‌ها خریدوفروش می‌شد، نخبگان درباری که رقابت سختی با یکدیگر داشتند، با مداخلات مداوم خویش در عزل و نصب‌ها، موجب بی‌ثباتی می‌شدند. روحانیت هم پایگاه مستقل قدرت خویش را محکم می‌کردند و علیه پیروان مذاهب دیگر دست به مظالم می‌زدند که موجب خشم حامیان صفوی در قفقاز، گُردستان و خراسان شد. تبدیل زمین‌ها به سلطنتی، رشک و خشم همگان را برانگیخت. اینها در کنار جنبش‌های توده‌ای مردمی، موجب تضعیف صفویه و سقوط آن شد. در اواخر دوران صفویه تراز تجاری هلند، انگلیس و فرانسه بر ایران برتری یافت. ایران در عرضه کالا روز به روز با دشواری بیشتر مواجه شد و با کاهش قیمت ابریشم در اروپا، انگلیس، صدور

ابریشم ایران به اروپا را متوقف ساخت. هرچند ایران صفوی از سرآمدان اقتصاد جهانی بود ولی با غالبیت تدریجی اروپا، آفتاب آن هم غروب کرد. صفویه قرن هفدهم دارای چنان اقتصادی بود که اروپا قادر به مستعمره‌ساختن آن نشد اما با این حال، توانایی رقابت با اروپای سرمایه‌داری در حوزه‌های آسیا، خاور جنوبی و آفریقا نبود لذا به حاشیه اقتصاد جهانی فرورفت. کسری تراز تجاری خارجی، تورم و افزایش مشکلات مالی موجب سقوط صفویه شد. نقره و طلا از اروپا به ایران و آسیا و از آنجاها هم ادویه و ابریشم به اروپا جریان می‌یافت. پول ایران از طریق بازرگانی، خارج شده و این مشکلات، تراز بازرگانی را منفی ساخته. اروپایی‌ها دوبار سودمی‌بردند یکی با فروش ابریشم ایران در بازارهای خود و بار دیگر عرضه ادویه آسیا در بازارهای ایران. تورم اروپای غربی از طریق عثمانی به ایران سده هفدهم رسید و از آن آسیب دید. وام‌دهندگان هندی، تاجران ارمنی و خود سردمداران دولت صفوی بهترین سکه‌ها را از کشور خارج می‌کردند و یا از دور گردش کنار می‌نهادند و بدترین پولها در بازار به جریان می‌افتاد و بدین ترتیب پول در گردش با کاهش ارزش در داخل روبرو می‌شد. حاصل امر، یک اقتصاد کم‌پول بود که تجارت را در مجموع محدود می‌کرد و قیمت‌ها بالا می‌رفت. پیامد آن نیز برای تهیدستان شهری و صاحبان درآمدهای ثابت ناگوار بود. در جامعه‌ای که کارمزدی رواج چندانی ندارد، کلا تورم بیش از همه به کسانی لطمه می‌زند که چیزی برای فروش ندارند یا درآمدها در ارتباط با تورم افزایش نمی‌یابد. شهرها بشدت آسیب می‌دیدند ولی دهقانان چون خود تولیدگر بودند و در اقتصاد معیشتی زندگی می‌کردند، از تورم آسیب چندانی نمی‌دیدند. اینجا تابلوی موجود می‌نمایاند که شهر به مثابه یکی از سه عنصر پایه‌ای تمدن، در معرض نابودی قرار می‌گیرد ولی روستا که خارج از آن و در حیطه اقتصاد کمونالی قرار دارد، محفوظ می‌ماند. کار به جایی رسید که در اواخر صفویه مناصب دولتی فروخته می‌شد و مردم با این فشارها به خاک سیاه نشاند می‌شدند. مناصب دولتی وسیله غارت شدند نه برقراری نظم و امنیت. وخامت اقتصادی در تمامی سطوح جامعه رخ داد. درحالی که جامعه فقیرتر شد، ثروت در دربار تمرکز شدیدتر یافت و اقتصاد به انحطاط فرورفت. انحطاط اخلاقی و سیاسی، زنجیرهای انحطاط‌های ایدئولوژیکی و نظامی را هم بدنبال آورد. این درحالی بود که کشوری وابسته به هژمونی جهانی و یا اروپا نبود، بلکه خود یکی از هژمونی‌ها بود. ایران امروز هم وابسته نیست ولی منحنی هست پس عدم وابستگی معیار سنجش وضع اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی عالی نیست. وادار کردن **زرتشتیان** کردستان و ایران به ترک اجباری آیین خویش، انحطاط ایدئولوژیکی را برای صفویه رقم زد. از سال ۱۷۱۹م (۱۰۹۸ش) انقلاب‌هایی در مناطق مختلف بویژه کردستان، خوزستان، لرستان و بلوچستان علیه دولت مرکزی شکل گرفتند. در این هنگامه، روحانیت تراز اول، خود بخشی از دولت

متمرکز صفوی بودند.

سلطهٔ افغانها، قحطی و فلاکت

در پایان غم‌انگیز سلطنت دیرپای صفویه، در طول مدت محاصرهٔ اصفهان توسط افغان‌ها قریب صد هزار نفر در شهر از فرط گرسنگی مردند و مابقی مردم به خوردن گوشت حیوانات مردار، مردگان و حتی یکدیگر دست زدند و شاه صفوی، سلطان حسین تسلیم شد. اما در این دوره، وضعیت کردها چگونه بود؟

نابسامانی سیاسی، نابسامانی اقتصادی و اجتماعی عمیق را به دنبال دارد. دورهٔ حاکمیت افغان‌ها بر ایران هم لبریز از نابسامانی و هرج و مرج بود. یک دورهٔ هشتاد ساله فترت و انحطاط طوفانی گذشت. بخاطر جنگ‌ها و خیزش‌ها، قحطی، طاعون و نابودی معیشت گریزناپذیر شد. بخش شهرنشین بعد از افغان‌ها بر اثر نابسامانی‌های اقتصادی بنیان‌برافکن آسیب بیشتر دید. تجارت بشدت کاهش یافت. کمبود محصولات، قحطی و قیمت‌های بالا همهٔ طبقات و اقشار را تهدید کرد. اصفهان بعنوان پایتخت با وضعیت وخیم مرگ‌ومیر ناشی از گرسنگی دست‌وپنجه نرم می‌کرد. افغان‌ها صدها روحانی سرشناس را به نجف و کربلا تبعید و املاک موقوفه را مصادره نمودند. آنچه اقتصاد سیاسی نامیده می‌شد در دوران افغان‌ها تخریب گشت. دیگر ایران با همسایگان و اروپایی‌ها به لحاظ هژمونی سیاسی و اقتصادی هم‌تراز نبود، زیرا حملات روسیه و عثمانی، روابط تجاری با هلند و انگلستان را شدیداً کاهش داد. در نتیجهٔ تقسیم خاک مناطق شمالی و غربی ایران میان روسیه و عثمانی، اورمیه، کردستان، گرجستان و شروان سهم عثمانی‌ها شد (۱۷۲۴م). نفوذ عثمانی در مناطق شرق کردستان (اورمیه، کردستان و کرمانشاه) عمدتاً با هدف متوقف کردن پیشروی روسیه در قفقاز و دریای سیاه بود و همچنین در پی تخصصات با صفویه اینک فرصت برای اشغال مهیا بود. کردستان در این دوره با بحران‌های نابودگر اقتصادی و اجتماعی روبرو شد. عثمانی‌ها در ۱۷۲۵ حتی به لرستان هم پا گذاشتند. در سال ۱۷۲۶ اشرف افغان که یارای مقابله با عثمانی را نداشت، پیشنهاد داد که هر دو قدرت سنی مذهب علیه صفویه متحد شوند. با این اقدام، ۲۰ هزار کرد سنی مذهب به افغان‌ها پیوستند که موجب وحشت عثمانی و شکست‌اش شد. اشرف افغان با سلطان عثمانی پیمانی امضا کرد و حاکمیت عثمانی بر صفحات غربی ایران یعنی مناطق کردستان را به رسمیت شناخت. در این دوره که وجه اقتصاد کردستان، زاگرسی و نیمه‌خودکفا بود، اگرچه مقاومت نمود ولی تا حد زیادی بر اثر کشمکش‌ها، تقسیمات میان عثمانی، روسیه و افغان‌ها و نیز غارت و زور، آسیب جدی دید. چه‌بسا وجه تولید روستایی کمونی (به کردی «هره‌وه‌ری») در این دوام‌آوری نقش بزرگ ایفا نمود. از سوی دیگر کوهستانی و صعب‌العبور بودن از آن قلعه‌ای طبیعی ساخت ولی این احوال

شامل مناطق دشتی نبود. نادر که از قبیله افشار خراسان (به احتمال زیاد گُردهای تبعیدی اهل شمال کُردستان در ترکیه - در دوره صفوی) بود به حکمرانی افغان‌ها در ۱۷۲۹ م پایان داد.

افشاریه؛ ارتش سالاری، زورستانی (۱۷۲۹ م)

نادرشاه در ۱۷۳۶ م خود را شاه خواند ولی نه بر دیوانسالاری بلکه بر ارتش سالاری تکیه می‌کرد. به همین دلیل اگرچه روس‌ها و عثمانی‌ها را بیرون راند، اما با لشکرکشی‌های خود تمامی مازاد اقتصادی را خرج مصارف نظامی می‌کرد و مردم ایران و کُردستان را بیش از پیش تهیدست ساخت. مالیات‌ستانی بقول نماینده کمپانی هند شرقی، روزانه و قبل از موعد مقرر بود. فشار مالیات‌ستانی زیاد، کمر بازرگانان خارجی و داخلی و نیز روستائیان و شبانکارگان را شکست. در کارهای سلطنتی این دوره بجای کارمزدی، بیگاری و کار اجباری مرسوم شد. جنگ، مالیات زورستانی، قحطی، خشکسالی و طاعون، جامعه ایران را بشدت عذاب داد. گروه‌های قبیله‌ای خراسان و گروه‌های قبیله‌ای ناهمگون متشکل از کُردها، ترکمانان، افغان‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها و بختیاری‌ها که در سپاه نادر خدمت می‌کردند، وضع بهتری بخاطر سهم از غنایم جنگی و مالیات‌ستانی داشتند که با کشتن نادر این احوال تغییر کرد. مشارکت قبایل در حکم احیای شیوه حیات قبیله‌ای کمونال نبود، حتی نزاع میان آنها بر سر تقسیم قدرت و کسب تفوق، افزایش چشمگیر یافت. نادرشاه همچنین اکثر املاک موقوفه را مصادره و به سلطنتی تغییر داد که این رویه تا سده نوزدهم ادامه یافت. نادرشاه مناطق کُردستان را از عثمانی بازپس گرفت و قوانین خود را در آن مناطق هم پیاده نمود. جنگ با عثمانی‌ها در بیشتر کُردستان اتفاق افتاد و اوضاع معیشت و اقتصاد کُردها دچار وخامت تأسف‌برانگیز شد. سرانجام به موجب پیمان کُردان در ۴ سپتامبر ۱۷۴۶ م مرز میان ایران و عثمانی همان مرزی شناخته شد که در **پیمان زهاب** (۱۶۳۹ م) مشخص گشته بود. روسیه شمال را به ایران بازپس داد به شرط تجارت آزادانه بازرگانان روسی با عدم پرداخت عوارض و گمرکات به دولت ایران.

از ۱۷۴۷ کشتن نادرشاه تا ۱۷۵۰ میلادی یعنی زمان زمامداری زندیان، دوره جنگ‌های طایفه‌ای بر سر تقسیم و کنترل قدرت ایران بود. در این دوره، قدرت سیاسی ایران مرکزیت خود را از دست داد ولی مسلماً کُردها به دلیل ساخت خانی در بخش دیوانسالاری و محلی ماندن قدرت، انسجام و اتحاد سراسری کُردستان را از کف دادند و تکیه معیشت بر همان اقتصاد بخورنمیر زاگرس و یکجانشین بود که مناطق کوهستانی آن را از کشمکش‌های سراسر ایران و مناطق دشتی کُردستان جداساخته و مهجور نگه‌می‌داشت که در آن انزوا و رضایت قلبی هم

حاصل بود. خوانین محلی کردستان اگرچه همچو **اردلانی‌ها**^۱ و **بابان‌ها**^۲ در ایران و عثمانی قلمروهای وسیع داشتند ولی هرگز قادر به گسست از زیر فشار قدرت مرکزی و حتی استقلال اقتصادی برنیامدند. همیشه در مناطق کردها، حالتی نیمه‌مستقل حکمفرما بود. دوره بعد از نادر، ایل افشاریه در خراسان، و کردها و لرها در غرب و مناطق مرکزی حکومت‌های نیمه‌مستقل محلی برپا کرده بودند. کردها و لرهای مشترک فرهنگ به‌مثابه یک ملت در ۱۷۵۰ متحد شده و با اتحاد قبایل آنها یعنی «**بختیاری**»، **لر و زند و بخشی قبایل کردها** بجای اینکه خود قدرت را در دست گیرند، در اصفهان یکی از شاهزادگان خردسال صفوی به نام شاه اسماعیل سوم را پادشاه ایران اعلام کردند. اگرچه قدرت واقعی در دست دو رئیس ایل بختیاری «علیمردان‌خان» و ابوالفتح‌خان (رقیب یکدیگر) و نیز نفر سوم «**کریم‌خان زند**» بود، کشمکش و نزاع را بجای اتحاد ترجیح دادند. علیمردان‌خان، ابوالفتح‌خان را کشت و خود نیز به دست یکی از اطرافیان به قتل رسید. لذا محمدحسن‌خان قاجار و آزادخان افغان در شمال که متوجه فقدان اتحاد میان کردها و لرها بودند علم شورش برافراشتند. هفت سال طول کشید تا جنگ میان زندیه و قاجاریه در ۱۷۵۸ با کشتن محمدحسن‌خان پایان یابد و قدرت زندیه تثبیت گردد و تنها خراسان تحت حکمرانی محلی شاهرخ افشار باقی ماند.

ملوک‌الطوایفی زندیه

دوره حکومت کریم‌خان از ۱۷۴۵ الی ۱۷۷۹ م دوره ثبات و آرامش بود ولی کردها در کردستان به حکمرانی محلی بسنده کرده و چون حکمرانی کریم‌خان عادلانه و از حیث سراسری اسمی بود، خوانین محلی کردستان احساس استقلال محلی کرده و برای استقلال کامل همتی به خرج ندادند. چه‌بسا خوانین اردلان و مناطق **کلهر** در کرماشان و هورامی‌ها مدام در نزاع دیرینه بودند و به دلیل عدم اتحاد سراسری و بی‌کفایتی خوانین بود که استقلال حاصل نگشت. کریم‌خان خود را شاه نخواند، دستگاه دیوانسالاری را ساده ساخت و ارتش دائمی را نیز کوچک نمود؛ همچنین حکام ایالات را یا از میان بستگان خود و یا نخبگان محلی برمی‌گزید، لذا حکومت در ایران شکل **ملوک‌الطوایفی** به‌خود گرفت. عدالت تا حد مقبولی برقرار شد و مالیات‌ها عادلانه و بر طبق رضایت مردمی اخذ می‌شد. قبایل خودسر بودند. به‌هنگام درگذشت کریم‌خان تنها ۷ هزار تومان پول در خزانه باقی‌مانده بود و به‌گفته محققین تاریخ، این نشان

۱. در تاریخ از سلسله امیران محلی کردستان که حکومت اردلان در کردستان عراق امروزی و بخشی از کردستان ترکیه امروزی، و مرکزیت منطقه‌ای که جزیره ابن عمر گفته می‌شده و دارالملک یا کرسی آن موصل بوده، را از قرن هفتم هجری قمری به عهده داشته‌اند، با عنوان حکام اردلان یاد شده‌است.
 ۲. بابان دودمانی از امیران محلی کرد در ناحیه شهرزور در قلمرو عثمانی بود که تقریباً دو سده بر قسمت‌هایی از مناطق کردنشین واقع در عراق کنونی حکومتی محلی داشت مرکز زمامداری این دودمان در ابتدا قلعه چوالان و سپس، از ۱۱۹۸ به بعد، شهر سلیمانیه بود. بنیانگذار آنان فقیه احمد دارشمانی (منسوب به دارشمان) است

می‌دهد که سیاست مالی کریم‌خان آن بوده که پولها را به اقتصاد جامعه تزریق نماید و آنها را به شکل نامولد گنج ذخیره نسازد. این درحالی بود که نادرشاه هنگام مرگ، به روایت تاریخ، ۷۱۵ میلیون تومان در خزانه داشت. پس از مرگ کریم‌خان مجدداً جنگ داخلی از سر گرفته شد. او در زمان خود تلاش کرده بود بازرگانی و کشاورزی کشور را احیا نماید و با برقراری امنیت در جاده‌ها، دعوت از بازرگانان به بازگشت به ایران، احداث بناهای عمومی و طرح‌های زیربنایی و میزان معقول مالیات‌ستانی، اقتصاد را رشد دهد. کریم‌خان نسبت به تمام مردم ایران و کردستان یک وظیفه عام را تصور می‌کرد و همه چیز را در اختیار همگان قرار می‌داد. با ارمی و یهودیان هم خوش رفتار بود. باید توجه داشت که در دوران او، به ستم خوانین و سهم‌بری بیش از حد آنها از مازاد محصول پایان داده نشد و نوع مالکیت خصوصی هم بسیار افزایش یافت که در جای خود مخرب است. درست است که وضع دهقانان و ایلات و عشایر از حیث معیشت، عادی شد، اما تعریف چندانی هم نداشت بلکه صرفاً نسبت به دوران نابسامانی بهتر شده بود. مسئله قابل توجه این است که حامیان اصلی کریم‌خان یعنی گُردها و لرها در ارتش دائمی به کار گمارده شده بودند و اداره مناطق ایران دست آنها بود و لذا به استقلال رسیده و در کردستان فشار حکومت مرکزی شیراز بسیار کم بود و حتی حکومت مرکزی به استقلال‌طلبی آنها اعتنا نداشت، ولی استقلال جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی از نوع کامل آن نبود. شیوه حیات اقتصادی در کردستان همچنان با توسل به نظم خانی و امیری اداره می‌شد.

در دوره کریم‌خان با ایجاد تحول در قلمرو فرهنگ سیاسی، روحانیت موقعیت سابق خویش را بدست آوردند. آنها بازهم کنترل موقوفه‌ها و نفوذ در بازار را برقرار ساختند. همچنین «**نهیض اصولی**» که معتقد به تقلید از او را ردمی کرد، پایگاه مجتهدین در میان مردم را بیش از سابق تقویت نمود. زندیه، تعزیه و ماه محرم را به مثابه نوعی فرهنگ سیاسی - دینی گسترش داد که از حیث جامعه‌شناختی اثرات قرونی آن همچنان در سیاست ادامه دارد. در اواخر سده هجدهم (۱۱۲۶ تا ۱۱۷۹ ش) مناسبات خارجی ایران بویژه از حیث اقتصادی تغییر عمده کرد. با رخت‌برستن کمپانی هندشرقی از خلیج فارس، ایران تجارت خارجی خود را با روسیه، عثمانی، هندوستان، اعراب و دول خلیج فارس انجام داد. تجارت با اروپا هم ادامه یافت ولی کمتر شده بود. تراز تجارت خارجی با اروپا به سود ایران، مثبت بود، اما با هند به نفع هند. در این زمان، یک امپریالیسم جنینی نظامی و سیاسی در حال شکل‌گیری بود و در ۱۷۸۱ م در استرآباد نیرو مستقر و علیه قاجاریه اقدام کرد و در گرجستان هم دخالت نمود که سه‌دهه جنگ و منازعه در اوایل قرن نوزدهم را در پی آورد. کریم‌خان برای شکوفایی اقتصادی، روابط حسنه با هلند، انگلستان و فرانسه برقرار

ساخت. کمی تولید ابریشم در ایران تجارت ایران-اروپا را آزار می‌داد و مجبور بودند الگویی دیگر بیابند. کریم‌خان بسیار موافق تجارت خارجی بود ولی جلوی خروج پول از ایران را گرفت تا بحران اقتصادی روی ندهد که این، به مذاق انگلستان خوش نیامد و با اخراج کمپانی هند شرقی، روابط، تیره و داد و ستد کم شد. در اوایل سده نوزدهم این روند شکوفایی و دادوستد با آمدن قاجاریه گسستگی یافت و بحرانی شد.

اگر یک جمع‌بندی کلی بکنیم، می‌بینیم که شاه صفوی بر هر سه شیوه تولید قبیله‌ای شبانکارگی، روستایی زراعی و مزد صنعتی شهری حاکمیت داشت و مازاد هر سه حوزه را به خود اختصاص می‌داد. در این میان، پدیده دولت نقش تاریخی خود را بازی کرد و شیوه‌های کمونی را برچید و فتودالی نمود. دولت بر هر سه حوزه حاکمیت داشت و خصلتش چنان است که هیچگاه مالکیت کمونی اشتراکی را بر نمی‌تابد. سلطنتی و خصوصی کردن اقتصاد، عادت پلشت دولت می‌باشد، آن هم دولتی که شیعی بوده و از ریشه **صوفیه** دینی آب می‌خورد. به‌بهانه حقوق الهی پادشاهی، قدرت مصادره و چپاول مازاد اقتصادی را بیش از هر دولت دیگر ایران یافته بود. از نظر قدرت بازرگانی با اروپائیان برابری می‌کرد ولی به دلیل سرکوب ملل کرد و لر و ... ثبات سیاسی پایدار نداشت. تفوق اقتصادی-سیاسی صفویه بر کردستان بخاطر شایستگی‌اش و یا داوطلبانه‌بودن حکومت‌های محلی کردستان نبود، بلکه عامل اصلی آن، گسستگی و عدم اتحاد سیاسی و جغرافیایی **کردها و لرها** با یک فرهنگ مشترک بود و همین امر مایه برقراری قدرت خودکامه صفوی بر آنها شد. اگر نه کشمکش داخلی میان سران قبایل، حرمسرا و روحانیون و نخبگان صفوی کم نبود. حتی جنبش‌های مردمی زیادی هم نضج گرفتند ولی فائق نیامدند. تازه، بعد از شاه‌عباس تراز تجاری ایران منفی و پول از کشور خارج شد و بحران و نابسامانی دامنگیر گردید. صفویه در اوایل سده هجدهم دچار انواع بحران‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک شد ولی بازهم بازی باختن حکما و خوانین محلی کرد-لر ادامه داشت. در سده هجدهم که افغان‌ها، نادرشاه و زندیه روی کار آمدند، عدم اتحاد، انسجام ملل و نیز نابودی شیوه **کمونی** (جماعتی) در کنار حرص و آز خوانین محلی و کشوری، فروپاشی اقتصادی، جابجایی اجتماعی، جنگ‌های داخلی-خارجی و قحطی را رقم زدند. با برچیده شدن شیوه‌های غالب کمونالی اقتصاد، اگر چه کنترل و حاکمیت خودکامه صفویه اجازه محسوس شدن تباهی حیات را خیلی نمی‌داد ولی با آغاز دوره انحطاط در سده هجدهم، عواقب ناگوار آن کاملاً لمس گردید و تحولات اقتصادی بجز دوره کریم‌خان که ثباتی نسبی یافت، روبه زوال نهاد. اقتصاد سیاسی صفویه هیچگاه سالم نبود، بلکه تبعیت مناطق محلی از خودکامگی ناشی از فشار و زور سیاسی-نظامی، آن را آنگونه جلوه گر می‌ساخت. اگر صفویه تداوم می‌یافت با این

توسعه طلبی (امپریالیسم) خود زودتر سرمایه‌داری اروپایی در آن شیرازه می‌بست ولی با آغاز دوره انحطاط در قرن هجدهم، همان انحطاط سد راه سربرآوردن آن سرمایه‌داری خاص شد. بویژه جنگ در دوره انحطاط، اقتصاد شهری زمینه‌ساز سرمایه‌داری را در ایران نابود ساخت. در واقع، آن تمرکز شدید سیاسی، اقتصادی و نظامی دولتی در آن سده همانند دوره صفوی برقرارنشد. با رفتن صفویه شیوه‌های ابراز وجود قبیله‌ای احیا شد ولی به دلیل عدم اتحاد و انسجام اجتماعی که بازیچه دست خوانین و حکمای محلی بود، دستاورد کمونالی اجتماعی نداشت لذا قبایل، جز جنگ بر سر قدرت، راهی دربرنگرفتند. کریم‌خان زند که شخصیت آن دوره خاص بود نیز نتوانست این شیوه را بصورت هدفمند و غالب احیانامید. تازه جنگ‌ها و کشمکش‌های سده هجدهم، زیرساخت‌های زراعت و تولید را ویران کرده بود. قشون قبایل و قشون سپاه مدعی شاهی با مالیات‌های سنگین و فرامالیات‌ها، تمامی مازاد اقتصادی را در تحرکات جنگی بلعیدند. در سده هجدهم وجه و شیوه‌های تولید قبیله‌ای-شبانکاره، روستایی زراعی و تولید شهری اگرچه ابقا بودند ولی بشدت تضعیف گشتند. این نظم انحطاطی سیاسی و اقتصادی، در کنار جهل ایدئولوژیک بر آینده ایران و کردستان تأثیرات منفی عمیق برجا نهاد. کریم‌خان با دغدغه‌های اعتقادی بجای احیای آزادیهای ملت گرد-لر، به احیای سنت‌های شیعه رسمی و پارسی در چارچوب‌های دولت ایرانی پرداخت و آخر سر هم ایرانیت از کف زندیه ربوده شد. چه‌بسا روحانیت پیوند عمیقی با بازار یافت و کمتر بر قدرت مالی ناشی از موقوفه‌ها تکیه می‌کرد. اصولگرایان شیعی از آن زمان از آن مجاری بسوی آینده قدرت که در جمهوری اسلامی سده بیستم اتفاق افتاد، شتافتند.

قاجاریه و افتضاح اداره قجری مملکت

کریم‌خان جانشینی برای خود تعیین نکرد و خاندانش دچار تزلزل و ازهم‌پاشیدگی شد. افراد خاندان او تا فروپاشی کامل علیه هم جنگیدند، لذا قاجاریه فرصت را مغتنم شمرده و در شمال سربرآوردند. ایل قاجار و ایل زند مقابل هم قرار گرفتند. علیمردان‌خان فرمانروای زند در سال ۱۷۸۵ درگذشت و برادر ناتنی‌اش، جعفرخان در اصفهان مدعی تاج و تخت پادشاهی شد و علیه سیدمرادخان جنگید ولی از آن سو قاجاریه اصفهان را تصرف نمود. با مرگ توطئه‌آمیز جعفرخان، لطفعلی‌خان در بوشهر قشون را رهبری کرد و با کشتن سیدمراد در شیراز اعلام پادشاهی کرد. در این اثنا، حکمرانان کردستان با قاجاریه همراهی کردند. خیانت خواجه ابراهیم کلانتر منفعت‌پرست در کنار اشتباه سیاسی خوانین کردستان، آقامحمدخان قاجاری را به قدرت رساند. کرماشان کلهر هم در فی‌مابین لرستان و اردلان نقشی در پیوند سیاسی، نظامی و جغرافیایی

بازی نکرد زیرا خود دستخوش بازی قدرت طلبی محلی و ناچیز خوانین بود. دیالکتیک اقتصاد تاریخی در عصر قاجاریه که ۱۲۵ سال حکمفرمایی کردند، ماهیت دوره مذکور را می‌نمایاند. اگر به انقلاب مشروطه که در ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱ میلادی رخداد، نظری بیافکنیم و سپس به برآمدن پهلوی، باید ابتدا به زمینه‌های اقتصادی بحران در یکصد سال قبل از آن اشاره نماییم. در دوره قاجاریه، ایران در پی جنگ‌های ویرانگر و بی‌ثباتی، برای نخستین بار به یکی از کشورهای پیرامون یا حاشیه برای هژمونی مرکزی اروپای سرمایه‌داری مبدل می‌شود و نفوذ سرمایه‌داری مضاعف می‌گردد. در واقع ایران قاجاری به وابسته و کمپرادور قدرت‌های روسیه و بریتانیا درمی‌آید لذا با انقلابات، نارضایتی‌ها و جنبش‌های مردمی زیادی روبرو شد که اوج آن، انقلاب مشروطه بود. تحول سیاسی و اقتصادی، تحولات اجتماعی ژرف را موجب شدند. در همین دوره بود که جنبش‌های استقلال‌خواهانه و رهایی‌بخش ملی نضج گرفتند و در فرایند تحول پربار اجتماعی، ذهنیت ایرانی در راستای تغییر بنیادین بر خویش فشار آورد.

۱- ایران نیمه‌مستعمره؛ سرمایه‌داری جنینی

در عطف به زمینه‌های تاریخی وقایع و تحولات به سال ۱۸۰۰ بازمی‌گردیم. از آن سال، رقابت انگلستان (کمپانی هند شرقی) و ثروتمند با روسیه قدرت مؤثر نظامی در ایران، سراسر کشور را در محاق وابستگی امپریالیستی فروبرد. جدال این دو هسته مرکزی سرمایه‌داری در قالب نظام جهانی، ایران قاجاری را وابسته سرمایه‌داری ساخت و ایران حاشیه نظام جهانی گشت. بی‌کفایتی و بی‌لیاقتی قاجاریان، جامعه ایران را در مسیر وابستگی خطرناک امپریالیسم گرفتار نمود. سرآغاز دوره قاجاریه، انحطاط اقتصادی و عاقبت آن، تجددخواهی شد. باید بدانیم که بر سر وجوه تولید در سه حوزه «شبانگاری قبیله‌ای، روستایی و شهری» چه آمد؟! در کل می‌توان گفت ایران به یکی از عقب‌مانده‌ترین کشورهای جهان از حیث اقتصادی و سیاسی مبدل گشت ولی چگونه؟ نیمه دوم عصر قاجار با نیمه نخست آن متفاوت است. در نیمه‌های سده نوزدهم واردات از صادرات ایران پیشی گرفت و کسری تراز تجاری پدید آمد و ارزش پول او سقوط کرد. دوره قاجاری، دوره نفوذ بیش از پیش و بی‌سابقه سرمایه‌داری غرب و وابستگی به اروپا می‌باشد. کماکان عیان است که سرمایه‌داری، اقتصاد نیست، ضد اقتصاد است و عامل بیگانه با اقتصاد و سیاست می‌باشد که از خارج و در هر دو حوزه دخالت می‌نماید و به انحراف می‌کشانند. ایران هم توسعه اقتصادی و سیاسی خویش را در دوره قاجار بصورت فرم وابسته در نظام جهانی شکل داد و اقتصادی حاشیه‌ای داشت، فلذا سیاست هم پیرامونی گشت. عاقبت، زندگی روزمره مردم ایران و گردستان در اثر وابستگی فزاینده به غرب، متأثر از تحولات آن قدرت مرکزی، طی

طریق می کند. شاید این وابستگی مطلق و تمام‌عیار نبوده، اما بی‌سابقه بود.

کمپانی هند شرقی در سال ۱۸۰۱ م به ایران بازگشت و پیمان‌های تجاری و دوستی با قاجار امضا کرد. روسیه هم به تجاوز نظامی و اشغال بخش‌هایی از ایران (قفقاز) دست زد. در سال ۱۸۱۴ م ایران و انگلستان پیمان اتحاد دفاعی امضا کردند، اما آن کشور در جریان جنگ ایران-روسیه در ۱۸۲۶ م کمکی در دفع تجاوزات روسیه نمود و حتی ایران را متجاوز خواند. از آن زمان، ایران به کشور حایل میان انگلستان از جنوب و روسیه از شمال، مبدل گشت و این وضعیت تا پایان پهلوی ادامه یافت. انگلستان تا نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم حضور تجاری در ایران داشت اما از آن زمان به‌مثابه یک قدرت نظامی در ایران دخالت راهبردی کرد و به کنترل نظامی و تجاری در داخل ایران تفوق یافت. لندن در پی کنترل بر بازارهای ایران از جنوب تا شمال بود و در سایهٔ مبادلات و دخالت‌های اقتصادی کمپانی هند شرقی تا حد زیادی به این آمال دست یازید. انگلستان در ۱۸۵۰ م ۵۰ درصد صادرات و بیش از ۵۰ درصد واردات ایران را در چنگ گرفت و از ۱۸۶۳ م برخی امتیازات در خصوص بهره‌برداری یا انحصار مواد خام و پروژه‌های زیربنایی ایران را بدست آورد که روسیه هم چنان کرد. این توسعه‌طلبی امپریالیستی استعماری، ایران را به وضعیت عقب‌افتاده‌ترین کشور حاشیه هژمونی مرکزی نظام جهانی درآورد. کشتیرانی در رودخانه‌ها، بهره‌برداری از معادن و جنگل‌های دولتی، امورات زهنگشی و آبیاری در ایران به مدت هفتاد سال به «**بارون جولپوس دو رویتر**» از اتباع انگلستان واگذار گردید. حتی در امتیازنامه مقرر گردیده بود که رویتر در آینده برای گرفتن امتیاز بانک، احداث جاده‌ها و خیابان و ایجاد کارخانه‌ها نیز حق تقدم خواهد داشت. این همان ظهور نحس امپریالیسم جهانی بود. تمامی منابع صنعتی کشور به بیگانگان واگذار شد. وابستگی تا اندازه‌ای شرم‌آور بود که دولت قاجار به سبب مخالفت‌های رادیکال جامعهٔ مدنی و افکار عمومی، ناچار به لغو آن امتیازات شد. در عوض لغو امتیاز، رویتر در ازای غرامت، حق امتیاز تأسیس بانک در ایران را گرفت و بانک شاهنشاهی به تملک انگلستان درآمد. همچنین یک شرکت معدنی احداث نمود. این بانک حق چاپ اسکناس را گرفت و امتیاز بازار قرضه داخلی ایران را هم کنترل نمود. فراتر از آن، با پرداخت وام، دولت ایران را بشدت مقروض و وابسته‌تر به خود ساخت. در ۱۸۹۰ هم دو امتیاز مشهور «تباکو و نفت» نیز عاید انگلستان گردید که در سایهٔ نضج نهضت اجتماعی توده‌ای، لغو گردید. امتیاز کشف، استخراج و فروش نفت هم در سال ۱۹۰۱ به انگلیس رسید و حق داشت به مدت شصت سال در سراسر ایران به عملیات بهره‌برداری دست زند که سهام شرکت نفت از آن انگلیس بود و سالانه تنها درصد ناچیزی به ایران می‌رسید مابقی عایدات چندبرابر سهم ایران از آن انگلستان بود.

روسیه هم از ۱۸۰۱ تا ۱۸۲۸ م بخش‌های بزرگی از خاک ایران با جدا نمودن با پیروزی در جنگ‌ها صادرات روسیه به ایران ده‌برابر افزایش یافت و حق گمرکی ۵ درصدی را به سود خود تعیین کرد. روسیه از ۱۸۵۰ صنعتی شد و نفوذ بیشتری در بازار ایران یافت. لذا روسیه امپریالیسم نظامی را ترک و با این نفوذها بر دامنه امپریالیسم پول در داخل ایران افزود. روس‌ها هم امتیازات شیلات دریای خزر، جاده‌سازی، احداث خطوط تلگراف، راه آهن و ایجاد بانک را اخذ کردند. بانک استقراضی روسیه یکی از بزرگترین عاملان نفوذ آن کشور در نهادهای دولت ایران بود. او هم معاملات زیادی را در کنترل گرفت و با وام‌دهی، دولت قاجاری کفایت را مقروض خود ساخت. روسیه در ۱۹۱۴ بالاخره از انگلستان پیشی گرفت و ۵۶ درصد واردات و ۷۲ درصد صادرات ایران را در اختیار داشت. تراز بازرگانی با ایران به نفع روسیه شد.

۲- پارادایم توسعه وابسته

ایلات، قبایل شبانکاره و دهقانان به دلیل خودکفایی نسبی اقتصادی-معیشتی از درجه وابستگی کمتری به تأثیر از سیاست‌های نفوذی انگلستان و روسیه برخوردار بودند. شهرها، حوزه صنایع و بازرگانی و تجار بیشتر در معرض تهدیدات و فشارهای ناشی از استثمار و استعمار قرار داشتند و برای این امر، کافی بود در نهادهای دولتی نفوذ سیاسی برقرار سازند. نفوذ سیاسی، گذشته از سلطه اقتصادی، ارتش را نیز ضعیف و مطیع می‌ساخت. فوج قزاق، عامل روسیه بود. به هر تقدیر، ایران اواخر قاجاریه دیگر کشوری است که اجناس نامرغوب تولید می‌کند و مزد پرداخت شده به کارگر هم کم است. در این دوره، ایران هنوز فرآورده‌های سنتی برای صادرات دارد ولی اروپائیان فرآورده‌های صنعتی را با انبوه تولید دارا هستند و به بازار ایران سرازیر می‌کنند. اروپائیان دیگر صنعتی شده و دارای ناوگان حمل و نقل پیشرفته هستند لذا در تجارت، تعیین تعرفه و اکثر حوزه‌های تولیدی و تجاری همه شاخصه‌های قدرتمندی را دارند. مسلم است که ایران با رواج تولید کارگاهی سنتی شهری آن هم انحصاری و تباه‌ساختن سیستم کمونی، قادر به ایجاد توسعه خودکفا و برقراری کنترل بین‌المللی نیست. وابستگی ایران به روسیه در حالی بود که آن کشور خود جزو هژمونی مرکزی جهانی محسوب نمی‌شد. ایران به یک مستعمره کامل همانند کشورهای آسیایی و آفریقایی مبدل نشد اما چنان امتیازاتی به انگلیس و روسیه اعطا کرد که مسئله را به سود استعمارگران تغییر داد. نه از نظام اجتماعی مدرن برخوردار شد و نه نهادمندی دولتی و مدیریتی، به همین دلیل انقلاب مشروطه برآمد. وابستگی و عقب‌ماندگی چنان کرد که تمام قراردادهای تجاری فی‌مابین با روسیه و انگلستان با فشار و زور مستقیم نظامی و سیاسی آنها منعقد گردید. بنابراین اقتصاد معیشتی (بخور و نمیر) ایلات و

روستائیان و صنایع دستی بحران زده و بی رونق شهری ایران از برابری رشد برای رقابت با صنایع پیشرفته و نظام تولید و تجارت اروپائیان محروم ماند. شاید در تمامی ادوار ایران به مستعمره کامل مبدل نشد و استقلال سیاسی خود را رسماً حفظ نمود، ولی آثار عقب ماندگی و وابستگی بطور محسوس در درون جامعه و رشد آن، عیان بود. پروسه توسعه جامعه ایران بدست قاجار به یک توسعه وابسته مبدل گردانده شد.

بخش اکثریت جمعیت ایران در این عصر را ایلات و روستائیان تشکیل می دادند. ولی از جمعیت ایلی به نسبت ادوار پیشین بشدت کاسته شد و شهری شدن رواج بیشتر یافت. این جمعیت با چهار قحطی ادواری روبرو شد که مرگ نیم تا یک و نیم میلیون از جمعیت ده میلیونی را از سال ۱۸۶۰ الی ۱۹۰۰ م به دنبال داشت. جمعیت ایلی و روستایی با رشد تولیدات و تجاری کردن تولیدات کشاورزی، صادرات گندم را به ۸ برابر در عین خود کفایی رساندند، ولی ناگفته نماند که قیمت گندم ۷ برابر در سال ۱۸۹۴ م کاهش یافت که نازل شدن قیمت، کفه ترازوی خود کفایی را به سود وابستگی به واردات آرد پیشی گرفته بر صادرات گندم، سنگین نمود. چرخه رونق و رکود بنا به این دلایل مرتباً تکرار می گشت.

۳- محصول پولی و تجاری

در سال ۱۸۶۴ صادرات ابریشم ۳۸ درصد کل صادرات ایران یعنی عمده ترین را تشکیل داد اما با سرایت بیماری کرم ابریشمی از اروپا به ایران، این محصول از بین رفت و صادرات تریاک جای آن را اشغال کرد و نخستین محصول صادراتی ایران شد، یعنی ۲۵ درصد صادرات کشور. اقتصاد ایران از رهگذر کشت تریاک و تجاری شدن تریاک و اقلام دیگر محصولات بیشتر در چرخه اقتصاد پولی گرفتار گردانده می شد، زیرا سود کلان عاید روستائیان زارع نه بلکه نزول خواران، دلالان بازار و تجار، زمین داران و دولت مالیات ستان می گردید. اعتیاد فراگیر مردمان روستاها و شهرها را تهدید می نمود. حتی بازرگانان و دلالان روسی و انگلیسی بیش از دهقانان ایرانی سود سرشار به جیب می زدند. کشت تریاک، گذشته از اعتیاد، از میزان عرضه کافی محصولات غذایی در بازارهای محلی به دلیل کشت قلیل، کاست. هر چند زراعت معیشتی جای خود را به زراعت تجاری داده بود، اما توسعه کلی ایران در همه بخش عقب مانده تر از اروپائیان، روسها و برخی همسایگان بود لذا، زراعت پولی (قابل فروش تجاری- صادراتی) همانند آن کشورها اعتبار و اشاعه نداشت. لااقل در اقتصاد معیشتی، نیاز داخلی تأمین می شد، اما تریاک و توتون، جزو خود کفایی معیشتی حقیقی محسوب نمی گردند. آن سطح نازل از صادرات هم سودش عاید دلالان و تجار دول روس و بیگانه می شد. معضل بزرگ این بود که با پولی شدن

محصولات، کمبود داخلی به میان آمد در نتیجه نیاز به واردات مثلاً گندم و آرد بیشتر شد در حالی که افت تولید داخلی هم در حین پولی شدن روی داده بود. دولت قاجار بودجه‌ای آنچنانی برای رشد زیربنای کشاورزی تخصیص نمی‌داد، لذا میزان رشد بهره‌وری سقوط و وجه اقتصاد معیشتی افت می‌کرد. مازاد بسیار کم کشوری در حوزه زراعت و نیز پیامدهای خشک‌سالی، مشکلات عدیده‌ای را پدید آورد. کل اقتصاد دچار «عدم تعادل ثابت» شده بود و در تولید «محصولات پولی» و «محصولات معیشتی» تعادل دوره‌ای منطبق با نیازهای داخلی و صادرات برقرار نمی‌شد. همه اینها نتیجه پیوستن اشتباه اقتصاد ایران به اقتصاد جهانی بود که نمی‌توانست به سطح سرمایه‌داری مداخله‌گر در بازار جهانی برسد و با آن رقابت نماید. چه بسا سیاست‌گذاری صحیح وجود نداشت تا توسعه پایه‌های عرصه جهانی رخ دهد. توسعه، توسعه وابسته بود.

۴- نظام مالکیت طبقاتی

نظام اقتصادی و مالکیتی در تمامی بحران‌ها نقش اصلی را داشت. مالکیت زمین از انواع مختلف «دولتی، خصوصی، نیول داری، وقفی و دهقانی خرده‌پا» بود. قاجاریه از یک سو بودجه‌ای برای کمک به مردم تخصیص نمی‌داد و از دیگر سو، زمین‌های تحت تملک خود را به عوامل وابسته به خود در درون نظام دیوانسالاری و ارتشی واگذار می‌نمود نه مردم نیازمند. بجز افزایش «مالکیت خصوصی بر زمین» همه انواع مالکیت‌ها به قوت خود باقی ماندند، آن هم چنان بود که به قول مینورسکی: «نیول غالباً به ملک خصوصی تیولدار تبدیل می‌شد.» این یعنی اینکه خصوصی شدن به نفع مردمان عادی صورت نمی‌گرفت. از ۱۸۵۰ تا ۱۸۸۰ م مالکیت املاک سلطنتی و موقوفه با آهنگی فزاینده به بازرگانان، روحانیان و مقامات دولتی، همانا خاصگان منتقل می‌گردید. قشری از زمین‌داران بزرگ شکل گرفتند که به طبقه ثروتمند تعلق داشتند. آنها کسانی نبودند جز مقامات دولتی، روحانیون سرشناس، رؤسای ایلات و والیان و حکام محلی.

بازرگانان شهری هم بخاطر گسترش صادرات محصولات زراعی پولی، به خرید املاک بزرگ زراعی رو کردند. آنها از طریق وام‌دهی به دولت و افراد نیازمند، زمین‌های زیادی را با خرید مستقیم و رهن، تحت تملک خود درآوردند و گاه چند روستا تحت تملک‌شان بود. آنها برای اداره املاک روستاها، «مباشرائی (در گودی زاوت)» همراه با چند تفنگچی تعیین می‌نمودند. ستم و فساد آنها علیه مردمان بی‌حمایت روستاها بیداد می‌کرد. این درحالی بود که در دوران قاجاریه، سرمایه‌داری جهانی رشد چشمگیری کرده و بر بنیان صنعت و کارگاه تولیدی انبوه استوار بود نه زمین‌داری صرف، ولی نظام اقتصاد غیرصنعتی دوران قاجار هنوز بر

پاشنه زمین داری و زراعت می چرخید. طبقات بالا و ثروتمندان بزرگ هم برای تولید محصولات پولی صادراتی و کسب سود کلان به زمین داری و لذا ستم به مردم رو کرده بودند. رؤسای ایلات، روحانیون سرشناس و دیوانی‌های دولتی صاحب قدرت سیاسی بسیار و عنصر سرآمد بودند. معمولا مالک یک سوم و اکثرا نیمی از محصول را بعنوان بهره مالکانه می برد و سهم ناچیزی عاید دهقان می گشت. اگر وسایل تولید از جانب مالک در اختیار رعیت گذاشته می شد، سهم او تا ۸۵ درصد می رسید. دیگر از آن وجه مالکیت و تولید کمونی در ایران خبری نبود، حتی قبایل و ایلات هم گرفتار آن نظم نابرابر تملک و سهم بودند. سهم بری در اواخر دوره قاجار، نقدی شد. ترفند مالکان هم این بود که سهم دهقان را بصورت مقطوع پرداخت کرده و خود، کل محصول تولیدی را به مثابه محصول پولی صادر نموده و سود سرشار به جیب می زدند. این نظام اقتصادی و نوع مالکیت خصوصی، بر میزان نیازمندی دهقانان تهیدست شده می افزود لذا نزول خواری ملاک افزایش گسترده یافت. تازه، هنوز مناسبات تولید سرمایه داری در ایران شکل نگرفته بود و فقط به محصولات پولی در بازارهای جهانی توجه می شد. مالکان زمین دار گذشته از برتری به لحاظ حق تملک و سهم بری بیشتر، صاحب قدرت و نفوذ سیاسی به زیان روستائیان هم بودند. چند نوع دهقان را می توان برشمرد: دهقانان مرفه، زمینی بیش از نیاز معیشتی در تصرف داشته اند؛ دهقانان سهم بر که درآمدشان در حد معیشت و یا پائین تر از آن بوده؛ خوش نشین های بی زمین که مزدبگیر دائمی و فصلی بوده اند و دهقانان دارای **حق بنه** که مالک زمینی به اندازه تأمین معیشت بودند.

وضعیت زنان هم چنان بود که در زمینه ی تملک مطابق قوانین شریعت عمل می شد. زنان روستا و ایلات هم از آزادیها و مشارکت بیشتر در امورات حیات روزانه و معیشتی نسبت به زنان شهری محجبه برخوردار بودند. فعالیت اجتماعی زنان روستایی و ایلی به مراتب بیشتر بود. آنها چه در صنایع خانگی و چه زراعی دوشادوش مردان رنج می کشیدند. زنان هم چرخ صنایع خانگی دستی از قبیل کفش و فرش و هم زراعت را براحتی به چرخش درمی آوردند ولی ارث بری زنان در مذاهب سنی و شیعه متفاوت بود.

در کل، وضع زندگی روستائیان در دوره قاجار وخیم تر شده بود، آنها حتی اگر در تأمین معیشت مشکل بزرگ نمی داشتند باز با ددمنشی و ستم مالکان و حاکمان روبرو بودند. دو عامل اساسی در بدتر شدن وضعیت زندگی جامعه ایرانی در سده نوزدهم، دخیل است: نخست، ساختار مالکیت و اقتصاد ایران است که در آن، مالکیت کمونی فروپاشیده، و نابرابری موجب ثروتمند و قدرتمند شدن مالکان و دولتی ها و برعکس، تهیدست تر شدن مردم عادی گشته. دوم، فشار بازار جهانی سرمایه داری، به دلیل اینکه صنعتی شدن روی نداده بود، حوزه کشاورزی را تجاری و پولی

ساخت لذا این حوزه بجای توجه به تولید بر مبنای نیازهای اساسی داخلی، به تولید برای صادرات التفات داشت. از جمله آن فجایع، کشت تریاک و توتون بود. این نظام وزن واردات را چند برابر صادرات رشد یافته، سنگین تر ساخت. قدر مسلم، تریاک صادراتی نمی توانست با پارچه های صنعتی انگلیسی وارد شده به ایران بر حسب نیازها رقابت نماید و تراز بازرگانی را مثبت سازد. حتی تولید فرش دست باف ایران نمی توانست خصلت کارگاهی سرمایه دارانه در ایران بیابد و تولید انبوه داشته باشد. در نتیجه بازدهی صادراتی به اندازه رنج روستایی نبود. در دوره قاجاریه، فرهنگ دلالی در اقتصاد قدرتمندترین طبقه شهری یعنی بازرگانان را ظهور داد. آنها محصولات حاصل دسترنج پیشه وران و کارگران شهری، روستائیان زارع و مردمان سخت کوش ایلات را با واسطه گری رشد یافته در داخل و خارج به فروش می رساندند و سود سرشار کسب می کردند. فعالیت آنها بسیار متنوع بود که هم از ناحیه صادرات و هم واردات اجناس داخلی و خارجی پول کلان پارو می کردند. آنها اولین کسانی بودند که از ۱۸۸۰ به بعد شرکت های بانکداری و تجاری بزرگ را بنیان دادند. تاجران متوسط، خرده پا، نزول خواران، طوفان، دوره گرد ها و دست فروش ها هم از دیگر اقشار شهری بودند و بازار را به حرکت در می آوردند.

شرکت های خارجی نظام سرمایه داری شهری ها حتی بازرگانان را تحت فشار قرار داده و به واسطه و حقوق بگیر خود مبدل می کردند. گاهی از برخی از آنان به پادوی خارجی ها نام برده شده است. شرکت های خارجی در اوایل قرن بیستم تمامی بخش های کلیدی صادراتی بجز تریاک، خشکبار و گردو را در کنترل داشتند. کالاهای انبوه خارجی به بازارهای ایران سرازیر می شد ولی خود ایرانی ها در ایجاد کارخانه های پیشرفته جدید ناکام می ماندند، به همین دلیل بازاریان شهرها آسیب جدی می دیدند. صنعتگران و پیشه وران شهری جزو طبقه اصیل قدیمی بودند که همچنان فعالیت داشتند. آنها نیازهای جامعه را برآورده می کردند و اگر چه مالکیت آنها از نوع خصوصی بود ولی به جامعه زیان نمی رساندند زیرا قادر نبودند سود کلان به جیب بزنند، در صورت سرمایه داری و صنعتی شدن توأمان و به شرط تولید انبوه و زائد مضاف بر نیاز جامعه، این سود حاصل می گردد. این طبقه بخاطر ورود کالاهای عاملان نظام سرمایه داری اروپا در مغاک انحطاط اقتصادی فرورفتند. صنایع کارگاهی و دستی کلاسیک شهری در ایران به خاک سیاه نشاندند. پیشه وری و بافندگی دستی روبه زوال رفتند. تمامی کارگاه های شهرهای ایران تسلیم مصنوعات انبوه انگلیسی شده و زوال یافتند. هزاران واحد کارگاهی نابود شدند و در عرصه بافندگی، اصناف رنگرزان، حلاجان و کارگران، مشاغل شان از میان رفت. همه اینها به کارگر کارخانه های خارجی و دولتی مبدل شده و طبقه کارگران ایران در سایه این نفوذ و هجوم وحشتناک سرمایه داری شکل گرفت. بجای پیشه وری، کارگاه های کارخانه گونه

غیرماشینی ایجاد شدند که از هنر و توانمندی پیشه‌وران و صنعت‌گران در مقام کارگر مزدبگیر استفاده کردند. بعد از ۱۹۰۰ این کارگاه‌ها رواج یافتند. عرصه تولیدات انواع محصولات و کالاهای دست‌باف از آن زمان با نفوذ آمریکا و انگلیس در بازار از خانه‌های مردمان ایلات، روستاها و شهرهای ایران به عرصه کارگاه‌های کارخانه‌گونه کشانده شدند و شیوه ارتزاق و معیشت ناگهان به زیان آنها رقم خورد.

تبریز یک کارگاه با ۱۵۰۰ کارگر داشت. فرش و محصولات بافندگی محصولات عمده صادراتی ایران شدند ولی بعدها نفت جای هر دو را اشغال کرد. در این نظم جدید، شرایط کار بد، ساعات کار زیاد، مزد اندک و محیط کار ناسالم بود. احداث کارخانه صنعتی و ماشینی دوره‌ای جدید را در اقتصاد ایران و توسعه آغاز نمود. کارخانه‌های بافندگی، کاغذ، شیشه، صابون، آجر، فشنگ، نوشابه، و غیره با استخدام کارگر سربر آوردند. کارخانه‌های تولید برق هم مضاف شدند. تضاد اصلی این بود که همه اینها بخاطر سرازیر شدن کالاهای ارزان خارجی، ورشکست شدند. هم دانش و مهارت کم بود هم ناوگان حمل‌ونقل کشوری و منابع تأمین سوخت کافی وجود نداشت. دولت هم دانش و خواست حمایت را نداشت. بنابراین صنعت بازم به اندازه تجارت و امور مالی رشد نکرد. صرفاً کارخانه‌های سرمایه‌داران خارجی رونق داشته و پابرجا می‌ماندند. شرکت نفت انگلیس-ایران با تقریباً ۷ هزار کارگر و شیلات دریای خزر با قریب ۵ هزار کارگر پایدار ماندند. خارجیان ۴۱ کارخانه جدید احداث کردند که ۱۱۳۲ کارگر در آنها مشغول کار بودند. از صنعت نفت گرفته تا صنایع جنگلی و راه‌سازی به خارجیان محول می‌شد. شکست‌ها بازم گرایش اقشار به تولیدات سنتی دستی را غالب می‌ساخت. در دوران انقلاب مشروطیت و بعد از آن، اتحادیه‌های کارگری سرکوب می‌شدند و یا اجازه شکل‌گیری نداشتند. ساعات کار هم ۱۲ الی ۱۶ ساعت در روز بود با مزد قلیل. کنترل خارجیان بر بخش اعظم صنایع ایران، وضعیت کارگران را اسفبار ساخته بود. طبقه کارگر زودتر از طبقه سرمایه‌دار ایرانی شکل گرفت و از نظر خاستگاهی هم به نسبت نظم موجود پیشرفته‌تر بود. در نتیجه در شهرهای ایران خاصه بزرگ، پدیده‌های بیکاری و تهیدستی سیستماتیک به وجود آمد.

روحانیون و روشنفکران در شهر وضعیت متفاوتی داشتند. مجتهدان دینی، شاه قاجار را «سایه خدا بر روی زمین» جهت حفظ نظم و عدل تلقی می‌کردند و شاهان نیز علما را «**نایبان امام زمان**» و جهت حفظ دین حیاتی می‌دانستند. روحانیون از منبع املاک موقوفه و برخی هم زمین‌داری، مقرری دولتی و مابقی به سنت قدیم از طریق وجوه شرعی ارتزاق می‌کردند. این طبقه هم از ناحیه ستم‌ها و نابسامانی‌های قاجاریه آسیب جدید دیدند. با آغاز نهضت مشروطیت، روحانیون و روشنفکران با برآوردن ایدئولوژیهای متفاوت، اهمیت بسزایی یافتند. روشنفکران،

انگشت‌شمار بودند و از میان آنها تحصیل کردگان غرب نقش بیشتری برعهده گرفتند. زنان نیز به دلیل قوانین تبعیض‌آمیز مردسالاری حتی علی‌رغم رعایت دین و شرع بازهم از هر لحاظ شهروندان درجه دوم محسوب می‌شدند. در مسایلی از قبیل ارث‌بری، طلاق و ازدواج اختیار آزادانه نداشتند.

۵- احوال ایلات و ملل

اوضاع ایلات و عشایر در دوره قاجار حائز اهمیت جامعه‌شناختی است. کاهش جمعیت ایلات و عشایر در این عصر، نشانگر وجود بحران‌های اقتصادی و قحطی‌ها است. قحطی بزرگ دهه هشتاد این کاهش را موجب شد. در دوره مشروطیت ۲۵ درصد جمعیت ایران را ایلات تشکیل می‌دادند. رشد شهرنشینی در کنار تغییر در الگوی تولید، میزان ایل‌نشینی را نزول داد. کشاورزی و شبانکارگی از دیرباز شیوه‌های عمومی زندگی جوامع بوده‌اند ولی با نفوذ سرمایه‌داری، نخست از طریق تجارت و کنترل بازار و سپس احداث کارخانجات، شهرنشینی غالب گشت و بخش قابل توجهی از ایلات به دنبال وقوع بحران‌های پی‌درپی به یکباره به شهر گرویدند. مناسبات پولی به یکباره جای اقتصاد معیشتی نیازمحور را گرفت. عمده منبع تأمین معیشت در شبانکارگی، دامپروری بود که قحطی بزرگ آن را نیست کرد؛ و گرنه ایلات اقلامی خاص خود را از فرآورده‌های تولیدی دارا بودند: گوشت، شیر، روغن، پشم گوسفند، کرک شتر، پوست و چرم، فرش و دام زنده. البته رئیس ایل و بازرگانان همیشه سود بیشتری از ناحیه تجارت آن اقلام به چنگ می‌آوردند. مالیات‌ستانی و سربازگیری هم مزید بر دیگر مشکلات و نزول سطحی زندگی ایل‌نشینی شد، اقتصاد پولی مناسبات و مراودات ایلات شبانکاره را برهم زد. ستم دولت و رؤسا هم بر مبنای همان اقتصاد تحول یافت. تأمین نیروی ارتش هم کار عمده ایلات بویژه ایلات **شاهسون‌ها**^۱ و **کردها** در دوره قاجار بود که با رکود حرفه نظامی‌گری در ارتش نابسامان قاجار، ایلات هم چندان دل خوشی نسبت به دولت نداشتند. در کل، ایلات دیگر با اقتصاد بازار دولتی تماس پیدا کرده و بویژه خرید سلاح، این پیوند را شکل داده بود. آنها به احراز نوعی خودمختاری محلی در دوره قاجار به‌جای کنترل دولت مرکزی از طریق ارتش، بسنده نمودند. قاجاریه هم با دور شدن قبایل سعی کرد میان آنها در جهت جلوگیری از اتحادهای گسترده، تفرقه ایجاد کند و این عمل شنیع را با بکارگیری رؤسای وابسته عشایر انجام می‌داد و آنها هم برای مبدل شدن به یک زمین‌دار و بازرگان بزرگ تمایل نشان می‌دادند. انحطاط درونی ایلات به آن شیوه آغاز شد و دیگر، ایلخان از سوی دولت مرکزی تعیین می‌شد نه در درون ایل. ایلات لر از این منظر تحت کنترل دولت مرکزی درمی‌آمدند. حسینقلی‌خان

ایلخانی، نخستین ایلخان بختیاری بود که با داشتن مناصب دولتی، به دولت مقید بود نه ایل خویش. این وضع سیاسی ایلات لر هنوز هم در دوره جمهوری اسلامی ادامه دارد و از تبعات دوره قاجاریه است. درحالی که ایلات کردها، اعراب و ترکمن روی خوش به دولت نشان نمی‌دادند و اگرچه کردها بخشی از نیروی **قزلباش**^۱ را تأمین می‌کردند، اما با افت سطح معیشت و تضعیف ارتش در برابر روس و انگلیس، بیشتر بر خودمختاری محلی تمرکز نمودند. اوضاع چنان شد که دیگر روسیه، بریتانیا و آلمان مستقیماً با رؤسای ایلات تماس برقرار می‌کردند، حتی به آنها سلاح می‌دادند و بکار می‌گرفتند.

با توجه به ساختار اغلب غیرزراعی و تمرکز بر فرآورده‌های دامی، زنان ایلات بیشترین نقش تولیدی را نسبت به مردان داشتند. با وجود حکم‌های شرعی، اما زنان خیلی به آن احکام مقید نبودند (مثلاً حجاب) و از حیث فعالیت اقتصادی و منزلت اجتماعی با مردان برابری می‌کردند. این آزادی البته به دلیل مردسالاری فراگیر، نسبی بود ولی بازهم بودند زنانی که ریاست ایلی را احراز می‌نمودند. قدم‌خیز در لرستان شخصیت بارز آنهاست.

ایلاتی‌های کردستان به قول **لمبتون** «از دور باطل فقر، بی‌نظمی، شورش‌های ادواری و ناامنی در دوره قاجاریه رنج می‌برده‌اند. البته ایلات ایران و کردستان در کل به دلیل تماس کمتر با دولت و اقتصاد بین‌المللی، بیشتر از شهری‌ها در مقابل رکودها دوام می‌آوردند و کمتر دستخوش فرسایش می‌شدند. البته فرد در قبیله می‌بایست علیه رؤسای ظالم، دولت ستمگر مرکزی و تفرقه‌های داخلی مبارزه می‌کرد ولی این آگاهی طبقاتی به موجب آشوب‌های سراسری در ایران و فقدان اتحاد منسجم، بسیار نازل بود. همه اینها متأثر از تغییرات در صورت‌بندی اجتماعی از سال ۱۹۱۴ میلادی بود. چه بسا شیوه‌های تولیدی شبانکارگی، دهقانی و خرده‌کالایی شهری تا آن دهه غالبیت داشت، ولی از همان سال شیوه تولید سرمایه‌داری بصورت نامنظم و بدون زیرساخت عمده فکری و مادی، از حد صفر به ۳ الی ۴ درصد به نسبت جمعیت رسید که یک تحول کمی و کیفی می‌باشد. شیوه دهقانی همچنان در اکثریت است اما در عین حال شیوه خرده‌کالایی شهری و تولید سرمایه‌داری دو برابر گشته. طبقه کارگر بومی عصر سرمایه‌داری شکل گرفته ولی طبقه سرمایه‌دار همچنان محدود و کوچک است. گذشته از افزایش حضور سرمایه‌داران خارجی، خصوصی‌سازی در زمین‌داری هم اوج می‌گیرد. سرمایه‌داری پدیدآمده دولتی بود و در مقیاس کوچک جای کارگاه‌های سنتی سلطنتی شهری را گرفت. مهم‌ترین قضیه این است که طبقه کوچک روشنفکران هم‌تراز با روحانیت پرنفوذ بازار در چارچوب وجه تولید سرمایه‌داری پا به عرصه نهاد.

۱. کلاه‌سرخ. به‌طور کلی به ارتش ایران در زمان صفویان، «قزلباش» می‌گفتند.

۶- صورت‌بندی اجتماعی و آسیب‌ها

صورت‌بندی اجتماعی پس از انقلاب مشروطیت (۱۹۱۴) بر حسب وجوه تولید متفاوت است. وجه تولید شبانکارگی ۲۵ درصد؛ وجه تولید روستایی بیش از ۵۰ درصد؛ وجه تولید خرده‌کالایی شهری قریب ۲۲ درصد و وجه تولید سرمایه‌داری ۲۵ درصد بوده. طبقات حاکم و مرفه: رؤسای قبایل، شاه، زمین‌داران خصوصی، **تیولداران**، متولیان موقوفه‌ها، روحانیت رسمی، بازرگانان، سرمایه‌داران خارجی و سرمایه‌داران ایرانی. طبقات متوسط: نظامیان، روستائیان کم‌زمین، مغازه‌داران، نرولخوران، کارگاه‌های سلطنتی سنتی، روحانیت بازار، پیشه‌وران صنفی و روشنفکران. طبقات پائین: شبانکارگی، ایلات بدون حشم، روستائیان اجاره‌دار، پیشه‌وران روستایی، خوش‌نشین‌ها، کارگران روزمزد و طبقات حاشیه شهری.

ساختار طبقاتی ایران دگرگون و از ناحیه نفوذ سرمایه‌داری اروپا آسیب دید و جامعه را وابسته غرب ساخت. بجز دسته‌ای از بازرگانان، مابقی آسیب دیدند و قاجاریه در کل، در کاربرد ساختار سرمایه‌داری بسیار ضعیف عمل کرد و با بی‌کفایتی تام، پایه‌های وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران به غرب را بنا نهاد. شاه قاجار در مقابل اروپائیان و روسیه از موضع شدیداً ضعیف برخوردار بود ولی در برابر جامعه تحت‌سلطه خود همچنان عنان‌گسیخته، تیول را واگذار می‌کرد، مالیات را تعیین و وصول می‌نمود و می‌توانست نسبت به مال و منال هر یک از شهروندان کشور ادعا داشته باشد. مطیعان او هم در مقام حاکمان ولایات که اکثر در نیمه دوم قرن نوزدهم با پول در مزایده برنده می‌شدند رسم تیولداری و حاکمیت را بر ریل **مالیات‌ها و نسخ زورستانی** کمرشکن بنا نهادند. پائین‌ترین رده اجتماعی یعنی دهقانان و حاشیه‌نشینان شهری مجبور به تأمین خزانه دولتی و حکمای محلی می‌شدند. در کل ارتش به نزدیک صفر رسیده بود و جامعه تجزیه گشته بود، لذا قدرت مرکزی ضعیف با توسل به سیاست «**تفرقه‌بیانداز و حکومت کن**» آن سنت هزاران ساله دولت‌مداری ایرانی، حکم می‌راند. تمام دوره قاجاریه با بحران مالی روبرو شد. پول آن بی‌ارزش گشت و بر اثر آن، ناتوان و ناکارآمد شد. رکود اقتصادی و توسعه بسیار کند آن هم وابسته به غرب ماهیت ساختار اقتصادی عصر قجر و تحول اجتماعی آن بود. شیوه تولید سرمایه‌داری جدید بنا نهاده شد که در آن نیز سرمایه خارجی سیطره داشت. قاجار تحت تسلط استعمار درآمد. اما در برابر این همه ضعف و بحران، گردها و لرها در کنار ملل دیگر ایران نتوانستند به استقلال و آزادی دست یابند. لرها از این فرصت استفاده نکردند. اگرچه در ۱۳۰۰ ش نخستین حزب چپ‌گرای ایران در لرستان زادن گرفت ولی همچنان سودمند نگشت (حزب ستاره سرخ).

۷- مشروطیت؛ ایران جهان‌سومی

از زمان مشروطیت، ایران تحت تأثیرات مخرب نظام جهانی قرار گرفته و توسعه اجتماعی آن به نسبت فشارهای آن الگوی هژمونیک، ضایع گشته. محروط‌های چرکین این ساختار در قالب قشریت‌های ضعیف و قوی بازار و سیاست هژمونیک ابراز وجود می‌کنند. اقشاری که از جامعه گسسته و با کمونالیت بیگانه گردانده شده‌اند. تلفیق قشریت‌ها در ایران از آن زمان در فرم‌های ملت‌هپ بورژوا-لیبرال توأم با عصیت قومی انجام گرفته است. خاصه، از زمان مشروطیت، اقتصاد جهانی همراه با استبداد داخلی، جوال جامعه اقتصادی ایران را می‌جوند و خورجین کمونالی آن را که از پشتوانه فرهنگی هزاران ساله برخوردار است، خالی نموده‌اند. هر دو کانون فشار، از ایران یک جامعه جهان‌سومی ساخته‌اند. وقتی سائقه‌های انگلیسی و آمریکایی با سائقه‌های کوبنده قاجاری، پهلوی و ولایی می‌آمیزند، مسلم است که ساختار جامعه ایران، سرطانی می‌گردد.

خاص سالاری قشری و طبقاتی در دوره قاجاریه و پهلوی، استبدادی و در دوره جمهوری اسلامی، تئوکراتیک است. هر سه نیز بر ضد جامعه شوریده و سلطه اقتصادی را برای آمال سیاسی، مغرضانه برقرار ساخته‌اند. دولت یک کلان‌ساختار است که تمامی نهادهای اداری، سیاسی و نظامی را سازمان می‌دهد و فرایندهای اقتصادی را در خدمت آن قرار می‌دهد؛ پس سر جامعه این وسط بی‌کلاه می‌ماند.

اولین جنبش عمده عصر قاجاریه، جنبش اجتماعی در چارچوب اقتصاد است: جنبش **تنباکو** در سالهای ۱۸۹۰ الی ۱۸۹۲ م. با صدور فرمان مشروطیت، مجلس شورای ملی تشکیل شد که بالاخره با اشغال خاک ایران توسط روسیه و چنددستگی داخلی بر سر قدرت پایان یافت و همه اینها وارد مرحله خشکسالی و قحطی همراه با جنگ جهانی اول نیز شد. آخر سر هم کودتای رضاشاه و شاهنشاهی پهلوی و دخالت قدرت‌های جهانی تمامی زحمات دوره مشروطیت را به بازی گرفت. در صفحات پیشین به وابستگی اقتصادی ایران به قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی اشاره نمودیم و وجود شکاف‌های اجتماعی و دولتی را نیز برشمردیم، اما در جریان مشروطیت شکاف بیشتری در زمینه ایدئولوژی و نهضت دمکراسی خواهی به میان آمد.

همیشه بحران‌های اقتصادی و مالی موجب شکل‌گیری اعتراضات و نارضایتی‌های مردمی می‌شد: مالیات اضافی، قیمت بسیار زیاد مواد غذایی، کمبود نان و اعطای امتیازات اقتصادی به خارجی‌ها. همیشه طبقات تحت فشار و ستم به خیزش برمی‌خاستند و روحانیون، بازاریان و افراد سرشناس محلی هم در راستای منافع خود از آن حمایت می‌کردند که در صورت رسیدن به منافع تنگ مالی و قدرت محور محلی، از آن دست می‌کشیدند. نارضایتی‌ها بیشتر محدود به یک شهر می‌شدند. در دوره ناصرالدین‌شاه ۱۶۹ خیزش محلی شهری و ایلی روی داده. فرقه

بایه در سال‌های ۱۸۵۰ یکی از تشکل‌هایی بود که خواهان قانونی شدن بهره وام، معیار پولی واحد در سرزمین بایه و عدم تعرض به مکاتبات تجاری شد. نیاز به راه‌های خوب تجاری، آزادی تجارت و امنیت مالی مردم از جمله دیدگاه‌های باب بود که مورد توجه بازرگانان قرار داشت. همچنین در برنامه‌های مالیاتی و رفاهی خویش از بازتوزیع درآمدها حمایت می‌کرد. بایه اگرچه از یک ادعای مهدویت و پیامبری سردرآورد اما خواسته‌هایش چنان بود که برابری را برای همگان بخصوص میان زن و مرد متصور می‌شد و در برخی موارد همچو قانونی کردن بهره، خطرناک بود. برخی پیروان بایت از مالکیت اشتراکی و برابری بین زن و مرد سخن می‌گفتند و خواهان الغای همه مالیات‌ها و مالکیت خصوصی شدند. در کنگره «بداشت» بایه در سال ۱۸۴۸ م، تقسیم مساوی ثروت مورد بحث قرار گرفت و از آن پس در جریان چند قیام به همانگونه عمل شد. رهبران شورشیان زنجان به هواداران خود دستور دادند که همه چیز از خوراکی تا پوشاک باید بین همگان تقسیم شود و پیروان او چنان کردند. حتی در خانه‌های خود را به روی یکدیگر گشودند و همانند مجموعه یک خانواده رفتار کردند. زنان در زنجان و نیریز مانند مردان لباس می‌پوشیدند و در کنار آنها می‌جنگیدند. موازین برابریخواهانه و ضد اقتدارطلبی میان آنها مراعات می‌شد. بایه مخالف انقیاد کشور توسط سرمایه خارجی بودند. بایه در کل بر ضد روحانیت متعصب، سلطنت ظالم و نابرابری اقتصادی شورید. همه شورش‌های ایرانی مخالف وابستگی به غرب بوده‌اند. میرزا علی محمد، رهبر بایه توسط ناصرالدین شاه اعدام و جنبش او سرکوب گردید.

سه تن در دوره قاجاریه برای انجام اصلاحات سراسری همت کردند: عباس میرزا، قائم مقام و امیرکبیر اما هر سه ناکام ماندند. ایجاد کارخانجات دولتی، حسابرسی و تعادل در بودجه از اقدامات اقتصادی امیرکبیر بود. زمین‌داران بزرگ، مقامات دولتی و روحانیت بخاطر اینکه اصلاحات امیرکبیر سد راه آنها بود و فرصت سؤاستفاده‌های کلان اقتصادی و سیاسی را از دست می‌دادند با او مخالفت کردند. روحانیون هراس داشتند مقرری‌شان قطع شود. پس از قتل امیرکبیر، کارخانه‌ها تعطیل شدند و کسری بودجه مجدداً پدیدار گردید که در ۱۸۶۹ هم قحطی بزرگ مزید بر تمامی این نگویندختی‌ها شد. پس از امیرکبیر، میرزا حسین خان مشیرالدوله در سال ۱۸۷۱ م، صدراعظم وقت فرایندی دیگر از اصلاحات به راه‌انداخت: چاره‌جویی برای قحطی، تدوین برنامه‌های توسعه اقتصادی و غیره. او پا را از امیرکبیر فراتر گذاشت و حقوق همه دولتیان از شاهزادگان تا صاحب‌منصبان بلندپایه دیوانسالاری را نیز کاهش داد. و طی اصلاحات لیبرالی خود، امتیاز رویترا را در برنامه قرار داد که با نارضایتی مواجه شد. امتیاز رویترا شامل احداث راه آهن، تلگراف، آبیاری، معدن، مهار کردن رودخانه‌ها و چندی دیگر بود که از نظر

دست‌نشانندگان متجدد غرب، مسیر توسعه تلقی می‌گشت. شاه بالاخره ناچاراً از این اصلاحات لیبرالی دست‌کشید. جنبش مشروطیت پس از این رشته وقایع، در سال ۱۸۷۳ م در قالب طرح مفاهیمی چون اصلاحات، تجدد، مرکزیت، صنعتی‌شدن و استقلال ملی شکل گرفت ولی چون ناف آن به منافع فردی گره خورده بود تا ۱۹۰۵ به تعویق افتاد. ماجرای تنباکو در ۱۸۹۰ یک نیروی محرکه شد و موفقیت‌آمیز هم بود، زیرا آن امتیاز، منافع بخشی از بازرگانان، مغازه‌داران، اصناف و توتون‌کاران را در معرض تهدید قرار می‌داد و می‌رفت تا ۵۰ سال تداوم یابد. اگر امتیاز لغو نمی‌شد، تحریم که اکثر شهر را دربرگرفته بود، به انقلاب کشیده می‌شد، اما دلیل نکشیدن آن، اختلاف‌نظرها و دودلی روحانیون بود و برخی روحانیون بنا به درخواست بازرگانان و بزرگان شهرها تحریک به پیوستن به جنبش تنباکو شدند. روحانی، آشتیانی پس از فسخ امتیاز از دامنه درخواست‌ها کاست و بسیاری از روحانیون از سوی دولت در فهرست مستمری‌بگیران قرار گرفتند. پس جنبش انقلابی نشد و هدف آن محدود بود: فقط لغو امتیاز تنباکو. باید گفت که ائتلاف مردمی پیروزمندانه‌تر از عملکرد روحانیون از آب درآمد و به نوعی آگاهی سیاسی دست‌یازیدند. امتیاز فسخ شد ولی تالبوت ۱۵ هزار پوند سرمایه‌گذاری کرده بود که ایران ناچار شد ۱۳۹ هزار پوند غرامت بپردازد بی‌آنکه چیزی عاید کشور شود. جنبش بر ضد سلطه غربی‌ها بود اما پس از آن، گشایش صورت نگرفت و وابستگی اقتصادی و سیاسی ایران بجای انگلیس به روسیه افزایش یافت. حتی دولت که از انگلیس ۵۰۰ هزار پوند وام دریافت کرده بود، برای بازپرداخت آن و نیز جبران کسری بودجه، فشارهای مضاعف‌تری بر دهقانان وارد آورد.

پس از جنبش‌های مذکور، انقلاب مشروطیت حائز اهمیت جامعه‌شناختی است. بحران‌های اقتصادی و مالی شدید که خاصه از ۱۸۹۸ آغاز گردید، آتش انقلاب را برافروخت. سفرهای پرهزینه و تجملی مظفرالدین شاه به فرنگ با استقراض خارجی کلان جهت تأمین هزینه، افزایش قیمت نان و ناآرامی شهرها، زورگویی والیان محلی در أخذ مالیات، تورم نوسان‌دار و نرخ بیکاری زمینه‌ساز تحولات شدند. مقررات گمرکی نیز به نفع کالا‌های روسی و سپردن اداره گمرکات به «مسیو نوز» بلژیکی موجب نارضایتی شدید بازرگانان ایرانی شد. روحانیان هم به دلیل عدم پرداخت سه سال متوالی مقرری و کنترل دولت بر املاک موقوفه، خشمگین بودند. شکست روسیه از ژاپن هم مسبب تشویق نخبگان برای راه‌اندازی حرکت‌هایی برضد دخالت‌های خارجی و خودکامگی و بی‌لیاقتی شاه و دولت، شد. در پی شروع انقلاب، مجلس شورای ملی تشکیل و قانون اساسی تدوین گردید. حدود دویست نفر از صرافان و بازرگانان تهران ضمن تعطیل کردن مغازه‌های خود خواهان انجام یک رشته اصلاحات بویژه برکناری نوز بلژیکی و تعهد دولت به بازپرداخت بدهی‌های خود به آنان شدند. شاه وعده داد اما عملی نکرد. پس از

آن قریب دو هزار نفر از روحانیون، طلبه‌ها، اصناف و بازرگانان در اعتراض به آن رفتار، در حرم عبدالعظیم بست نشستند و بر مطالبات خویش نیز افزودند. شاه با وعده و وعید تنها به برخی از خواسته‌های مردم ترتیب اثر داد. پس از کشته شدن ۱۵ معترض، مردم بر ایجاد عدالت‌خانه مصرتر شدند.

اوج اعتراضات با خواست متعالی‌تر یعنی «**مشروطه و تشکیل مجلس**» بود. فرمان شاه برای برپایی مجلس نقطه عطفی در تحولات بعدی بویژه سیاسی و اقتصادی شد. دو هزار نفر از مردم در هیأت انتخابات و تشکیل مجلس مشارکت داشتند. نمایندگان ملاکین، تجار و اصناف هم در مجلس سهم خاص خود داشتند که هر مالک می‌بایست حداقل زمینی به ارزش یک هزار تومان را در تملک داشته باشد تا بتواند بعنوان نماینده انتخاب گردد، لذا این معیار، دهقانان را از حق طبیعی خود محروم ساخت. بازرگانان و اصناف هم می‌بایست مکان و کسب و کار معین می‌داشتند پس طبقات تهیدست و کارگر هم محروم می‌گشتند. مجلس پس از تشکیل در ۱۹۰۷، نوز را عزل نمود. تفرقه میان روحانیون، میان نهضت مشروطه شکاف ایجاد کرد. شیخ فضل‌الله همه رهبران و روحانیون برجسته نهضت را لامذهب و بابی خواند. بدنبال تقسیم خاک ایران میان روسیه و انگلستان به موجب قرارداد سن پترزبورگ، یک عضو انجمن مخفی، امین‌السلطان، صدراعظم ضد مشروطه را ترور کرد. مردم ایران بر ضد قرارداد مزبور به خشم آمدند و اعتراضات بالا گرفت. مجلس پس از کاهش اختیارات محمدعلی شاه ضد مشروطه، نخستین بودجه کشور را به تصویب رساند و از هزینه‌های دربار و پیرامونیان آن بشدت کاست. همچنین سؤاستفاده در گردآوری مالیات و نیز رسم تیولداری بر زمین را ملغی ساخت. شاه به ضدیت برخاست و مجلس را تحت فشار قرار داد ولی بازار در اعتراض به اقداماتش تعطیل شد که شاه مجبور به پذیرش رسمی مجلس و قانون اساسی گردید. شکل‌گیری مجلس در حالی بود که تا آن زمان، عایدی دولت در حدود ۱۵ کرور بود و مخارج از بیست و یک کرور تجاوز می‌کرد. همه ساله دولت ایران شش هفت کرور کسری بودجه داشت و این مبلغ از راه استقراض خارجی که قسمت عمده آن به جیب مفت‌خواران می‌رفت تأمین می‌شد. در قانون تعدیل بودجه، نخست ثروت شاهزادگان و رجال دربار کنترل و املاک بی‌شمار از آنها بازپس گرفته شد. مواجب دولتی آنها هم قطع و یا بسیار کم شد. دوم، مالیات می‌بایست بدون مداخله حکام محلی أخذ شود تا دیگر حکام قادر به فساد نباشند. سوم؛ تیول‌داری ملغی و عایدات آن به دولت سپرده شد. چهارم، مالیات بصورت جنسی ممکن است تا فرار مالیاتی و حيله پایان یابد. پنجم، بودجه ولیعهد حذف شد. مقرری شاه موسوم به «جیب شاه» حذف شد. شصت هزار تومان که همه ساله بعنوان خرید خلعت به صندوق‌خانه شاه داده می‌شد، کسر نمودند. با این اقدامات،

بودجه اصلاح شد. در پی محاصره مجلس تهران از سوی قزاق روسی، چند تن کشته و رهبران مشروطه دستگیر، تبعید و یا اعدام شدند. شاه مشروطیت را ممنوع اعلام و مجتهد نامدار، فضل‌الله نوری از او حمایت کرد.

با انتقال مرکز اعتراضات مشروطه به تبریز، پیشه‌وران، بازرگانان و طبقات تهیدست نقش عمده‌ای ایفا نمودند. مشروطه‌خواهان در نوامبر ۱۹۰۸ منصوبان شاه را بیرون رانده و کنترل تمامی شهرهای آذربایجان را بدست گرفته و «**انجمن ملی**» تشکیل دادند. با محاصره شهر از سوی ارتش، عده زیادی از فرط گرسنگی مردند. سپس روس‌ها وارد شهر شده و محاصره را شکستند. در این اثنا حرکت لرها قابل توجه بود. زیرا به دنبال پیوستن رشت و اصفهان به اعتراضات مشروطه‌خواهی، در سال ۱۹۰۹ ایل بختیاری علیه شاه شوریدند و با کنارزدن ایلخان منصوب شاه، اصفهان را تصرف و از قانون اساسی و مشروطه حمایت کردند. در رشت هم قیام سوسیال‌دمکرات‌ها به بار نشست. با حرکت نیروهای مشروطه‌خواه رشت بسوی قزوین، شاه ناچار مشروطه را مجدداً اعاده کرد. بدنبال رد خواست‌های مشروطه‌خواهان از سوی شاه، بختیاری از جنوب و نیروهای مربوطه از شمال پیشروی بسوی تهران را آغاز کردند و تهران را تصرف کردند، اما طی دو روز ۵۰۰ تن کشته و شاه به سفارت روسیه پناه برد و سلطنتش پایان یافت.

در مجلس دوم، سن رأی‌دهندگان و میزان ثروت داوطلبان نمایندگی کاهش داده شد. با ترور بهبهانی روحانی و دو تن از مشروطه‌خواهان غیرمذهبی در تلافی آن، میان مشروطه‌خواهان در ۱۹۱۰م اختلاف و شکاف در گرفت. انگلیس در جنوب و روسیه هم در شمال مدام به تهدیدات خود ادامه می‌دادند. ایالات دیگر ایران هم به دلیل ناآرامی ایالات دچار هرج و مرج شدند. در اوایل سال ۱۹۱۱م ایران موافقت کرد که شانزده کارشناس مالی و اقتصادی آمریکایی به ریاست «**مورگان شوستر**» را استخدام نماید تا به نظام مالیاتی کشور سروسامانی بدهند. این یک اقدام برای مستعمره‌سازی بیشتر ایران بود. عناصر مترقی مجلس هم به شوستر اعتماد کردند تنها به این خاطر که علیه روسیه و انگلیس اتخاذ موضع کرده بود. به شوستر اختیارات بیشتری در مورد بودجه، گردآوری مالیات‌ها و عوارض، داده شد و خزانه‌دار کل ایران گردید. روسیه با پیشنهاد شوستر مبنی بر وصول مالیات توسط پلیس مستقل خزانه‌داری به فرماندهی انگلیسی‌ها، ابراز مخالفت نمود. بختیاری‌ها و ارمنی‌ها محمدعلی‌شاه را که همدان را تصرف کرده و بر سر قدرت بازگشته بود، مجدداً شکست دادند. **سالارالدوله** که در خارج بسر می‌برد از راه بغداد خود را به کرمانشاه رساند و با رؤسای ایل کلهر و سنجابی ملاقات نمود. همچنین ایلات پشتکوه و لرستان و پیشکوه را به یاری طلبد و شهر کرمانشاه را تصرف کرد و چند نفر از مشروطه‌خواهان معروف را اعدام نمود. او از کرمانشاه به همدان رفت و مستقر شد. سالارالدوله پس از همدان،

گردستان را برای ضدیت با مشروطه انتخاب کرد ولی آنجا هم شکست خورد. آمریکا در این هنگامه به‌مثابه جریان بین‌المللی اصلاح طلب در ایران، عرض اندام می‌کرد که به درگیری میان پلیس خزانه‌داری و قزاق‌های روسیه انجامید. شوستر تلاش می‌کرد مالیات‌هایی از شاهزادگان و اعیان وصول نماید لذا دشمنان زیادی برای خود تراشید. بالاخره با ضدیت‌های بیگانگان، مجلس دوم هم منحل و صدها تن از رهبران مشروطه با دخالت نیروهای روسی اعدام شدند. بدتر از همه، زمین‌داران، کنترل خویش را بر دهات و املاک خویش دوباره از سر گرفتند. دولت مناطقی از شمال را به پاس احترام به روس‌ها سپرد. در جنوب و مرکز هم عناصر بختیاری به خدمت انگلیسی‌ها درآمدند. پس از شش سال مقاومت مخفیانه مشروطه‌خواهان و مردم، بالاخره انقلاب به خاموشی گرائید.

از علل اصلی انقلاب، مسایل بحران‌زای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بودند. کنترل صادرات، واردات و بازارهای داخلی بدست بیگانگان از علت‌های اصلی خیزش مشروطیت بود. این درحالی بود که برخی بازرگانان بخاطر کسب سودهای سرشار از ناحیه این روند، با بیگانگان همدست شدند و انحصاراتی به‌چنگ انداختند، ولی طبقه متوسط و خرده‌پا بشدت تهیدست گشتند. صنعت‌گران شهری خاصه پارچه‌بافان سنتی با وضعیت وخیم معیشتی روبرو شدند، زیرا پارچه‌های وارداتی اروپا کسب و کارهایشان را نیست کرد. طبقات کارگر و پائین هم در اثر تورم و بیکاری از پا درآمدند. روستائیان هم که تسلیم اقتصاد مبتنی بر محصول پولی شده بودند، شدیداً گرفتار مضیقه معیشتی شدند. کسب و کار سنتی ایلات و عشایر هم با واردات اروپایی آن هم تحت کنترل بیگانگان از رونق افتاد و هرگونه فعالیت اقتصادی برای آنها با دشواری‌های بسیار شدید همراه شد. خشکسالی و قحطی هم آه از نهادشان برآورد و در کل از نقش نظامی-سیاسی ایلات و روستائیان کاسته شد. وابستگی یک فرایند اقتصادی فاجعه‌بار بود که خشم روحانیون و روشنفکران را فوران ساخت. فرهنگ و باور کهن ملل ایران این وضعیت را تحمل نمی‌کرد. تمامی این عوامل، توده‌ای شدن انقلاب را به همراه داشت و مشروعیت قاجاریه زیر سؤال رفت. تمامی دخالت بیگانگان بر محور مطامع امپریالیستی، اقتصاد ایران را نابود کرد و شیرازه اجتماع را بهم ریخت.

ساختار در دوران مشروطه چنان بود که عموم مردم «**حق و حقوق**» نداشتند؛ زیرا مالکیت در انحصار کامل دولتی‌ها و سران حکومت محلی و ایلات بود. بنابراین فقدان حق و حقوق کاری کرد که نیازی به ایجاد «نهاد حفظ حقوق» نباشد. مقوله دیگر این است که آنچه وجودداشت، قوانین یک‌طرفه به نفع دولت و رؤسا و زعما بود نه عموم، بنابراین «**قرارداد اجتماعی**» که ویژگی آن دوطرفه‌بودن تعهد است، وجود نداشت. الگوی دولت‌مردمی خودکامه ایران در

حکومت‌های محلی نیز با جزئیات ارباب-رعیتی پیاده می‌شد. اندیشیدن به رفاه عمومی در فرهنگ سیاسی آن دوره حکام، محلی از اعراب نداشت. ساختار اقتصادی مستبد قاجاری چنان بود که آقامحمدخان ایجاد کرد و تا مشروطه ادامه یافت. طبق آن، مازاد در دست دولت و مالکان بود. مالکیت خصوصی زمین‌داران و تجار هم هیچگاه امنیت نداشت. آمال اقتصادی آن برای عموم مردم بصورت بخورونمیر یا معیشتی متبادر شد. فرایند تولید در جوامع سنتی معمولاً «طبیعی» است و در آن، هزینه تولید محصولات و فرآورده‌ها بالاست اما بازده قلیل. در کل، زمینه‌های فرهنگی و سیاسی برای ایجاد تحولات اقتصادی در دوران اواخر قاجاریه و پهلوی مساعد گردانده نشد، در نتیجه مصائب زمینی به وجود آورده شدند. این بود که در نتیجه نبود رشد و توسعه اقتصادی نرمال، توسعه فرهنگی و سیاسی ناپایدار گردید و برعکس.

چند معضل عمده در جریان مشروطه وجود داشت: نخست اینکه قانون اساسی به مثابه یک نماد دمکراسی وارداتی غربی از قانون اساسی بلژیک که خود مستعمره انگلیس بود، تقلید گشت و اندیشه‌های لیبرال در آن ادغام شد. دوم اینکه، از پادشاهی استبدادی به پادشاهی مشروطه گذار صورت گرفت. سوم، ناهمگونی ماهیت متکثر ولی شدیداً متعارض ایدئولوژیک مشروطه و رهبران آن بود. اعتقاد روحانیون اسلام‌گرا با اعتقادات لیبرالی روشنفکران غرب‌زده ناهمگون جلوه کرد. این در حالی بود که مردم به دلیل نابسامانی‌های طاقت‌فرسای اقتصادی، رغبت به انقلاب پیدا کرده بودند و مسایل اعتقادی را در مرحله بعدی هم متأثر از روحانیون و روشنفکران بدان آغشته ساختند. همین مردم ناگهان با مفاهیم غربی در نظم جدید روبرو گردانده شدند. مردم، راه عدالت اجتماعی را، روحانیون راه اسلام منطبق با معیارهای اقتصادی لیبرال را و روشنفکران راه لیبرالیسم و بورژوازی را در پیش گرفته بودند. لذا تعارضات در همه سطوح برجسته بود. در واقع خاستگاه طبقات درگیر در انقلاب، متعارض بود. بازرگانان، پیشه‌وران و روحانیون را هم می‌توان در دسته بازاریان سنتی گنجاند که طبقه متوسط بودند. روشنفکران هم به مثابه یک طبقه خاص، منافع و دیدگاه‌های متفاوت داشتند. همه طبقات بر یکدیگر به لحاظ افکار و عقاید و نگرش تأثیر می‌گذاشتند و سمت‌وسویی به انقلاب می‌بخشید. بازرگانان و روحانیون یکپارچه نبودند و تزلزل داشتند. ایلخان‌ها و رؤسای عشایر هم در میان دو طرف انقلابیون و دربار دیده می‌شدند. پیشه‌وران و روشنفکران یکدست‌تر شدند. همه طبقات مشارکت داشتند و حضور زنان هم در بسیاری مناطق چشمگیر بود. پس نتیجه می‌گیریم که انقلاب از حیث حضور مردم، دمکراتیک و توده‌ای بود، ولی بخاطر عقاید و نگرش‌های متجدد روشنفکران و بازرگانان، صبغه و جنبه بورژوازی و لیبرالی هم داشت. همه گروه‌ها و طبقات مختص به وجوه تولید «ایلی»، **روستایی و شهری** در انقلاب سهم بودند. پاره‌ای از قبایل، روحانیون و طبقات شهری هم

با دربار قاجار بر ضد مشروطه همراهی کردند. بازرگانان نقش عمده‌ای در رهبری انقلاب، تشکیل مجلس و نمایندگی داشتند زیرا نسبت به ورشکستگی دولت قاجار ناراضی و خواهان تأمین امنیت در مالکیت و مقابله با منافع استعماری سرمایه‌داران و بانک‌های خارجی بودند. آنها در انقلاب مشارکت جستند ولی از سویی به خاطر ازدست‌دادن پایگاه اقتصادی و نفوذ و ثروت خود نیز واگه داشتند. علل مخالفت بسیاری از بازرگانان با مشروطیت، وابستگی آنان به سرمایه خارجی بود. پیشه‌وران، وردست‌ها، شاگردا و دکانداران خرده‌باخاطر سیل واردات کالاهای اروپایی بیکار شده بودند لذا با فداکاری در همهٔ صحنه‌های انقلاب حضور یافتند. ستارخان خرید و فروش اسب می‌کرد و باقرخان بنای سنگ‌کار بود، ولی مشتاقانه رهبری انقلاب در تبریز را برعهده گرفتند. کارگران همه‌گونه حضور یافتند و نخستین اتحادیه‌های کارگری ایران را تأسیس کردند و این، نخستین جنبش کارگری محسوب می‌گردد که مداخلات روسیه در ۱۹۱۱ به سرکوب آنها انجامید، ولی در سایهٔ انقلاب چپ‌گرای ۱۹۱۷ روسیه مجدداً امیدها به احیای آن بالا گرفت. طبقات بسیار تهیدست همچو لوطیان شهر، چاقوکشان مزدور، کارگران ناماهر و دیگر عناصر فقیرتر تهران به راحتی از سوی دربار اغفال شده و علیه انقلاب بکار گرفته می‌شدند. زنان در تظاهرات‌های گستردهٔ تهران، تبریز و شمال بصورت یک طیف یکدست شرکت داشتند، اما مجلس آنان را از حق رأی محروم ساخت. زنان نیز هم در تظاهرات‌ها و هم در امر آموزش و روزنامه‌نگاری بر ضد آن قوانین از فعالیت بازناستادند و دهها انجمن خاص خود برپا کردند. حتی بصورت منسجم، یک سازمان مرکزی همهٔ آنها را کنترل می‌کرد. زنان از دیگر طبقات و مردان متحدتر بودند. چه‌بسا جواهرات‌شان را به‌منظور تأمین پول برای ایجاد بانک ملی فروختند، تظاهرات‌ها را به جوش می‌آوردند و در کنار مردان می‌جنگیدند. در **مجلس اول**، صدراعظم دربار لایحه‌ای برای استقراض بیست کرور تومان با همان شرایط ننگین استقراض‌های سابق دولت، به مجلس تقدیم کرد. این نشان داد که دولت پولی در خزانه ندارد و فلج شده و حقوق نظامیان، مستخدمین و سفرا در خارج چند ماه معوق گشته بود. با اینحال مجلس آن لایحه را رد کرد و در عوض مصوبهٔ تأسیس بانک ملی را به دربار داد که قرار بود با سرمایه مردمی سی کرور تومان آغاز شود. برطبق نظامنامه، هرکس می‌توانست از پنج تومان تا پنجاه هزار تومان سهام بانک را خریداری نماید. این بانک با بی‌التفاتی عامدانه دربار و اطرافیانش تأسیس نشد تا اهمیت مجلس دوچندان نگردد.

۲۰ زن مسلح و معترض در نبرد آذربایجان جان سپردند. زنی در میدان توپخانه تهران، ملایی را که مجلس را به توپ می‌بست ترور کرد ولی درجا اعدام شد. همچنین سیصد زن برخی مسلح در ۱۹۱۱ م به مجلس رفته و بر ضد روسیه توصیه‌هایی به نمایندگان ارائه دادند.

در دوران مشروطه، مجلس، انجمن، اتحادیه، مدرسه و آموزش در کنار قانون اساسی و وجه تولید کارخانه‌ای از مفاهیم عمده تحول بودند. در دوره انقلاب، ایلات و روستاهای کردستان و لرستان به دلیل دوری از مرکز و وجه تولید سنتی در انزوا بودند، ولی رؤسای قبایل و برخی حکام محلی سودای قدرت در ایالت خود در سر پروراندند، مازاد تولیدی را از آن خود ساختند و حتی برخی از رؤسا و ملاکان از شرایط انقلاب مشروطه بعنوان فرصت برای چپاول سؤاستفاده کردند. گاه از انقلاب حمایت می‌کردند، گاه خواهان استقلال می‌شدند و در مواردی هم بازیچه حکام سلطنت طلب قرار می‌گرفتند همانند نمونه سالارالدوله، عموی شاه در کردستان. بخاطر نالایقی رؤسا و ملاکان محلی، محمدعلی شاه از برخی کردها و شاهسون‌ها علیه انقلاب مشروطه استفاده ابزاری می‌نمود. بجای رهایی ملی در اندیشه‌ی مبدل‌شدن به یک بخش عمده از قدرت ملی در سطح ایران بودند و رهبران بختیاری که به این سطح رسیدند، جز در مواردی معدود، انگیزه‌های آزادیخواهانه لرمحور نداشتند و حتی با انگلیس دست دوستی دادند. چه بسا قطع تجارت، موجب تضعیف مادی آنها شده بود. برخی دهقانان مأموران مالیاتی را اخراج و خود با تأسیس انجمن، مالیات جمع‌آوری می‌کردند و دیگر بهره مالکانه را پرداخت نکردند. حتی انبارهای اربابان را مصادره نمودند. همچنین لغو تیول‌داری و نسخ زورستانی به نفع روستائیان رقم خورد، ولی دولت باز اینبار به جای تیول‌داری، مالیات از آنها می‌ستاند، لذا اوضاع فرق چندانی نکرد. هنگامی که مجلس در ۱۹۰۷ تیول‌داری و واگذاری درآمد زمین (نسخ زورستانی) را ممنوع کرد، طبقات زمیندار و اعیان بشدت به ضدیت برخاستند. ضدیت خدم و حشم دربار هم به مسئله مالی و معیشتی گره خورد. آنها از مجرای نفع کسب و کار و تأمین معیشت درباری، به ضدیت با مشروطه برخاستند و شاه آنها را به تجمع تحریک می‌کرد. هزاران نفر از مستخدمان کاخ و باغ‌های بزرگ آنها، اصطلب‌ها، آشپزخانه‌ها، انبارها، تسلیحات و کارگاه‌های سلطنتی و همه مستمری‌بگیران بر ضد مجلس به دلیل قطع بودجه کلان دربار، به تجمع دست می‌زدند.

در **مجلس دوم**، نسبت تعداد زمینداران، رؤسای قبایل و دیوانسالاری زمیندار قاجار به کل نمایندگان تا ۶۸ درصد افزایش یافت و صحنه را در دست گرفتند و آرمان مشروطیت را به انحراف بردند.

انگلیس گاهی با انقلاب مخالفت نمی‌کرد تا برای روسیه که همیشه ضد مشروطه بود، در مناطق شمالی مشکل ایجاد کند، لذا تمایل عمده او این بود که کنترل بر نفت جنوب و وام‌دهی به دولت ایران جهت مقروض نمودن و وابسته ساختن را حفظ نماید.

در مشروطیت هم ذهنیت عموم فراگرد ایدئولوژی‌های مطرح انقلاب شکل می‌گرفت و بر قانون اساسی مصوبه مجلس، تصمیم‌سازی‌ها و سیاستگذاری‌ها اثر می‌نهاد. اتحادیه‌ها، انجمن‌ها

و احزاب شکل گرفته هم از فرآورده‌های فکری و نهادی همان ایدئولوژی‌ها تغذیه می‌کردند. انجمن مخفی تهران و انجمن غیبی تبریز دو انجمن عمده بودند. انجمن‌های شهری و ایالتی هم به موجب قانون اساسی ۱۹۰۶ مشروطیت، برپا شدند تا بر امور محلی نظارت داشته باشند. سوسیال‌دمکرات‌های قفقاز هدایت ایدئولوژیک بخشی از انقلاب را برعهده گرفته بودند. پس از انجمن‌ها، سازماندهی داوطلبان مسلح برای دفاع از انقلاب مشروطه، قرار می‌گیرد. در نوع دیگر هم احزاب سیاسی می‌آیند. حزب چپ‌گرای لرستان، تحت عنوان «ستاره سرخ» در ۱۳۰۰ شکل گرفته ولی سرکوب شده بود. سپس در جریان مشروطه، حزب سوسیال‌دمکرات از درجه اهمیت شایانی برخوردار شد. چپ‌گرایی در آن دوران ماهیت سوسیال‌دمکرات داشت که تصویری اولیه و پراشکال از سوسیالیسم بود، زیرا کفه لیبرالی آن سنگینی می‌کرد. ارمانه نیز حزب سوسیالیست «دانشناک» را تأسیس نمودند و همگی ستون فقرات خیزش‌های ۱۹۰۹ را تشکیل دادند. جناح‌های سلطنت‌طلب، میانه‌رو و ترقیخواه هم در مجلس به‌وجود آمدند. اینها به خصوصیت با هم پرداختند و کارایی مجلس را به تحلیل بردند.

فرقه اعتدالیون متعلق به میانه‌روها که دوسوم مجلس را در اختیار داشتند و حزب دمکرات که حزب اقلیت مجلس بود، در مقایسه با احزاب پیشین جنبه رسمی‌تری یافتند. در برنامه حزب دمکرات بر برابری در پیشگاه قانون، جدایی دین از سیاست، آموزش رایگان بویژه برای زنان، نظام مترقی مالیاتی، توزیع زمین (اصلاحات ارضی)، صنعتی کردن کشور و حداکثر ۱۰ ساعت کار روزانه تأکید شده بود. حزب اعتدالیون نیز مالکیت خصوصی را تقویت می‌نمود و گرایش‌های تعاونی دینی را القا می‌نمود. آنها مخالف سوسیالیست‌ها بودند. جریان روشنفکری را نیز نویسندگان و روزنامه‌نگاران فرنگ‌رفته نظیر آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوف، مراغه‌ای، ملک‌خان، مستشارالدوله و برخی دیگر قبل از مشروطیت پروراندند. ناسیونالیسم هم با شعار «زنده باد ملت ایران!» در کنار خاستگاه‌های دیگر قرار گرفت. تنش میان ایدئولوژی‌ها اجازه نداد اتحاد بزرگ شکل گیرد و قانون لیبرالی **وست** تدوین شد.

ائتلاف میان همه جریان‌های ایدئولوژیک تا سال ۱۹۰۷ تداوم داشت، اما با تدوین متمم قانون اساسی و تعریف دقیق رابطه میان قوانین شرعی و عرفی و حوزه‌های جداگانه‌شان، ائتلاف را از هم گسست و صف مردم حامی انقلاب هم دچار شکاف گردید و با بستن مجلس و استبداد صغیر، تمام قوانین مصوبه مجلس از قبیل «اصلاح امور مالیات، بودجه و زمین» ملغی شد.

در مشروطیت، بنا به قانون مصوبه مجلس، هیچوقت «انجمن ایالتی» صورت عملی بویژه در کردستان به‌خود نگرفت و قانون ملزم ساخته بود که در صورت تحقق، ایالت‌ها از مرکز، نظارت و کنترل گردند. ملل کُرد و لر، ترک، عرب، بلوچ و غیره از فرصت انقلاب برای

تحقق آزادی و استقلال در چارچوب قانون انجمن‌های ایالتی تلاشی بنیادین بخرج ندادند. همچنین به دلیل کوتاه‌مدت بودن انقلاب و پایان آن، فرصتی پیش نیامد که کردستان از وجود حاکمان دست‌نشانده مرکز که به هر سمتی دست می‌زدند، رهایی یابد تا بر ریل و مسیر آزادی ملت کُرد حتی اگر در قالب خودمختاری باشد، حرکت نمایند. چه بسا شیوه تولید اقتصادی و معیشتی زاگرسی در کوهستان و دشت‌های پیرامون آن و دوری از پایتخت مرکز انقلاب، نوعی بی‌نیازی و عدم تعلق خاطر را به وجود آورده بود و از حیث جامعه‌شناختی بدان بسنده کردند. بنابراین علیه پایتخت به خیزش جهت کسب استقلال و آزادی حقیقی دست‌نزدند. گذشته از آن، وصل بودن ناف حاکمان و والیان محلی به دربار قاجار، بزرگترین مانع در شکل‌گیری جبهه روشنگرانه و مردمی در کردستان بود. فقدان رهبریت لایق رنج بزرگی بود که در خلأ ناشی از آن، حاکمان و ملاکان محلی کردستان آن را بازیچه دست استبداد درباری و یا جریان‌های سست انقلاب مشروطه در جبهه مقابل دربار، قرار دهند. هجوم ارتش روسیه و قزاق‌های آن کشور به مناطق کردستان هم ویرانی و قحطی به بار آورد و این هرج‌ومرج اجازه نداد ملت کُرد آنچنان فرصتی برای اندیشیدن به مسئله آزادی استحصال نمایند. همچنین مناطق اورمیه، مکریان، سنندج، کرمانشاه، هورامان، ایلام و لرستان در اوج تجزیه بدست حاکمان و ملاکان محلی بودند و همگرایی اجتماعی و ملی‌گردی این مهجوریت را موجب گشته بود. این درحالی بود که در نظرگاه مفهوم دموکراسی در ایران، مهمترین مسئله‌ای که مورد توجه قرار گرفت، اصلاح و تغییر در نظام ارباب-رعیتی بود، ولی صرفاً جنبه اندیشه‌مادی غرب یعنی پارلمان و اصلاحات ارضی که ظاهر یک دموکراسی کوتوله بود، رعایت شد. مجلس مشروطه سه کار کرد: **الغای رسم تبول، تعدیل مالیات رعیت و نسخ زورستانی از زارع.**

۸- پسامشروطه، نطفه سرمایه‌داری صنعتی

پس از مشروطه، ایران بیش از پیش گرفتار چنگال استعمارگران انگلیس و روسیه شد. انگلیس شرکت نفت را تحت کنترل درآورد و نیروی نظامی هم برای حفظ آن گسیل داشت. حتی از شیخ **خزعل** حاکم خوزستان برای کنترل بر نفت جنوب استفاده نمود. روسیه هم با کنترل قسمت‌های شمالی با توسل به کنسولگری و نیروی نظامی خود، عملاً آن را قلمرو خود ساخته بود. دولت مرکزی قاجار هم بشدت ضعیف شد، لذا حاکمان محلی (رؤسای ایلات و مالکان بزرگ) به حاکم مطلق مناطق خویش مبدل شدند. هرچند ایران با بحران بزرگ روبرو بود و در جنگ جهانی اول بی‌طرف بود، اما به میدان جنگ میان روسیه، عثمانی و انگلیس مبدل شد که تأثیرات مخربی بر اقتصاد داشت. ارتش‌های متخاصم آن سه کشور، محصولات کشاورزی، دامی و خود

دام‌ها را مصادره می‌کردند، شبکه آبیاری ویران شد، روستائیان را به زور به جاده‌سازی و سایر بیگاری‌های نظامی واداشتند که در خالی شدن بسیاری روستاها از سکنه تأثیر بسزا داشت. ایران تا سال‌ها به سطح کشاورزی سال‌های پیشین برنگشت. توسعه صنعتی مدرن متوقف و تنها اقتصاد و تجارت محلی جریان داشت. تورم شدید گردید و واردات چندبرابر صادرات شد. جنگ جهانی و فساد محلی با هم موجبات قحطی ۱۹۱۸ را به بار آوردند و مازاد اقتصادی را بلعیدند. ایرانی که بی‌طرف بود در جریان جنگ و قحطی صدها هزار تلفات انسانی داد (تا ۲ میلیون نفر).

از سال ۱۹۰۹ الی ۱۹۲۱ م بیش از پنجاه بار کابینه دولت قاجار تغییر کرد که نشانه انحطاط و زوال بود. در پیمان‌های انگلیس از مناطق نفت‌خیز جنوب ایران به «مناطق بی‌طرف» نام برده می‌شد و توسط آن کشور هم اداره می‌گردید. انگلیس و روسیه ایران را بین خود تقسیم کردند و مقرر شد که روسیه صفحات شمالی را به خاک خود ضمیمه کند.

در این اوضاع، **دولت موقت مهاجران** در کرمانشاه (مشکل از نمایندگان مجلس سوم که انحلال مجلس زیر فشار و اولتیماتوم ۱۹۱۵ م روسیه را نپذیرفته بودند) با تسخیر این شهر در ۱۹۱۶ توسط بریتانیا، پایان یافت. دست بر قضا، شانس ایران بود که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به وقوع پیوست و حکومت شوراها سرانجام یک سال بعد همه پیمان‌ها و امتیازهای دولت تزاری استعمارگر را در رابطه با ایران ملغی ساخت. این واقعه، سلطه ۱۲۰ ساله روسیه استعماری بر اقتصاد ایران را خاتمه بخشید ولی متأسفانه تمام ایران زیر سیطره انگلیس رفت.

تا سال ۱۹۲۱ مقاومت‌های محلی علیه سلطه قاجاریه بی‌کفایت و خارجی‌ها صورت گرفت ولی بخاطر کشمکش‌ها و قدرت‌طلبی‌های محلی با ماهیت اشخاص فئودال نتیجه‌ای نداد، فلذا پهلوی به سلطنت رسید.

جنبش جنگل از آن جمله بود. آنهایی که خواهان الغای بیگاری، ایجاد اصلاحات در نظام سهم‌بری و مصادره اموال زمین‌داران بودند، طیف هواداران **میرزا کوچک خان** را تشکیل دادند. در ۱۹۲۰ هم مبارزات حزب کمونیست با حمایت شوروی در کنار جنبش جنگل، اوضاع را دگرگون ساخت و هر دو ائتلافی به منظور استقرار جمهوری شورایی سوسیالیستی ایران تشکیل دادند و از لنین کمک خواستند. البته کوچک‌خان با برنامه جمهوری جدید یعنی «اصلاحات ارضی» و «رفع حجاب زنان» ابراز نارضایتی کرد. او گذشته از باور به اسلام، به تقدس مالکیت خصوصی و عقاید محافظه‌کارانه پایبند بود. پس از آن خیزش‌های محلی در سراسر ایران آغاز شد. خیزش کرمانشان به رهبری «امیر افشار دمکرات» که با زمینداران محلی متحد شده بود، آغاز گشته و در سنج و حومه بصورت شهری و ایلی در ۱۹۲۰ نضج گرفت و تقریباً خودمختاری محلی بدست آوردند. در این دوره، متأثر از انقلاب اکتبر شوروی، کارگران

و اتحادیه‌های کارگری و شوراهاى آنها فراتر از دوران مشروطه نقش عمده را در جنبش‌هاى سراسرى ایفا کردند. انگلیس که رقیب شوروى بود، علیه تمامی این جنبش‌ها وارد اقدام شد و مى‌خواست ایران را به عنوان ضعیف‌ترین حلقه‌ى خاورمیانه، دست‌نشانده خود سازد. طبق قرارداد قاجاریه و انگلیس در آن سال قرار شد دو میلیون پوند به تهران وام اعطا کند و در عوض مقرر گردید گمرک جنوب و تمامی گمرکات کشور بعنوان ضمانت وام به انگلیس واگذار شود که علی‌رغم مخالفت‌هاى اروپا، آمریکا و شوروى، عملی گردید. دولت بریتانیا در ۱۹۲۰ یک پیمان تعرفه‌ای جدید را بر ایران تحمیل نمود که به موجب آن کالاهای انگلیسی ارزان‌تر وارد کشور شوند، درآمدهای وارداتی ایران بدین ترتیب کاهش مى‌یافت و در عوض کالاهای روسی با توجه به تعرفه‌های سنگین‌تر در بازارهای ایران گران‌تر عرضه مى‌گردید. این قرارداد بخاطر مخالفت‌ها به تصویب مجلس نرسید. پس از آن دولت بریتانیا با کمک ۲۲۵۰۰۰ پوندی به یاری دولت ایران شتافت و درصدد تخلیه‌ى ایران از قوای نظامی خویش برآمد، ولی بازم نگران میدان‌های نفتی جنوب در رقابت با شوروى بود. در سال ۱۹۲۲ مجموع بدهی ایران به بریتانیا به ۵۵۹۹۰۰۰۰ پوند مى‌رسید. در این دوره ایلات و عشایر در همه‌جا خودمختار بودند و به دولت مرکزی گوش فرامی‌دادند. اقتصاد هم از بدهی خارجی، کسری تراز تجاری و سایر بیماری‌ها و نابسامانی‌ها رنج مى‌برد. در این اوضاع وخیم بود که رضاخان در فوریه ۱۹۲۱ قدرت تهران را در دست گرفت که یک کودتا با حمایت انگلیسی‌ها بود. انگلیس فوج قزاق را حمایت کرد و با سپردن فرماندهی آن به رضاخان حقوق نظامیان، مهمات و آذوقه آن را نیز تأمین کرد. انگلیس در فکر ایجاد یک دیکتاتوری نظامی با توسل به رضاخان بود و به مقاصد خود هم رسید. کودتا و قدرت دیکتاتوری با حمایت بریتانیا، «جنبش‌های محلی و شوروى» را هدف قرارمى‌داد و بعد از پیروزی مى‌توانست برای پذیرش قراردادهای بریتانیا مفید واقع شود.

آمریکا هم به تقویت روابط اقتصادی و سیاسى با ایران ادامه‌داد و به دنبال کسب امتیاز نفت در صفحات شمالی ایران بود که بخاطر مخالفت‌های روسیه و انگلیس موفق نشد، ولی دکتر **میلسپو** را در اوت ۱۹۲۱ به ایران اعزام کرد تا در سمت مشاور عالی دولت انجام وظیفه کند. میلسپو دست به اصلاحاتی در بودجه زد و مالیات‌ها را افزایش داد، اما نتوانست از منابع آمریکایی برای دولت ایران وام بگیرد یا سرمایه‌داران کشورش را به سرمایه‌گذاری در ایران تشویق نماید. در این اثنا، پس از خروج قوای شوروى از شمال و پایان جنگ جهانی اول، زمینه برای سرکوب جنبش‌های اجتماعى ایران فراهم آمد و رضاخان پروسه را آغاز نمود. جنبش جنگل حمایت شوروى و حزب کمونیست را از دست داد و سرکوب شد. دیگر جنبش‌ها یکی پس از دیگری در خراسان و خوزستان (شیخ خزعل) سرکوب گردیدند.

رضاخان علیه ایلات و حاکمان محلی کردها و لرها دست به لشکرکشی زد و با سیاست «تخت قاپو» همه را سر جای خود نشانده. او به اصلاحات اجتماعی علاقه نداشت پس با تقویت ارتش قوی، ایران را سرکوب و تحت سلطه دیکتاتوری خود درآورد. رضاخان با پیشنهاد میلسپو در برقراری مالیات‌های غیرمستقیم بر توتون، تنباکو و کبریت و انحصار دولتی بر چای، قند و شکر موافقت و از آن پشتیبانی کرد. اینها دولت را به بودجه کلان می‌رساند ولی به زیان مردم و تهیدستان بود. در سال ۱۹۲۲ ارتش رضاخان ۴۰ درصد بودجه را می‌بلعید. کشاورزی تاحدی رونق گرفت و تولید نفت افزایش یافت که درآمدهای آن دو، خزانه رضاخان برای راضی کردن سربازان وفادار ارتش را لبریز می‌نمود. انگلیس سالانه بین ۵ الی ۱۰ درصد عایدات صادرات نفت را به دولت ایران پرداخت می‌کرد. رضاخان تمامی اقتصاد را در خدمت قدرتمندساختن خود و ارتش قرار داد. او با کمک یکایک روحانیون، لیبرال‌ها، چپ‌گرایان، روشنفکران و روزنامه‌نگاران به قدرت رسید ولی پس از تثبیت قدرت به حساب همه آنها رسید. بازرگانان و زمین‌داران می‌دانستند رضاخان یک اصلاح‌طلب ریشه‌ای نیست و از اموال و املاک‌شان در برابر جنبش اجتماعی جناح‌های چپ محافظت می‌کند، لذا از او حمایت کردند. روشنفکران در حد گسترده‌ای انتظار داشتند رضاخان کشور را صنعتی کند و به خط تجدد بیندازد تا منافع این طبقه نیز تأمین گردد. افراد مخالف که رضاخان را ضددمکراتیک می‌دانستند به قتل می‌رسیدند. جناح چپ پارلمان و اتحادیه‌های کارگری متأثر از جنبه‌های ضددینی و پیشنهاد فریبکارانه رضاخان برای جمهوریت، فریب خوردند و از او حمایت کردند، ولی بعدها سرکوب شدند. در آن دوره کشورهای جهان سرمایه‌داری و سوسیالیستی از آمریکا تا شوروی مجذوب کاراکتر رضاخان شده و از او حمایت کردند.

یکی از موارد مهم در سال ۱۹۲۴ تظاهرات پیشه‌وران علیه جمهوری‌خواهی متقلبانه رضاخان بود، اما هم‌وغم پیشه‌وران نجات اقتصاد نه بلکه اعتقادات دینی بود. طیف‌هایی از مردم، روزنامه‌نگاران، دمکرات‌ها و آزادیخواهان بشدت از رضاخان انتقاد می‌کردند ولی تهدید و یا به قتل می‌رسیدند. بالاخره مجلس مؤسسان در ۱۹۲۵ به خلع شاه قاجار و سلطنت خاندان پهلوی رأی داد.

در اواخر دوره قاجار و بویژه در دوره پهلوی، تشدید طبقاتی و تضادهای چالش‌برانگیز حاصل از آن بر اثر نفوذ سرمایه‌داری، شکل‌گیری طبقه جدید کارگر (پرولتر) و خرده‌بورژوازی توأم با نفوذ سرمایه خارجی استعماری گریزناپذیر شد و فرمی نوین به ساختار اقتصاد و سیاست در ایران و کردستان بخشید. دستاورد این فرم ساختاری، قطعا وابسته‌سازی ایران به غرب بود. آنچه در آن دوره نظام جهانی نامیده می‌شد، چیزی نبود جز سرمایه‌داری و توسعه امپریالیستی. اگرچه

رقابت خصمانه بین اروپا و شوروی مانع تبدیل شدن ایران به مستعمره کامل بود، ولی دست کمی از آن هم نداشت. استعمار نیمه‌ناکام ناگهان با تمردهای قدرت‌مدارانه عنصر خودشان، رضاخان، مبهوت گشت. نابرابری اقتصادی در سراسر ایران و کردستان، چهره‌خشن‌تری در دوره رضاخان به جامعه و دولت طبقاتی بخشید. همین چهره‌خشن با تمام تضادهای خطرناکش در مواقع شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی، منفجر می‌گردید ولی خود جنبش‌ها هم که گرفتار امراض سرمایه‌داری و لیبرالیسم بودند، آتش را فرومی‌نشانند. رهبری لایق نیاز بود تا اختلافات میان طبقات انقلابی را رفع نماید، اما هیچگاه چنان رهبری ظهور نکرد. براحتی علل داخلی شکست، علل خارجی را تقویت می‌نمود. در این گیرودار، مفاهیم استبداد، مشروطه و اسلام با آغشته‌بودن به ساختار اقتصادی، رودرروی هم قرار گرفتند. حتی وقتی که مفاهیم ناسیونالیسم، دموکراسی و سوسیالیسم مطرح می‌شدند، باز به دلیل ذهنیت استبدادی شرقی، نمی‌توانست طراحی جدید و برابریخواهانه‌ای در ساختار اقتصاد به‌وجود آورد. مثلاً دیدگاه‌های ارزشی پیشه‌وران به اسلام و فوائد اقتصادی و سیاسی آن، در تعارض با خواست‌ها و آرمان‌های انقلابی‌شان بود که مشمول تهیدستان هم می‌گردد. از سویی خواهان برابری و اشتراک بودند ولی در تعارض با آن، پایبند قوانین اسلامی، سندیکالیسم و ناسیونالیسم بودند. حتی قشری هم معتقد به سلطنت باقی ماندند. در آن نظام کلاسیک میناها بر زمین‌داری و اربابیت و سهم طبقاتی برتر استوار گردانده شده بود و بدون ضدیت با آن، انقلاب تهیدستان و طبقات متوسط تحت فشار، معنای اعتقادی و اقتصادی نداشت. پایبندی جاهلانه اعتقادی، زیردستی معیشتی را همچنان پابرجا نگاه‌می‌داشت. این تعارضات همچنان در همه دوره‌ها در جنبش‌ها و انقلابات ایران و کردستان یقه جامعه را رها نکرد. حتی بخش زیادی از روحانیت که مفاهیم معنوی را مطرح می‌کردند، اسیر منافع مالی و مادی بودند و متعاقب آن، راه جنبش یا ضدیت با آن را انتخاب می‌کردند که نمونه بارز آن را در ضدیت با مشروطیت و همراه با رضاخان (در سالهای اولیه) مشاهده نمودیم. روحانیون، بازاریان و روشنفکران بر سه مقوله تکیه‌زدند، حفظ اسلام، تجدید لیبرالی و منافع مادی. هر سه نیز از تجدید راستین محروم بودند و بصورت مخرب خیزش‌ها را به تحلیل بردند.

اقتصاد همیشه مفهومی درهم‌تنیده با سیاست و ایدئولوژی است. مثلاً قاجاریه مدام با استقرار وام از استعمار و اعطای امتیاز و نیز اخذ مالیات درصدد حفظ ساختار سیاسی و ایدئولوژیک خود بود. انقلابیون هم طراحی اقتصادی و معیشتی رادیکال برای تغییر ساختارهای اقتصادی نداشتند. میرزا کوچک‌خان اگرچه صبغه‌هایی از افکار چپی داشت، ولی با تعارض، پایبند مالکیت خصوصی باقی‌ماند. وابستگی به استعمار، نخست با وابستگی اقتصادی شروع شد بعد وابستگی سیاسی و نظامی بر آن مزید گشت. استعمار به دیالکتیک کنترل اقتصادی برای نفوذ سیاسی باور

کامل داشت. مسلماً اگر کوچک‌ترین آثار یک ساختار کمونی برای حیات اقتصادی جامعه ایران در برنامه جنبش‌هایی چون مشروطه و امثال آن، لحاظ می‌شد، وضعیت و عاقبت خیزش‌ها تفاوت می‌کرد.

استبداد پهلوی؛ ناقتصاد شهری

رضاشاه، دیکتاتور دوره زمانی ۱۹۲۵ الی ۱۹۴۱ میلادی بود. در دوره زمامداری او، تحولاتی از قبیل «نوسازی نهادهای دولت مرکزی، ایجاد بانک ملی بر مبنای پول ملی و تجارت کشوری، احداث راه آهن، برپا کردن کارخانه‌های فراوان به منظور تولید کالاهای عمومی، توسعه صنایع جدید، اصلاح بنیادی کشور و مقابله با سیطره خارجیان بر اقتصاد کشور» روی داد، اما اینکه میزان موفقیت تا چه اندازه بود، جای بسی تفسیرات دامنه‌دار است. همه اینها درحالی بود که سراسر جامعه ایران را تحت ستم اقتصادی قرارداد، روستائیان و ایلات را نابود ساخت و از مالکان زمین دار عوارض سنگین می‌گرفت. اقدامات دولت رضاشاه چنان بود که طبقه جدید سرمایه‌داران، تجار، انحصارگران بزرگ، مقاطعه‌کاران و مافیها را بزرگ‌تر و فربه‌تر ساخت. تورم روزافزون و مالیات‌های سنگین سطح زندگی مردم را سقوط داد و خود رضاشاه بزرگ‌ترین مالک زمین‌های مرغوب کشور بویژه در مناطق شمالی بود.

۱- دولت ملی، توسعه صنعتی وابسته

در دوره پهلوی دو پدیده مخرب «دولت» و «سرمایه‌داری» آغشته با ناسیونالیسم و فاشیسم، تاریخ تحولات و تطور ایران و گردستان را شکل دادند و بصورت فرمی که تا آن موقع در ایران وجود نداشت، سربرمی‌آوردند. اینکه دولت در ایران متکی بر قدرت عریان، همه‌کاره شد در دوره‌های پیش از میلاد به داریوش و در ۵۰۰ سال گذشته به صفویه و در قرن بیستم به رضاخان برمی‌گردد، زیرا هر سه آنها دولت استبدادی مرکزی تشکیل دادند. آنچه «دولت ملی» نامیده می‌شود و فرآورده سرمایه‌داری فزاینده، به نام «دولت-ملت» است را رضاخان آباستن شد. بنابراین، ایران از موقعیت وابستگی پیرامونی نظام جهانی به موقعیت نیمه‌پیرامونی و وابسته آن درآمد. استبداد و خودکامگی دولت پهلوی حاصل سیاست‌های استعماری انگلیس زائیده آن منحوسات شد. به‌اندازه‌ای که رضاشاه توسعه صنعتی و زیربنایی وابسته به اروپا و آمریکا را گسترش داد، قدرت بی‌پایان دولت در سلطه کامل بر جامعه و ملل را دهشتناک‌تر ساخت. فرایند این سلطه مملو از تضادهای سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیکی بود. ورود متفقین به خاک ایران در جریان جنگ جهانی دوم این سلطه پوشالی را به چالش کشید. رابطه با غرب ادامه‌یافت، ساختار طبقاتی در سایه نفوذ کلان‌تر سرمایه‌داری تبعیض‌آمیزتر گشت و جنبش‌های

اجتماعی تارومار شدند.

سلطنت رضاشاه چیزی جز استبداد نظامی و غرب‌گرایی متکی بر سلطهٔ ۲۵۰۰ سالهٔ شاهنشاهی ایرانی نبود. شاید ایران به یک نیمه قدرت سیاسی و اقتصادی در حاشیهٔ نظام سرمایه‌داری مبدل شد، ولی دولت ملی او متکی بر آن، ملتی ارتش‌سالار برای دولت خویش فرم‌بخشید. استبداد نظامی او سنت ایلاتی سراسر کشور بویژه در گُردستان و لرستانات را ویران نمود. در تمامی امورات اقتصادی یکایک شهرها و روستاهای ایران دخالت قدرتمدارانه کرد و آن را با **تجددگرایی** پوچ غرب‌گرایانه آغشته ساخت. تمامی تشبثات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک دولت پهلوی بر مبنای ناسیونالیسم خشن بر ضد ملل گُرد، لر، آذری، عرب و غیره خروشان می‌شد. هیچ فردی در ایران حتی دورافتاده‌ترین روستا و ایل باقی نماند که تحت سیطرهٔ دولت و دیوان‌سالاری سرمایه‌دارانه وابسته‌ساز به غرب و پهلوی قرار نگرفته باشد. کل ساختار اقتصادی، حول محور سلطهٔ سرکوبگر ارتش دورمی‌زد و ارتش بنیان اقتصاد، آموزش، بهداشت، صنایع و همهٔ نهادمندی‌ها شد. ارتش با حاکمیت بلامنازع سراسری درآمدهای مالیاتی، بانکداری، گمرکی، جاده‌سازی، راه‌آهن، تلگراف و تلفن و غیره را شدیداً برای دولت افزایش داد. رضاخان به تضعیف بازاریان مخالف و روحانیون وابسته به بازار و دین دست زد. از اقتصاد گرفته تا کشف حجاب زنان با توسل به نوعی «تجددخواهی نظامی دولت‌مدار» روی دادند. ارتش و دیوانسالاری نظامی مرکز ثقل ساختار نظام پهلوی بودند و مجلس تنها یک خیمه‌شب‌بازی تفریحی برای آن دو بود. با دائمی کردن ارتش، اولین نهاد «**بسیج**» را که جمهوری اسلامی هم از آن الهام گرفته، بنانهاد. درحالی که جمعیت فعال اقتصادی ایران آن دوره، از ۵ میلیون نفر تجاوز نمی‌کرد، ارتش و بسیج قریب ۴۰۰ هزار نفر افزایش یافت. ۳۳.۵ درصد کل درآمد دولت صرف ارتش رضاخانی می‌شد. چه بسا بخش بزرگی از درآمد نفت در بودجه ذکر نمی‌شد و بصورت رانتیر فسادمحور به تجهیز ارتش و افزایش قدرت نظامی تخصیص می‌یافت. ارتشی‌ها و دولتی‌های کلیدی به پرنفوذترین طبقهٔ جامعه مبدل گشتند و املاک بزرگ را تصاحب نمودند. از قدرت آن غول‌های مالی هم برای درهم‌شکستن بی‌رحمانه جنبش‌های اجتماعی بویژه در گُردستان استفاده کرد. این ارتش قدرقدرت اما در برابر استعمارگران خارجی، بی‌مایه‌ترین وجود شد. دیوانسالاری در دورهٔ رضاخان و محمدرضا بر پاشنهٔ در طبقهٔ متوسط و فربه‌ساختن آن چرخید. طبقات پائینی جامعه هم با دشواری تأمین معیشت می‌نمودند. چهار ایالت دورهٔ قاجار به یازده ایالت و چندین استان تغییر کرد و با گماشتن انتصابی استاندار، هیچ استانی آزادی عمل نداشت و از افراد بومی نبودند. ساختار اقتصاد سراسری نیز چنان تنظیم گردید که اقصانقاط کشور به بودجه و مدیریت پایتخت گره زده شدند. شهرداری‌ها که رشد زیرساخت‌ها و اقتصاد محلی را در چنگ داشتند، مستقیماً

زیر سیطرهٔ مدیریتی وزیر کشور فعالیت می‌نمودند. دورهٔ آموزش هم از چنگ روحانیت خارج گردانده و به ارتش و دیوانسالاری سپرده شد.

۲- اقتصاد دیوانسالار و ارتشی

رشد طبقهٔ جدید روشنفکران و صاحبان مشاغل تخصصی همچو پزشکی و مهندسی، دیوانسالاری نظام سرمایه‌داری وابستهٔ پهلوی را تغذیه می‌نمود. هم‌وزن‌سازی تفکر و فعالیت اقتصادی را در افق برنامه‌های سیاسی خود قرار داد. فساد و رشوه‌خواری تاجایی در نهادهای دولت پهلوی رضاخانی رشد کرد که حتی علیه خود دستگاه او عمل می‌کرد، لذا «فیروز میرزا» وزیر دارایی به جرم رشوه‌خواری اعدام گردید. چندین وزیر به اتهام فساد - از جمله سردار اسعد بختیاری - در زندان کشته شدند. سرانجام، داور، معمار دادگستری نوین ایران که بعداً وزیر دارایی شد در ۱۹۳۷ به دنبال اختلافش با شاه بر سر سیاست‌گذاری اقتصادی، خودکشی کرد. تمامی مخالفان از جمله مدرس و مصدق که در مجلس نفوذ داشتند، قلع و قمع و سرکوب شدند. در واقع قتل سیاسی تا چندصد مورد، معمول شده بود. حزب‌گرایی به بازیچه دست شخص رضاشاه مبدل شد و دیگر، نمایندگان مجلس عضو حزب نه بلکه منفرد بودند.

زمین‌داران، کسبه غیربازاری و کارمندان بلندپایه ۸۴ درصد کل نمایندگان مجلس را در دورهٔ رضاشاه تشکیل می‌دادند. روحانیون کاملاً از مجلس حذف شدند و دیکتاتوری مشروطه خودکامه بر آنها سیطره یافت. دامنه منابع اقتصادی پهلوی به مراتب گسترده‌تر از ادوار پیشین شد و کاملاً انحصاری بود. کل درآمدهای دولتی از ۱۹۲۴ الی ۱۹۴۱ به بیش از ۱۵ برابر رسید یعنی ۲۳۷ میلیون ریال در سال ۱۹۲۴ به قریب ۳۰۶۱ میلیارد ریال در ۱۹۴۱ افزایش یافت. درآمد نفت ده برابر شد و به ۴ میلیون و ۲۷۱ هزار پوند رسید که تنها ده درصد درآمد دولت را تشکیل می‌داد. فعالیت دولت در زمینه‌های اقتصادی - تجاری و صنعت انحصاری ۲۸ درصد، مالیات ارضی ده تا ۲۰ درصد، گمرک حدود ۱۰ درصد، مالیات بر درآمد جدید حدود ۷ درصد و انحصار دولت بر چای و قند و شکر بیش از ۵ درصد درآمد کل را تأمین می‌کردند. بنابراین اثبات می‌گردد که پدیدهٔ دولت در سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی همیشه در تاریخ مخرب و منفور بوده و هست. چه بسا هزینه‌های دولت ارتش سالار رضاخان از ۲۷۶ میلیون ریال در ۱۹۲۸ به بیش از ۴ میلیارد ریال در ۱۹۴۱ رسید. به دلیل اینکه سرمایه‌گذاری در صنعت و تجارت از قریب ۱ درصد در سال ۱۹۲۸ به ۲۴ درصد بوجه در ۱۹۴۱ افزایش یافت، سلطهٔ پدیدهٔ دولت - ملت سرمایه‌داری در ایران روبه‌بی‌حدومرزی وحشتناک گذاشت. تمامی هزینه‌ها برای صنعت و تجارت، ارتباطات و غیره دست‌آخر سر از قضایای فربه‌سازی ارتش و قدرت دولت مرکزی درمی‌آورد. این درحالی بود

که هیچ هزینه‌ای به حوزه کشاورزی تخصیص نیافت، زیرا از نظر دربار به رفاه روستائیان و در نتیجه تمرکز آنها کمک می‌کرد. کل بودجه در سال ۱۹۴۱ سال پایان قدرت رضاشاه، ۷۱۰ میلیون ریال کسری پیدا کرد که هزینه‌های نظامی دلیل عمده آن بود. رضاشاه به بهانه تأمین هزینه‌های عظیم احداث راه آهن سراسری، کنترل تجارت خارجی، نرخ ارز و پول در گردش را در دست گرفت و به آن مباحث می‌ورزید. دولت بیش از آنکه به کنترل دادوستد خارجی علاقه‌مند باشد، می‌خواست کسری بودجه را از میان بردارد و به یاری انحصار مزبور ارزی به چنگ آورد. انحصار تجارت اقلام خاص به سازمان‌های دولتی و شرکت‌های خصوصی واگذار شده بود. در سال ۱۹۲۷ م بانک ملی تأسیس و حق نشر اسکناس و تنظیم سیاست مالی کشور به آن سپرده شد. تمامی اینها در حالی بود که ایران با قدرت‌های اقتصاد جهانی رابطه نابرابر داشت و آخر سر اقداماتش برای حل بحران‌ها از چارچوب محدوده‌های خاص فراتر نرفت و ناکام ماند.

رضاشاه در سال ۱۹۲۶ گفت: «ثروت موجب نارضایتی شدید فکری می‌شود. نمی‌گذارد شخص توجه خود را صرف منافع عمومی کند». عملکرد او اما خلاف این مدعا را ثابت نمود زیرا شخص رضاشاه بزرگ‌ترین ثروتمند و مالک زمین‌دار و کارخانه‌دار کشور شد. موجودی او به ۶۸۰ میلیون ریال در بانک ملی رسید. او در زمین‌خواری شهره خاص و عام بود. تقریباً همه زمین‌های استان مازندران، بخشی وسیع از گیلان و گرگان که مرکز تولید برنج بود به مالکیت خصوصی او درآمد یعنی ۲۰۰ روستا با جمعیتی فراتر از ۳۳۵ هزار نفر. سلطه رضاخان بر درآمدهای مناطق کردستان- لرستان استوار بر گونه‌ای فاشیستی از ناسیونالیسم بود که هر روز عرصه را بر مردم تنگ‌تر می‌ساخت. در ترکیه هم کردها با آنا‌ترک روبرو شدند و هر دو عامل ایرانی ناسیونالیست- فاشیست، شدیداً و متعارضاً غرب‌گرا از آب درآمدند. آنچه را تجدید می‌نماید، تناقض آشکار با فرهنگ سنتی جامعه ایرانی داشت.

۳- سیاست تخت‌قاپو؛ زوال ایلات

ماهیت طبقاتی اقتصاد در دهه آخر زمامداری رضاشاه که برخاسته از رشد سرمایه‌داری در ایران و وابستگی گسترده به آن بود، دگرگونی‌های اجتماعی را از مسیر حقیقی منحرف ساخت. نظام جهانی سرمایه‌داری در این مسیر، موانع زیادی سر راه رشد ایران قرارداد. جمعیت ایران در سال ۱۹۴۰ میلادی، به ۱۴ میلیون رسید. در دوره رضاشاه جمعیت شهرنشین دو درصد رشد کرد. جمعیت **ایلی** به دلیل سیاست‌های اسکان اجباری «**تخت‌قاپو**» از ۲۵ درصد به ۶ درصد سقوط کرد و جمعیت روستایی به ۷۱ درصد افزایش یافت. بخش کشاورزی مطابق آمارها از ۹۰ درصد در سال ۱۹۰۶ م به ۷۵ درصد در ۱۹۴۶ نازل شد و جمعیت شهری و کارگری بحرانی

گردیدند. کارخانه نیمه‌بزرگ سرمایه‌دارانه در شهرها، وجه تولید شهری بود. در وجه تولید روستایی، سهم‌بری دهقانی افزایش یافت و تولید ایلی سقوط کرد. انواع زمین‌داری در دوره رضاشاه به همان شیوه‌های قرون گذشته باقی‌ماند با این تفاوت که زمین‌های بیشتری به تملک مالکان خصوصی که خصلتی سرمایه‌دارانه است، درآمد. املاک دولتی، موقوفه و خرده‌مالکی هر کدام قریب ۱۰ الی ۱۵ درصد کل املاک را تشکیل می‌دادند ولی املاک بزرگ به ۵۰ تا ۸۰ درصد رسید که املاک رضاشاه بزرگ‌ترین بود. زمین‌داران با اعمال نفوذ در دربار توانستند قبایله املاکی را که مالکیت‌شان بر آنها محرز نبود به دست آورند. ۳۷ خانواده در ۱۹۴۱ مالک ۲۰ هزار پارچه آبادی بودند بنابراین مردم عامه بی‌زمین شدند. مطابق این تملک‌های بزرگ، وجه تولید روستایی همچنان مبتنی بر سهم‌بری ناعادلانه بود. سهم واقعی زمین‌دار بر حسب منطقه، رسوم محلی، نوع محصول و اینکه آب، بذر، کود، گاوآهن و حیوان را چه کسی داده باشد، فرق می‌کرد. دهقان سهم‌بر بطور مرسوم عرفا دارای حق نسق بود، اما در عمل تضمینی وجود نداشت که او همیشه بر روی زمین کار کند. محصولات زراعی هم همچنان تجاری و پولی بود. نظارت مالک زمین بر روند کاشت و برداشت محصول و سهم‌بری نابرابر همراه با رویه اقتصاد پولی، روستائیان را تا فرق سر مقروض می‌ساخت. دولت هم توجهی به بخش کشاورزی نداشت و صادرات تولیدات زراعی بسیار قلیل بود. بهبود در کیفیت کشاورزی رخ نداد و برعکس، حوزه صنعت و نفت، سهم زراعت از تولید ناخالص ملی را مدام تنزل می‌داد و ۴۰ درصد سقوط کرد. ماشینی شدن تنها در زمین‌های شاه و بزرگ‌مالکان معدود انجام شد پس بهره‌وری روستائیان در حد پائین نگاه‌داشته می‌شد. اصلاحات ارضی صورت نگرفت و حتی زمین‌داری بزرگ رشد نابرابر یافت. سیاست‌های قیمت‌گذاری هم به ضرر روستائیان تنظیم و تعیین می‌گشت پس رکود، لاجرم بود. هر قدر محصول افزایش می‌یافت، بخش بیشتر آن سهم مالک می‌شد و این، انگیزه سهم‌بران روستایی را از میان می‌برد. بعضی از خاندان‌های زمین‌دار قدیمی و سران ایل املاکشان را از دست دادند و در عوض، بازرگانان، مقاطعه‌کارها، امیران ارتشی، رده‌های بالای دستگاه دولتی و شخص رضاشاه زمین‌های زیادی را به تملک درآوردند. کابینه و مجلس از زمین‌داران بزرگ شکل می‌گرفتند و دیگر زمین‌داران کشور با کاهش قدرت و نفوذ سیاسی روبرو گشتند، ولی ثروت‌شان دست‌نخورده باقی‌ماند چون اصلاحات ارضی انجام نشد. هر زمین‌دار تقریباً ده برابر درآمد بیشتر از دهقانان عادی داشت. مالک همچنان در مناطق بومی مستبد و ظالم بود و سرنوشت رعایای خود را تعیین می‌نمود. زنان روستایی همچنان دست‌قوی در رنج و زحمت زراعی داشتند ولی مزدشان نصف مزد مردان بود. میان شهر و ده نیز اولویت به معیشت شهر داده می‌شد و دولت با تعیین قیمت‌های ناچیز غلات، به رعایت احوال طبقات شهری توجه داشت نه

روستایی. با این کار، روستایی تحت فشار بود. هر دهقان سهم بر بعد از پرداخت ۴۷ بار از ۱۰۰ بار به ارباب، ۱۰ بار سهم بذر، ۸ بار برای آهنگر، حمامی، ملا و دشتبان، ۷ بار برای گاو نر (شخم‌زنی) تنها چهار بار گندم برایش می ماند که برای معیشت خانواده اصلاً کفایت نمی کرد. در این هنگامه فقر، نزولخوار ده وارد معرکه می شد و ریشه دهقانان تهیدست را بیشتر می خشکاند. ایرانیان تهیدست ترین مردمان خاورمیانه آن زمان بودند و از تغذیه روزانه کمتر از دیگر مردمان میزان کالری مورد نیاز را دریافت می کردند. شرایط بهداشتی نیز بسیار نامطلوب بود. رضاخان ایلات را «وحشیانی نابهنجار، سرکش و بیسواد» قلمداد کرد. او مدعی متمدن ساختن ایلات بود و همه را سرکوب نمود. اقتصاد شبانکارگی را به یکباره به مثابه یک زندگی طبیعی هزاران ساله، نابود کرد. راه سازی و راه آهن به تسلط دولت مرکزی بر ایلات افزود و جمع آوری مالیات ها با اسکان اجباری و دسترسی سریع، آسان تر شد، درحالی که با نابودی اقتصاد شبانکارگی، دهها قلم از تولیدات و فرآورده های دامی هم از بین رفت. فرد ایل حق نداشت مانند سابق به همان تعداد دام داشته باشد. این گذار اجباری از شبانکارگی به یکجانشینی با یک قطعه زمین نامرغوب بدون پشتوانه ستمی بزرگ در حق ملل و نابودی نمادهای حیات کمونالی هزاران ساله در عصر جدید بود. هم خان ها و هم عضو عادی ایلات در محاق منجلا ب تجدد نامأنوس و هموزن سرمایه داری نوع ناپخته رضاخانی، غربی گردانده شدند. خان های معترض ایلات لرستانات زندانی، تبعید و یا اعدام شدند. در واقع هر دو شیوه زندگی و شیوه تولیدی «**روستایی و ایلی**» با ظهور نحس رضاخان به وخامت گرائید و زوال یافت. درحالی که در دوره های پیشین این تحولات روی نداده بود. خدمت اجباری نظام، مالیات اجباری زیاد، خلع سلاح و شیخون مقامات ارتشی به ایلات کاملاً مرسوم شد. حکومت زور بر ایلات و روستائیان کم کم بر آگاهی سیاسی و اقتصادی آنها افزود و دریافتند که حیات و معیشت آزاد با آزادی سیاسی ممکن می گردد. تحول منفی جدیدی که ظالمانه رخ داده بود، فرایند «**فارس سازی**» بود لذا ملل گرد، عرب، آذری و غیره در این دوره اندیشه های آزادخواهانه را آغاز نمودند. بختیارها که در حوزه نفت خوزستان از موقعیت ایلی به مادونیت طبقه کارگر (پرولتر) درآمده بودند، آگاهی بیشتری کسب و پس از سقوط رضاخان مجدداً به زندگی ایلی ولی با آگاهی سیاسی متحولانه، بازگشتند و اگرچه باج گیری و مالیات زیادی بر آنها تحمیل شد ولی تحمل می کردند.

۴- تولید شهری؛ انحصارات سرمایه دارانه

در وجه تولید شهری، در این دوره وجه تولید سرمایه داری صنعتی به میزان تحول اجتماعی افزوده شد و جا را بر تولید خرده کالایی سنتی تنگ کرد. دولت در درجه نخست و بخش

خصوصی در درجهٔ دوم، توسعهٔ سرمایه‌دارانه را به انجام رساندند. بویژه در زمینهٔ احداث راه‌آهن، دولت هزینه‌های زیادی کرد درحالی که پیامدهای ناگوار داشت، زیرا تورم‌زا بود، هدف‌های اقتصادی چندانی نداشت و جز تهران از هیچ شهر دیگری عبور نمی‌کرد. هدف احداث، بیشتر نظامی و کنترل ارتش بر صفحات جنوب ایران بود. املاک رضاشاه در مازندران با احداث راه‌آهن ارزش بیشتری پیدا کرد. راه‌سازی، فرودگاه، نیروگاه برق و پروژه‌های ارتباطات از دیگر اقدامات زیرساختی بودند ولی همهٔ اینها به رشد سرمایه‌داری صنعتی و فربه‌شدن دولت کمک کرد نه جامعه. صنعتی‌سازی و کارخانه اگرچه از واردات برخی اقلام می‌کاست ولی به دلیل فقدان اقدامات تعرفهٔ حمایتی برای تولید کارخانه‌ای داخلی، رشد نکرد. تعداد کارخانه‌ها از ۲۰ واحد در سال ۱۹۲۵ به ۳۰۰ واحد در ۱۹۴۰ رسید که ۲۸ کارخانه بزرگ هر یک ۵۰۰ کارگر داشتند پس بر جمعیت **پرولتار** هم افزوده شده بود. رشد سرمایه‌داری و **بورژوازی** پیامدی جز تشدید نابرابری در توزیع ثروت و درآمد نداشت و با افزایش جمعیت پرولتار، ظالمانه‌تر می‌شد. به موجب اینکه سرمایه‌داری ذاتاً نابرابر است و متکی بر شرکت خصوصی، در سال ۱۹۴۱ از ۱۰۵ شرکت صنعتی، ۲۱ درصد متعلق به دولت و ۵۵ درصد متعلق به بخش خصوصی بوده است. خارجیان بر صنعت نفت احاطه کامل داشتند و دولت بر صنعت بافندگی که هر دو، پرولتار را مجبور به سازش با خود و قوانین‌شان می‌کردند. صنایع کارخانه‌ای فلزات، قند، دخانیات و سیمان هم در انحصار و تملک دولت بود.

صنعتی کردن از شکست‌ها و محدودیت‌هایی در دوران رضاخان برخوردار بود: فقدان دانش و مهارت؛ بی‌برنامه‌بودن دولت؛ مشکلات هزینه، سرمایه‌گذاری و سود، بالا بودن هزینه بدون برنامهٔ اقتصادی دوراندیشانه، زیان می‌رساند که کارخانجات دولتی در مدار آن بودند. باز با این همه صنعتی کردن، ایران به نسبت قدرت‌های خاورمیانه یعنی ترکیه و سایرین عقب‌تر بود. با اینهمه اشکال، بورژوازی و سرمایه‌داری سرطان‌گونه رشد کردند. سرمایه‌داران ایرانی طبق عادت تاریخی به تجارت عادت یافتند که حتی این رویه در دوران جمهوری اسلامی تجارت‌پیشه ادامه دارد. پس میدان برای دولت در صنایع بزرگ رها شد، سپس با فساد و اختلاس به خصوصی‌ها هم رسید. مصرف‌کنندهٔ داخلی ناچار به پرداخت بهای گزاف در قبال کالای نامرغوب آن صنایع داخلی بود. بازرگانان، دارندگان انحصار، مقاطعه‌کاران و نیز سفته‌بازها، قاچاقچیان، نزول‌خواران و دلالان نوعی اقتصاد مافیایی به‌وجود آوردند. بازرگانی خارجی انحصار ارز را هم در دست گرفته و به زیان طبقات تولیدگر سنتی ولی به سود شرکت‌های بزرگ تجاری عمل می‌شد. همه در پایتخت و یا یکی دو شهر بزرگ تمرکز سرمایه و کار داشتند. پروانه صادرات و واردات به تجار بزرگ خودی داده می‌شد. مابقی ورشکست می‌شدند. مقاطعه‌کاران ساختمان‌ورای

هم سودهای کلان پارو می‌کردند. امور قاچاق و بازار سیاه نیز سود سرشار عاید عاملان آنها می‌کرد که همه وابسته به دولت بودند. طبقه کارگر سنتی هم افزایش چشمگیر یافت، ولی از چرخه مالکیت‌ها و سهم‌های دولتی خارج بود. ۲۶۰ هزار کارگر در سراسر کشور با شرایط کار نابرابر، ساعات طولانی کار، مزد کم، استثمار زنان و کودکان فاجعه‌بار شد که ناظران انگلیسی و آمریکایی شرایط کار را به «بردگی» تشبیه کرده‌اند. در سال‌های ۱۹۳۴ الی ۱۹۳۷ مزد کارگر ۲ ریال در ازای ۱۰ ساعت کار بوده. سال‌های بعد مزد مردان به ۶ ریال افزایش یافت اما مزد زنان همچنان ۲ ریال باقی ماند و تناسبی با نرخ فزاینده تورم ۵۰ درصدی نداشت. این اوضاع دشوار، طبقه کارگر را به سمت افزایش آگاهی طبقاتی، سوق داد. هرگونه اعتصاب و تشکیل اتحادیه کاری ممنوع بود ولی فشارهای مضاعف آنها را به مبارزه ناچار می‌کرد. دوره پهلوی دوره‌ای بود که حقیقتاً شیوه تولید خرده‌کالایی و صنایع دستی که تا آن زمان اقتصاد را تغذیه می‌نمود، به ناگاه با هجوم انبوه کالاهای دولتی خارجی و بخش سرمایه‌داری روبرو شد و شدیداً افت کرد. تولید صنعتی و واردات مصنوعات خارجی که سود کلانی به جیب تجار سرازیر می‌کرد، ضربه مرگبار را وارد کرد و این یک تحول بزرگ بود که سمت‌وسوی منفی داشت، زیرا جز خانه‌خرابی و بیگاری، ثمری برای اقشار زیرین جامعه دربرنداشت. بازرگانان سنتی هم در سایه تحولات، به صنایع و انحصار سرمایه‌دارانه جدید رو کردند و به آن مسلک درآمدند.

۹۸ درصد صادرات ایران دوره پهلوی حاصل از نفت، یک درصد از ناحیه کشاورزی و یک درصد دیگر از ناحیه تولیدات صنایع سنتی و صنعت مدرن بود.

سیطره دولت در همه‌جا، سبب استثمار تمامی طبقات متوسط به زیر و سنتی‌ها می‌شد. اصناف تحت کنترل شدید دولت و حضور نماینده رسمی در جلسات بودند. روشنفکران، روحانیون و طبقات حاشیه‌ای هم بدون گرایش به یک شیوه تولید خاص، عمدتاً در حوزه دو شیوه تولید سرمایه‌داری و خرده‌کالایی فعالیت داشتند و به هر تقدیر این سه نیز تغییر کردند. روشنفکران عمدتاً طبقه سرمایه‌دار و روحانیون طبقه بازاری بودند که بخاطر ضدیت‌های پهلوی با دین، پایگاه سیاسی‌شان شدیداً سقوط کرد. روشنفکران تحصیل کرده غرب و داخل اکثر اشراف‌کارمندی دولت را تأمین می‌کردند یا ارتش را ترجیح می‌دادند. اکثر روشنفکران برخلاف روحانیون بخاطر برنامه غیردینی پهلوی شادمان بودند و از او حمایت می‌کردند که برخلاف ادوار قبل، این خصلت‌ها آنها را از ائتلاف با روحانیون دور می‌ساخت. جریان روشنفکران اکثراً اگرچه آن برنامه را می‌پسندیدند، اما مخالف دیکتاتوری و فاشیسم بودند که خود نیز سازمان‌یافته نبودند و چه‌بسا تحزب در زمان رضاشاه قویاً کنترل می‌شد. روحانیت به دلیل از دست‌دادن حوزه‌های قضایی و آموزش در ساختار نهادی جدید دولتی، قدرت مادی‌شان خشکید و جز سرشناس‌ها،

سایرین به جرگه طبقات مادون پیوستند. اداره موقوفات هم به دست دولت افتاد ولی همچنان روحانیت مأمّن بازار را داشت. از نظر پایگاه و جایگاه اقتصادی و اجتماعی، شهرها با آن همه نابرابری سرمایه‌دارانه و طبقاتی به محل طبقات مادون و فلک‌زده بشری از قبیل خدمتکاران، کارگران نیمه‌وقت، گدایان، دزدان، شبگردها و غیره درآمدند. ۳۰ هزار بیکار در ۱۹۴۰ هم رقم بسیار بزرگی در ایران و نشانه فقر و فاجعه بود.

زنان دوره پهلوی که به دامان ناپاک نظام سرمایه‌داری و دیکتاتوری افتاده بودند، در قلمرو آموزش و کار نابرابر گیر افتادند، در دهه ۴۰ قریب ۸۰ هزار زن در صنایع و تعداد نامعلومی در ادارات و مغازه‌ها با مزد ناچیز و نابرابر با مردان کار می‌کردند. رضاشاه خود را منجی زنان معرفی می‌کرد و تنها هنرش کشف حجاب و مبدل کردن زنان شهری به پرولتر درجه دوم بود. چون جامعه اسلامی بود، قوانین شریعت در مورد زنان مورد تأیید قرار گرفت. تبعیض‌های جنسیتی بیداد می‌کرد و زنان از حق رأی برخوردار نشدند و جنبش‌های زنان هم از سرزندگی سابق افتاد. نه ساختار طبقاتی ایران پایدار بود و نه توسعه اقتصادی پیشرفت فوق‌العاده کرده بود. با مقایسه چهار شیوه تولیدی «ایلی شبانکارگی، روستایی، شهری سنتی و سرمایه‌داری» مشاهده می‌کنیم که شیوه ایلی به زوال رفت و بر میزان فاجعه روستایی که از ۵۰ درصد به ۷۰ درصد رشد جمعیت رسید، افزود. سهم شیوه تولید شبانکارگی از تولید ناخالص ملی ۱۰ درصد، سهم‌بری روستایی ۵۰ درصد، سرمایه‌داری ۲۰ درصد و خرده‌کالایی ۲۰ درصد را تشکیل می‌دادند. بخش سرمایه‌داری به نسبت جمعیت کم، رشد بیشتری در مقایسه با بخش روستایی با جمعیت بالا، نمود. مردم ایلات که تا آن زمان در ساختار طبقاتی جزو طبقه متوسط بودند با این تحولات دوره پهلوی به سطح طبقه مادون جامعه تهیدستان سقوط کردند. شیوه تولید روستایی دست‌نخورده باقی‌ماند، زمین‌داری خصوصی منسجم‌تر شد. شاه زمین‌های دولتی نه بلکه خصوصی بسیار زیاد در تملک داشت. شیوه تولید خرده‌کالایی سابق افت کرد و از روحانیت درباری نیز دیگر خبری نبود. روشنفکران به جای روحانیت به دربار ارتقاء یافتند و در کل، شیوه تولید سرمایه‌داری، مسلط گشت و دولت بازیگر اصلی آن در صحنه شد. صادرات و واردات هم به انحصار کامل سرمایه‌داران و تجار بزرگ دولتی درآمد اما سرمایه خارجی و دولتی بر سرمایه خصوصی غلبه داشتند. سطح زندگی با توجه به درآمد و رژیم غذایی، مسکن، بهداشت و آموزش و پرورش، چندان بهبود نیافت. صنعتی شدن سرمایه‌دارانه و دخالت تام دولت، همه حوزه‌ها را به عقب‌ماندگی و فساد و عدم توسعه اقتصادی مطلوب، دچار ساخت.

۵- سلطه سرمایه خارجی - واردات

در دهه ۱۹۳۰ نظام کاپیتولاسیون^۱ از سوی ایران لغو شده بود و مزایای برون مرزی کشورهای خارجی در ایران که یادگار عهد قاجار بود، از میان رفت. حق خارجیان به تملک بر زمین در ایران، تأسیس مدرسه، تصدی مقام‌های دولتی در نظام اداری و مسافرت آزادانه ملغی شد. دولت، توانست تجارت خارجی، گمرک و خطوط تلگراف را از متصدیان خارجی بازپس گیرد. همچنان متکی بر استقراض خارجی بود ولی نه به اندازه دوره قاجار. با اینحال بازم بدهی‌های خارجی دولت افزایش چشمگیر یافت. رضاشاه با غرب تا حدی در راستای عدم وابستگی کوشید ولی الگوی او غرب بود، لذا همچنان در چرخه وابستگی باقی ماند. برای خارجیان امتیازاتی در نظر گرفته می‌شد و تعرفه گمرکی برای آنها لحاظ می‌گشت.

ریال با کاهش ارزش روبرو بود و قیمت کالاهای ایران در بازارهای بین‌المللی را کاهش داد. همچنان انگلستان در نفت جنوب و شوروی در شیلات شمال سرمایه‌گذاری می‌کردند و متعاقب جنگ جهانی دوم از قدرت ایران کاسته و آلمان هم وارد میدان کارزار شد. روابط اقتصادی بارزترین جنبه نفوذ بریتانیا بر ایران بود و ۶۷ درصد واردات ایران تا سال ۱۹۲۴ را تأمین می‌کرد که در دهه‌های بعد این رقم، هم در واردات هم صادرات به نصف کاهش یافت. کم کم، در دهه ۱۹۳۰ آلمان و شوروی به‌منابه شریک عمده تجاری از بریتانیا پیشی گرفتند. با این حال، کسری تراز تجاری به سود بریتانیا بود. در اواخر دیکتاتوری رضاشاه، قراردادی تجاری بین ایران و انگلستان بسته شد که در صورت عملی شدن، حوزه تجارت ایران در انحصار کامل انگلیس قرار می‌گرفت، ولی دست بر قضا شروع جنگ جهانی مانع آن شد. امتیاز داری به نفع انگلیس و زیان ایران بود لذا رضاشاه درصدد لغو یک‌طرفه امتیاز برآمد. در پی شکایت انگلیس در ۱۹۳۳، قرارداد جدیدی بسته شد تا سال ۱۹۹۳ و مقرر شد ۱۶ درصد سود خالص یعنی پرداخت سالیانه یک میلیون پوند به ایران پذیرش شود. سود شرکت انگلیس پنج برابر حق امتیاز ایران بود. مازاد جدید بازرگانی شوروی هم عامل دیگری بود که اقتصاد شمال ایران را به بحران دچار کرد و در کل روابط تجاری به نفع شوروی بود.

کل بودجه وزارت جنگ در ۱۳۰۸ معادل ۱۴۰۶ میلیون تومان بود. به سخن دیگر، در مملکتی که نه راه داشت نه مدرسه و نه بیمارستان، نزدیک به ۲۰ میلیون تومان از درآمد ۳۵ میلیون تومانی بطور مستقیم صرف ارتش شد. ارقام زیر را برای مقایسه به دست می‌دهیم:

بودجه وزارت جنگ ۱۴۶۱۸۴۶۰ تومان (۶ میلیون تومان ذخیره محاسبه نشده)

بودجه وزارت معارف ۹۰۹۹۰۰ تومان

۱. کاپیتولاسیون یا قضاوت‌سپاری سپردن حق رسیدگی قضایی جرایم اتباع و شهروندان بیگانه به نماینده حقوقی دولت بیگانه است؛ این حق اول بار در سده ۱۹ میلادی برای حمایت از کارگزاران دولت‌های استعماری از جانب دولت‌هایی مانند ایران داده شد.

بودجه وزارت بهداری ۷۱۶۰۰۰ تومان

یعنی بودجه وزارت جنگ به تنهایی بیش از ده‌برابر کل بودجه وزارت فوائد عامه، معارف

و بهداری بود!

خصلت **رضاشاه** از حیث دیکتاتوریت، خودکامگی، نظامی‌گری و **آریایی‌پرستی** شبیه آلمان بود و شاه با گرایش به آلمان درصدد کاهش نقش و نفوذ انگلیس و شوروی برآمد. همین امر موجب کنار گذاشتن او از قدرت به‌مثابه یک مهره دست‌نشانده بود. آلمان ۴۲ درصد واردات و ۴۷ درصد صادرات ایران را در دست داشت. آمریکا در رده چهارم قرار گرفت. تمامی این روابط، وابستگی ایران به غرب را اثبات می‌سازند.

پیمان **سعدآباد**^۱ در ۱۹۳۷ از هر نظر بر ضد ملل بویژه ملت کرد بود و کشورهای ایران، افغانستان، عراق و ترکیه طرف‌های آن بودند که به موجب آن هریک از طرفین متعهد به جلوگیری از خیزش‌های خارجی و داخلی علیه سرحدات یکدیگر بودند، اما این پیمان در زمان جنگ جهانی با ورود بریتانیا و شوروی به ایران هیچ سودی نداشت. رضاشاه و آتاترک از منظر خصومت با کردها، ضدیت با دین و صنعتی کردن کشورشان با الگوسازی غرب، مشابه هم بودند.

۶- جنبش‌های دوره رضاشاه

سرکوب ددمنشانه نیروهای مدنی که قادر نبودند علیه دیکتاتوری رضاشاه دست به خیزش و اعتراض بزنند، از حیث جامعه‌شناختی و علم اقتصاد، مصداق بارز تضاد میان نیروها و روابط تولیدی بود، طوری که سطح فناوری تولید و تعادل قدرت میان دولت و استشارش‌گان، زمینه‌ای فراهم می‌آورد که طبقات درگیر، به رشد و توسعه‌ای برسند. لذا به دلیل فشارهای دولت، طبقات ناگزیر به توسل به مبارزه پرتنش می‌گردند. فشار بیگانگان چهره اقتصادی به خود گرفت ولی فشارهای دولت گذشته از سیاسی، فشار اقتصادی را افزایش می‌داد. با کنارزدن رضاشاه توسط قدرت‌های جهانی و بروز جنگ، جنبش‌های خارجی فرصت عرض‌اندام پیدا کردند که از ۱۹۴۱ الی ۱۹۵۳ ادامه یافت. انحصارگران حوزه اقتصاد در کنار ارتش و دولت، بزرگترین حامی دیکتاتوری رضاشاه محسوب می‌گشتند. اصناف به دلیل کنترل بیش از حد ناچار به همکاری بودند، زمین‌داران بی‌تفاوتی را برگزیدند و طبقات تهیدست و کارگر مجال مبارزه نمی‌یافتند. رضاشاه همیشه برای مقابله با جامعه مدنی که مخالف او بود، اقشاری را با اعطای مزایای کلان، وابسته و حامی خود می‌ساخت. در واقع یک قشر از طبقه متوسط را آماده و حامی نگاه می‌داشت.

۱. پیمان سعدآباد یا عهدنامه عدم تعرض، نام پیمانی است که در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۱۶ (۸ ژوئیه ۱۹۳۷) در کاخ سعدآباد تهران، میان ۴ کشور ایران (رضاشاه پهلوی)، عراق (ملک غازی اول)، افغانستان (محمد ظاهرشاه) و ترکیه (مصطفی کمال آتاترک) به امضا رسید.

او با اتکای بر قدرت نظامی، هر خیزشی در اقصانقاط ایران، حتی ایلات را سرکوب می نمود. **کنسول بریتانیا** در اصفهان در سال ۱۹۲۸ م یکی از موارد اعتراضات روستائیان را گزارش کرده است:

«چند تن از خان‌های زمین دار با دهقانان ایلات خود مشکلاتی داشته اند. اینان ضمن شورش مدعی شده اند که زمین و آب از آن خدا و کسانی است که بر روی زمین کار می کنند (یعنی دهقانان). در یکی از روستاها کمیته‌ای متشکل از خدمه پیشین و اخراجی خان‌ها که به تهران و اصفهان سفر کرده بودند، جلسه‌ای تشکیل دادند و برنامه‌ای تدوین کردند که کاملاً **بشویکی** بود. آنان افکار جدید آزادی و برابری را میان روستاها تبلیغ می کردند. دولت به ارتش اجازه داد در صورت لزوم با استفاده از زور دهقانان را وادار به پرداخت بهره مالکانه کند.»

از اینگونه اعتراضات مدنی زیاد بود و در یک نمونه بارز در سال ۱۹۳۲ دولت بیش از ۱۵۰ روستایی انقلابی را تیرباران کرد. خیزش‌ها البته به دلیل پراکندگی و عدم انسجام، زود سرکوب می شدند. اعتراضات روحانیون هم مزید بر دیگر اعتراضات بود. در جریان اعتراض و تجمع مردم در زیارتگاه امام رضا در مشهد در اعتراض به «لباس»، قانون اروپایی و کشف حجاب زنان» ارتش رضاخان ۵۰۰ تن را قتل عام و عده‌ای را نیز بعداً اعدام کرد. مخالفان چپگرا هم بشدت سرکوب گردیدند. اتحادیه‌های کارگری به دلیل خفقان زیاد، بندرت به انجام اعتصابات مبادرت می ورزیدند. بزرگترین جمعیت کارگران در حوزه صنعت نفت و بافندگی بود که در سال ۱۹۳۰ دست به اعتراض زدند ولی تأثیر چندانی نداشت، اما بر اعتراضات در تاریخ کارگری تأثیر عمیق گذاشت. آنها به دلیل اینکه چرخ اقتصاد جدید را می گرداندند، انگلیس و دولت مرکزی را نگران ساختند. دو سال بعد ۵۴۰۰ کارگر بافندگی در اصفهان دست به اعتراض زدند که گذشته از افزایش دستمزدها، کاهش ساعت کار از ۱۲ به ۹ ساعت را در پی داشت. اعتصاب کارگران کبریت‌سازی تبریز، باراندازان در بندر شمال، کارگران راه آهن و دانشجویی از جمله زنجیره اعتصابات مؤثر قلمداد می شود که برخی موفق و برخی سرکوب گشتند. رضاشاه آخر سر اتحادیه‌ها را بست و سازمان دهندگان جنبش‌ها را توقیف نمود. سرکوب کامل از سیاسی شدن اعتراضات ممانعت بعمل آورد. همچنین قانون ضد کمونیستی رضاشاه در سال ۱۹۳۱ م برپایی سازمان یا انجمن با هدف سرنگونی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور از راه زور و قهر را تخلف اعلام کرد. حزب کمونیست در سال ۱۹۲۷ م رژیم پهلوی را «**فئودالی**، نیمه استعماری و سرمایه داری کمپرادور (وابسته و دلال)» نامید و آن را رد کرد. در سال ۱۹۳۸ گروه موسوم به «پنجاه و سه نفر» دستگیر و محاکمه شدند.

۷- تغییر جبهه وابستگی

از جمله دلایل سقوط و برکناری رضاشاه، تغییر جبهه وابستگی دادوستدهای رضاشاه از انگلیس به آلمان بود. گسترش رابطه تجاری، آلمان را قدرتمند و یکه‌تاز میدان ایران می‌ساخت. ستون پنجم آلمان در ارتش ایران هم افزایش یافتند. حمله آلمان به شوروی موجب اتحاد و نزدیکی شوروی و بریتانیا شد و علیه رضاشاه اقدام کردند. متفقین خواستار اخراج عوامل آلمان یعنی تکنیسین‌ها و مهندسین آن کشور شدند، اما رضاشاه گفت به تکنیسین‌های آلمانی در صنایع خویش نیاز دارد و درخواست آنها را رد نمود. شوروی و بریتانیا از قبل تدارک مداخله نظامی در ایران را دیده بودند و انگلیس می‌خواست از منافع نفتی در خوزستان و شوروی از منافع نفتی در باکو علیه آلمان استفاده نمایند. رضاشاه در بن‌بست قرار گرفت.

متفقین رضاشاه را از قدرت خلع و تبعید کردند. اشغال ایران از سوی متفقین موجودیت و قدرت پوشالی پهلوی را زیر سوال برد و نشان‌داد ایران تا چه حد وابسته به بیگانگان است. چه‌بسا رضاشاه در سال ۱۹۳۲ قرارداد امتیاز نفت را برای مدت ۲۸ سال دیگر تمدید کرده بود که بزرگترین نشانه وابستگی به استعمار بود. پس از سرنگونی و در دوران اشغال ایران، بزرگترین انقلابات و جنبش‌های جمهوری **کردستان** و **جمهوری آذربایجان** به وقوع پیوستند.

۸- اقتصاد محلی کُرد- آذری

سرنگونی رضاشاه سبب رهایی ملل کُرد و سایر ملل از فشار خودکامگی دیکتاتور شد. در میانه انقلابات کُردها و آذری‌ها، بهانه دخالت بیشتر قدرت‌های جهانی «انگلیس، شوروی و آمریکا» در آن هرج‌ومرج و دستیابی به سودهای کلان در سراسر ایران، فراهم شده بود. از این دوره به بعد، ملل تحت ستم و طبقات تحت فشار ایران و کُردستان وارد فاز جدیدی از مبارزات مدنی و سیاسی شدند. وابستگی اقتصادی ایران به نظام جهانی، فقدان قدرت سیاسی، نظامی و اجتماعی آن کشور را لاجرم بدنبال می‌آورد. جنگ جهانی دوم، فشارهای اقتصادی، بحران‌های اقتصادی و دخالت‌های خارجی در اقتصاد و سیاست ایران را چند برابر افزایش داد. ایران همانند جنگ جهانی اول، مشکلات عظیم و عدیة اقتصادی را تجربه کرد. گذشته از تصدی قدرت از سوی محمدرضاشاه، بسیاری نیروهای حاضر در صحنه بازیگر سیاسی شدند که اتحادیه‌های گسترده کارگری از جمله آن بازیگران بودند. انگلیس هم در جنوب، شوروی در شمال و آمریکا در درون دولت و ارتش ایران، آن کشور را تحت سیطره داشتند. متفقین وعده داده بودند برای مردم ایران تا حد امکان مشکلی به وجود نیارند، اما بخش‌های کلیدی اقتصادی یعنی زراعت، صنعت، خدمات، تجارت خارجی، بودجه دولت و سطح زندگی بر اثر

اشغال شدیداً آسیب دید. کشاورزی ایران که ۷۵ درصد نیروی کار را جذب کرده و ۵۰ درصد تولید ناخالص داخلی را تأمین می‌نمود، دچار افت فاحش تولید شد و پرورش دام هم در اثنای اشغال آسیب جدی دید. همهٔ اقلام زراعی، صنعتی و محصولات دیگر افت تولید پیدا کردند. گندم و جو به میزان ۲۵ درصد و پنبه ۳۹ درصد با کاهش تولید روبرو شدند. با رفتن رضاشاه و رفع فشار حکومت، ایلات و عشایر احیا و به شیوهٔ زندگی پیشین با محوریت پرورش دام و تولید فرآورده‌های دامی، بازگشتند و جمعیت یک میلیونی آنها به دو میلیون افزایش یافت. فشارهای اشغالگران، خاصه ارتش شوروی قحطی را بروز داد. صنعت نیز در کل کاهش ۳۰ میلیارد ریالی را تجربه نمود. صنایع کارخانه‌ای به دلیل وابستگی شدید به آلمان، با شروع جنگ شدیداً آسیب دید و بسیاری از کار افتادند. صنایع دولتی تعطیل شدند. بجای اینها در شهرها بخش‌های تجاری جای تولید را گرفتند و سفته‌بازی و دلالی چندبرابر افزایش یافت. تجار از ناحیهٔ جنگ آسیب فراوان دیدند. تجار با دلالی میان بازارهای محلی و ارتش‌های اشغالگر سود سرشار پارو کردند. همهٔ اینها اقتصاد ایران را پریشان ساخت. خیل عظیم کارگران ایرانی بسوی صنایع نفتی انگلیس و خارجی به حرکت در آمده و استثمار شدند. انگلیس ۷۵ هزار ایرانی را در طول جنگ بکار گرفت. ایران هیچ سودی از مراودات تجاری و اقتصادی نبرد. بنابه برآورد محمد مصدق، هزینهٔ استفاده از راه‌آهن ایران ۱۴۰ میلیون دلار بوده، اما متفقین تنها حدود ۵ میلیون دلار هزینه کردند. متفقین از بابت تعمیر، نگهداری، سرویس و قطعات نیز ۲۱ میلیون دلار پرداخته‌بودند، اما بازهم ایران ۱۰۰ میلیون دلار از دست داده بود. انگلیس تولید نفت ایران را از ۶.۶ میلیون تن در سال ۱۹۴۱ به ۱۶.۸ میلیون تن در سال ۱۹۴۵ رساند، اما تنها یک میلیون پوند بر میزان پرداختی به ایران، افزود. تجارت خارجی حوزهٔ دیگری بود که متفقین در آن به استثمار ایران پرداختند طوری که کالاهای خود را در ایران به بالاترین قیمت می‌فروختند، ارزش پول ایران را کاهش می‌دادند، اسکناس چاپ می‌کردند و خودشان به خودشان اعتبار می‌دادند. مازاد تجاری ایران معادل ۵۰ میلیون دلار افزایش سالانه یافت، اما انگلیس و شوروی آن را پرداخت نکردند. در پایان جنگ، ذخایر ایران در مسکو ۱۲ میلیون دلار طلا و ۸ میلیون دلار ارز بود که در آنجا مسدود شد. هر ساله بر کسری بودجه ایران افزوده شد. در اثنای جنگ، تورم بیش از حد، کمبود کالا و کاهش اجباری ارزش پول کمر جامعهٔ ایران را شکست. نان بشدت گران شد، نانواها از آرد الک‌شده برای ثروتمندان نان می‌پختند و برای بقیه مردم آرد را با خاک اره، ماسه، خاکستر و خاک مخلوط می‌کردند. طبقات متوسط و پائین بر اثر جنگ با مرگ دست‌وپنجه نرم کردند، اما تجار و دلالان طبقهٔ بالا از ناحیهٔ بحران اقتصادی پول کلان به جیب زدند و نابرابری تشدید گشت. بالاخره علی‌رغم فشار و بحران اقتصادی اما با رفتن شاه خودکامه،

احزاب، جنبش‌های اجتماعی و ایلات مخالف به صحنهٔ سیاسی بازگشتند و مجلس شورای ملی به مرکز ثقل قدرت مبدل شد، ولی انتخابات هنوز هم تا حدی در کنترل شاه، ارتش، ملاکان و سفارتخانه‌های خارجی بود. در انتخابات ادواری مجلس همچنان زمین‌داران دست قوی داشتند. در مجلس پس از سقوط رضاشاه فراکسیون دمکرات طرفدار ایلات و متحد میهن‌پرستان ۱۱ نماینده به رهبری خان‌های **بختیاری** داشت. این نشان‌داد که خوانین و زمینداران نوکر مآب تا چه اندازه از مرکز لرستان دور و تمامی نیروی اجتماعی-سیاسی و اقتصادی آن دیار را به خدمت پایتخت و شاهنشاهی خودکامه درآورده‌اند. حزب توده هم در مجلس اکثریت یافت و جالب اینکه یک چهارم اعضای حزب را روشنفکران و سه چهارم را کارگران، پیشه‌وران، صنعت‌گران و روستائیان تشکیل می‌دادند و از حیث مالی نیز آن را تأمین می‌کردند. در برنامه حزب، «اصلاحات قانون کار، اصلاحات ارضی و اصلاحات سیاسی و امنیتی» لحاظ شد که ساختار اقتصادی و شیوه‌های معیشت و تولید را کاملاً در ایران تغییر می‌داد. جنبش اتحادیهٔ کارگری هم به برنامه‌های اقتصادی و اصلاحات سیاسی آن حزب دل‌بست و یک‌دوره از اعتصابات سالانه کارگری شروع گردید. متعاقب آن، «**شورای متحد**» مرکزی اتحادیه‌های صنفی کارگران و زحمتکشان ایران» پدید آمد و مسایلی که شورا حول محور آن کارگران را سازماندهی می‌کرد، عمدتاً اقتصادی بود.

زنان اما در این دوره باز با مسئله هویت جنسیتی روبرو ماندند. با اوج‌گیری نفوذ مجدد روحانیون و فشار دینی بر اذهان عمومی زنان به محاق فرورفتند و از منزلت‌شان در جامعه کاسته شد. زنان طبقات متوسط شهری بیشتر پایبند قوانین دینی منبعث از عمل روحانیون گشتند. زنان البته در فعالیت‌های حوزهٔ آموزش و اقتصاد تا حدی حضورشان را حفظ نمودند.

ایلات نیز که شورش‌های خود را از سر گرفته بودند، قدرت دولت مرکزی را متزلزل می‌ساختند که دولت با اعطای مناصب استانداری و نمایندگی مجلس همراه با ثروت و پول، خوانین آرام می‌گرفتند. کماکان کردها و ایلات کُرد و نیز ایلات بختیاری در لرستان، رویدادهای سیاسی عمده‌ای را در ۱۹۴۵ رقم زدند. جمهوری کُردستان حاصل نقش نیروهای اجتماعی و جنبش‌های کُردی در این دوره بود که بی‌تردید با بازیگری نهایی قدرت‌های خارجی از حیث سیاسی-اقتصادی، سرکوب شد. پس کشیدن شوروی از روند حمایت از کردها در قبال برخی امتیازات اقتصادی با وسوسه نفوذ سیاسی بیشتر در ایران روی داد و جمهوری تنها ماند. بنابراین، اهرم اقتصاد در مناسبات روابط خارجی دول نقش بارز ایفا می‌کند. بریتانیا بخاطر کنترل صنعت نفت ایران، همچنان برجسته‌ترین بازیگر خارجی در اقتصاد ایران بود. آنها حتی سران ایلات، روزنامه‌نگاران و روحانیون را جذب خود ساخته و در اراده‌های محلی دخالت می‌کردند.

انگلیس ۳۲ درصد واردات و ۱۹ درصد صادرات غیرنفتی ایران را در دست داشت. خساراتی که از رهگذر استعمار خارجیان بر اقتصاد ایران وارد شد تا زمان نخست‌وزیری مصدق باقی ماند. حضور آمریکا در جنگ جهانی دوم در ایران جنبه استثمار اقتصادی گسترده داشت. ۳۰ هزار سرباز به ایران گسیل داشت و به درخواست **احمد قوام**، نخست‌وزیر، یک هیأت نظامی به ریاست سرهنگ «**نورمن شوارتسکف**» و یک هیأت اقتصادی به ریاست «آرتور میلسپو» به ایران اعزام کرد تا ارتش و مالیه ایران را سروسامان دهند. تجارت ایران و آمریکا دو برابر شد که ۱۷ درصد صادرات غیرنفتی و ۲۰ درصد واردات ایران سهم آمریکا شد. چه‌بسا آمریکا در پی ایجاد نظم اقتصادی جدید بین‌المللی بود. با اتخاذ برخی اقدامات، حرکت آزاد سرمایه اعم از مواد خام یا کالای تولیدشده در سطح جهانی را تأمین و تضمین می‌کرد تا مانع از آن شود که دنیا به بلوک‌بندی‌های تجاری انحصاری قبل از جنگ بازگردد و خود نقش اول را در انحصار ایفانماید. روزولت، رئیس‌جمهور آمریکا اعلام کرد که کشورش از ایران می‌خواهد «الگویی از حکومت مستقل و اقتصاد آزاد را ارائه دهد». برنامه‌ای نئولیبرالی بود. دولت ایران از نزدیکی با آمریکا نفع می‌برد و می‌توانست علیه مداخلات شوروی و انگلیس بایستد و انقلابات کردها و آذری و سایر جنبش‌های اجتماعی را سرکوب نماید. انگلیس از حضور آمریکا خشمگین شد و ابراز کرد: «یک برداشت هرچند نادرست وجود دارد که شاید آمریکائیان بخواهند در بازارهای تثبیت‌شده و سنتی آن هم نه فقط در زمان جنگ، بلکه حتی بعد از آن نیز در کنار بازرگانان انگلیسی به فعالیت بپردازند». کشمکش آمریکا، شوروی و انگلیس در مورد امتیازهای جدید نفتی علنی شد. مصدق در ۱۹۴۴ م با پیشنهاد به مجلس سعی کرد از هرگونه امتیازدهی نفتی جلوگیری نماید. آمریکا و انگلیس نیروهایشان را بعد از جنگ از خاک ایران خارج کردند ولی روسیه در شمال ماند تا در قبال دست‌برداشتن از حمایت از جمهوری‌های گُردستان و آذربایجان، امتیازات اقتصادی بیشتری نسبت به آمریکا و انگلیس بدست آورد که بعدها هم اینگونه شد. از قضا در زمان تشکیل جمهوری‌های گُردستان و آذربایجان، مجلس شورای ملی منحل شده بود و نمی‌توانست از **خودمختاری** و آزادی آن دو جمهوری در راستای پیشبرد انقلاب، حمایت کند. قوام، نخست‌وزیر با سفر به شوروی ضمن توافق در خصوص خروج نیروهای شوروی از خاک شمال و دست‌کشیدن از حمایت از کردها، قول داد امتیاز نفت شمال را به آن کشور بدهد. نه تنها خروج شوروی بلکه ترک مبارزه از سوی آذربایجان هم، گُردستان را تنهاتر ساخت.

مسلمانا، برآمدن آن دو جمهوری، جدایی‌طلبی نبود ولی خواستند درآمدهای مالیاتی و اقتصادی دیگر به مصرف همان مناطق بومی برسد، اما دولت و قدرت‌های خارجی به آن برچسب جدایی‌طلبی زده و زمینه‌های فروپاشی را فراهم ساختند. هر دو جمهوری، خواهان تعیین مدیریت

محلی خودمختار در هماهنگی با تهران و ایجاد اصلاحات ارضی بودند. وقتی مجلس در ۱۹۴۴ مجدداً گشایش یافت، علیه هر دو جمهوری اقدام نمود. جمهوری آذربایجان جدایی طلب نبود و به خودمختاری در چارچوب تمامیت ارضی ایران اعتقاد داشت حتی از عنوان «**جمهوری دمکراتیک آذربایجان**» استفاده نکرد و از عنوان‌های «حکومت خودمختار و شورای ایالتی» استفاده نمود. وزیر جنگ و وزیر امور خارجه هم که نشانه جدایی طلبی است، تعیین نکردند. قطعاً فشار تهران بر گُردستان و آذربایجان از مجاری طبقاتی و ملیت جنبه‌های خطرناک سیاسی و اقتصادی به همراه داشت. همیشه قبل و بعد از جمهوری‌ها که آزادی سیاسی سرکوب شده بود، فشار سیاسی و آسمیلاسیون با محروم‌سازی اقتصادی و استثمار جامعه زحمتکش گُرد-آذری و سایر ملل به مراتب تشدید می‌شد. در جریان خودمختاری آذربایجان «۵۶ هزار دهقان، ۶ هزار روشنفکر، ۳ هزار پیشه‌ور و دکان‌دار، ۲ هزار بازرگان، ۵۰۰ زمین‌دار و ۱۰۰ نفر روحانی» از برنامه‌های فرقه دمکرات حمایت می‌کردند. ملاکان عمده و خائن هم پایه فرار گذاشتند. کارگران نیز از خودمختاری راضی بودند و ۵۰ هزار عضو شورای متحده مرکزی مشتاقانه از فرقه پشتیبانی بعمل می‌آوردند. زنان در آن حق رأی گرفتند.

اصلاحات خودمختاری آذربایجان در زمینه اقتصادی:

«قانون جامع کار را تدوین کرد؛ با گشودن انبارها و سیلوهای دولتی کوشید قیمت‌ها را تثبیت نماید؛ به جای اخذ مالیات غیرمستقیم از مواد غذایی و ضروریات زندگی، بر سود بازرگانی، بهره مالکانه، درآمد صاحبان مشاغل خاص و کالاهای تجملی مالیات بست. خیابان‌های اصلی تبریز آسفالت شد، کلینیک‌ها و کلاس‌های پیکار با بیسوادی گشایش یافت، دانشگاه، ایستگاه رادیویی و چاپخانه دایر گردید. خیابان‌ها به نام ستارخان، باقرخان و سایر قهرمانان انقلاب مشروطیت نامگذاری شدند و چهره شهر تبریز با این اقدامات دگرگون گردید.»

فرقه دمکرات کوشید نخستین اصلاحات ارضی را در تاریخ ایران به اجرا درآورد. زمین‌های دولتی و املاک زمین‌داران مخالف و فراری میان روستائیان تقسیم شد. در زمین‌هایی که هنوز در دست مالکان بود، بر میزان سهم دهقانان افزوده شد. همه این خدمات منبعث از تفکر چپگرایی بود که مردم نیز از آن راضی گشتند. دو جمهوری گُردستان و آذربایجان برای اولین بار در تاریخ ایران اگرچه برای مدتی کوتاه، اما شیوه‌های تولید اقتصادی کمونال را احیا کردند. اتحاد سست بنیان هر دو جمهوری نتیجه‌ای مطلوب نداد.

تا زمان رضاشاه، ایلات محلی گُرد، محور اصلی قدرت محلی را تشکیل می‌دادند که نمونه بارز آن **سمکو شکاک** بود. او علیه رضاخان جنگید و چندین بار به هزیمت کشاند. حتی

کم مانده بود رضاخان را بکشد. از ۱۹۳۰ ملیت در کردها اهمیت مضاعفی یافت و چون رضاخان از قدرت سران قبایل کُرد کاست، قشر شهرنشین با تکیه بر روشنفکری کُردی علم مبارزه را بدست گرفت. ایلات و عشایر کُرد در جریان جنگ جهانی باردیگر مسلح شدند و روشنفکران شهر مهاباد پیشاهنگی انقلاب را برعهده گرفتند. از ۱۹۴۳ با بیرون راندن قوای دولتی، مهاباد عملاً مستقل شد. در برنامه حزب دمکرات به رهبری **قاضی محمد** «حکومت خودمختار مردم کُرد در امور داخلی و محلی، رسمیت یافتن زبان کُردی، تشکیل شورای ایالتی؛ و اداره ایالت کُرد منحصرأ به دست مردم کُردستان، هزینه کردن مالیات‌های ایالت در خود محل، برادری با مردم آذربایجان، بهبودبخشیدن به معیارهای اخلاقی، بهداشتی و شرایط اقتصادی مردم کُرد» گنجانده شده بود. **جمهوری خودمختار کُردستان** بر ترکیبی از نیروهای شهری و عمدتاً عشیره‌ای استوار بود. کابینه دولت را بازرگانان شهری، مقامات دولتی پیشین و زمین‌داران تشکیل می‌دادند. ارتش بیش از ۱۲ هزار نفری آن متکی بر نیروها و سواران عشیره‌ای بود که با متزلزل شدن اوضاع، به دلیل رهبریت بی‌کفایت عشایر، قبایل در حمایت از جمهوری سست شدند و حتی ساختار عشیره‌ای اجازه نداده بود ارتش یکدست و منظم برای جمهوری شکل گیرد. از نظر اقتصادی، مالیات‌ها توسط رؤسای عشایر که متمایل به همکاری با دولت بودند، گردآوری می‌شد. خانواده‌های ثروتمند مهاباد نیز از روی بی‌علاقگی مالیات می‌پرداختند. بازرگانان به دلایل امنیتی و محاصره‌های دولت ایران، کالاها را بصورت قاچاق از عراق وارد می‌کردند و در مهاباد، تبریز یا تهران به فروش می‌رساندند. محصول سال ۱۹۴۵م نیز رضایت‌بخش بود. بویژه محصولات توتون و تنباکو یکجا به شوروی فروخته شد و در ازای آن ۸۰۰ هزار ریال پول ایرانی و مقداری کالای ساخت شوروی دریافت گردید. (هرچند دولت مرکزی ۱۰ درصد سود آن را پرداخت کرده بود). از نظر داخلی هیچ حرکتی در مسیر تقسیم املاک صورت نگرفت و برخلاف فرقه دمکرات آذربایجان، در برنامه حزب دمکرات کُردستان، ابعاد سوسیالیستی کم‌رنگ‌تر بود. روستاها توسط مالکان قدیمی و رؤسای عشایر و با یاری ژاندارمری محلی که لباسی محلی کُردی بر تن داشتند، اداره می‌شد. هر اندازه جمهوری در شهر به جانب خاستگاه‌های سوسیالیستی متمایل شد، رؤسا و خوانین عشایر حساس‌تر شدند و بی‌رغبت گشتند. بازرانی‌ها نیز تخم رقابت بر سر قدرت با رؤسای عشایر محلی را کاشتند. یکی از علل این امر تا حدی فشار ناشی از عرضه مواد غذایی بود. با بازپس‌گیری آذربایجان از سوی تهران، رؤسای عشایر کُرد هم از ترس از دست دادن منافع‌شان به دولت مرکزی پهلوی ابراز وفاداری مجدد کردند. آنها در واقع نه به آزادیهای سیاسی و نه آزادیهای اقتصادی و معیشتی جامعه کُرد تعلق داشتند و اخلاق‌گرا نبودند. وحدت داخلی را برهم زدند. حضور شوروی هم چندان در کُردستان محسوس نبود و به‌رغم

همکاری‌های فی‌مابین، هیچ کمک مالی ارائه نداد. انگلیس و آمریکا هم هیچگونه حمایتی از جمهوری کُردستان نکردند. همهٔ اینها به موفقیت دولت مرکزی در تهران کمک نمود و مهاباد مجدداً اشغال گشت.

در دورهٔ برآمدن هر دو جمهوری کُردستان و آذربایجان، اوضاع سراسری ایران سال ۱۹۴۶ م چنان بود که احزاب چپ‌گرا همچو حزب توده حمایتی از ملل کُرد و آذری نکردند. همچنین «**شورای متحد مرکزی**» که ادعا می‌کرد ۳۳۵ هزار کارگر در عضویت آند، حمایتی از پروسهٔ آزادی و رهایی هر دو ملت تحت ستم نکرد تا خود نیز به آمال سراسری برسد. شورا حتی دهقانان را در چارچوب اتحادیه‌های آنها سازماندهی کرده و از زمین‌داران سراسر ایران می‌خواست تا سهم بیشتری از محصول را به دهقانان واگذارند. شورا حتی توانست اعتراضات و اعتصابات سراسری راه بیاندازد. در سال ۱۹۴۶ یکی از بزرگترین اعتصابات تاریخ کارگری خاورمیانه توسط کارگران صنعت نفت با جمعیت ۸۰ هزار نفری برگزار شد و با موفقیت به پایان رسید. سخنران آن اعتصابات یک زن بود که شجاعانه ضمن محکوم کردن انگلیس، خواهان ملی‌شدن صنعت نفت ایران شد. حزب توده عملاً در محل این اعتصابات بزرگ، خوزستان، حکومت می‌کرد، قیمت مواد غذایی را تعیین می‌نمود، ارتباطات و حمل و نقل را زیر نظر داشت و از تأسیسات نفتی محافظت می‌کرد. این اعتصابات، دولت مرکزی را به زانو درآورد پس چطور حزب توده و شورای متحد مرکزی کارگران سراسر ایران از مبارزات برحق همان طبقات و ملل تحت ستم که شعارشان بود، حمایت نکردند. به‌هر تقدیر نتیجهٔ اعتصابات در ۱۹۴۶ م چنان بود که مزد کارگران افزایش یابد و ۱۵ درصد محصول به دهقانان بازگردانده شود که اگرچه عملی نشد ولی اعتصاب موفقیت‌آمیز بود. در سپتامبر همان سال، **ایل قشقایی** به رهبری «**ناصر قشقایی**» در فارس دست به قیام زد. قیام از آنجا آغاز شد که نظامیان، قیام محدود ایل بختیاری در حوالی اصفهان را بشدت سرکوب کردند. ایلات بختیاری، قشقایی، خمسه، عرب و بویراحمد در ۲۳ سپتامبر ائتلافی تشکیل دادند و بوشهر، کمان و شهرهای کوچک‌تر منطقه را به تصرف درآوردند. از جمله درخواست انقلابیون، «اعطای خودمختاری به جنوب - همانند کُردستان و آذربایجان - اقدام در توسعهٔ منطقه، برکناری تعدادی از افسران سرکوبگر ارتش و از همه مهمتر، اخراج توده‌ای‌ها از کابینه دولت مرکزی بود به آن دلیل که «**کمونیسم، بی‌دینی، آنارشیسم**» و «**دمکراسی، ایران و اسلام**» را به خطر انداختند». سپهد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش اعلام کرد تا زمانی که به ارتش اجازهٔ ورود به کُردستان و آذربایجان را ندهند، او به قشقایی‌ها حمله نخواهد برد. پس از چندماه قوام که برکنار شده بود، مجدداً کابینه تشکیل داد و علیه حزب توده و فعالان اتحادیه‌های کارگری اقدام نمود، نشریه‌های چپ را ممنوع اعلام کرد،

چهره‌های ضد کمونیست را بر سر کار آورد، سپس اعلام کرد پس از انتخابات قصد گسیل نیرو به کردستان و آذربایجان دارد. آمریکا هم از دولت مرکزی علیه خودمختاریها جانبداری کرد، حتی وعده کمک‌های اقتصادی و نظامی به دولت ایران داد که زمینه را برای تهاجم به کردستان و آذربایجان آماده نمود. شوروی هم به آن تن درداد و دودستی امتیاز نفت شمال را چسبید. هر دو جمهوری کردستان و آذربایجان و قیام ایلات لرستانات بیشتر از انقلاب مشروطه پایگاه مردمی داشتند و همه اقشار فعال بودند. جاذبه همبستگی ملی نیز بر آن مزید گشت اما به دلیل تعارض منافع اقتصادی و سیاسی رؤسای عشایر و اقشار شهری، اتحادها از هم پاشیدند. تضادهای اقتصادی در هر دو جمهوری از سوی مالکان و زمینداران بزرگ و متوسط برجسته گردانده شد. با سقوط هر دو جمهوری، هم احزاب چپ‌گرا بخصوص توده و هم اتحادیه‌های کارگری به دلیل خودکامگی دوباره شاه و دولت مستبد مرکزی، شدیداً آسیب دیدند و چوب عدم حمایت از جمهوری‌ها و ملل کرد - آذری را خوردند. حتی سازمان دهقانان ضربه قوی خوردند و مجلس پانزدهم ایران هم عمدتاً از زمین‌داران و بازرگانان که صرفاً به دنبال منافع سرشار مالی و هوس قدرت بودند، تشکیل شد. آن مجلس به سلطنت‌طلبان و بریتانیا تعلق گرفت و چه بسا واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی را رد کرد. پس به این ترتیب با هجوم به کردستان و آذربایجان، عملاً نیروها و جنبش‌های اجتماعی سراسر ایران هم سرکوب گشتند و تا زمان برآیندهای جنبش ملی کردن نفت در ۱۹۵۱ الی ۱۹۵۳م به محاق رفتند.

۹- جنبش ۳۲؛ اقتصاد بدون نفت

جنبش ملی کردن نفت دومین جنبش اجتماعی توده‌ای قرن بیستم سراسر ایران بود. مصدق با حمایت مردمی رویاروی شاه و قدرت‌های خارجی ایستاد. این جنبش حاکی از آن بود که در معاصر اکثر اقتصادهای کشورهای نفت خیز بر بنیان فروش نفت رشد کرده و **تک‌محصولی** شده‌اند. آن جنبش پیروزی‌هایی درخشان کسب کرد اما با کودتای سازمان سیای آمریکا به شکست کشانده شد. خصیصه مهم جنبش این بود که علی‌رغم جنبه‌های لیبرالی اما قصد داشت کشور را از وابستگی به غرب و بیگانگان برهاند و به نوعی، احیا و تداوم جنبش مشروطه بود. صیغه‌هایی از دموکراسی در آن مشاهده شد و اقتصاد را بر ریل آن نیز حرکت می‌داد. قطع‌یقین ایران پس از انقلابات کردستان و آذربایجان دیگر هیچگاه آرام نشد و ثبات اقتصادی و سیاسی نیافت. در ۱۹۴۹ واقعه ترور شاه دستاویزی شد برای انحلال حزب توده و نیروهای چپ کارگری که به براندازی نه بلکه اصلاحات اقتصادی و سیاسی متوسل می‌شدند. چپ‌گرایی همیشه با سازماندهی دهقانان و کارگران درصدد تغییر ساختار اقتصادی بود و اشتراکیت و کمونالی را

شعار خود قرار می‌داد، ولی دیکتاتوری پهلوی و قدرت‌های خارجی به بهانه ضدسوسیالیستی، کمونیسم را به بی‌دینی ربط می‌دادند تا جامعه را علیه آن تحریک نموده و سرکوب کنند. مصدق نیز یک چپ‌گرا نه بلکه یک ملی‌گرا بود.

از قضا بحران اقتصادی در سال ۱۹۵۰ شدت گرفت، بازرگانان زیادی ورشکست شدند و بیکاری به اوج رسید. در تاریخ ایران، همیشه قراردادهای نفتی بویژه در دوره پهلوی به زیان ایران بوده. در دوران مصدق، جامعه آگاه شد که در قراردادها نسبت به ایران اجحاف می‌شود، چون حق امتیاز مبلغی ثابت است، اما قیمت‌ها و سود برای شرکت استخراج‌کننده روزبه‌روز بالا می‌رود. اگر سود حاصل از استخراج نفت را از آغاز بهره‌برداری حساب کنیم از ۱۹۰۸ الی ۱۹۵۰ میلادی شرکت نفت انگلیس - ایران بین ۳ تا ۵ میلیارد دلار سود خالص داشته که بین ۱۰ تا ۲۰ درصد آن به ایران پرداخت شد. در سال ۱۹۴۷ حق امتیاز ایران ۷ میلیون پوند شد. شرکت نفت انگلیس از پرداخت حق گمرکی وارداتش به ایران به ارزش ۶ میلیون پوند و نیز از مالیات بر صادرات از ایران به مبلغ ۲۰ میلیون پوند معاف بوده است. در آن زمان ایران در ازای هر بشکه نفت ۸ سنت دریافت می‌کرد در حالی که بحرین ۳۵ سنت، عربستان ۵۶ سنت و عراق ۶۰ سنت دریافت می‌کردند.

مردم به رهبری مصدق خواهان لغو قرارداد و حق امتیاز نفت و ملی‌شدن آن شدند. کارگران صنعت نفت هم با اعتصابات خود خواستار ملی‌شدن صنعت نفت و افزایش مزدها شدند. بدنبال تصویب در مجلس و سنای ایران، شاه ایجاد شرکت ملی بجای شرکت نفت (وابسته به انگلیس) را اعلام کرد. انگلیس هم به محاصره اقتصادی ایران دست زد. این مبارزه مردم دو سال بطول انجامید. همه احزاب راست‌گرا و چپ‌گرا از مصدق و ملی‌شدن نفت حمایت کردند. «مجاهدین اسلام» به رهبری ابوالقاسم کاشانی که عمدتاً حول محور بازار شکل گرفت، از مصدق و حزب او (جبهه ملی) اعلام پشتیبانی کرد. مصدق برنامه‌ای سه‌محوری داشت «ملی‌کردن منابع ایران، برقراری دموکراسی پارلمانی و اصلاحات داخلی به منظور بهبود وضعیت اقتصادی». این برنامه، ساختار اقتصاد را بکلی تغییر می‌داد و آن را از چنگ شاه، درباریان و قدرت‌های خارج رها می‌ساخت. گرایش روشنفکران مرفقی و کارگران به حزب توده و چپ‌گرایان هم میل جامعه به احیای اقتصاد مردمی و کمونی را خاطر نشان می‌ساخت و اگرچه جنبش ملی نفت و اقدامات مصدق از برآوردن آن آرزو و آرمان دور بود، ولی گام‌هایی برمی‌داشت. چه بسا امپریالیسم ایرانی مختلط با فتوالیسم که در دست دیکتاتوری پهلوی قرار داشتند، آه از نهاد جامعه برآورده بودند. در این اثنا، روحانیون بر سمت‌وسوی تحولات بازار در قبال جنبش مصدق تأثیرگذار بودند. قسمتی از بازاریان خاصه پیشه‌وران، مغازه‌داران و بازرگانان تکیه‌گاه مصدق محسوب

می‌گشتند. مصدق حتی به ائتلاف با سران ایلات و روستاها اندیشید. قشقایی‌ها خود را طرفدار مصدق ولی بختیاری‌ها را دست‌نشانده انگلیس می‌خواندند. گرایشات خود مصدق بورژوازانه و ملی‌گرایانه بود، ولی اکثر طبقات با یک ترکیب متنوع از جنبش او حمایت کردند. هر طبقه با هر مرام ایدئولوژیکی به آینده پس از پیروزی جنبش و ایجاد تغییرات ساختاری اقتصادی و سیاسی امیدوار بود. آخر سر، ائتلاف مردمی از داخل و خارج زیر فشار تحولات اقتصادی داخلی و قدرت‌های خارجی قرار گرفت و سرانجام تجزیه شد. مصدق باورداشت با توسل به نفت بودجه سالانه تأمین می‌گردد و قادر خواهد بود با فقر، بیماری و عقب‌ماندگی جامعه مبارزه کند. تحریم نفت ایران در سطح جهانی و محاصره اقتصادی کار را سخت کرد. ایران هم به اقتصاد بدون نفت متمایل شد. چون گفته می‌شد درآمد نفت تا قبل از آن نامولد بوده و تنها نخبگان، دیوانسالاران رده‌های بالا، امیران ارتش، دربار و بطور غیرمستقیم زمین‌داران و تجار بزرگ بدون پرداخت مالیات از **رانت** آن استفاده می‌برند. در سال ۱۹۵۲ با درایت مصدق، صادرات نفت ایران ناچیز شد، اما بودجه متعادل ماند و اقتصاد بدون نفت برای نخستین بار با توفیق روبرو شد. دولت در سال آینده ۲۵ درصد از واردات کاست. تراز تجاری مثبت بود و اگرچه مازاد سالانه کمتر از سابق بود ولی چشم‌انداز، مطلوب می‌نمود. تولید کاهش یافت، اما در رشد ناخالص ملی کاهشی پدید نیامد. اینها نشان‌داد که ساختار اقتصادی سرمایه‌دارانه متکی بر محصول نفت که دولت را شدیداً رانتیر می‌ساخت و رانت هم بسوی دولتمردان و ثروتمندان سرازیر می‌شد، می‌تواند متزلزل گردد و بجای آن، تولید مردم‌محور جای آن را بگیرد. همه صنایع و تولیدات غیر نفت‌محور، گسترش پیدا کردند. کارگران تا سال ۱۹۵۳ میلادی سالانه قریب ۵۰ درصد افزایش دستمزد، گسترش عطف آنها برای مقابله با طبقات ثروتمند و دولتی و نیز سرمایه‌داری نفوذیافته بود. کشاورزی هم پیشرفت کرد. بخاطر عدم فروش نفت، دولت در حوزه درآمد نفتی، گمرکی و واردات بافت و کاهش روبرو شد. فشارهای دولت و خارجی‌ها کم‌کم کسری تصاعدی بودجه را موجب گشت. نوعی خودکفایی حاصل گردید ولی در کل وضعیت اقتصاد ایران دوران مصدق نه ناامیدکننده و نه دلگرم‌کننده بود. تورم افزایش یافت و بر شهرنشینان و کارگران بخاطر مزد ناکافی فشار می‌آورد. دستاویز مصدق در همه زمینه‌ها هویدا شد. دمکراسی رشد کرد، آزادی بیان و رسانه‌ها حاصل شد، نظام‌های قضایی و آموزشی تغییر کردند و تنها مانده بود اصلاحات اقتصادی در رابطه با کشاورزی و کارگری صورت گیرد. مصدق وقتی پس از استعفا باز به تصدی نخست‌وزیری دست‌یافت در برابر قدرت دربار به اقداماتی دست‌زد و حتی از شاه خواست املاک سلطنتی را به دولت واگذار نماید. امیران بلندپایه ارتش هم به اتهام رشوه‌خواری و اختلاف تصفیه شدند. ۱۵ درصد از بودجه ارتش هم کاسته شد. وقتی تمرکز همه

قدرت به دست مصدق افتاد، برخی از جمله روحانیون (کاشانی) حسادت کرده و به مخالفت با او برخاستند. این اختلافات از توان جنبش کاست و مردم را رنجاند. مخالفان حسود، باز به سمت دربار گزیدند. این تجزیه‌ها در کنار دخالت خارجی‌ها خاصه آمریکا به سقوط مصدق بر اثر کودتا انجامید. پس از کودتا، رژیم شاه در ۱۹۵۴ م با کارتل بین‌المللی نفت یا کنسرسیوم^۱ به توافقی دست یافت که شرایط آن به مراتب پائین‌تر از شرایط ملی شدن بود.

مصدق خواست ثروت را ملی کند و در این راه دستاوردهایی داشت و حداقل به آگاه‌سازی در جامعه همت گماشت، اما حل بنیادین یک مسئله اجتماعی تحت عنوان اقتصاد در برابر «اقتصاد سیاسی دولت-ملت» جزو آرمان‌های وی نبود، زیرا شمه‌های قوی لیبرالی در مرام او اجازه اندیشیدن در آن آوردگاه را نمی‌داد. چون ملی‌گرا هم بود، به رهایی ملی از بند استعمار خارجی با تکیه بر رهیافت‌های لیبرالی و ساختارهای مسئله‌دار آن دست به دامن شد. اگر جنبش مصدق با سوسیالیست‌ها و چپ‌گرایان متحد می‌شد، شاید با سرنگون کردن کامل پهلوی می‌توانست به آمال تجددخواهی و دمکراسی نوین برسد. غیرمذهبی بودن نیز خلأ دیگر بود، زیرا روحانیون با تسلط بر بازار، بخشی از آن را همراه خود از جنبش دور ساختند. گذشته از جذب نکردن ارتش و بخشی از نهادهای پر قدرت تر دیوانسالاری دربار، حتی نتوانست ریشه‌های تأمین مالی دربار شاه را بخشکاند. پس از جنبش، دیگر این آمریکا بود که در عرصه اقتصاد سراسر ایران به گول استعمار نو مبدل گردید. درحالی که ایران در کل وابسته اقتصادی بود، دربرگرفتن راه میانه و غیررادیکال در برابر سلطنت پهلوی و ارتش آن، عاقلانه نبود.

۱۰- شاه، تثبیت سرمایه‌داری ایرانی

تحولاتی که در ساختار اجتماعی و اقتصادی پس از بازگشت مجدد شاه به قدرت با کنارزدن مصدق روی داد، دوره‌ای از وابستگی به استعمار نو (آمریکا) و گذار کشاورزی سنتی به صنعتی سرمایه‌داری و نیز تغییر چهره شهرها به مثابه یک ساختار متکی بر نفت و رانت و بودجه آن، بود. مسلمانان بازمه توسعه‌ای که از ۱۳۵۳ به بعد روی داد، از نوع وابستگی به سرمایه‌داری در چارچوب نظام جهانی و هژمونی آن از آب درآمد. شاه به دنبال تبدیل ایران به یک قدرت بزرگ جهانی اما از جنس صنعتی دوید. برخی پژوهش‌گران از قبیله آبراهامیان معتقدند که در آن دوره پهلوی «یک انقلاب صنعتی کوچک» روی داده. برخی همچو کاتوزیان هم رشد صرف اقتصادی را کل توسعه قلمداد نمی‌کنند.

آنچه مسلم است، دولت شاه یک دولت به تمام معنا رانتیر بود که از سرچشمه تک‌محصولی

۱. کنسرسیوم (به انگلیسی: اتلاف یا هم فرجام به پیوند دو یا چند فرد، شرکت، سازمان یا حکومت (یا ترکیبی از این‌ها) باهم برای انجام کنش‌های هماهنگ یا ادغام منابعشان برای رسیدن به هدف یکسان گویند.

نفت تغذیه می‌شد و این نوع اقتصادها معمولاً متزلزل و در صورت مداخلات استعماری، وابسته هستند، پس رشد کامل و معقول محسوب نمی‌گردند. سرمایه ایران هم در بازارهای جهانی به گردش درآمد، اما نیروی کار نه و گذشته از آن، رشد اقتصادی به نسبت تهران و پیرامون همچو **کردستان، خوزستان و بلوچستان** بشدت ناموزون بود. این یعنی نابرابری در توزیع منابع ثروت، ثروت و درآمد. شاه در واقع نوع سرمایه‌داری در ایران را برای نخستین بار کامل کرد و جمهوری اسلامی آن را بصورت منحصربه‌فرد تداوم بخشید. سرمایه‌داری جنینی به فرم سرمایه‌داری رشدیافته و غول‌آسا درآمد درحالی که فشارهای استعمار جهانی همچنان ادامه داشت. این نوع از سرمایه‌داری رشدیافته در واقع در دایرهٔ تنگ «**صنعتی‌شدن، دولت و بورژوازی**» محدود نماند، بلکه کل عرصه‌های «فرهنگ، طبقات، سیاست و اجتماع» را دربرگرفت و بدان‌ها هم نفوذ ذهنیتی و فکری کرد و این یعنی تغییر عمدهٔ ساختاری. دیکتاتوری شاه جامعه را با توسل به زور و فشار دولتی مجبور به مشارکت در فرایند آن نوع سرمایه‌داری کرد. برای این دیکتاتوری، دو عامل قدرت، یعنی «**ارتش و نفت**» نقش ایفا نمودند و هر دو را به منبع سلطه مبدل ساخت. تمامی دگراندیشان بویژه سوسیالیست‌ها و چپ‌گرایان در قالب احزاب گوناگون را سرکوب ساخت. دستگاه مخوف ساواک را در راستای ارباب بازار، دانشگاه و شهر و ایلات تأسیس نمود. تمامی اینها پهلوی را مقابل شکل‌گیری مبارزات مردمی در داخل و فشارهای نظام جهانی در خارج قرارداد. بحران کسری تراز پرداخت‌ها از سال ۱۹۵۸ م موقعیت شاه را مجدداً در برابر دگراندیشان تضعیف نمود. آمریکا هم در آن دوره فشار آورد که علی‌امینی، شخصیت لیبرال و منتقد را به نخست‌وزیری منصوب کند تا اصلاحات ارضی را به انجام برساند. چه‌بسا زمین‌داران و روحانیون با برنامهٔ اصلاحات شدیداً مخالفت نمودند. روحانیون حتی اعطای حق رأی به زنان را محکوم کردند. در سال ۱۹۶۳ م (۱۳۴۲ش) خمینی وارد صحنه شد که به دنبال واقعه ۱۵ خرداد دستگیر و به خارج تبعید شد. این سرکوب‌ها شاه را دوباره قدرتمند ساخت و آمریکا از او حمایت کرد. شاه همانند پدرش دیکتاتوری نظامی برقرار ساخت. نفت و ثروت آن عمده‌ترین تکیه‌گاه شاه بر مسند قدرت بود و اگر کارگران حوزهٔ صنعت نفت که جمعیت‌شان چند برابر شده بود هر آن اعتصاب می‌کردند، دولت شاه فلج می‌شد، اما این واقعه روی نداد. مصدق از سلطهٔ نفت بیزار ولی شاه عاشق آن بود. در فاصله سال‌های ۱۹۴۵ الی ۱۹۶۳ م کنسرسیوم انگلیس بابت هر تن نفت ۱۲.۵۶ دلار سود برد درحالی که سود ایران از هر تن تنها یک‌ونیم دلار شد. در سایهٔ جنگ اعراب-اسرائیل قیمت نفت بالا رفت و درآمد دولت ایران علی‌رغم استثمارگری خارجی‌ها، افزایش یافت. درآمد ایران از فروش نفت هزار برابر شد یعنی از ۲۲ میلیون دلار در سال ۱۹۴۵ م به ۲۰ میلیارد دلار در ۱۹۷۷ رسید. در

سال ۱۹۷۷ نفت ۳۸ درصد تولید ناخالص ملی، ۷۷ درصد درآمد دولت و ۸۷ درصد ارز خارجی کشور را تأمین می‌کرد و به منبع رانت بزرگ هم برای پهلوی و هم جمهوری ولایی مبدل شد. اقتصاد سراسر ایران به دولت مرکزی و آن نیز به خارجی‌ان استعمارگر وابسته بود. شرکت ملی نفت ایران محرمانه و مرتباً بخشی از درآمد نفت را به حساب شاه واریز می‌کرد. بنا به گزارش‌ها این مبلغ در ۱۹۷۶ م دست کم یک میلیارد دلار بوده. شاه همچنین بنیاد پهلوی را بنانهاد که ارزش دارایی‌هایش در دهه ۱۹۷۰ م به سه میلیارد دلار می‌رسید. این رسم پهلوی را بعدها چند بنیاد وابسته به رهبری در ایران بصورت غول‌آس‌تر ادامه دادند. کار بنیاد، مدیریت طرح‌های سلطنتی، پرداخت مستمری و مزایا به وابستگان و کنترل بخش‌های بزرگ کلیدی نظیر کشاورزی، مسکن، مصالح ساختمانی، بیمه، هتل، اتومبیل، تولید مواد غذایی و چاپخانه بود. ثروت خاندان سلطنتی به ۵ - ۲۰ میلیارد دلار می‌رسید که از شرکت‌های کشت و صنعت و کارخانه‌ها در ایران حاصل می‌شد. بعنوان مثال، شاه و فرح به استان کردستان سفر می‌کردند تا پروژه کشت تریاک در اراضی موچش را گسترش دهند. فساد و غارت به اوج رسیده بود. از شاه تا وزیر و رؤسای نهادها و ارتش همه به غارت مشغول و اکثراً بخشی از مقاطعه‌کاری‌های پرسود را در انحصار می‌گرفتند. درباریان با چاپیدن مازاد اقتصاد کشور در عوض برای شاه و خاندان او نوکری کرده و جامعه را له می‌کردند. سازمان جاسوسی و نیروهای مسلح نیز ماشین سرکوب شدند و بین ۲۵ تا ۴۰ درصد بودجه کشور را جذب کردند. همچنین هزینه‌های دفاعی از ۱.۹ میلیارد دلار از سال ۱۹۳۰ به ۹.۹ میلیارد دلار تا پایان پهلوی رسید. حدود ۱۰ میلیارد دلار تسلیحات از آمریکا خریداری شد و تعداد ۲۴ هزار مشاور آمریکایی در نیروهای مسلح ایران خدمت کرده و ایران را بشدت وابسته ساختند. شاه در درجه نخست ارتش چهارم جهان را برای سرکوب جامعه خود که مرتباً به قیام و جنبش دست می‌زدند، می‌خواست. اگر پول هنگفتی که پهلوی برای دربار و ارتش خرج می‌کرد به جامعه تخصیص می‌داد، مسلماً حتی نیازی به شکل‌گیری انقلاب ۱۳۵۷ نمی‌بود و زندگی مردم عمیقاً دگرگون می‌شد. اما از ساواک گرفته تا ارتش، هشت سازمان همپوشان نظامی را برای سرکوب ایجاد کرد.

ایران تا سال ۱۹۷۶ م تا تعداد ۱۰۰ هزار زندانی سیاسی داشت که نشانه ناراضی‌بودن شدید جامعه نسبت به پهلوی بود. ۸۰ هزار کارمند در سال‌های دهه پایانی پهلوی هم با ابزار پول به دربار و دولت وابسته گردانده شده بودند. بعد از کودتا علیه مصدق هم مجلس به دست دربار، زمین‌داران و خانواده‌های پرنفوذ افتاد. در فاصله سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی ۸۰ درصد سناتورها را زمین‌داران بزرگ تشکیل می‌دادند. شاه در میان نخبگان اقتصادی بخاطر ثروت بی‌شمار و موقعیت محوری‌اش، ممتاز بود. شاه با انجام اصلاحات ارضی دهه ۱۹۶۰ م هر چند در

موضع اقتصادی، زمین‌داران را باقی گذاشت ولی قدرت سیاسی را از آنها سلب و به خود گره زد. بازرگانان و سوداگران بزرگ به دولت و سرمایه خارجی وابسته بودند و از این وابستگی سود می‌بردند. شاه بازیگر بزرگ نظام و اقتصاد بود اما این به نارضایتی برخی نخبگان بالا و جامعه مدنی تهدیدست و سرکوب شده منتهی می‌شد.

۱۱- زوال شیوه تولید روستایی

ساختار اقتصادی، ساختار طبقاتی جامعه را شکل می‌دهد. مراحل اقتصاد سرآمد ایران دوره پهلوی اکثراً به بحران‌های عمیق اقتصادی و اجتماعی انجامیده. ساختار همچنان به غرب وابسته ماند و کاملاً در پوستین سرمایه‌داری افسارگسیخته خزید. شاه نخست ساختار اقتصاد را بر کشاورزی، برخی صنایع سبک و واردات گسترده متکی گرداند و جامعه‌ای مصرفی به بار آورد. در پی بحران کسری تراز پرداخت‌ها در روابط خارجی اقتصاد، صادرات افت کرد و واردات پیشی گرفت. این بحران به بی‌ثباتی سیاسی عمیق از سال ۱۹۶۰ انجامید. همین بی‌ثباتی، پهلوی را به موجب تحریک‌ها و برنامه‌های غرب و آمریکا به سمت گذار همه‌جانبه به اقتصاد سرمایه‌داری سوق داد. در آخر کار نیز با انجام اصلاحات ارضی که مرگ «نظام دهقانی سهم‌بری» بود، ساختار کلا دگرگون گردید. اتکای بر نفت هم آخرین حلقه تکمیلی شد. در روند صنعتی شدن نیز نوع صنعت مونتاژ را پیروی کرد که همه اینها در کنار فشار و سرکوب کامل، که تعیین همه مؤلفه‌های اقتصاد به دست دولت افتاد، تورم چند صباخی مهار شد. در دوسه سال پایانی قدرت شاه، مرحله‌ای مهار ناشدنی از سرمایه‌داری وابسته و معضل‌دار آغاز و غده‌های سرطانی اقتصاد شدیداً نابرابر و ظالمانه سرباز کردند. از جمله این غده‌ها اتکای بیش از حد بر نفت وابسته به قدرت خارجی، خرید تسلیحات، فساد درباری و دولتی، مصارف نابجا و بیش از حد، طرح‌های صنعتی شدن بدون ستون‌های دانش کافی بود که در همه آنها مردم از سهم‌بری معقول حذف شده بودند.

جمعیت کشور در ۱۹۴۰ میلادی ۱۴ میلیون، ۲۷ میلیون در ۱۹۶۶ و ۳۳ میلیون در ۱۹۷۶ گزارش شده. اما این رشد جمعیت در میان بخش‌های اقتصادی متفاوت بود. دوره پهلوی به تناسب سرمایه‌داری شدن گسترده، شهری شد: جمعیت شهری از ۲۲ درصد در سال ۱۹۴۰ به ۴۷ درصد در ۱۹۷۶ م افزایش یافت یعنی روند مهاجرت روستا به شهر تسریع یافت و حوزه اقتصاد این بخش از جمعیت کشاورزی به حوزه خدماتی و صنعتی از نوع سرمایه‌داری مصرفی منتقل شد. در سال ۱۳۴۸ از ۴۶ درصد جمعیت شاغل تهران بطور متوسط هر فرد ماهی ۵۰ دلار مزد می‌گرفت، اما مهاجران روستایی که به شهرها سرازیر شدند و برخی آمارها تعداد

آنها را ۳ میلیون گزارش داده‌اند، در یک ماه ۹ دلار مزد گرفته‌اند. اکثر آنها در کوره‌پزخانه‌ها، ساختمان‌های نیمه‌تمام، چادر، زاغه یا کلبه‌های محقر زندگی می‌کردند.

تولید ناخالص ملی در سایه فروش نفت از ۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۵۳ م به ۵۳ میلیارد دلار در ۱۹۷۷ م رسید. پس درآمد سرانه هر ایرانی که در سال ۵۳ میلادی ۱۶۶ دلار بود، ده برابر گردید و در سال ۷۷ م به ۱۵۱۴ دلار رسید و ایران در ردیف بالاترین کشورها از این حیث قرار گرفت. این رشد، بصورت برابر میان طبقات و بخش‌های جامعه بصورت برابر توزیع نگشت. برنامه اصلاحات ارضی که بر ریل «انقلاب سفید شاه» قرار گرفت یک تحول کیفی بود که در اثر آن «وجه تولید دهقانی سهم‌بری و بهره مالکانه» جای خود را به مالکیت خصوصی بر زمین و تولید زراعی سرمایه‌دارانه بخشید. البته به دلیل عدم حمایت‌ها و ساختار مسئله‌دار و نابرابر سرمایه‌دارانه، عملکرد در حوزه کشاورزی عمدتاً منفی بود. صرفاً دوره قدرت مالکان و مباشران در روستاها بر چیده شد ولی نابرابری و تبعیض نه تنها رفع نگشت بلکه خشن‌تر هم شد. در اصلاحات ارضی، قدرت از زمین‌دار سلب شد اما به روستایی تفویض نشد، بلکه به دولت انتقال یافت و همین نیز شاه و دولت‌مردان را خشنود و وسوسه کرد. در مرحله نخست اصلاحات، مالکیت بزرگ مالکان به حداکثر یک روستا محدود می‌شد و دولت بقیه املاک هر مالک را با در نظر گرفتن میزان مالیاتی که مالک قبلاً بابت آنها می‌پرداخته، می‌خرید که به نفع دولت بود. سپس املاک را به روستائینی که حق نسق داشتند و با مالک در رابطه «سهم‌بری» بودند، می‌فروخت، اما خوش‌نشین‌ها و دهقانان بدون حق نسق در این مرحله صاحب زمین نشدند که نابرابری بود. نسق‌ها در گُردستان از ۳ تا ۱۰ هکتار زمین می‌بوده که در مناطق مختلف، ارقام، حتی از حیث دیمی و آبی‌بودن زمین، متفاوت بود. با توجه به اینکه نظام فئودالی یک نظام رانتی بر محوریت زمین و مطابق قوانین مزارعه بوده، در نسق‌ها، قوانین **اجاره‌ای** (رانتی) بر حسب زمین و سرمایه و ابزار **زُرع** (مثلاً بذر، گاوآهن و کارگر)، در قرارداد تنظیم می‌گشت. شاه با حسادت نسبت به وزرای خود و بر کناری دو وزیر (کشاورزی) مرحله دوم اصلاحات را آغاز نمود که به موجب آن، علاوه بر مالک، زن و فرزندان او نیز می‌توانستند هر یک یک پارچه آبادی را به خود اختصاص دهند. این مرحله مترقی بود. چه بسا زمین‌های کشت ماشینی و باغ‌ها از شمول قانون اصلاحات معاف شدند، مالکان حق داشتند زمینی را به اجاره بدهند، بفروشند یا آن را میان خود و دهقانان تقسیم کنند. همچنین حق نسق دهقانان را بخردند یا با آنها شرکت سهامی زراعی تشکیل بدهند. این نوع تغییر ساختار تحت عنوان اصلاحات و انقلاب سفید شاه در واقع عرض اندامی هم بود در برابر سوسیالیسم رشدیافته در ایران که قدرت‌هایی چون آمریکا و انگلیس هم در آن سهم بودند. کماکان نابرابری و تبعیض به دلیل سوسیالیستی نبودن ادامه یافت و حتی

بیشتر هم شد. خصومت پهلوی و غرب با تحولات سوسیالیستی، فرایندی جهانی، خاورمیانه‌ای و ایرانی داشت و هیچگاه اجازه نمی‌دادند اقتصاد کمونالی از حیث سیاسی فراروی سرمایه‌داری غارتگر مزاحمت ایجاد کند و یا جای آن را بگیرد. این تحولات به مبنایی ساختاری برای دوره جمهوری اسلامی علیه «جامعه و سوسیالیسم» نیز تبدیل شد.

در انقلاب سفید که سرمایه‌دارانه بود، چند اصل دیگر نیز گنجانده شد که به موجب آن، فروش سهام کارخانه‌های دولتی به منظور پرداخت بهای زمین به مالکان یکی از این اصول بود که زمین‌داران را به سرمایه‌داران صنعتی تبدیل می‌کرد. حتی خصوصی‌بودن را بصورت خطرناک رشد داد. مرحله سوم اصلاحات ارضی در سال ۱۹۶۷ م شروع شد و همه زمین‌هایی که در مرحله دوم در دست مالکان باقی‌مانده بود، به دهقانان اجاره داده شد و دهقانان خرده‌پا ازدیاد یافتند، اما دولت در ضمن، زمین‌های بزرگ زیر کشت ماشینی و شرکت سهامی زراعی شامل چند دهکده و کشاورزی صنعتی در مساحت‌های بزرگ را تشویق نمود. بنا بر آمارها، ۹۳ درصد روستائیان صاحب زمین شدند ولی این به نفع آنها نبود، زیرا موقعیت اقتصادی اکثریت قریب به اتفاق آنها تغییری نکرد چون حمایت نمی‌شدند. کماکان در عمل نیمی از زمین‌ها تقسیم نشد و در اختیار بزرگ‌مالکان باقی‌ماند و زمین‌های نامرغوب به روستائیان داده شد. بعد از پایان اصلاحات، ۴۵ هزار زمیندار عمدتاً غایب و بزرگ باقی‌ماندند که همه اینها به شکست اصلاحات ارضی انجامید. مالکان بزرگ با فروش زمین‌ها به بانکداری، تجارت و مقاطعه‌کاری رو کردند. بسیاری هم زمین‌داری خود را حفظ کرده و با اجیر کردن کارگران مزدبگیر به منش فتودالی ادامه دادند. طبقه خوش‌نشین و برخی از طبقه متوسط روستا که زمین نداشتند، در کنار دولت و زمین‌داران بزرگ بر وضعیت سیاسی روستا مسلط شدند و در مقام اعضای انجمن ده، انجمن‌های تعاونی و خانه‌های اصناف، موقعیت خویش را مستحکم ساختند و مرفه گشتند. اکثریت روستائیان سراسر ایران جزو طبقه کم‌زمین با درجه نامرغوب و یا مزدبگیر بودند و مابقی زیر خط فقر زندگی می‌گذراندند. چه بسا ماشینی‌شدن کشاورزی موجب بیکاری قشر مزدبگیران آن حوزه شد و معیشت آنها را سخت‌تر کرد. جمعیت روستا که در برابر شهر (۴۷ درصد) افت کرده و در سال ۱۹۷۲ میلادی ۳۸ درصد شده بود، از امکانات آموزشی و بهداشت برخوردار نبودند. کم‌کم همه چیز روستا به دست دولت و ارتش افتاد و از معلم تا بهدار و آبادگر، ارتشی و دولتی بودند همچو «سپاه‌دانش، سپاه‌بهداشت و غیره». نابرابری طبقاتی با تغییرات سرمایه‌دارانه و وابستگی بیشتر، تشدید شد و روستائیان نه تنها هوادار پهلوی نشدند بلکه در مقابل آن هم قرار گرفتند. روستا نه تنها در برابر ساختار شهری سقوط کرد بلکه با زوال حوزه کشاورزی دیگر تنها قریب ۱۵ درصد بودجه کشور به روستا و زراعت تخصیص می‌یافت. در واقع اصلاحات

ارضی، ماشینی‌شدن کشاورزی و گسترش مناسبات سرمایه‌داری، حوزه روستا را نابود کرد. بنا به محاسبه کاتوزیان، ۳۵ درصد جمع تولیدات صنعتی و ۲۸ درصد صادرات غیرنفتی به بخش خرده‌کالایی تعلق داشت. این ارقام برای بخش صنایع جدید و وجه تولید سرمایه‌داری به ترتیب ۵۷ درصد و ۲۱ درصد بوده است. در سال ۱۳۵۱ ش ۱۹۱ هزار کارگاه که میانگین تعداد کارگران‌شان ۳ نفر بود، ۶۵ درصد کارگران صنعتی را جذب کرده بودند اما تنها ۳۵ درصد ارزش ناخالص را تولید می‌کردند. امنیت شغلی وجود نداشت، دستمزدها قلیل و روابط نیز پدرمآبانه بود. به هر حال پیشه‌وران شهری و روستایی در حوزه خرده‌کالایی از سوی دولت و سرمایه‌داری بهره‌کشی می‌شدند. دولت پهلوی ۱۴ واحد بزرگ کشت و صنعت هریک با بیش از ۵ هزار هکتار زمین را تا سال ۱۹۷۸ ایجاد کرد که دولت، سرمایه‌داران خصوصی، بانک‌های بین‌المللی نظیر **چیس**، **ستی کوپ** و بانک آمریکا، شرکت‌های چندملیتی نظیر شل، میتسویی، جانایر، داوکهیکال در این واحدها سرمایه‌گذاری کردند. این واحدها با هزینه‌های نامربوط و نابرابری مضاعف، غیر اقتصادی از آب درآمدند. این واحدها دهقانان را از زمین‌ها بیرون راندند و بیکاری را به حد خطر رساندند. این درحالی است که بصورت طبیعی بیکاری در روستا نباید وجود خارجی داشته‌باشد. خرده‌زمین‌داری هم نتوانست شکست آن واحدهای بزرگ را جبران نماید. تمامی اینها بخاطر سیاست و مرام غلطی بود که تولید سنتی روستایی را به تولید و زراعت سرمایه‌دارانه نابرابر تغییر داد و از این پس دیگر فشار بازار سرمایه‌دارانه بر آنها مستقیم و محرز شده بود.

در کنار روستا جمعیت عشایری و شیوه تولید آن هم سقوط کرد و به جمعیت شهر ضمیمه شد. دیگر تنها ۶ درصد از جمعیت را در ۱۹۷۶ تشکیل می‌دادند. شاه نیز همانند رضاخان پدر، سیاست اسکان عشایر را درپیش گرفت و در جریان اصلاحات ارضی، مراتع کشور را ملی اعلام و از ایلات سلب نمود، لذا بیش از پیش به دولت وابسته شدند. سران ایلات به پایگاه سیاسی و اقتصادی خود ادامه دادند اما مردم ایلات با تغییر عمیق ساختار اجتماعی تهیدست و بی‌نظم شدند. زندگی عشایر و ایلات دشوارتر شد و آمار و ارقام وضعیت تغذیه در روستاها حاکی از سوءتغذیه شدید در کردستان، خوزستان و لرستان (بویژه بختیاری) یعنی همان مناطقی که جمعیت زیاد ایلی را داشته‌اند، بود. حتی این اوضاع از آگاهی عشایری کاست. به دلیل اینکه ایلات کار اصلی دامپروری داشتند ولی آن تنزل یافت، کاهش تولید گوشت و فرآورده‌های شیر در دهه ۱۹۶۰ لاجرم شد. در کل شیوه حیات **شبانکارگی** تغییر یافت و ویژگی‌های سرمایه‌دارانه به خود گرفتند. دیگر در کنار وجه تولید شبانکارگی محدود، «واحدهای تولید دامپروری سرمایه‌دارانه» پدیدار شدند لذا سهم و نقش شبانکارگی در اقتصاد کاهش یافت.

وجه تولید سرمایه‌داری هم در حوزه‌های صنعت، ساختمان، خدمات، دیوان‌سالاری دولتی و مشاغل طبقه متوسط در دهه ۱۹۷۰ بصورت بزرگترین وجه تولید در بخش شهری درآمد. روند صنعتی شدن در دهه ۱۹۷۰ با تولید چند قلم کالای اساسی و کالاهای واسطه‌ای نظیر مواد شیمیایی، فولاد و ابزارهای ماشینی مجهز گردید ولی از واردات نکاست و حتی در کنار آن هم بر مشکلات صنعتی شدن سرمایه‌داری ایران افزوده شد. با این حال سهم صادرات صنعتی ایران در سال ۱۹۷۵ م تنها ۲ تا ۳ درصد کل صادرات بود. اوضاع صنعتی شدن و تولید کارخانه‌ای، افزایش تعداد کارگران کشور و اوضاع سخت آنها، اسفناک شد. عمده سرمایه صنایع اتومبیل مونتاژ به شرکت‌های چندملیتی تعلق داشت. تولید فولاد، آلومینیوم، پتروشیمی، مواد شیمیایی اساسی و داروسازی و کارخانه‌های ابزار ماشینی تولیدشان چندبرابر شد، اما کفاف نیازهای داخلی را نمی‌کرد. صنایع اتومبیل صرفاً مونتاژ بود و شرکت‌های دارویی متکی بر واردات دارو بودند نه تولید. ۴۰ درصد سرمایه بانکداری زیر سلطه بانک توسعه صنعت و معدن ایران به خارجیان تعلق داشت. مشکلات اقتصادی ایران بخاطر سرمایه‌داری شدن بحران‌زا دچار سکنه شده بود و تبعات اجتماعی و معیشتی پیدا کرد. لذا در سال ۱۹۷۵ م رونق پایان یافت و بحران اقتصادی شروع شد. معضل اصل آنجا بود که ایران در فرایند صنعتی شدن وابسته گردید و بشدت ساختار غلط بخود گرفت و دیده شد که تولید صنعتی به خارجیان وابسته است. در وجه تولید سرمایه‌داری، طبقات سرمایه‌دار، دولتی و خارجی مسلط بودند و سرنوشت طبقه کارگر به آنها گره خورد. در سال ۱۹۷۴ م تنها ۴۵ درصد شرکت‌ها را در کنترل داشتند. سرمایه‌داران محلی که همان زمین‌داران سابق بودند بدون وصل شدن به دربار توان پیشرفت نمی‌یافتند. نوعی بورژوازی متزلزل و ناراضی رشد کرده بود که خود در حق طبقه کارگر حالت پدرمآبانه به خود گرفته بود. سرمایه خارجی نیز یکی از عناصر مسلط در اقتصاد ایران بود و در سال ۱۹۷۷ میزان آن در ایران به ۵.۲ میلیارد دلار رسید و در همه حوزه‌های بنیادین تولیدی حضور یافت.

۱۲- شهر، مکان استثمار

رشد سرمایه‌داری، وجه تولید سهم‌بری و تغییر آن به وجه تولید سرمایه‌داری در بخش کشاورزی، تبعات منفی دیگری برآورد. دهقان سهم‌بر به دهقان خرده‌پا و مالک زمین، زمین‌دار بزرگ به سرمایه‌دار مبدل شدند و واحدهای بزرگ «کشت و صنعت» با مشارکت دولت و نیز «شرکت‌های چندملیتی» ایجاد شدند. وجه تولید شبانکارگی از ۷ درصد به ۴ درصد افول کرد. کشاورزی یکجانشین از ۶۹.۵ درصد به ۲۸ درصد سقوط کرد ولی وجه تولید خرده‌کالایی از ۱۳.۵ به ۱۹.۲ درصد و بخش سرمایه‌داری شهری از ۱۰ درصد به ۴۸.۶ درصد افزایش یافت. در

سال ۱۳۵۶ جمعا ۷۶.۸ درصد نیروی کار در بخش‌های سرمایه‌داری کشاورزی و شهری و ۲۳.۲ درصد در وجه‌های تولید خرده‌کالایی و شبانکارگی بوده‌اند. اکثریت جمعیت شهری می‌شود. سرمایه‌داری در دوران سلطه شاه در قالب وجه چندملیتی در ایران رشد کرد و نابرابری را تشدید نمود. بنابراین طبقات گوناگون از جمله کارگران، دهقانان، عشایر، بازرگانان، پیشه‌وران، روحانیان و اقشار حاشیه شهری نسبت به دولت، طبقات مسلط و سرمایه‌داران خارجی ناراضی شدند.

۱۳- نظم جهانی دوره پهلوی

دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی ایران با اوج‌گیری هژمونی جهانی آمریکا، رقم خورد و بنا به تحلیل عمده، وضعیت آن زمان ایران، تغییر پایگاه از «پیرامونی» به «نیمه پیرامونی» برای هژمونی در نظم جهانی است. از این حیث، استثمار در ایران دووجهی شد یعنی هم برخی کشورهای فقیر را استثمار کرد و هم خود مورد استثمار قدرت‌های جهانی قرار گرفت. ایران دوره محمدرضاشاه از لحاظ سیاسی و اقتصادی وابسته به چند قدرت جهانی بود. علی‌رغم افزایش تولید نفت اما تراز تجاری بدون نفت و گاهی حتی با آن، منفی بوده. سیاست و مسیری مخالف مصدق از سوی شاه دربرگرفته شد که موجب آن وضعیت شد. استقراض خارجی یکی از راه‌های رهایی از کسری‌های مالی بود. صادرات ایران در سال ۱۳۴۲ شمسی ۷۷ درصد بر نفت و گاز متکی شد که این رقم در سال ۱۳۵۷ به رقم باورنکردنی ۹۸ درصد رسید. پهلوی که رشد کارخانجات و صنعتی شدن سرمایه‌دارانه را مباهات خود می‌دانست، در سال ۵۷ ش تنها ۲۱ درصد صادرات غیرنفتی او متعلق به صنعت جدید بود. تولید سرمایه‌دارانه از حیث صادرات بسیار نازل و ناتوان در رقابت علیه بازار جهانی از آب درآمد و همه نیازهای بازار داخلی از ناحیه تجارت و تجارت‌پیشگی برآورده می‌شد. واردات بیش از حد و تکیه بر آن، وابستگی ایران به نظام جهانی را تأیید می‌کند. رژیم پهلوی با این اوضاع تنها ۱۰ درصد درآمد نفت را به حوزه توسعه تخصیص می‌داد. آمریکا در سایه کودتای ۱۳۴۱ جای انگلیس را در حیطه سیاسی، اقتصادی و نظامی در ایران گرفت. آمریکا و اروپائیان با حضور شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف کشاورزی، پتروشیمی، دارویی، فلزات و حتی بانکداری، در عرصه اقتصاد ایران فعال شد و به استثمار پرداختند تا جایی که قانون **کاپیتولاسیون** تنظیم گشت. البته ناگفته نماند که میزان سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در ایران بسیار کمتر از کشورهای دیگر بود. در سال ۱۳۵۷ در ایران ۵۷۰ میلیون دلار ولی در عربستان ۲ هزار میلیون دلار سرمایه‌گذاری می‌کرد. ۱۲ بانک بزرگ آمریکا ۲.۲ میلیارد دلار در ایران دارایی داشتند. روابط اقتصادی آمریکا با

ایران در راستای اهداف سیاسی انجام می‌گرفت و آن کشور کمک‌های اقتصادی و نظامی شایانی به ایران می‌کرد (مثلاً یک میلیارد دلار از سال ۳۲ الی ۳۹ ش). ریچارد هلمز، سفیر وقت آمریکا گفته بود: «ایران از نظر سیاسی مرکز جهان است». بنابراین آمریکا حتی در پشت پرده در انتصابات مقامات کلیدی دولتی حتی نخست‌وزیری دخالت می‌کرد. آمریکا پس از شکست در ویتنام، دکتترین نیکسون^۱ را روی ایران پیاده کرد که به موجب آن، آمریکا متحدان قدرتمندی در مناطق گوناگون جهان ایجاد می‌کند تا فضای اقتصادی و سیاسی مساعدی را در مجموعه کشورهای جهان سوم فراهم آورد. آمریکا در حد غیرقابل باوری میلیاردها دلار تسلیحات نظامی به ایران فروخت (۱۷ میلیارد دلار در ۱۳۵۶). حتی تعداد زیادی پرسنل به ایران روانه می‌کرد تا ایران نتواند برخلاف منافع او گام بردارد و خود ایرانیان در استفاده از سلاح‌های خریداری شده نتوان بودند. اینها نشانه وابستگی کامل به خارجی‌ها بود.

شاه روابط عادی اقتصادی با شوروی داشت و در ازای اعطای منافع اقتصادی، موقعیت حزب توده طرفدار شوروی را تضعیف کرد. ایران در سال ۱۳۲۹ اسرائیل را به صورت دوفاکتو به رسمیت شناخت. اسرائیلی‌ها در دهه بعد در آموزش پرسنل ساواک به دولت ایران کمک کردند. از آن پس به‌رغم سیاست شاه در اوپک به طرفداری از اعراب و مانور قیمت‌ها از سال ۴۶ الی ۵۲ شمسی، روابط دو کشور خوب بود و دادوستد اسلحه صورت می‌پذیرفت. در کل، ایران از نظر توسعه، شدیداً وابسته بود و هرچند در میان کشورهای جهان سوم از بالاترین نرخ رشد صنعتی و تولید ناخالص ملی برخوردار بود، اما بخاطر اتکای بر درآمدهای نفتی و عدم رشد صادرات صنعتی، اقتصادش فریبده جلوه‌گر شد. فساد اداری، کاهش تولید زراعی و بدی عملکرد در همه بخش‌ها و بویژه رانتی‌بودن بخاطر اتکای بر درآمد نفتی، بحران‌زا گشت. ایران در مقایسه با کشورهای در حال توسعه، هم به اندازه آنها (برزیل، کره جنوبی و تایوان) صنعتی نشد و هم مانند آنها بخش سرمایه‌انحصاری و مالی نداشت. فلذا بخش‌های کشاورزی و صنعت عقب ماندند.

وابستگی به نظام جهانی سرمایه‌داری و سلطه امپریالیسم آمریکا با مزید برعلت شدن تمامی اعتراضات مدنی، بالاخره وقت زوال پهلوی رسید و ملت‌های ایران و شرق گُردستان تومار آن نظام منحط را درهم‌پیچیدند.

۱. سیاست‌مدار و سی‌وهفتمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بود، که از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ این مقام را در اختیار داشت.

فصل ۲

انقلاب ۵۷؛ اقتصاد اسلام سیاسی

موضوع بحث بخش حاضر، عدم ورود ساختار اجتماعی و مدیریتی ایران به عرصه «کمون‌های خودکفای روستایی و شهری» بصورت ساختار **کمونال** با شیوه‌های تولید اشتراکی است. بنابراین در تحلیل سیستم اقتصادی نظام جمهوری اسلام سیاسی ایران، تکیه صرف بر این نکته که «نظام» منفور است و به عرصه کمونال ورود نمی‌کند، کافی نیست، بلکه باید مؤلفه دوم را نیز مدنظر قرارداد و آن این است که ایران چه در دوران برده‌داری، چه فئودالی و چه سرمایه‌داری بصورت تاریخی ورود نکرده. پس این دو عامل، در تحلیل نظام اقتصادی تاریخی - معاصر ایران حیاتی هستند و زمینه تفسیر ساختارمند کلیتی نظام جمهوری اسلامی را بنا می‌نهند. از این حیث، انقلاب ۵۷ به دلیل عدم ورود به عرصه کمونال، شکست خورده تلقی می‌گردد. مآلاً، بر این نکات هم واقفیم که در ضمن این تغییرات، این مسایل تاریخی که شیوه‌های «**شبانکارگی** و **روستایی**» تولید و معیشت تا دوران برآمدن دولت ملی در دوران رضاشاه، شیوه مسیطر بوده. کشمکش تاریخی اساساً میان دو شیوه کمونالی و سرمایه‌دارانه رخ داده و در دوران جمهوری اسلامی هم ادامه دارد. بزرگترین تضاد جامعه، مهاجور شدن از ساختارهای اجتماعی کمونال هم به لحاظ اقتصادی و هم سیاسی - فرهنگی می‌باشد. تا به تاریخ امروز، هیچ «**گذار اجتماعی بنیادی**» از شیوه‌های استثمار سرمایه‌دارانه و فئودالی صورت نگرفته است. فلذا می‌توان با هدف تغییر رویکردی ساختار اقتصادی جامعه، نتیجه گرفت که انقلاب ۵۷ ایران اگرچه هم اسلامی و هم اجتماعی بود، اما ساختار، کلامی - شریعتی شد و وجه اسلامی بر وجه اجتماعی انقلاب از سوی ولایت فقیه ترجیح داده شد و بنابراین، ساختار اقتصاد اجتماع با توجه به خصلت

تجارت اسلامی و ذهنیت آن، بشدت دینی شد و چون آن خصلت بسیار لیبرالی و بورژوازانه^۱ شکل داده شده، قویا ماهیت سرمایه دارانه با مدل منحصر به فرد خود به نسبت ساختار جهانی دارد. از این منظر، دو حاکمیت پهلوی و جمهوری اسلامی، جامعه را از شیوه های شبانکارگی و روستایی دورگردانده و در ساختارهای منجلابی سرمایه داری غرق نموده اند.

۱- ریشه نظام ولایی در ستم پهلوی

در سال ۱۳۵۷ خمینی و روحانیون از مجرای وقایع اجتماعی دینی محور، به یکباره رهبری انقلاب علیه پهلوی را بدست گرفتند و با مصادره انقلاب، دورویانه مارکسیست ها و لیبرال ها را با خود متحد ساختند و رژیم پهلوی سرنگون گردید. مردم رنج تظاهرات های گسترده و هزینه های آن را کشیدند و کارگران بزرگ ترین اعتصابات تاریخی را به انجام رساندند. مبارزه ای که عمدتاً چپ گرایان و سوسیالیست ها دهه ها انجام دادند در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ ش از سوی همه طبقات و توده های مردم برگرفته و به اوج رسانده شد. کردها و لرستانات در پیشبرد انقلاب مردمی که هنوز توسط روحانیون مصادره نشده بود، نقش بزرگ داشتند. نقش نخبگان مزدور و گرویده به رژیم پهلوی همچو بختیار در این میان کاملاً منفی بود. در این سال ها هرگونه فعالیت اقتصادی در مقیاس بزرگ صنعتی بویژه تولید نفت تعطیل شد.

کماکان نظرات متفاوت و ضدونقیضی در خصوص ماهیت انقلاب ابراز داشته شده. برخی معتقدند که تنها عنصر دین در وقوع انقلاب حول محوریت روحانیون، دخالت داشته و نقش چپ گرایان مخرب بوده و مؤلفه هایی چون اقتصاد و ستم و بحران اقتصادی دخیل نبوده اند. بسیاری نیز نقش مؤلفه های سیاسی و اقتصادی را برجسته تر می سازند. واقعیت این است که در فرایند سرمایه داری، ایران دوران پهلوی با تضاد و تناقض درونی سیاسی و اقتصادی روبرو شد و بحران هایی در این دو عرصه به وجود آمدند. به موازات آن نیز ذهنیت جهانی نظام سرمایه داری با دو فشار داخلی و خارجی به فرهنگ و سنت جامعه هجوم آورد و بدنبال بی هویت سازی، وابسته گردانی و استعمار بودند. پس در این سمت و سو به دین هم ضربه می زد که تجددخواهی و غرب گرایی نام نهاده شد. همانطور که آبراهامیان می گوید، اینها، پیوند میان ساختارهای اجتماعی و سیاسی را گسست. نظام پهلوی و جامعه بیش از پیش رودرروی هم قرار گرفتند و در این اثنا به دلیل قوی بودن اعتقادات دینی و نقش آن، فرصت برای خمینی جهت در دست گرفتن سکان انقلاب مهیا گردید، درحالی که آنکه بیش از همه در همه عرصه های سیاسی، اقتصادی

۱. در دوره فنودالیسم، طبقه کاسب و بازرگانان رو به رشد کمی و کیفی می گذارد و برای امنیت نسبی از دست سلطه فنودال ها، رفته رفته در قلاع و قصبات نوظهوری به نام بورگ (که اصطلاح بورگرو یا بورژوا نیز از آن می آید) متمرکز می شود و به انباشت ابتدایی سرمایه توفیق می یابد که از عوامل لازم و اجتناب ناپذیر ظهور «سرمایه داری تجاری» از قرن شانزدهم تا هجدهم بود.

و ایدئولوژیکی بصورت جامع‌تر علیه سلطه سرمایه‌داری مبارزه کرده‌بود، سوسیالیست‌ها و چپ‌گرایان بودند. قدرمسلّم شرایط اجتماعی و اقتصادی بحران‌زا در انقلابات بر دخیل بودن شرایط دینی در وقوع انقلابات، ارجحیت دارند و تاریخ این را اثبات نموده. این مبارزه برای رستگاری انسان در حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی بود که زمینه اهمیت دادن به دین را نیز فراهم آورد. وقایع و تحولات از مشروطه تا سال ۱۳۵۷ اصل مسئله را روشن و اثبات ساخته‌اند. دینی‌بودن حاصل هر دو حوزه بود نه برعکس. انقلاب، اجتماعی و ضدامپریالیستی به معنای کامل کلمه بود. در سال ۱۳۵۷ به دلیل افتادن رهبریت به دست روحانیون، اگرچه دخیل بودن عناصر اجتماعی و اقتصادی حذف نشد، ولی محوریت را دین‌گرایی از آن خود کرد. چه‌بسا دین هم از مجرای اقتصاد و ساختار تباه اقتصاد سیاسی از سرمایه‌داری ضربه‌می‌خورد. بنابراین یک انقلاب همچو انقلاب ایران نمی‌تواند صرفاً متکی بر دین و بدون اثرپذیری از بحران‌های اقتصادی و سیاسی به وقوع بپیوندد. اصل درست آن است که به کلیت عوامل و عناصر دخیل نظر داشته‌باشیم و همه عناصر را دخیل بدانیم، بویژه اقتصادی. همه توده‌ها در انقلاب دست‌اندرکار شدند و توده‌ها نیز بسیار متنوع و متکثر هستند. پس این نظر انکارگرایانه که صرفاً روحانیون انقلاب ۵۷ را به ثمر رساندند، خیانت به همه توده‌های شریک در انقلاب است.

سرمایه‌داری مناسبات اجتماعی میان روشنفکران، بازاریان، روحانیون و طبقات کارگر و زنان را بشدت برهم‌زده و بحرانی ساخت. همه اینها نیز توده‌های متنوع هستند که خاستگاه‌های متفاوت دارند. اقتصاد به‌مثابه زیربنای جوامع، عامل اصلی در شکل‌گیری حرکت بسوی رهایی است و در یک انقلاب همیشه به وجه مشترک میان توده‌های جنبش مصدق، دین‌گرایان، چپ‌گرایان، لیبرال‌ها و کل جامعه مبدل‌می‌گردد و بهانه‌ای برای تشکیل ائتلاف است که خمینی هم به همین خاطر نتوانست از زیر بار ائتلاف با چپ‌گرایان و لیبرال‌ها شانه خالی کند. در سال‌های ۱۹۴۰ و ۴۱، حزب مصدق (حزب ایران و جبهه ملی)، حزب مردم ایران، نهضت آزادی و جبهه گسترده جامعه سوسیالیست‌ها و چپ‌گرایان ائتلافی علیه رژیم پهلوی تشکیل دادند و اعتصابات سراسری همه طبقات جامعه را سازماندهی کردند. درست در این دوره آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله بهبهانی اصلاحات ارضی را مغایر با اسلام و تقدس مالکیت خصوصی اعلام کردند و با شاه مخالفت نمودند. آیت‌الله‌ها همه مخالف اصلاحات ارضی بودند. جز آیت‌الله شریعتمداری و طالقانی که نظام ارباب-رعیتی و نوع مالکیت آن را بر ضد مبانی اسلام می‌دانستند ولی در اقلیت قرارداشتند. در سال ۱۳۴۱ ش جبهه غیردینی تا حدی علیه شاه به افول رفت و متعاقب آن با درگذشت بروجردی، خمینی مجال تاخت‌وتاز یافت. تعداد ملایان ۱۸۰ (برخی می‌گویند ۹۰) هزار نفر بود که حدود ۵۰ تن در درجه اجتهاد و آیت‌الله بودند. ۸۰ هزار مسجد و مراکز متبرکه

در سراسر کشور وجود داشت که روحانیون از ناحیه آن مراکز تأمین شغلی می‌کردند. همچنین از منابعی چون املاک وقفی که تعداد آنها در سال ۱۳۴۴ بنا به آمارها ۴۰ هزار بود و خمس و زکات عمدتاً توسط بازاری‌ها تأمین می‌شد. پول پرداخت شده بازاریان از رقمی که بعنوان مالیات دولتی می‌پرداختند بیشتر ذکر شده. بنا به گزارش سفارت آمریکا، آنها از ناحیه صدقات و نذری‌ها در سال ۱۳۵۱ قریب ۳۰ میلیون دلار جمع‌آوری کرده‌اند و گفته می‌شود که رشد اقتصادی دهه ۴۰ الی ۵۰ به نفع روحانیت تمام شده، لذا روحانیون در برابر قرارداد کنسرسیوم نفت و پیوستن ایران به پیمان بغداد، سکوت کردند. بحران آنقدر بزرگ شد که در سال ۱۳۵۶ بیش از ۱۴ میلیارد دلار واردات ولی صادرات غیرنفتی تنها ۵۰۰ میلیون دلار شد.

خمینی و دیگر روحانیون افراطی بویژه خواستار لغو حق رأی زنان شدند. خمینی که نقش بعد اقتصاد در انقلاب را به نفع دین و روحانیون انکار کرد، خود علیه شاه مسایلی از قبیل فساد در اقتصاد، نادیده گرفتن نیازهای اقتصادی بازرگانان، کارگران، دهقانان و بازاریان و نیز فروش نفت به اسرائیل از سوی پهلوی را محکوم کرده بود. شاه منابع مالی و شغلی روحانیون در املاک موقوفه، دادگستری و آموزش و پرورش را خشکانده بود فلذا آنها سرکش شدند. چه بسا بازار و بازاریان کانون اعتراضات شدند. بازرگانان خرده‌پا، مغازه‌داران و پیشه‌وران، دانشجویان، کارگران، بیکاران و فعالان سیاسی تظاهرات را شروع و تا پیروزی آن را ادامه دادند. در هر دو مورد جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۳ ش و ۱۳۵۷ ابتدا یک بحران اقتصادی پدید آمد و شاه در پی فشار آمریکا دست به اصلاحاتی زد. پس از جنبش ۱۵ خرداد، بحران اقتصادی دفع شد و بخشی از معترضان ساکت ماندند. حتی مخالفت روحانیت با اصلاحات ارضی را واپس‌گرایی جلوه داد و مردم هم قانع شدند. روحانیت بخاطر مخالفت با اصلاحات ارضی و مسایلی چون اعطای حق رأی به زنان، در واقع با توده‌ها و حقوق آنها مخالفت می‌کردند، به همین دلیل در جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ ش نتوانستند قدرت را با براندازی بدست گیرند. بنابراین روحانیون و جبهه ملی در آن سال‌ها حتی سرنگونی رژیم و یا تغییر ساختار اقتصادی را از پهلوی مطالبه نکردند. در نتیجه جنبش اعتراضی، گسترده نگشت. مؤلفه دیگر این است که حتی توسعه سرمایه‌داری وابسته به مراحل پیشرفته خود در ۱۳۴۱ نرسیده بود، اما در ۱۳۵۷ رسید و انقلاب ناشی از کنشگری جامعه بر ضد آن وقوع یافت. آنچه خمینی آن را وابستگی به غرب می‌نامید آیا وابستگی اقتصادی نبود؟ همین وابستگی بود که در کنار عامل سرکوب شدید قیام‌ها، موجب شکل‌گیری دو فرهنگ سیاسی مخالف پهلوی یعنی «چریک مارکسیستی» و «گروه‌های افراطی اسلامی» شد که نظم و عملکرد مارکسیست‌ها بیشتر سنگینی می‌کرد.

در کردستان و لرستان هم به دلیل اینکه محرومیت و سرکوب دوچندان از تهران بود،

اوضاع اقتصادی بسیار وخیم، جامعه را به قیام‌های مکرر واداشت و در کنار اهداف آزادیخواهی ملی‌گردد و گُردستان، حلقه‌های مکمل را تشکیل دادند. قیام‌ها در گُردستان و ایران، قیام طبقات تحت ستم و فشار اقتصادی و سیاسی بودند که همین نیز ائتلاف ملت‌گردد با ملل دیگر ایران را به دنبال آورد. مهم نبود کدام ملت با چه زبانی تکلم می‌کند مهم مشترک بودن مقولات دین و اقتصاد بود که حکومت خودکامه پهلوی آنها را فراروی نابودی قرارداد. آنچه ظلمت را در جامعه زائیده بود، اقتصاد سیاسی پهلوی بود در برابر جامعه اقتصادی. در میان تمامی گروه‌های دینی و غیردینی تنها فرهنگ مارکسیستی اقدام به احیای جنبش چریکی کرد که خمینی حاضر به اعتراف بدان نشد و چه بسا تخریب‌گری عنوان کرد. جامعه درگیر دو سلطه «اقتصادی خارجی» و «اقتصادی پهلوی» بودند. اسلام علی‌شریعی در برابر این سلطه، رگه‌های سوسیالیستی داشت؛ اسلام نهضت آزادی‌داری رگه‌های **لیبرالی**، **مشروطه‌خواهی** و **ناسیونالیستی** بود و اسلام خمینی، افراطی. آن جریان‌های اسلام همراه با جریان‌های مارکسیستی نتوانستند کلیتی کامل سوسیالیستی و دمکراتیک درپیش‌گیرند و با عقلانیت بشری-عرفی سازگار سازند. بنی‌صدر در آثار خود هم نظام پهلوی و هم روحانیون را از حیث نوع حکومت و اقتصاد اسلامی به باد انتقاد گرفته و حکومت مطلق یک شخصیت بر جامعه را رد می‌کند که خود بعدها نقاب از چهره‌انداخت و به کشتار مردم‌گردد بویژه در سندج پرداخت.

شاه با آمیزه‌ای از ترفندهای سرکوب‌کردن و امتیازدادن و نیز توقیف‌کردن و افزایش دستمزد، درصد سرکوب و راضی‌کردن بصورت دوگانه و دورو برآمد. شرایط سخت کار، سرکوب جنبش‌های کارگری، محیط نابسامان شهری، تورم و افزایش بیکاری از عوامل ناراضی‌تنبی طبقه کارگر بود. اقتصاد سیاسی پهلوی اما تمامی مناسبات عدالت را بر هم می‌زد. بازرگانان و پیشه‌وران هم که بیش از نیم‌میلیون بودند، بخاطر نفوذ سرمایه‌داری، واردات خارجی و فرآورده‌های صنایع جدید ایران در چارچوب اقتصاد سیاسی پهلوی، موقعیت خود در اقتصاد را از دست دادند. اینها و طبقه کارگر، خیل عظیم قیام را به وجود آوردند.

دولت سیاست‌های اعتباری و نفتی را به زیان همه آنها تنظیم می‌کرد. آنها، هم نیروی انسانی انقلاب شدند و هم منابع مالی و تشکیلاتی انقلاب بویژه تأمین مالی روحانیون را فراهم آوردند. یک طبقه وجودداشت که به‌لحاظ معیشتی و اقتصادی محروم‌ترین بودند: طبقات حاشیه شهرها. جمعیت آنها چند میلیون نفر بود که منبع درآمد، مسکن و فرصت آموزشی نداشتند و ضمن دچارشدن به سؤ‌تغذیه، منزلت اجتماعی‌شان سلب شده بود. این طبقات چون فرهنگ دینی داشتند، طبیعتاً با افتادن رهبریت انقلاب به دست روحانیون، احیای حیات معیشتی و اقتصادی خود را از مجرای باورهای خود ممکن‌دانستند و چون چپ‌گرایان موفق به سازماندهی و جذب

آنها نشدند، از سوی روحانیون جلب گشتند. حتی خیزش مردم حاشیه‌های شهری علیه دولت که در سال ۱۳۵۶ درصدد تخریب خانه‌های آنها برآمد، اولین نشانه‌های انقلاب را هویدا ساخت. بحران اقتصادی بالاخره در سال ۱۳۵۴ ش آغاز و در ۵۵ به اوج رسید و رونق اقتصادی نسبی در محاق رکود فرورفت. تورم شدید شد، مهاجرت به شهرها افزایش یافت و قیمت مواد غذایی وارداتی و ناکامی در برنامه‌های کشاورزی نیز بر کسری تراز بازرگانی خارجی افزود. هزینه‌های زندگی در سال ۱۳۵۶ به بیش از ۲۵ درصد رسید ولی دستمزدها افزایش نیافت. بسیاری کارخانه‌ها ورشکست شده و بیکاری افزون‌تر گشت. در سال ۱۳۵۶ مقرری روحانیون نیز قطع شد و همه اینها اعتراضات را به سطح کیفیتی یک انقلاب ارتقاء داد. نرخ بیسوادی در آمارهای رسمی به ۷۰ درصد رسید و کم شد اما با توجه به افزایش جمعیت، از ۱۳ میلیون به ۱۵ میلیون در سال ۱۳۵۶ ش افزایش یافت که از هندوستان بیشتر و بدتر بود. محرومیت و بیکاری و سؤ تغذیه هم دامن ۶۴ درصد جمعیت شهر را گرفته بود. حدود هزار اتحادیه کارگری در سراسر ایران وجود داشت و دولت با کمک ساواک به دنبال کنترل آنها در داخل کارخانه‌ها بود. شاه اگرچه اقدامات اقتصادی انجام داد و پست «وزارت امور زنان» را حذف نمود، اما روحانیون راضی نشدند. در مرحله نخست، مطالبات بیشتر اقتصادی بود ولی با سرکوب‌های رژیم و قتل عام تظاهرکنندگان ماهیت سیاسی بخود گرفت. در این فاز سیاسی، خواستار سرنگونی رژیم شدند.

سرمایه‌داری وقتی در سال‌های ۱۳۵۰ رشد سرطانی یافت، فاصله طبقاتی را چنان افزایش داد که حاشیه‌نشینان با حسرت به زرق و برق زندگی طبقات مرفه و دولتی نگاه می‌کردند لذا کینه و نفرت آنها نسبت به دولت به مثابه عامل تشدید نابرابری مضاعف گشت. زنان اما وضع حقوقی بهتری حاصل کردند. تجددخواهی شاه به موجب تصویب قانون خانواده در ۱۳۴۶ ش، زنان را در امر زناشویی و کار به برخی حقوق واصل گرداند. تعداد زنانی که تحصیلات عالی داشتند از ۵ هزار نفر در ۱۳۴۵ به ۷۴ هزار نفر در ۱۳۵۶ رسید. زنان، ۵۴ درصد شغل آموزگاری دبیرستان‌ها و ۳۰ درصد دبیری دبیرستان‌ها را به خود اختصاص دادند. از نظر سیاسی اما محدودیت اعمال می‌شد. در سال ۱۳۵۳ ش سه زن در کابینه، چهار زن در مجلس سنا و ۱۷ زن در مجلس شورا حضور داشتند. همچنین مشارکت اقتصادی زنان افزایش یافت ولی اکثریت آنها در کسب و کارهای صنعتی و خدماتی مزد کمی دریافت می‌کردند و شرایط کارشان دشوار بود. «دختران کارخانه‌ای» عنوانی بود که برای زنان شاغل در کارخانه‌ها استفاده می‌شد. مردسالاری و تبعیض جنسیتی در کل زنان را با محدودیت‌ها رویارو می‌ساخت.

۲- برای اقتصاد انقلاب نگردیم!

نظام جمهوری ولایی همانطور که در بخش‌های پیشین ذکر شد، خمینی و رژیم او، نه اقتصاد

را یکی از عوامل برانگیزاننده انقلاب می‌دانند و نه می‌پذیرند که برای بهبودی اوضاع اقتصاد، انقلاب کرده‌اند. محوریت را فقط اسلام می‌دانند. **خمینی** در ۱۸ شهریور ۱۳۵۸ گفته:

«هیچ من نمی‌توانم و هیچ عاقلی نمی‌تواند تصور کند که بگویند ما خون‌هایمان را دادیم که خریزه ارزان بشود، ما جوان‌هایمان را دادیم که خانه ارزان بشود. ما خون دادیم که مثلا کشاورزیمان چه بشود... معقول است که بگویند من شهید بشوم برای اینکه شکم سیر بشود؟ همچو معقول نیست این معنا، تمام قشرها، خانم‌ها ریختند توی خیابان‌ها... همه جا فریادشان این بود که ما اسلام می‌خواهیم. اولیای ما هم برای اسلام جان دادند نه برای اقتصاد.» (صحیفه نور)

خمینی در قواعد زیربنا یعنی اقتصاد را نه بلکه ایدئولوژی اسلامی (ولایی) مطلق را در اولویت استراتژی خود قرار داده و نسبت به اقتصاد بی‌توجه ماند. واکنش کارگران کارخانه آزمایش به آن سخنان خمینی این بود که:

«می‌گویند ما برای بهبود وضع اقتصادی انقلاب نکرده‌ایم! می‌گویند برای اسلام! اسلام یعنی چه؟ ما برای بهتر شدن وضع زندگیمان انقلاب کردیم.» (آصف بیات - کارگران و انقلاب)

با استفاده از نظریه‌های «اقتصاد ساختاری» و «اقتصاد کارکردی» می‌توان دوران پس از انقلاب ۵۷ را نیز به‌لحاظ جامعه‌شناختی و تأثیرات معیشت و ساختار بحرانی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی که نوعی اکونومیسم مبتنی بر ایدئولوژی سرمایه‌داری است، تفسیر نمود. نظام پهلوی از سنخ دیکتاتوری وابسته به استعمارگران بود که در چارچوب نظام جهانی با اقتصاد جهان سرمایه‌داری گره خورده بود و نظامی که در پی انقلاب ۵۷ جای آن را گرفت، دیگر یک ساختار سنتی نداشت بلکه بصورت نیمه‌حاشیه‌ای نوع سرمایه‌داری وابسته را در ایران ترویج داده ولی توان رقابت با رقبای توسعه‌یافته‌تر را نداشت. معیار سنجش ما در مورد اینکه انقلاب ایران چه ماهیتی داشت متفاوت است و یک‌سویه و یک‌جانبه‌گرایانه نیست. اگر معیار این باشد که انقلاب بخاطر حضور مردم، آگاهانه و آزادی‌محور بود، حرف، صحیح است. اما اگر معیار خاص‌تر گردد و به یک بعد ویژه همچو اقتصاد و ساختار آن یا سیاست و ساختارهای جایگزین نظام نوین، پردازد، تفسیرها متفاوت می‌گردند. چون نظام ولایی جایگزین پهلوی در بعد اقتصاد با تباهی شدید ساختاری روبرو شد و بر تداوم سرمایه‌داری آغاز شده از سوی پهلوی تمرکز کرد و ظاهری اسلامی به آن بخشید، بنابراین مسئله، مسئله بحران ساختاری است. انقلاب ایران به این دلیل به وقوع نپیوست که جابجایی در وضعیت اقتصادی و ژئوپلیتیکی به‌وجود آمده باشد؛ ولی اقتصاد بشدت بحرانی بود. اقتصاد از مجرای دولت پهلوی، وابسته و ملوک استعمار شده

بود (اگرچه کاملاً مستعمره نشد) و دیگر اینکه اتحاد ملل با تکیه بر اعتقادات دینی در کنار مسائل اقتصادی و معیشتی، مکانیسم‌های انقلاب را شکل دادند. بنابراین از تجار گرفته تا پیشه‌وران، کارمندان و کارگران با مطالبات اقتصادی خویش روی دیگر سکه انقلاب یعنی روشنفکران، روحانیون و زنان را به وجود آوردند تا انقلاب به وقوع بپیوندد. چون خاستگاه‌های ایدئولوژیک هر طیف متعارض بوده، لازم شد میان آنها ائتلاف شکل گیرد. این بود که موافقت رهبران جبهه ملی در پاریس با خمینی در راستای پذیرش برنامه مشترک مبتنی بر دموکراسی، استقلال و اسلام، امضاء گردید. لیبرال‌های غیردینی، دین‌گرایان و سوسیالیست‌ها گذشته از اختلاف نظر در حوزه سیاست، در حوزه اقتصاد نیز تعارضات شدید داشتند. ائتلاف در اوایل انقلاب بر این تعارضات موقتاً پرده کشید ولی پس از پیروزی، بصورت خصومت چندجانبه طیف‌ها بروز کرد. خمینی با انحصار قدرت، دموکراسی و مردم‌سالاری و بنابراین شیوه نوین معیشت و اقتصاد دموکراتیک را تضعیف ساخت. طیف‌ها خصلت ضدامپریالیستی داشتند و خمینی هم یکی از آن طیف‌های محوری شد و پس از تملک بر قدرت و دولت، ساختارهایی به سیاست و اقتصاد ایران بخشید که سرمایه‌دارانه ولی رها از سلطه هژمونی جهانی آن بود. فلذا اقتصاد ایران همچنان وابسته به خارج باقی ماند با این تفاوت که اقتصاد سیاسی در حیطه مدیریت داخلی اجازه سلطه‌گری به خارجیان نمی‌داد ولی خود نیز مدلی منحصر به فرد و بحرانی از سرمایه‌داری آفرید که اقتباس ایدئولوژیک از مدل جهانی بود. همه اینها در حالی بود که انقلاب با سلسله اعتصابات کارگران آغاز و در سال ۵۷ شمسی به اعتصاب سراسری انجامید و عمدتاً ماهیت اقتصادی داشت و بطور مضاف، فضای سیاسی را ناگهان و به شکل رادیکال متشنج ساخت. در مرحله اوج بود که این ماهیت اقتصادی، رنگ سیاسی هم بخود گرفت. خمینی پس از پیروزی انقلاب، آن ماهیت بنیادین را انکار کرد و آمال صرف اسلام‌خواهی را جایگزین آن ساخت و گفت برای اسلام انقلاب کرده‌اند نه اقتصاد. اعتصاب ۳۰ هزار کارگر صنعت نفت و دهها هزار کارگر دیگر حوزه‌ها نقش تعیین‌کننده داشت. کارگران بیشتر به لحاظ سیاسی با خمینی ابراز همدردی و پشتیبانی کردند نه صرف اسلامی. سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها هم همانند خمینی بر کارگران تأثیرگذار شدند حتی از حیث جایگزینی سیستم و ساختار اقتصادی به چپ‌گرایی به دلیل اجتماع‌گرایی کلکتیو و مساوات آن، بیشتر باور داشتند و اسلام را نیز از آن روزنه تفسیر می‌کردند. ایدئولوژی شوراهای کارگر، هم طیف چپ و هم لیبرالی و اسلامی را در خیزش‌ها تشکیل می‌دادند. نهاد شورایی نیز میراث چنددهه مبارزه چپ‌گرایان از مشروطه تا ۱۳۵۷ بود که تقریباً تکامل یافته بود. شوراهای پایان اعتصاب‌ها امور تولید و توزیع در کارخانه‌هایشان را برعهده گرفتند. دولت نیاز روزانه اقتصادی و مالی شدید داشت و اعتصاب کارگران با توقف روند تأمین‌های مالی اقتصادی، دولت را فلج ساخت و

این پیام را به بیگانگان دادند که دیگر دخالت در اقتصاد ایران و غارت آن، بویژه نفت و نیز تبدیل ایران به بازار سرمایه‌گذاری چپاولی غرب ناممکن است. خمینی بدون فداکاری و خیزش کارگران هیچ بود.

در کنار کارگران، یک طبقه دیگر در پیروزی انقلاب نقش بسزا داشت و آن، طبقه حاشیه شهری بود که به دلیل سرمایه‌داری، شهرنشینی بر روستائینی پیشی گرفته بود و حاشیه‌نشین‌ها با امید به کسب معیشت و تغذیه مناسب و عادلانه که هدفی اقتصادی معیشتی است، به پا خاستند. خمینی هم دقیقاً خصلت مستضعف‌بودنشان را هدف گرفت و جذبشان نمود. آنها نیروی اصلی تظاهرات‌ها شدند. طبقه کاملاً تهیدست هم به سبب شکم گرسنه و فقدان وقت کافی، نمی‌توانستند در تظاهرات‌ها شرکت کنند. روستائیان و ایلات هم در انقلاب سهیم گشتند، بویژه با مصادره اموال و املاک مالکان، دولت را تضعیف نمودند. این امر در اوایل سال ۵۷ شمسی خاصه در کردستان و ترکمن صحرا که شوراها دهقانی برپا شده بودند، رواج یافت. در کردستان هرچند شوراها بصورت جنبی شکل گرفتند و می‌رفت نظام اقتصاد را در آینده نیز مطابق آن شکل دهند، خواهان جمهوری اسلامی دموکراتیک شدند. در بسیاری مناطق زنان هم در شوراها کارگری حضور داشتند.

۳- مصادره انقلاب؛ بورژوازی ولایی

شعارهای پوپولیستی خمینی «توزیع عادلانه ثروت‌ها» و «حمایت از مستضعفان» بود. او در خرداد سال ۵۷ هرگونه اتحاد با چپ را رد کرد اما چند ماه بعد، بهشتی، نماینده او در تهران از چپ‌ها (سوسیالیست‌ها - مارکسیست‌ها) و جبهه ملی خواست موقتاً همکاری کنند و آنها هم با شرط مردم‌گرایی اسلامی و ضدیت با امپریالیسم برنامه مشترک را پذیرفتند. بعدها با قلع و قمع کردن چپ‌ها و سایرین، انحصار قدرت و دین بدست روحانیون افتاد و با حذف چپ‌ها، در واقع مرگ شیوه حیات جامعه اقتصادی ایران را که کمونالی و نوع‌دوستی در معیشت است، رقم زدند، درحالی که «دموکراسی، آزادی و برابری» شعار مشترک خلق در انقلاب بود. دولت شاه در برابر چپ‌ها و دین‌گرایان دولت بورژوازی و موتور محرکه توسعه، منبع سرمایه و نیز قواعد حاکم بر بازی اقتصاد سیاسی بود. بورژوازی برای کسب منافع اقتصادی و مالی ناچار بود با دول و سرمایه خارجی نیز همکاری کند و بخشی از سودها و مزادها را از آن خود سازد. بنابراین بورژوازی و دولت آماج حملات جنبش‌های اجتماعی قرار گرفتند و روحانیون از این نقش سؤاستفاده ابزاری کردند. بخش عمده بورژوازی به جبهه خمینی گرائید زیرا منفعت کلی را در آن دید. شاه اقشار دیگر را به لحاظ اصلاحات اقتصادی تحریک و تشویق به طرفداری از خود

کرد؛ او برای روستائیان اصلاحات ارضی انجام داد و می‌خواست کارگران شهری و صنعتی را با مزد بیشتر و سهم‌ساختن‌شان در سود کارخانه‌ها و نیز روحانیون را با مستمری بیشتر و کارمندان را به خدمات شغلی افزون‌تر، جذب خود نماید. چون شاه دولت را ارتش‌سالار کرده بود و بحران‌ها ادامه داشت، توده‌ها و طبقات به آن وعده‌ها باور نکردند. روحانیون با شعار «خدا، قرآن، خمینی» علیه شاه با شعار «**خدا، شاه، میهن**» قد علم کرده و قوی‌تر جلوه‌گر شدند.

مسلم‌انقلاب بخاطر حاکمیت کامل خمینی و پذیرش او از سوی جریان‌های شریک در انقلاب، به اوج نرسید؛ زیرا نباید از یاد ببریم که ایران به‌لحاظ سیاسی به ابزار خیمه‌شب‌بازی آمریکا مبدل‌شده بود ولی از آن مهم‌تر، وابستگی ایران پهلوی به «**نظام اقتصاد جهانی**» بود که مردم را به واکنش واداشت و خمینی تنها از آن اوضاع و شرایط بهره‌برداری کرد. همان نظام جهانی بود که چپ و سوسیالیست‌های ایران را سپر شوروی تلقی و با همکاری با شاه آنها را نابود و یا بشدت تضعیف کرد و مجالی فراهم نمود که خمینی عنصر قوی در شرایط سال‌های ۵۷ شمسی گردد. همان آمریکا با آمدن کارتر، فشار بر دولت شاه را افزایش داد تا فضای سیاسی را باز کند و همه این فشارها بخاطر منافع مالی آمریکا بود، زیرا شاه را مجاب کرده بودند که نفت را با قیمتی نازل بفروشد و به خرید اسلحه از آمریکا ادامه دهد. کارتر با این اقدام، دست خمینی و طرفدارانش را باز کرد و با بازی حقوق بشری خود شاه را از ادامه سرکوب بازداشت، و راه را برای نوشتن نامه‌های سرگشاده و گردهمایی‌های روشنفکران هموار نموده و زمینه جنبش انقلابی سال بعد را فراهم ساخت. نظام جهانی که آمریکا در رأس آن قرارداشت، اگر با مداخله نظامی وارد معرکه می‌شد و راه عصیان خمینی را سد می‌کرد، شاید بخاطر بروز عواملی چون «کودتا علیه خمینی، مداخله گسترده و جنگ داخلی و تجزیه» ایران را در منجلا ب فرومی‌برد. بنابراین قشر روحانیون نمی‌توانست به انحصار قدرت دست‌زند و شاید با تغییر مسیر انقلاب ملل تحت ستم ایران همچو کردها به خودگردانی و آزادی‌گرد و کردستان واصل می‌شدند. قطعاً ائتلافات ملل ایران بویژه کردها و ائتلافات طبقات و ایدئولوژی‌ها علی‌رغم پارادایم‌های متفاوت، در پیروزی انقلاب نقش اصلی و نخست را ایفا کردند. در واقع این ائتلاف‌ها برای ضدیت با «توسعه وابسته ایران به خارج» که زندگی را نابوده کرده بود، صورت گرفت. خمینی دستاوردهای انبوه این ائتلاف بزرگ ملل ایران را به سود روحانیون مصادره نمود و نقش ائتلاف‌کنندگان بزرگ را هیچ که انکار کرد، سرکوب هم نمود، همانند کردها و چپ‌ها. این ائتلاف در جریان جنبش مصدق هم شکل گرفته بود و زمینه قوی برای انقلاب ۵۷ شد پس روحانیون همه‌چیز نبودند. مردم از خاستگاه‌های «اقتصادی، اجتماعی و سیاسی» برآمده بودند، ولی خمینی فقط از خاستگاه «سیاسی و دینی». اگر در سال ۵۷ عناصر متشکله انقلاب بهتر عمل نمی‌کردند، خمینی و روحانیون

قطعا به قدرت نمی‌رسیدند. همان روحانیون به‌لحاظ تأثیرات جامعه‌شناختی، در مشروطیت و جنبش مصدق بی‌نقش ماندند و یا حتی با آن جنبش‌ها به ضدیت برخاستند. در جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۱ هم که زمینه‌ساز شدن خمینی فراهم شد، روحانیون دیگر منزوی شده بودند. کیست که نپذیرد که «فرهنگ‌های سیاسی مخالف» در سال ۵۷ متنوع بودند و فرهنگ روحانیون تنها جزئی از آن بود؟! همان فرهنگ چپ‌ها و سایرین بود که با دهه‌ها رنج و تلاش می‌توانستند مردم را متحدسازند. تازه، با یک برآورد متوجه می‌شویم که مشروطیت با مداخله نظام جهانی (بویژه شوروی و انگلیس) و جنبش مصدق با مداخله دگرپاره نظام جهانی (آمریکا) سرکوب شد، در سال ۵۷ ش‌مقطع نظام جهانی مساعد شد و اگر باز به مداخله علیه خمینی و ملل ایران دست می‌زد، اوضاع بکلی فرق می‌کرد.

۴- آغاز سلطه و انحصارات ولایت مطلقه

روند وقایع بالاخره چنان شد که انقلاب پیروز شد، سلطه سیاسی و اقتصادی نظام جهانی پایان یافت، ائتلاف ایرانیان بخاطر انحصار قدرت و مصادره آن از سوی ولایت‌گرایی خمینی پایان گرفت و جنگ خونین آغاز شد. رژیم و روحانیون بر محور ولایت سریعا به تحکیم پایه‌های قدرت خود میان جامعه پرداخت و برای این مهم بسیاری از جمله کردها را قتل‌عام کرد. همه‌پرسی سال ۵۷ ابزاری برای انحصار قدرت بود و ائتلاف سراسری را از هم گسیخت. در همان سالی که انقلاب به پیروزی رسید، به یکباره ائتلاف به اختلاف تغییر ماهیت داد. یک‌سال بعد حزب جمهوری اسلامی بعنوان تنها حزب قدرت‌مدار جای حزب قدیمی رستاخیز رژیم پهلوی را گرفت و دیده‌شد که فقط بازیگران قدرت عوض شده‌اند. قانون هم مشروعیت را برای ولایت مطلقه خمینی حاصل نمود. وقتی چپ‌گرایان، لیبرال‌های غیردینی، ناسیونالیست‌های غیردینی و اسلام‌گرایان مخالف از صحنه حذف شدند، تنها روحانیون ماندند، و بخشی از روحانیون، بخشی از طبقه بازاریان و حاشیه شهری از انقلاب نفع بردند. نباید فراموش کرد که روحانیون هم در قالب یک بخش مجزا بر سر مسایل اقتصادی و سیاسی با خمینی مخالفت کردند. در میان عناصر بازاری، عده‌ای بخاطر کاهش تماس ایران با اقتصاد جهانی و فرصت‌های پدید آمده بر اثر انقلاب و جنگ، سودبردند اما بسیاری نیز از حیث اقتصادی زیان دیدند و در معرض سرکوب سیاسی قرار گرفتند. خمینی اینگونه، توده‌هایی در جامعه و بازار را که با اهداف اقتصادی و معیشتی انقلاب کرده‌بودند، سرکوب نمود؛ احزاب غیردینی را سرکوب و حذف کرد؛ سپس با به تعطیلی کشاندن دانشگاه‌ها بعنوان یک شگرد و بهانه برای انقلاب فرهنگی، طبقه روشنفکران را هم منزوی و خنثی ساخت. در میدان نبرد تنها بازیگردانان روحانی را باقی گذاشت.

این یک کودتای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک علیه جامعه مدنی و انقلاب بود. تا سال ۱۳۶۱ ش حداقل ۲۰۰ هزار روشنفکر ناچار به جلای وطن شدند. طبقه کارگر نیز امتیازاتی را که در حیطه دستمزدها و کنترل بر تولید در سال ۱۳۵۸ کسب کرده بود از دست داد زیرا در جریان کودتای خمینی علیه انقلاب و مردم، «انجمن‌های اسلامی» جایگزین «شوراهای کارگری» شد. کنترل کارخانه‌ها هم از دست کارگران و شوراهای خارج و به مدیران رژیم روحانیون محول گردید. جنگ نیز مضاف بر آن، رفاه کارگران و جامعه را نابود کرد. شاید طبقات حاشیه شهری تا حدی وضعشان بهبودیافت، اما همچنان با مشکلات بزرگ مسکن، تغذیه و اشتغال در حد گسترده دست‌وپنجه نرم کردند. زنان از حوزه اقتصاد، سیاست و آموزش حذف شدند و قانون اساسی بصورت مردسالارانه دینی علیه زنان تدوین گردید. در روستاها مصادره زمین توسط روستائیان نکوهش شد یا نیروهای مسلح زمین‌ها را به صاحبانشان بازگردانیدند. گردها سرکوب نظامی شدند و سران ایل قشقایی اعدام گردیدند. جنگ، نابودی اقتصاد و جامعه مدنی بود. همه زیرساخت‌ها بر اثر جنگ نابود شدند و بودجه به جنگ اختصاص یافت. بسیاری کارخانه‌ها تعطیل شدند. نیروی کار و کارگر به حوزه جنگ و جبهه کشانده شدند. کم‌کم تولید کشاورزی کاهش یافت و واردات مواد غذایی، بخش عمده‌ای از ارز کشور را بلعید. مهاجرت از روستاها به شهرها بر اثر جنگ، وضعیت را اسفبارتر ساخت. وابستگی نفت بعنوان شاخصه اقتصاد سیاسی کشور باقی‌ماند. در تمامی این سال‌ها گردها نه تنها توسط رژیم خمینی سرکوب نظامی و قتل‌عام شدند، بلکه بخاطر هم‌مرزی با عراق از نظر اقتصادی و معیشتی به زوال کشانده شدند. با وقوع انقلاب، بسیاری مدعی شدند که دیگر ایران به سرمایه‌داری و نظام جهانی وابسته نیست و از آن گسسته. اما تاریخ اثبات کرد که وابستگی ایران در زمان پهلوی ریشه در نقایص و انحرافات ساختاری داشت مثلاً ساختار، اقتصاد و جامعه را وابسته به عناصر نفت، تکنولوژی غرب، واردات، جنگ‌افزار و سایر عناصر ساخته بود. حال پرسش این است که آیا دوران تصدی قدرت از سوی خمینی این وابستگی ادامه یافت؟ در پاسخ می‌توان گفت: آری رژیم خمینی، هم در دوران جنگ به عناصر نظام جهانی بشدت نیازمند شد و هم برای بازسازی‌های اقتصادی پس از جنگ، خمینی سرمایه‌داری را از بین نبرد بلکه آن را به انحصار خود درآورد و مدلی مبتنی بر قواعد اضافی دینی برآورد درحالی که پس از چهل سال هنوز هم وابسته به پیشرفت‌های دانش و صنعت خارج است. وابستگی در توسعه به قوت خود باقی‌ماند. به گفته جان فوران «تبدیل قوت اسلام مردمی از یک نیروی انقلابی به الگویی از جامعه، معضلات حادی را برای اقتصاد و سیاست کشور ایجاد کرد. خمینی با کنترل احساسات مذهبی مردم و برانگیختن آن، طرح مسئله بهبودی معیشتی و اقتصادی را که از توانش خارج بود، به دست خود مردم یا بخشی از آنها سرکوب کرد.

رفتارها و نمادهای دینی را بخورد آنها داد و با گسترش حس شهادت‌طلبی مهار کرد. بنابراین از قدرت احساسات مذهبی برای کاهش انتظارات مادی و اقتصادی جامعه استفاده ابزاری نمود، حتی ادعا کرد که دیگر همه کشور از وابستگی به غرب رهایی می‌یابند». تنها حزب حاکم «حزب جمهوری اسلامی» با دمکراسی، ترقی غیردینی، لیبرالیسم غیردینی و سوسیالیسم منافات داشت. **خمینی**، شیخ‌فضل‌الله نوری ضدمشروطه را که توسط مشروطه‌خواهان اعدام گردید، شهید قلمداد کرد و با تحقیر شخص مصدق (قهرمان مردم) گفت:

«مسیر ما مسیر نفت نیست، نفت پیش ما مطرح نیست، ملی کردن نفت پیش ما مطرح

نیست، این اشتباه است، ما اسلام را می‌خواهیم».

خمینی با این ذهنیت غالب نمی‌خواست اقتصاد و شیوه حیات برابری مشترک را ترویج دهد و توانایی و استعداد و اعتقاد آن را هم نداشت. بنابراین بجای آن، اقتصاد و معیشت را در دست اقشاری خاص از روحانیون و نظامیان (سپاه پاسداران) محدود و منحصر ساخت و این را شرط بقای اسلام از مجرای قدرت سیاسی-اقتصادی تفسیر کرد. در سال‌های ۱۳۷۰ شمسی ایران دیگر کشوری منزوی در سطح جهان بود و کسانی چون رفسنجانی متوجه آن مسئله حاد بودند و لذا با اعتقاد به بازارهای جهانی، مراودات جهانی در مسیر جهانی شدن نئولیبرالی تن به ایجاد «بازارهای آزاد» و «خصوصی‌سازی» دادند و خواستند از بحران اقتصادی رهایی یابند، اما بحران به دلیل معضلات و مسایل ساختاری منحرف و نیز به قوت خود باقی بود و رفسنجانی و دیگران توان سامان‌دهی اقتصاد از هم گسیخته را نیافتند، زیرا حاضر نبودند از ساختار سرمایه‌داری و لیبرالی خاص ولایی ذره‌ای عدول کنند. شرط حل بحران‌های ساختاری در اقتصاد و سیاست، «دست برداشتن از انحصار قدرت» است که از انجام آن وحشت داشتند. در صورت دست برداشتن از قدرت، دو پیش‌بینی متفاوت می‌کردند: نخست اینکه اقتصاد، مدیریت و سیاست باز به جریان قبلی وابسته به جریان‌های غیردینی و غیرروحانی در داخل بازگردد و متکی بر نظام جهانی شود. دوم اینکه شیوه و مدلی کمونالی مردمی جای آن را بگیرد که آرزوی مدل شورایی مدیریت کارگری بود ولی خود رژیم جمهوری اسلامی با کودتای انقلاب فرهنگی آن را نابود کرده بود. بنابراین ناچار به ادامه راه در قالب ساختار مسئله‌دار خود شدند و هیچ بحران ساختاری حل نشد.

۵- چهار دهه اقتصاد سیاسی کائوتیک

سیاست و اقتصاد در ادوار مختلف دولتهای حاکم رژیم ایران، متفاوت و متأثر از بلوکهای قدرت در دوره‌های رفسنجانی، خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی ساختارهای سست‌بنیان یافت. همه این دولتهای جناحی، طبق روال سابق از گرایشهای بانندی و رانتهی برخوردار شدند. تا پایان

جنگ، مشغولیت نظام با حذف گرایشات و گروه‌های لیبرال و ملی- مذهبی گذشت. انقلاب فرهنگی، با قیود ذهنی‌اش الیگارش‌ی شیعی را به عنوان دولت موازی علیه دولتهای بنی‌صدر و مهدی‌بازرگان شکل داد که هنوز هم در هیأت اصولگرایی افراطی باقی است. **لیبرالها** و **ملی‌گرایان** جانبدار سیستم پارلمانی بجای سیستم ریاستی ولایت فقیه، گسترش بازار آزاد و بخش خصوصی در اقتصاد بودند. چون می‌دانستند این دو گرایش سیاسی و اقتصادی مانعی بر سر راه دولت موازی ایجاد می‌کنند. این جبهه می‌توانست در برابر الیگارش‌ی از ریزش صاحبان سرمایه‌ها و کارآزمودگان عرصه صنایع و فناوری که پی‌درپی به غرب می‌گریختند جلوگیری کرده و با رویه‌ای دمکراتیک از ضدیت ایران با خاورمیانه، دولت‌های اهل سنت، اسرائیل و قدرتهای جهان ممانعت به عمل آورد. در آن دوران عامل تباهی داخلی ایران برعکس ادعاها، چپ‌گرایان، چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق نبودند که دولت موقت بازرگان و نظام جمهوری اسلام سیاسی را به باد انتقاد می‌گرفتند و یا به عملیات مسلحانه دست می‌زدند. عامل اصلی رقابت ویرانگر بلوکهای قدرت داخلی بود که همچو اشکال رسوب شده سلطه بلامنزاع اصلاحات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را مطابق منافع خود به انجام رساند. از جمله عوامل تخریب‌گر، نهادسازی‌های انقبادگر بسیار زیاد نظام **آنتاگونیستی** ولایت فقیه بود، از قبیل: «مجمع تشخیص مصلحت نظام، دادگاه ویژه روحانیت، صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی، ستاد اجرایی فرمان امام، کمیته امداد امام خمینی، شورای سیاست‌گذاری ائمه جمعه، شورای هماهنگی تبلیغات اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، سازمان اوقاف و امور خیریه، سازمان حج و زیارت و آستان قدس رضوی». تمامی این نهادهای مستولی بسیار حجیم و پرهزینه‌اند که حجم زیادی از بودجه را می‌بلعند و متضمن تعارضاتی عدیده هستند. گذشته از آن برخی از آنها از قطب‌های اقتصادی بی‌رقیب در کل ایران هستند که نمونه بارز آن، آستان قدس رضوی است.

هم‌اکنون دولت‌های مختلف متصدی قدرت در چند دهه از عمر نظام ولایی را مورد تفسیر اقتصادی و سیاسی قرار می‌دهیم:

الف - دوران کارگزاران سازندگی

با فربه‌شدن نظام و شروع دوران سازندگی به ریاست رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ که دیگر جنگ با عراق هم پایان یافته بود، دوره اقتصادی تولید به عنوان استراتژی ترجیح داده شد که بر راهبردهای توزیعی و تجاری با شعار خودکفایی در برابر غرب نضج گرفت. این دوره با عنوان «**کارگزاران سازندگی**» سیاسی خاص و دغلبازانه را شامل می‌شد و تمامی بلوکهای اقتصادی

از همان سال به بعد سربر آوردند و در گستره وسیعی در معجاری بلوکهای سیاسی به‌مثابه باندهای بزرگ غارت و رانت خزیدند. خصیصه دیگر این دوره، اقدام برای کپی کردن نامتجانس سیستم سرمایه‌داری و بورژوازی غرب در قالب بورژوازی جمهوری اسلام‌سیاسی به‌مثابه نظام معاند بود با بکارگرفتن مدیرعاملان تکنوکرات که عامل اصلی سیستم غصب سود و سرمایه سرمایه‌داری هستند و همچنین بکارگیری تکنیسین‌ها و قشر بورژوازی دولتی، برای تولید داخلی با هدف ایجاد کارخانجات و بنگاههای تولیدی. این روند، حوزه‌های ارتباطات، راه و ساختمان و حتی طبق ادعای رژیم، حوزه آموزش را هم دربرگرفت. در حالی که جنگ ویرانه‌ای برجای گذاشته بود، به چالش کشیدن اقتصاد و شیوه تولید سنتی با مدل اقتصاد سرمایه‌دارانه غرب، به معنای جبر تقلید اقتصادی بود که ایران را وابسته به دول می‌ساخت. اما دولت رفسنجانی هرگز نتوانست از اقتصاد تک‌محصولی نفت گذار و یا با بلوکهای قدرت اقتصادی داخلی که به اختلاس و باندهای و غارت منابع عمومی دست می‌زدند، مبارزه کند (زیرا خود بخشی از باند بود). به همین دلیل دوران سازندگی مرثیه نابودی خود را خواند، شکستی مفتضحانه خورد و غبار ناامیدی بر مردم پاشید.

1373	1372	1371	1370	1369
301.4	211.7	168.9	126.6	100

جدول ۱ - گزارش سالیانه بانک مرکزی در خصوص شاخص قیمت‌ها - قیمت‌ها در طول ۴ سال، ۳ برابر شد و قدرت خرید بسیاری اقشار بخاطر عدم افزایش درآمد، کم شد.

اساساً چون میزان فقر و انحرافات اقتصادی و سیاسی قدرت‌محور در دوران سازندگی به اوج رسید، مشروعیت نظام هم از حیث سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک در همان دوره با انزجار مردم روبرو شد نه در دوره اصلاح‌طلبان. باندهای سرمایه‌دارانه و نیز عوامل میلیاردر دولتی در همین دوره قارچگونه سربر آوردند بطوری که معادن سنگ، نفت، آثار باستانی، توزیع منابع آب (سدسازی)، مخازرات، راه و ساختمان و دیگر شریانهای حیاتی تحت کنترل آن باندها درآمد و یکی از آنها پسر رفسنجانی بود که در دوران اخیر تصفیه گردید. دولت رفسنجانی و باندهای آن که اکثراً در نهاد نظامی-سیاسی سپاه پاسداران جا خوش کرده بودند در تمامی شهرهای ایران بویژه در میان ملت‌های گرد، بلوچ، آذری و غرب عناصر میلیاردر وابسته به خود را دو روزه به صورت خلق‌الساعه ایجاد کردند. هر کدام از این عناصر جزو نخستین یکصد ثروتمند ایران بودند و هستند که اکثر آنها امروزه با گسستن از جناح رفسنجانی و پیوستن کامل به سپاه و

بنیادگرایان تجاری همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهند. این باندا سازی به لحاظ سیاسی به تصمیم‌سازی اقتصادی-سیاسی در کل کشور منجر شد که بی‌اعتمادی زیادی از منظر اجتماعی بیارآورد و فساد اداری و اخلاقی را حادثر نمود. از حیث گرایش صنعتی بی‌رویه هم ضرباتی به محیط‌زیست زد. زیرا این دولت **نئولیبرال‌گرا** با به حرکت درآوردن چرخ‌های بورژوازی دولتی کارخانجات زیادی احداث کرد و یا کارخانجات نیمه‌تمام دورهٔ پهلوی را تکمیل و به آلودگی و تخریب محیط‌زیست تشبث نمود. از آن گذشته، بزرگترین مافیای سدسازی که امروزه همچنان در شرق کردستان به طرز بی‌رحمانه‌ای محیط‌زیست و دموگرافی کردستان را تغییر می‌دهد و نابود می‌سازد، حاصل دوران سازندگی است که خود رفسنجانی رأساً به آن مبادرت ورزید. این مافیا همچنان باب میل خود و متصدیان قدرت به سدسازی‌های بی‌رویه در سراسر ایران و کردستان دست می‌زند که گذشته از تخریبات اقتصادی، تخریبات **اکولوژیک** را هم در بردارد و چون ناف آن مافیا به مرکز تهران در سطوح بالای مدیریتی وصل است، هیچیک از نهادهای استانی و یا نهادهای مدنی محیط‌زیستی-اقتصادی توان جلوگیری از آن را ندارند. آمار سدسازی‌ها در چهار استان ایلام، کرمانشاه، کردستان و ارومیه وحشتناک است. این روند گذشته از اهداف اقتصادی و غارت منابع آبی، اهداف نظامی و سیاسی مشخصی را هم علیه ملت کرد دنبال می‌کند. به همین دلیل ریشهٔ مدیریتی آن به خود ولایت فقیه برمی‌گردد. خصیصهٔ اساسی سیاستهای اقتصادی کژدارومریز دولت رفسنجانی به لحاظ مدیریتی، کاهش کنترل دولت بر اقتصاد بود. شاید برخی صاحب‌نظران ادعا کنند که این ویژگی مثبت و بخاطر عقلانیت سیاسی بوده، اما برعکس، مسئلهٔ اساسی همان سیاست خصوصی‌سازی اقتصادی و سپردن آن به باندها و مافیاهای وابسته به نظام بود. چه بسا این امر موجب رشوه‌خواری، اختلاس، رانت، نابودی محیط‌زیست، سربرآوردن کارخانجات و بنگاههای تولیدی بی‌رویه و ضعیف، کاهش تولید و غیره شد، در حالی که استراتژی آن، تولید اقتصادی بجای مصرف و تجارت بود. بنابراین هدف، ایجاد تغییر در الگوهای تولید، توزیع و درآمد و یا میزان نقش دولت نبود، بلکه گسترش نفوذ و استیلای باندهای نهادهای سیاسی-نظامی در اقتصاد دنبال می‌شد. میانه‌روی در داخل و خارج و **پراگماتیسم**، معرف سیاست‌های دولت سازندگی بود، ولی به هر صورت جنبهٔ اقتصادی این رویکرد بر جنبه‌های متعصبانهٔ مذهبی-اسلامی می‌چربید. زیرا برای باندها هم مناسبتر بود؛ ولی از جهت دیگر، موجب تضعیف غلبهٔ معنوی ولایت فقیه هم می‌شد، لذا برخی باندهای خصوصی‌سازی گرا و دولتی، جای خود را به بنیادگرایان تجارت‌پیشه دادند. عادی‌سازی روابط سیاسی-اقتصادی این دولت با اعراب و جهان غرب نیز دوره‌ای و کوتاه‌مدت بود. تنش‌زدایی به تنش‌زایی بدل و در مسئلهٔ هسته‌ای به اوج رسید. اثبات تاریخی عدم موفقیت سیاستهای خارجی

این دولت میانه‌رو و نظام ولایی، عدم آشتی با آمریکا و شروع تحریم‌های اقتصادی شدید آمریکا علیه ایران از اردیبهشت ۱۳۷۴ خورشیدی بود. زمینه سرمایه‌گذاری خارجی هم ناباورانه از میان رفت. در واقع از منظر دیگر هم می‌توان گفت که الگوی دولت-ملت در ایران در دوران سازندگی وارد فاز جدیدی شد که ملی‌گرایی فارس-شیعی را بر ضد تمامی ملتهای داخل ایران تقویت کرد. در دولت رفسنجانی همه استراتژیهای سیاسی و ایدئولوژیک به اقتصادگرایی شدید تقلیل داده شد. خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصاد که جزو اهداف دولت بود، هیچ نتیجه مثبتی در بر نداشت جز تقویت پایه‌های مافیایی و رانتی. خصوصی‌سازی، بازار بورس و حوزه تجارت به عرصه‌های نفوذ باندها و بلوکهای قدرت در اقتصاد مبدل شد، لذا شیوه تجارت و توزیع بیشتر از تولید داخلی رواج یافت. بازار بورس ثروتهای ارزی را به جیب همانها سرازیر می‌کرد. تمام بنگاهها و مراکز اقتصادی خصوصی به صورت غیرمستقیم به خود دولت و نظام ولایی تعلق داشتند. الیگارشسی شیعی که از منادیان قدرت است، انحصارات با شیوه تجارت بجای تولید را قبضه کرد، لذا هیچ مرکز انحصارگر غیرسیاسی و یا صرفاً اقتصادی در ایران باقی نماند. چون اقتصاد تک‌محصولی بود و الیگارشسی نیز بخاطر وضع قانون واردات آزاد، دستی باز داشت، تولید و فناوری به درجات بی‌اهمیتی سقوط و تجارت و واردات اهمیت بسزا یافت. چرا؟ زیرا هدف عمده، انتخاب یکی از این راهها با توجه به سودآوری بیشتر آنها بود نه پیشرفت داخلی صنایع. الیگارشسی قدرت به سود و ثروت فوری برای تثبیت پایه‌های سیاسی خود نیاز داشت، در حالی که سیاست پیشبرد ابزارها و فناوری تولید داخلی به زمان زیاد نیاز داشت که در صورت صبر کردن، موقعیت را از دست می‌دادند. صنایع ضعیف، سود کلان نداشتند. همین الیگارشسی بخاطر این گرایش سود بادآورده، روابط اقتصادی کارخانجات پتروشیمی، فولاد مبارکه و فولاد اهواز را در فساد غرق کرد. سیاست میانه‌رو که باز گذاشتن درها به روی کالاهای خارجی بود، هم تولید و پیشرفت داخلی را دچار شکست ساخت، هم موجب سقوط ارزش پول ملی گردید و هکذا سیاست غربی‌ها مبنی بر تضعیف اقتصادی ایران را قرین موفقیت نمود. الیگارشسی اقتصادی-سیاسی نوعی اقتصاد شخصی را شکل داد که کامل‌کننده اقتصاد نهادی، بویژه نهادهای مذهبی اوقاف و نهادهای نظامی سپاه پاسداران شد. اقتصاد ناسالم بخاطر برنامه‌های اقتصادی غلط نبود که فلج شد، بلکه بخاطر برنامه‌های سیاسی الیگارشسی قدرت به قهقرا رفت. چون اقتصاد تک‌محصولی مبتنی بر نفت است و نفت نیز در تملک دولت، لذا صرفاً دولت سود میبرد نه جامعه. وقتی واردات بیشتر از صادرات غیرنفتی باشد، شبکه‌های توزیع بیشتر از مراکز تولید اهمیت می‌یابند. چون برای رژیم ناموفق دو سود در بر دارد: ۱- تورم را کاهش می‌دهد و تا حدی موجب تقویت تکنولوژی تولیدی هرچند محدود می‌شود.

در مقطع نخست دوران سازندگی ۹۹,۵ میلیارد دلار کالا وارد ایران شد که همراه با واردات خدمات، این رقم به ۱۲۳,۶ میلیارد دلار رسید. در حالی که صادرات غیرنفتی ۱۱,۷ میلیارد دلار و صادرات خدمات هم ۴,۵ میلیارد دلار بود. این ارقام و آمار ثابت می‌کند که سیاستهای

مبتنی بر شعار خودکفایی شکست خوردند و شکست دوره‌های دیگر را هم رقم زدند. در تحلیلات تاریخی، مهم میزان آمارهای مربوط به کاهش واردات و صادرات نیست، بلکه تعیین‌کننده اصلی، کیفیت روابط سیاسی و اقتصادی است. اگر دولت سازندگی ناتوان از پرداخت وامهای عقب‌افتاده‌اش شد و تورم به بالاترین درجه رسید، بخاطر دخالت و سلطه بلوکهای قدرت داخلی بود. منابع تاریخی خاطرنشان می‌سازند طی سه سالی که اقتصاد آزادسازی شد، قاچاق و تزویر موجب رساندن وامهای ایران به ۵۰ میلیارد دلار

شاخص قیمت ها : 1361=100

سال	شاخص قیمت ها	تغییر سالانه به درصد
1366	202.1	-
1367	246.5	22
1368	291.9	18.4
1369	361.7	23.9
1370	463.5	28.1
1371	611	31.8
1372	765.7	25.3
1373	1090.1	42.4

جدول ۲ - در فاصله ۷۳ - ۱۳۶۱ متوسط قیمت‌ها بیش از ده برابر شد.

گردید، در حالی که عایدات سالانه فروش نفت ۱۵ الی ۱۸ میلیارد دلار بود. گرانی، احتکار، تشدید فاصله طبقاتی، فساد و رانتخواری، رشد نقدینگی و سیاست‌های غیرتولیدی الیگارش‌ی تجارت‌پیشه، حیات جامعه را رو به زوال برد.

از سال ۱۳۶۸ الی ۷۰ نزدیک به ۱۱ میلیارد دلار از درآمدها تحقق‌نیافت و ۲.۱ میلیارد دلار بیشتر از برنامه هزینه‌شد، و مقدار کل کسری برای همین سه سال ۲۰.۵۵ میلیارد دلار شد که بعلاوه ۱۲ میلیارد دلار بدهی قبلی کل کسری برای آن سه سال ۳۲.۵۵ میلیارد دلار شد. بانک مرکزی نتوانست پاس‌خگوی متقاضیان ارز باشد. شاخص قیمت‌ها: قیمت‌ها نیز سه برابر شد:

۱۳۶۹ (۱۰۰) ۱۳۷۰ (۱۲۶,۶) ۱۳۷۱ (۱۶۸,۹) ۱۳۷۲ (۲۱۱,۷) ۱۳۷۳ (۳۰۱,۴)

افزایش جهشی دلار و نزدیک شدن آن به ۷۰۰۰ ریال (سال ۱۳۶۹)، نشانگر سلطه دلالی و سفته‌بازی روی دلار و از آن طریق نابودی ارزش ریال و ویرانی کل اقتصاد ایران بود. هنوز هم ایران بدون اتکای بر خارج نمی‌تواند از منابع استراتژیک نفت و گاز بهره‌برداری کند.

اصلاحات اقتصادی ایران طی چهار دهه از حیات خود همچنان با فقدان اجماع میان بلوکهای

سرمایه‌گذاری ثابت دولت به میلیارد ریال³²

مقدار تورم در رفته در 1373	1373	1372	
477.1	679.4	571	آموزش و پرورش
62.2	88.6	60	فرهنگ و هنر
331.4	471.9	441.9	بهداشت
28	39.8	49.3	رفاه اجتماعی
-	0	98.5	آموزش فنی
257.2	366.2	240.2	آموزش عالی

قدرت (الیگارش‌ی شیعی) روبرو است. توزیع ثروت و درآمد و برقراری عدالت اجتماعی بنا به همین دلایل تاریخی تاکنون در ایران صورت نپذیرفته است. از اوایل ظهور جمهوری اسلامی، شاید برخی مقاصد تولیدی وجود داشته بویژه در دوران صدارت رفسنجانی، اما تا به امروز منطق حاکم بر کلیه دولتهای بر سر کار آمده، تجاری بوده؛ زیرا تجارت به مدت زمان طولانی برای کسب ثروت همانند پیشرفت صنعتی نیاز نداشت و به این ترتیب عملکرد سیاسی برای تحکیم قدرت در نظام هم تسریع می‌گشت. الیگارش‌ی سیاسی- اقتصادی تقریباً به صورت کامل در دست محافظه‌کاران بوده و کلیه نهادهای تصمیم‌سازی، تصمیم‌گیری و اجرایی و قضاوت را در دست گرفته‌اند. هر سه قوه، شورای نگهبان و مجلس خبرگان در دست مدیرعاملان چیره بر نهادهای وقفی و نظامی با مرکزیت روحانیت است. اینها به نفع سیاست‌های خود به هر نوع کارشکنی و ضدیت با جناح‌های غیرخودی دست می‌زنند. شاید گفته شود که این نظام کاملاً مخالف سرمایه‌داری جهانی بوده و هست؛ در حالی که این حکم در بطن اجتماع ایران و نخبگان درستکار صادق است اما در بطن نظام حاکم چنین نیست؛ زیرا نظام از استقرار سرمایه‌داری نوع غربی ممانعت به عمل آورده اما سرمایه‌داری خاص خود را هم به عنوان بلوک قدرت داخلی و هم منطقه‌ای- جهانی علیه آمریکا و اسرائیل شکل داده که صرفنظر از گرایشهای خاص سیاسی، مذهبی، تبعیت کامل از سرمایه‌داری جهانی است.

تمامی دولتهای بر سر کار آمده در ایران **رستوریزاسیون** را مدنظر داشته‌اند نه اصلاحات ریشه‌ای را. جناح میانه‌رو هاشمی رفسنجانی بخاطر همین خصیصه در دوره‌های بعدی از اصلاح‌طلبان و در دوره آخر هم از جناح روحانی حمایت کرد، زیرا همه آنها هرچند خود

را مخالف اصولگرایان و محافظه‌کاران نشان می‌دهند، اما خصلت‌شان یکی است، لذا زود دست به پشتیبانی متقابل می‌زنند. حتی همیشه اصلاح‌طلبی و میانه‌روی دو جریان مشتق وابسته به نظام ولایی هستند که در مقابل بلوک محافظه‌کاری همان نظام ضعیف بوده‌اند. رفسنجانی در دوره دوم ریاست خود ناچار شد وزارتخانه‌های کشور، بازرگانی، اطلاعات و فرهنگ و ارشاد را به محافظه‌کاران واگذار کند. هر دو جریان میانه‌رو- اصلاح‌طلب و محافظه‌کار در حوزه سیاست‌های اقتصادی خارجی هم تحت تأثیر عملکردهای تخریبی **صندوق بین‌المللی پول** و **بانک جهانی** هستند. ساختار اقتصادی و اجتماعی مولد اساساً موجب بی‌نیازی و عدم وابستگی جامعه به نظام می‌شود، به همین دلیل خود نظام کاری کرده که تمامی اقشار فعال جامعه در حوزه اقتصادی در چارچوب ساختار اقتصادی- اجتماعی غیرمولد باقی بمانند تا خود با انحصار سیاست‌های توزیع کالاهای مصرفی، همیشه وابسته‌شان سازد و عنان کار در دستش باشد. بورژوازی دولتی رانت‌خوار همیشه مناسبات اقتصادی و سیاسی این چیرگی نظام بر تمامی توده‌ها و مراکز را تنظیم می‌کند. رانت‌خواری، فساد اداری، فقدان رویکرد علمی، نابرابری ثروت و درآمد و مدیریت الیگارشیک موجب افزایش فقر مردم و بحرانهای اجتماعی شده‌اند. در همان دوره بود که دخالت گروه‌های فشار بنیادگرایان در امور دولت به اوج رسید و آزادیهای مدنی را ممنوع و هر نوع مخالفت را سرکوب کردند. قتل‌های زنجیره‌ای بازتاب همین فشارهای خود نظام بود. مناطق کردستان، اهواز و بلوچستان هم با شدیدترین محرومیت روبرو شدند که هم‌اکنون در دوران روحانی هم با همان شدت ادامه دارد. بخاطر بهانه‌های امنیتی- سیاسی، هرگونه سرمایه‌گذاری کلان در شرق کردستان و بلوچستان و اهواز منع شده است. تنها سرمایه‌گذاری‌ای اعتبار دارد که دولتی باشد و عایدات آن به خزانه آن سرازیر شود نه خزانه بومی- محلی.

مواضع سیاسی ایران از دوران دولت رفسنجانی تا به امروز یعنی دولت روحانی تنها دو رویه در بر گرفته که هر دو نیز نمی‌توانند سیاست و اقتصاد ایران را از گزند حمله ویرانگر هژمونی سرمایه‌داری جهانی نجات دهند. در دوران سازندگی، رفسنجانی چند کار انجام داد: نخست، اینکه در **جنگ دوم خلیج فارس** در سالهای ۹۰ تا ۹۱ میلادی دخالت نکرد. روابط خود با عراق را با این بی‌طرفی و پذیرش قرارداد ۱۹۷۵ میلادی الجزایر از سوی عراق، عادی ساخت. آزادی اسیران جنگی و بازپس‌گیری مناطق اشغال شده توسط ارتش عراق از دیگر اقدامات آن دولت بود؛ اما دولت روحانی امروزه در مسئله اشغال عراق، سوریه و یمن دخالت مستقیم دارد. به اعزام نیروی نظامی سپاه قدس به آن کشورها دست می‌زند و درصدد ایجاد هلال شیعی است که می‌تواند برجام را هم فروپاشد.

در دوران رفسنجانی دولت در زمینه سیاست خارجی تا حدی دست باز داشت به همین خاطر بی‌طرفی را انتخاب کرد، ولی الیگارش‌ی حاکم باز در سیاست خارجی دولت مداخله نمود و تنش‌ها با آمریکا افزایش و تحریم‌های اقتصادی اعمال شدند. این جریان امروزه دولت روحانی را هم فلج ساخته و سیاست بی‌طرفی را نقض نموده، بطوری که به دخالت مستقیم نظامی در سوریه، عراق و یمن هم می‌پردازد. باند تجارت تسلیحات ایرانی در دست الیگارش‌ی حاکم است که موجب طرح بحرانی مسئله موشکی به اضافه مسئله هسته‌ای - برجام شده، بطوری که علیه این سیاست و رویه خارجی ایران، ناتوی عربی به ریاست عربستان شکل گرفته و گره بحران در یمن و سوریه کورتر شده است.

ب - دولت‌های اصلاح‌طلب

در دوره ریاست‌جمهوری محمد خاتمی، اصلاحات صرفاً جنبه سیاسی لیبرالیستی داشت و جوانب کثرت‌گرایانه و مدنی آن تنها ظاهری بود. از زمان انتخاب رفسنجانی تا روحانی غیر از جناح احمدی‌نژاد دولت و انتخابات در دست میانه‌روها و اصلاح‌طلبان بوده است. با وجود این نقایص، حتی نمی‌توان گفت که احمدی‌نژاد عنصر کاملاً موافق اصولگرایان بود؛ اما چرا همیشه سیاستهای محافظه‌کاران و الیگارش‌ی شیعی پیاده می‌شد، زیرا بدنه حوزه اجرایی از حیث تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری همیشه در ید قدرت الیگارش‌ی بوده و هست. چون رویه آنها مداوماً خشونت و ترور، دوزدن قانون و رد طرحهای دمکراتیک بوده است و چون طرح دمکراتیک قویای از سوی **البتیسیم**^۱ اصلاح‌طلبان ارائه نشد، بنابراین الیگارش‌ی به آسانی توانست آن را برهم بزند. برخی می‌گویند محافظه‌کاران چون از بابت موجودیت خود احساس خطر نمودند به این خشونتها دست‌زدند، اما برعکس، آنها تنها در انتخابات برحسب موضع‌گیری مردم شکست خوردند ولی چون دولتهای جدید اصلاح‌طلب را بخشی از نظام خود می‌دانستند و از دیگر سوشریانهای اقتصادی اجرایی را هم در دست داشتند و گذشته از نفوذ بلامنازع سپاه، حوزه سیاست را با افزایش اختیارات نظام ولایی در چنته داشتند، بنابراین خیال‌شان آسوده بود و از فروپاشی واهمه نداشتند.

تمام شعارهای خاتمی مبنی بر «تشکیل جامعه مدنی و آزادیهای آن، حاکمیت قانون و مردمسالاری دینی» (که به عنوان تئوری دستکاری شده بجای دمکراسی سکولار تعبیه شده بود) همه به نوعی پایه‌های ولایت فقیه را تحکیم و به لحاظ مدنی بیشتر مشروعیت می‌بخشید. شرایط به سمتی پیشرفت که این مسایل سبب بربادرفتن امید روشنفکران و دانشگاهیان با گرایش علمی

۱. دسته، گروه. در جامعه‌شناسی و فلسفه سیاسی به گروه کوچکی از مردم گفته می‌شود که با قرار گرفتن در رأس «هرم منزلت اجتماعی» و «امتيازات»، کنترل سهم نابرابر بزرگی از قدرت سیاسی یا ثروت را در اختیار دارند.

در برابر گرایش دینی شد و متعاقبا نیز در جریان واقعه ۱۸ خرداد دانشجویان هم به شدت سرکوب گردیدند. هرچند سیاستهای خاتمی و طرفدارانش موجب ایجاد فضایی نرم و چاپ کتابها، روزنامه‌های مخالف، آزادی نسبی بیان و غیره شد، اما در زمینه اقتصادی رکودها بیش از پیش گردید و ممنوعیت‌های سیاسی بر ضد ملیت‌های کُرد، بلوچ و غیره همچو تابویی سیاسی بقوت خود باقی ماند. در دوره خاتمی رویه خشونت آمیز علیه اپوزیسیون داخل و خارج از سوی اصولگرایان به ارث برده شد. ناسیونالیسم بیشتر تقویت و اعتراضات مردمی رادیکال شد. تنها دستاورد اصلاح طلبی ایجاد زمینه غیرمستقیم برای گسترش مخالفت‌ها با ولایت فقیه بود که در درازمدت به دلیل سیاست ضعیف اصلاح طلبان و عدم جداسدن آنها از بدنه نظام، زمینه را برای قویتر شدن خط ولایی فراهم آورد. اعتراضات کُردها غیر از انتشار چند روزنامه میانه‌حال و یا تشکیل بیهوده فراکسیون پارلمانی دستاوردی نداشت و حتی شکل غیردولتی به خود نگرفت. سیاست اقتصادی دولت در کُردستان هم بخاطر بحران‌زایی‌های محافظه کاران تفاوتی با دولت پیشین نداشت.

از جمله مسائلی که در خارج از چارچوب دولت اصلاحات نضج گرفت، مسایل زنان بود. دگراندیشان مخالف نظام به شدت به مدرنیته سرمایه‌داری گرایش داشتند و آب به آسیاب آن می‌ریختند. اکثرا هم در غرب پناهنده شدند. ناسیونالیسم شیعی اجازه نداد رژیم سیاسی‌اش که از دوران صفویه شکل مدرن تری بخود گرفته بود فروپاشد ولی در عوض مشروعیت ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی خود را از کف داد. سکولاریسم نتوانست در بدنه نظام نفوذ کند که البته تکیه‌گاه اقتصادی هم نداشت. سرکوب‌های الیگارشسی سیاسی ولایی و نظامی سپاه موجب شد کلیه جریانهای وابسته به غرب و سیاسیون داخلی با ناکامی روبرو شوند و جامعه و اقشار و گروههای آن تنها به سازمانهای غیردولتی (NGO) پناه برند که نه گرایش به غرب داشتند نه به داخل. علی‌رغم اینکه زنان ۱۳۹ سازمان NGO و مراکز آموزشی در سال ۱۳۷۹ ایجاد کردند، اما هیچکدام وضع اسفبار آنها را تغییر نداد و زنان همچو بردگان مدرن با دست‌مزدی کمتر از مردان به روال قبلی ادامه دادند. هر شکل و سازمان غیردولتی قطعا دورادور از سوی بلوکهای قدرت سیاسی- نظامی اصولگرایان و سپاه کنترل و بعدا برچیده شدند. خاتمی نتوانست سیاستهای اقتصادیش را فراتر از دوره رفسنجانی نظام و قوام بخشد و این شکستها با میدن در بوق و کرنای مسائلی چون «مردم‌سالاری دینی و گفتگوی تمدنها» لاپوشانی شد. حتی سیاست خارجی تنش‌زایی آن موجب شد عربستان به امید تشویق بیشتر جبهه مخالف نظام شیعی- ایرانی، آن را تضعیف نماید به همین دلیل در چارچوب اوپک بیشتر به دولت خاتمی نزدیک شد زیرا عربستان نه دارای تاثیر سیاسی در داخل ایران است و نه تأثیر نظامی. فلذا در دوران روحانی،

علیرغم تشکیل ناتوی عربی، این وضعیت کماکان ادامه دارد. تمایل خاتمی به گسترش روابط دیپلماتیک با غرب حاصلی نداشت و تنها ریسک تملک سرمایه‌های داخلی ایران از سوی خارجیها را افزایش می‌داد. غرب هم با بکارگیری سازمان ملل سال ۲۰۰۱ را سال «گفتگوی تمدنها» اعلام کرد چون همانند عربستان در تأثیرگذاری در داخل ایران ناتوان بود و سعی می‌کرد با نفوذ در حوزه سرمایه‌گذاری داخلی ایران، هم از سود کلان بازار آن بهره برد و هم روزنه‌ای برای پیشبرد ضدیت‌های سیاسی خود بگشاید تا نهایتاً به تغییر رژیم بیانجامد. این برنامه ستیزه‌گر نیز ناکام ماند؛ چون دولت خاتمی سرآمد بلوک قدرت در ایران نبود تا غرب در این کار موفق شود. حتی این مسئله موجب ادامه و افزایش خصومت‌های ایران با آمریکا-اسرائیل در دوره خاتمی هم گردید.

شاخص قیمت ها

1380	1379	1378	1377	1376
177/9	159/7	141/8	118/1	100

جدول ۴ - گزارش سالیانه بانک مرکزی برای ۱۳۸۰ ارقام زیر را به دست داده است.

بازاریان و روحانیون حاکم در الیگارش‌ی اجازه ندادند خاتمی به تغییر ساختارهای اقتصادی دست بزند، لذا با خشم فروخته تنها به برخی اصلاحات خرد بسنده نمود ولی این اصلاحات ریشه‌ای نبود و از امتیازات اقتصادی قدرتهای وابسته به اصولگرایان هیچ نکاست. حتی نتوانست قانون اساسی را در این زمینه تغییر دهد. هرگونه سرمایه‌گذاری خارجی در داخل به معنای سلب نفوذ اقتصادی از محافظه‌کاران تجارت‌پیشه بود. تمامی برنامه‌ها به بن‌بست رسید و قوه مجریه اصلاح طلب نتوانست در برابر قوه قضائیه و مقننه محافظه‌کار کاری از پیش برد.

پنج بنیاد غول‌پیکر وابسته به ولایت فقیه بعنوان عارضه سیستم، قریب ۲۰ درصد اقتصاد ایران را در دست دارند که براحتی می‌توانند با تراوش افکار کذایی هر دولت مخالف خود را فلج سازند. برخی صاحب‌نظران ادعا می‌کنند که خاتمی موفق شد دولت را مینیمالیزه و بسیاری مدیریتهای اداری و اجرایی را به خود مردم واگذار کند، اما با توجه به عدم تغییر قانون و گستردگی دولت موازی، چنین تحلیلی اغراق‌آمیز است. شاید نظمی نسبی به طرحهای اقتصادی داد و تا حدی انضباط مالی برقرار نمود، اما این امر مشمول بازار و روحانیون پرنفوذ در اقتصاد نشد و گذشته از آن، مالیات‌گیری و تمایل به افزایش صادرات غیرنفتی و یا هماهنگ کردن نرخ

ارز با بازار بین‌المللی ضرری برای بازاریان و روحانیون وابسته به رهبری دربرداشت. نرخ تورم از حد متوسط ۲۵٫۵ به ۱۵٫۷ درصد در سال ۸۳ خورشیدی کاهش یافت ولی اقتصاد نیمه‌ثبات آن همچنان تک‌محصولی باقیماند. ۱۵۶ میلیارد دلار درآمد ارزی نفتی همچنان بیشتر از ۳۸٫۴ میلیارد دلار درآمد ناشی از صادرات غیرنفتی بود. بنا به بررسی‌های صندوق بین‌المللی پول، «رونق اقتصادی ایران در دوران سوم توسعه شروع شده ولی هنوز هم با خطر شکست روبرو است» و در دولت روحانی همانند زمان خاتمی در اوج نیست. چرا؟ زیرا این طرح هژمونی خارجی و غربی بود که به امید نفوذ در ایران از راه اقتصاد، درصدد نفوذ سیاسی برآمد و در نتیجه موجب بهبود نسبی روابط و بهبود بسیار اندک وضعیت اقتصادی در دوران خاتمی گردید. به همین دلیل عامل اصلی این بهبود در درجه اول، اصلاحات اقتصادی داخل نبود، بلکه تأثیرگذاری گرایش‌های سیاسی خارجی بود. این سیاست‌ها امروزه در دوره روحانی تهدیدات بیشتری را متوجه ایران ساخته، لذا اقتصاد به شدت آسیب دیده است. سرمایه‌گذاران ایرانی همیشه به دلایل بی‌ثباتی سیاسی ترجیح می‌دهند بجای تولید صنعتی ریسک‌پذیر به صادرات و واردات و یا سرمایه‌گذاری در املاک و مستغلات شهری روی آورند. بازار پول و ارز در ایران بیشتر از سرمایه‌گذاری صنعتی - تولیدی طالب دارد، زیرا سودآورتر و سهل‌تر می‌باشد و به دلیل اینکه تحریم‌های خارجی سرمایه‌گذاری صنعتی - تولیدی را پرخطر ساخته است. این وضعیت دو پیامد دربرداشته: ۱- عدم پیشرفت و گسترش صنعت نوین روز. ۲- فقدان دانش و مهارت لازم در عرصه صنعت و فناوری. علت پیشرفت سرمایه‌داری تجارت پیشه بجای سرمایه‌داری صنعتی، همین امر است. این عقب‌ماندگی صنعتی چون توان رقابت با تولیدات و بازارهای جهانی را ندارد، موجب گشته تا تحریم‌های آمریکا ویرانگرتر عمل کنند، اما چون سپاه پاسداران و اصولگرایان کلیه شریان‌های حیاتی کشور از جمله راه و ساختمان، ارتباطات و مخبرات، پروژه‌های نفتی، عمرانی و بازاری، درآمد ارزی و غیره را برای مقاصد راهبردی در دست دارند، تحریم‌ها تأثیر چندانی بر آنها ندارد، ولی در عوض، تمام جریان‌های خارج از آنها، مردم و واحدهای صنفی کوچک و بزرگ با ورشکستگی و نابودی روبرو و قربانی ولع‌های آنان می‌شوند. حتی بانک‌های وابسته به نیروی انتظامی و سپاه و پنج بنیاد بزرگ وابسته به رهبری سرپا می‌مانند، اما دیگر بانک‌ها یا ورشکسته شده یا با این خطر روبرو هستند.

کل صادرات صنعتی ایران در دوران خاتمی در حد دو میلیارد دلار بود که به انباشت سرمایه و سرمایه‌گذاری و تولیدگرایی کمکی نمی‌کرد زیرا سرمایه‌داری و شیوه تولید آن بر ارزش افزوده فراوان متکی است ولی بخش صنعت و واحدهای تولیدی در ایران از ارزش افزوده اندک بخاطر برنامه‌های غیرتوسعه و تولید کلاسیک برخوردارند و بدین‌سان از چرخه

رقابت خارجی رانده می‌شوند. بخش صنعت ایران تا سال ۲۰۰۰ میلادی راکد بود و منطق با استانداردهای بین‌المللی نبود. فقدان قوانین و حقوق کارآمد و نفوذ زیاد نهادها و بنیادهای دولتی اختلاس‌گر موجب عقب‌ماندگی اقتصادی شده است. درآمدهای نفت هم مدام و به شدت در نوسان می‌باشد. در دوران صدارت خاتمی نام جوانان- دانشجویان و زنان و روشنفکران بسیار ورد زبانها بود و لیکن جنبش دوم خرداد از نوع جنبش رهایی‌بخشی بود که هم از آرمانهای جمهوری اسلامی عدول نمی‌کرد و هم به‌مثابه یک مذهب اصلاح‌گرای سرمایه‌داری جهانی منش یافت. بنابراین بخوبی از نارضایتی مردمی و مخالفان خارج از دایره نظام در راستای اهداف خود سود جست ولی دیری نپائید که فروکش نمود. ظرفیت بدوش کشیدن خواسته‌های مردمی و ارائه برنامه استراتژیک شفاف را نداشت. نه بحران بیکاری برطرف شد و نه شیوه تولید خارج از بلوک قدرت محافظه‌کار پایه‌ریزی گردید. ایران در چارچوب نظام خود همیشه دارای یک دولت رسمی و چند دولت موازی متشکل از دولت و کابینه آن، سپاه پاسداران، الیگارش‌های بازار و روحانیون، حوزه علمیه، قوه مقننه، قوه قضائیه، شورای نگهبان، مافیای صداوسیما و بنیادهای رهبری بوده است که کلیه آنها به نهاد ولایت فقیه ختم می‌شوند. ایدئولوژی تمامی اینها اسلام سیاسی و علم‌پراگماتیسم و منطق تجاری این دولت‌ها قوی‌تر از منطق تولید صنعتی پیشرفته مطابق با سرمایه‌داری گلوبال است.

در آنالیز اقتصاد سیاسی ایران ارائه آمار و داده‌ها که البته غیردقیق هم هستند زیاد مهم نیست. می‌توان این ارقام را برای ناکارآمدی دولت‌های پی‌درپی ایران مورد اشاره قرار داد، اما مهم تحلیل‌های ذهنیتی و روابط سیاسی است. نباید دچار تقلیل‌گرایی صرف سیاسی و یا صرف اقتصادی شویم. البته ارائه برخی آمار می‌تواند به تحلیل‌های ما یاری رساند. در دوران خاتمی بخش صنعت ایران رشد بسیار اندکی نمود و از کشورهای در حال توسعه عقب‌ماند. در این سالها سرانه ارزش افزوده صنعتی ایران از ۲۱۹ دلار به ۲۷۲ دلار و سرانه صادرات صنعتی از ۱۸ دلار به ۳۳ دلار افزایش یافت، در حالی که سرانه صادرات صنعتی جهان در کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۹۸ میلادی به ترتیب برابر با ۸۲۱ دلار و ۲۴۲ دلار بود. در دهه ۱۳۸۰ شمسی ۳۰ میلیارد دلار واردات و ۵ میلیارد صادرات غیرنفتی، تابلوی مفتضح اقتصاد آن سالها بود. در سال ۱۳۸۳ آخرین سال تصدی قدرت بدست خاتمی، صادرات ۶.۳ میلیارد دلار و واردات ۳۱.۰۸ میلیارد دلار و نرخ رسمی بیکاری در همان سال ۲۵ درصد بود. میزان رشد اقتصادی کاهش یافت. در سال قبل صادرات غیرنفتی ۵.۶ میلیارد دلار - واردات نیز ۲۱.۷ میلیارد دلار بوده. میزان کسری پرداخت‌های ایران (بدون محاسبه بخش نفت) ۱۶۶.۰۱ میلیارد دلار بود که با نزدیک به ۶۰ درصد رشد در یازده ماه سال ۱۳۸۲ به ۲۵.۵ میلیارد دلار رسید. ارزش پول ملی هم سقوط کرد. بدهی

خارجی افزایش یافت. همچنین افزایش کسری تراز پرداخت‌ها داشت و بیکاری رشد چشم‌گیری پیدا کرد. ارقام بالا یعنی سالانه ۲۹ میلیارد دلار کسری تراز تجاری داشته.

ایران نتوانست فناوریهای نوین و برتر را برای بخش صنایع خود جذب کند و آنچه هم حاصل شد ضد محیط‌زیست بود. یکی از علل این پدیده، محدودیت بسیار شدید نظام برای سرمایه‌گذارهای خارجی عنوان شده که مسئله‌ای اقتصادی است، اما ریشه اصلی، ذهنیت سیاسی جهان‌ستیز آن است. این امر اجازه نداد که در هیچ دوره‌ای اصلاحات اقتصادی بنیادین صورت پذیرد.

وقتی در ایران همواره بلوکهای قدرت نظام، از قدرت و اختیارات سیاسی گسترده‌تری به نسبت دولت و کابینه آن برخوردارند، دیگر پرواضح است که یک جنبش بی‌مبالات همچون «دوم خرداد» چگونه می‌تواند با این افسون‌زدایی‌ها به اصلاح ساختارهای اقتصادی و اجتماعی دست بزند! این به اصطلاح جنبش، موجودیتی متناقض داشت؛ از بدنه عریض و طویل نظام جدا نشده بود ولی از پشتیبانی سیاسی آن هم محروم بود، به همین دلیل تنها بر انتظارات اقتصادی-اجتماعی بدون اهرم سیاست افزود. فراتر از آن، حتی بورژوازی جدید و دولت‌گرا از پشتیبانی بلوکهای قدرت نظام ولایی محروم بود. طبق عادت ایدئولوژی **اسلام‌سیاسی**، نظام به شدت پوپولیست و پراگماتیست است، لذا از هر نوع طبقه و گرایش در درون آن مشاهده می‌شود. دولتهای اصلاح‌طلب همیشه در ایران از دوران رفسنجانی تا به امروز طبقاتی و ملی‌گرا بوده و کاراکتر **پوپولیستی** نظام را درک نکرده‌اند، لذا در برابر آن ضعیف ماندند و شکست خوردند. هیچکدام از دولتها به سبب تنافر ارزش‌ها با هم، موفق به پاسخگویی به منافع و مصالح طبقه متوسط جدید ایران نشدند به همین دلیل در برآوردن نیازها ناکام ماندند که خود به نارضایتی و فقر در میان این طبقه دامن زد. در سرمایه‌داری، هر نظام سیاسی حمایت این طبقه را از دست بدهد، با فقدان مشروعیت روبرو می‌گردد. «جنبش دوم خرداد» با آن همه مضیقه، پیش‌زمینه قوی اقتصادی و سیاسی را فراهم نیاورد، لذا بی‌برنامه و اندیشه ماند. بنیادگرایان وقتی متوجه این ضعف اصلاح‌طلبان شدند با خیال آسوده به نرمش قهرمانانه در برابر آن پرداختند. بلوکهای قدرت، هم از نظر اقتصادی و هم سیاسی موقعیتی برتر و سرآمدتر از دولت داشتند. حداقل، اصلاح‌طلبی انتظاری تحوّل‌خواه در ذهن و قلب مردم آفرید، اما افراطی‌ها به نفی مطلق آن دست زدند و این عمل خود را انقلابی عنوان کردند. خود اصلاح‌طلبی نیز شامل دو قشر بی‌ثبات میانه‌رو و تندرو بود به همین دلیل از انسجام سازمانی برخوردار نشد. در دوران خاتمی میانه‌روها اقلیت و پشتیبان اصلاح‌طلبان اصلی شدند ولی در دوران روحانی برعکس، اصلاح‌طلبان اصلی اقلیت شده و از

میان‌روی جناح روحانی حمایت کردند. اصلاح‌طلبی از حاکمیت قانون دم‌زد ولی به رستوریزه آن اقدام نمود نه اصلاح و تغییرش؛ از تفکیک قوا دم‌زد ولی در عرصه اجرایی فاقد قانونی علیه بلوکهای استیلاگر بود؛ از آزادی مدنی دم‌زد ولی بر سر سفره همان نظام قبلی. چنین بود که نیت آنها ایجاد تغییر ریشه‌ای در ساختار نظام ولایی بویژه ساختار اقتصادی-اجتماعی نبود. چرا؟ زیرا می‌دانستند از قدرت سیاسی کافی برخوردار نیستند. اصلاح‌طلبی انتظارات مردم برای ایجاد جامعه مدنی را بیش از پیش افزایش داد اما به این واقعیت نپرداخت که در زیرمجموعه نظام ولایی که چند بلوک قدرت **فرا دولت** (دولت پنهان) قرار دارند، چگونه می‌توان به تغییر همت گماشت. چون، تغییر در این زمینه‌ها در وهله اول به دگرش ذهنیتی-ایدئولوژیک نیاز دارد که خود مستلزم برچیدن بلوکهای منفی قدرت در حوزه سیاست است، لذا چنانچه جنبش اصلاح‌طلبی خودستا دست به چنین اقدامی میزد، عملاً خصومت با ولایت و کل نظام معیوب محسوب می‌شد. این امر موجب بروز اختلافات شدید درونی در صف اصلاح‌طلبان گردید و مردم را از این ناتوانی خویش آگاه نساختند. نکته مهم اینجاست اصلاح‌طلبان که قوه مجریه را در دست داشتند، آیا نمی‌دانستند که کابینه دولت‌شان اکثراً متشکل از بورژواهاست که به اخلاص دست‌زده و اجرائیات دولتی را به نفع خود جهت‌دهی می‌کنند؟ این بورژواهای نفوذی در صدد تغذیه از قدرت اجرایی دولت و قدرت سیاسی بنیادگرایان برآمدند. اولویت اصلاح‌طلبی هم تنها توسعه سیاسی به فراخور راهبردهایشان بود که از آن محروم بودند و هیچگاه در فضای شدیداً هم‌ستیزانه به آن دست نیافتند؛ لذا جرأت نکردند بخاطر یوغ کشنده استیلا بلوکهای قدرت یعنی بورژوازی بازار و روحانیون به توسعه اقتصادی بپردازند. نه فساد اداری رفع شد و نه فقر اکثریت مردم. گروههای دولتی طرفدار اصلاح‌طلبان خود مشکل اقتصادی نداشتند و روشنفکر مآبی می‌کردند، لذا در شعارهای آزادیخواهی جنبش در مجموع اقتصاد مردمی محوریت نداشت. هویت اصلاح‌طلبی اساساً از آنها چهره‌ای به عنوان جناح چپ نظام ولایی و رقیب جناح راست آن می‌نماید، آن هم رقابت و کشمکش بر سر اختیارات رئیس‌جمهور و رهبر. بنیادگرایان متشکل از بورژوازی طبقه بالای ولایی و اصلاح‌طلبان از طبقه متوسط و پائینی بودند. لذا چون هدف آنها تغییر رژیم نبود، نمی‌توانستند به لحاظ اقتصادی هم به سیستم منطبق با سرمایه‌داری پیشرفته صنعتی-تولیدی بیاندیشند. پارادایم آنها سرمایه‌داری سنتی ایران بود که با سرمایه‌داری گلوبال جهانی از منظر سیاسی چالش داشت. ساختار اصلاح‌طلبی چنان بود که به تقسیم قدرت و نه نابودی کانونهای قدرت گرایش داشت. آنها محروم از بنیان فلسفی و علمی، سازماندهی جنبشی را به صورت رادیکال علیه سازماندهی ولایی به انجام نرساندند. چرا؟ زیرا خود را بخشی از آن دانسته و نیازی به آن نمی‌دیدند. هدف، برخی تغییرات جزئی

بود و نه دگرش کلیت. مدارا و سازش با نظام اولویت سیاستهای آنها بود که سبب تفرقه و دودستگی در میان خود آنها هم شد. **سکولارها**^۱ و **ملی-مذهبیها** را در برنامه خود جای نداده بودند که موجب افشای چهره ولایت مداری آنها گردید. الیگارش‌ی بنیادگرای جناح راست هم از این همه نقصان و ضعف اصلاح طلبان مطلع بود، لذا به میل خود در تمام برنامه‌های دولت دست برد و یا آن را در حوزه اجرایی و اقتصادی دچار بحران ساخت تا مردم سرخورده و زده شوند. از استیضاح وزیران دولت گرفته تا سرکوب روزنامه‌ها، بویژه ترور سعید حجاریان، تئوریسین اصلاح طلبان و سرکوب تمامی مخالفان، هیچ عرصه‌ای نماند که بنیادگرایان به آشوب در آن دست نزنند. خاتمی در همان دوره دوم ریاست جمهوری خود بود که تسلیم خواسته‌های جناح راست شد و اظهاراتی در حفظ موقعیت داخلی و خارجی بویژه علیه آمریکا و غرب بر زبان می‌راند. طرفداری از ولایت فقیه از شکل‌گیری پشتوانه تئوریک برای اصلاح طلبان جلوگیری کرد و تنها خواهان سلب برخی اختیارات سیاسی ولایت مطلقه شدند. منش دینی و اسلام‌گرایی میان هر دو جناح راست و چپ نظام مشترک بود. اگرچه دین‌گرایی رژیم ماهیت آن را **ضدمدرنیته** نشان می‌داد، اما در عمل سیاسی و حیات اجتماعی بسیاری از مبانی آن را پیاده کردند. گروهی تصور می‌کنند مدرنیته‌گرایی در برابر دین‌گرایی رژیم شکست خورده، در حالی که اسلام سیاسی ایران، شکل اجرایی اما بحرانشناخته مدرنیته سرمایه‌داری مقهور است. اصلاح‌طلبی هم خارج از دایره آن نیست و تمام برنامه‌های تجاری گسترده و تولیدی ضعیف نظام از آن نوعی مدرنیته ساخته که انباشت قدرت و سرمایه در آن مشابه الگوی جهانی آن و اولویت‌دارتر از اقتصاد اسلامی است. اگر تنها سیستم بانکداری را با ترسیم خطوط مسئله‌دار بررسی کنیم، مسئله بخوبی اثبات خواهد شد.

از سویی جناح تحول‌خواه دارای استراتژی شفاف نیست و از دیگر سو الیگارش‌ی دارای منافع گسترده، چنان در بطن قدرت جا خوش کرده که با غارت درآمدهای نفتی و نیز در اختیار داشتن نیروهای نظامی چون سپاه پاسداران و ابزارهای قانونی، از هرگونه اصلاحاتی جلوگیری به عمل می‌آورد تا چه رسد به تغییر و دگرش ساختار نظام. بدون خشونت درونی، جناح چپ‌گرای نظام توان مقابله با آن ابزارهای زور را ندارد. با این اوصاف، تخاصم و توطئه‌نفته در درون نظام ایران، بالفطره و فوران لذت ستم است.

ج - حاکمیت اصولگرایان

انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری اثبات‌کننده وجود تفرقه در صف اصلاح طلبان بود.

۱. گیتی‌گرایی یا جدا‌انگاری دین از سیاست

چون نامزدهای اصلاح‌طلبان میانه‌رو و شبه‌رادیکال یعنی کروی، معین و هاشمی توان ایجاد ائتلاف با بصیرت نداشتند، لذا احمدی‌نژاد در قامت یک ناجی نحس با هاله‌ای از نور به دور سر ظاهر گشت و به پیروزی رسید. مردم می‌دانستند که اصلاح‌طلبان توان سیاسی ندارند، با این وجود اگر کمترین امیدی به برنامه‌های اقتصادی آن داشتند باز هم به نفع آنها رأی می‌دادند. اپوزیسیون خارج از کشور هم تنها دست‌نشانده غرب شده و جریانی انقلابی نبوده و نیست. **پارادایم**^۱ آن چیزی جز سرمایه‌داری و لیبرالیسم بیگانه با فرهنگ ایرانی نیست. حتی پس از چهل سال دوری از ایران، دیگر نه پایگاه اجتماعی دارند و نه تأثیرگذار هستند. رأی مردم به احمدی‌نژاد در واقع نشانه‌ی خشم آنها نسبت به اصلاح‌طلبان میانه‌رو و شبه‌رادیکال، بنیادگرایان افراطی و اپوزیسیون منفعل خارج از کشور بود. احمدی‌نژاد کاملاً از جنس اصولگرایی نبود. یک جریان خودویژه در درون آن بود که از او بهترین مهره ساخت. این جریان که «**مکتب ایرانی**» نامیده شده تنها امت‌گرایی شیعی و **پوپولیسم** سیاسی را در ایران ترویج داد و ضدیت با غرب و اسرائیل در سرلوحه برنامه سیاست خارجی آن بود. برقراری عدالت را شعار خود قرار داد و در بخش اقتصادی برنامه و پروژه‌ای برای توسعه تولید و صنعت قابل رقابت با خارج نداشت و همان عناصری بودند که به اقتصاد تجاری سنتی و سیاست سنت‌گرا عادت داشتند. تلاش نظام ایران برای حذف علوم انسانی از برنامه آموزشی به بهانه غربی‌بودن اساساً در دوره زمامداری احمدی‌نژاد اوج گرفت. همچنین شعارهای دولتهای پیشین را مضحک خواند. هرچند جریان نامبرده خود را عمیقاً ضد سرمایه‌داری و مدرنیته آن معرفی می‌کرد، اما محافظه‌کارترین مدرنیته ایرانی بود که چون هدف آن تغییر ساختار نظام ولایی نبود و اصلاحات را هم قبول نداشت، عوام‌فریبانه شعار عدالت را که مبهم بود، سرمی‌داد، در حالی که محافظه‌کاری نه تنها سرچشمه بی‌عدالتی‌ها و فقر را نمی‌خشکاند، بلکه با قساوت، تقویت‌کننده آن هم هست. جریان بنیادگرای احمدی‌نژاد قشرها و گروه‌هایی را مورد خطاب قرار داد که می‌دانست نسبت به سیاستهای اصلاح‌طلبان و میانه‌روها سرخورده و ناامید شده‌اند. اکثر مخاطبان او طبقه پائین بودند. خاتمی خواست پس از چند دهه با حرکتی شبیه رفسنجانی که «سازندگی» شعارش بود، تحت عنوان «**آبادگران**» پا به میدان بگذارد، اما نتوانست با فقر، رانت‌خواری و ستم سیستماتیک الیگارشسی نظام که خود بخشی از آن بود، مبارزه کند. آبادگران که طبل توخالی بودند ادعا می‌کردند با اصلاحات اقتصادی و سیاسی اصلاح‌طلبان پس از جنگ که آن را بیهوده معرفی می‌نمودند، مخالفت کرده و منشی بنیادگرا به عنوان جایگزین اصلاح‌طلبی برگزیدند. با انتخاب احمدی‌نژاد دیگر هیچگاه دولت به اصلاح‌طلبی بازنگشت و صرفاً پس از احمدی‌نژاد، روحانی

۱. الگواره یا پارادایم، سرمشق و الگوی مسلط و چهارچوب فکری و فرهنگی است که مجموعه‌ای از الگوها و نظریه‌ها را برای یک گروه یا یک جامعه شکل داده‌اند.

اعتدال‌گری را ترجیح داد. اصلاح‌طلبان شکست خورده هم عامدانه دنباله‌رو این خط اعتدال شدند. خود آنها هم که بسیار ضعیف هستند راهی جز این ندارند. احمدی‌نژاد می‌خواست با تکیه بر اقتصاد نفت‌محور، طبقه‌ای شبیه خرده‌بورژوازی به قول خودش از فقرا و محرومین بسازد تا ایدئولوژی آن، مکتب ایرانی باشد. در این مسیر خود را ضد سرمایه‌داری نشان داد اما سرمایه‌داری‌ترین مذهبی بود که دم‌کراسی را مضمحل‌کننده می‌دانست. ایدئولوژی مکتب ایرانی حتی از حیث سیاسی هم حیاتی‌تر از اقتصاد و توسعه اعلام و به شدت برای آن تبلیغ کردید. از امکانات دولت برای ترویج این افکار سوءاستفاده شد که بحران مالی بیشتری را دامن زد. اکثر پروژه‌های اقتصادی بخاطر این گرایش به بن‌بست رسیدند.

ساختار سیاسی دولت **احمدی‌نژاد** بخاطر ماهیت به شدت محافظه‌کار، مدام بحرانهای ویرانگر اقتصادی-اجتماعی تولید می‌کرد. این جریان می‌خواست قشرهای اسیر در حلیه‌های آبادهای حاشیه‌های شهری را در شهرک‌هایی تحت عنوان «**مسکن مهر**» در سراسر ایران گردهم آورد و از آنها ارتش اجتماعی خرده‌بورژوازان طرفدار خود بسازد. این قشرهای مستمند در سراسر جمهوری اسلامی مورد بی‌مهری دولت قرار گرفته بودند. جریان مکتب ایرانی حماسه‌سیاسی-اقتصادی یک جامعه بسته و محدود به خویش را در سر می‌پروراند و چون خود پیشتر پاسدار بود، به پایه‌های نظامی آن هم می‌اندیشید. اما احمدی‌نژاد شخصی کاریزما و صاحب تئوری فکری نبود که بتواند با الیگارش‌کی کهنه‌کار نظام ولایی دربیافتد. بورژوازی تجاری نظام ولایی بسیار قوی‌تر از خرده‌بورژوازی نوپا و ناامید جریان سیاسی احمدی‌نژاد بود.

آغاز دوره احمدی‌نژاد آغاز رسمی‌ترین دولت بنیادگرای آتش‌مزاج پس از دولتهای اصلاح‌طلب بازرگان، رفسنجانی و خاتمی بود. به همین دلیل سرمایه‌داران، مغزهای توانا و نخبگان به این نتیجه رسیدند که بنیادگرایی تازه خود را مستقر می‌سازد لذا فرار آنها به خارج شدت یافت. از سویی، نرمش قهرمانانه دولتهای قبلی جای خود را به رویکرد خشن نظامی دولت احمدی‌نژاد داد که بیشترین یاری را به جنگ‌طلبی سرمایه‌داری غرب رساند. مسئله هسته‌ای و اسرائیل به دو چالش بزرگ نظام با غرب مبدل گردید. این، مرحله دوم رویارویی با غرب پس از وقوع انقلاب بود. لذا ایران به شدت از فناوری، علم و سرمایه جهانی محروم گردانده شد هیچ، فراتر از آن، سرمایه‌های مالی و انسانی هم پا به فرار گذاشتند. در همان دوره اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد دهها میلیارد دلار سرمایه (گویا ۴۰ میلیارد دلار) از کشور خارج شد. ایران تا سال ۲۰۰۶ سالی بیش از ۳۰ میلیارد دلار کسری تراز پرداخت‌های غیرنفتی داشت که دلار از ۷ تومان به ۹۴۰ تومان رسید این تغییر به این معناست که برای مصرف همین ۳۰ میلیارد دلار واردات بجای ۲۱۰ میلیارد تومان، به ۲۸۲۰۰ میلیارد تومان نیاز هست. یعنی تنها از همین

یک منبع ۱۳۴۰۰ درصد افزایش قیمت وارد این اقتصاد شده. سال ۲۰۰۶ الی ۲۰۱۰ بیش از ۷۰ میلیون دلار واردات؛ کمتر از ۱۵ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی سالانه تحقق یافت.

جدول - تولید ناخالص داخلی هر بخش در سال ۲۰۱۱

کشاورزی (۱۰٪)، نفت (۲۵٪)، صنعت (۲۰٪)، خدمات (۴۵٪)

در دوران پس از آن، روحانی تلاش کرد تا این تنش‌زایی را با نخست، دورزدن تحریم‌ها و دوم، ایجاد رابطه اقتصادی با دول حامی آمریکا با ترفند جداسازی آنها از پیکره ائتلاف جهانی حل کند. البته پیشتر دولت احمدی‌نژاد و نظام ولایی توانسته بودند بخاطر بحران سرمایه جهانی که از سال ۲۰۰۷ میلادی آغاز شده، نفسی تازه بکشند. حتی این بحران آمریکا و اروپا را واداشت تا به توافق هسته‌ای بجای گزینه نظامی تن در دهند و نیز شکست پروژه «**خاورمیانه بزرگ**» آمریکا در عراق و سوریه بیشتر ورق را به نفع ایران برگرداند.

ضدیت با اسرائیل و نیز چالش هسته‌ای، اقتصاد نفت‌محور ایران را در زمان احمدی‌نژاد فلج و برنامه‌های تولیدی اندکی را که در دست اقدام بود، معطوف بدان تعطیل ساخت. درآمدهای نفتی ایران همیشه و در همه دوره‌ها بنا بر جناح‌بازی سیاسی توزیع شده است، این روند در زمان احمدی‌نژاد شدیدتر شد. تحریم‌ها و مسئله هسته‌ای بخاطر چالش با بلوکهای هژمونی جهانی، دیگر تقریباً در ایران دهه کنونی که روحانی سردمدار دولت آن می‌باشد، به بوتۀ فراموشی سپرده شده است. زوال سیاست خارجی علیه غرب و خاورمیانه و سیاست داخلی علیه ملل غیرفارس، دفتر زوال اقتصادی را ورق زده است. تورم ناشی از این وضعیت، بار تامین بودجه را بر دوش مردم انداخته. از زمان تشدید جدی تحریم‌های غرب تا به امروز، استفاده سیاسی از درآمدهای نفتی با وجود فروش کم نفت تحریم‌شده، موفقیت سیاستهای تحریمی آمریکا در زمینه منع تغذیه ارزی برای ایران و نیز استفاده سیاسی جناح‌های رقیب دولت و نظام از درآمدها، همه و همه موجب رکود اقتصادی شدید شدند. بانک مرکزی طی دهه گذشته مدام به صورت بی‌رویه پول به بازار تزریق کرده تا جلوی رکود بیشتر را بگیرد، اما این امر موجب افزایش تقاضا گشته در حالی که حوزه تولید تعطیل شده و جوابگوی جامعه در زمینه عرضه نیست. فقدان یا کمبود کالا هم موجب افزایش تورم گشته که امید غرب به تهدید بیشتر را تقویت نموده است. از سوی دیگر نهادهایی که پایه‌های نظام ولایی را تشکیل می‌دهند همه غیرتولیدی هستند از جمله «مرکز خدمات حوزه علمیه قم، نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها، سازمان تبلیغات اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، دفتر تبلیغات اسلامی در حوزه علمیه قم، شورای

هماهنگی تبلیغات اسلامی، دبیرخانه مجلس خبرگان، شورای نگهبان و سازمان صدا و سیما». در دوران احمدی‌نژاد از ناحیه بودجه سال ۱۳۸۵ بیشترین مقدار به «مرکز خدمات حوزه علمیه قم با افزایش ۱۴۷ درصدی» و «دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم با افزایش ۱۱۰ درصدی» تخصیص یافت. از دولت بازرگان تا روحانی، جامعه ایران هیچوقت آزادی سیاسی و اقتصادی نیافته و منش بنیادگرایی دوره‌های احمدی‌نژاد و روحانی را وخیم‌تر ساخت.

سال	1391	1392
نرخ تورم	28.6	32.1
نرخ رشد اقتصادی	-6.8	-1.9

جدول - نرخ تورم و رشد اقتصادی در سال‌های 91 و 92 (مرکز آمار ایران نرخ تورم و بانک مرکزی نرخ رشد اقتصادی را اعلام کرده‌اند)

د - میانه‌وری و سراسیب سقوط

در دوران حسن روحانی نیز ساختارهای سیاسی و اقتصادی اصلاً تغییر نکرده‌اند. بی‌گمان بدون تغییر ساختاری نباید امیدی به بهبودی و توسعه داشت. ناف اقتصاد در ایران به سیاست و دم سیاست هم به نهاد ولایی وصل شده و علم اقتصاد سیاسی بنیادگرایی همیشه یک ساختار اقتصادی مستقل از حوزه سیاست را منع کرده است. کلید تغییر ساختار هم دمکراسی است که این یکی در ایران، غربی و ضداسلامی معرفی می‌گردد. چون ساختار، بیمار و فاقد توان مسیریابی خلاق است، در صورت عدم تغییر، حتی اگر تمامی روشنفکران و نخبگان علم اقتصاد سیاسی گردهم آیند، کاری از دست‌شان برنخواهد آمد. کانون تحولات امروزه جهانی شده و سرنوشت ایران هم مستقل از تجربه جهانی نیست. **رانثربودن** دولت روحانی بخاطر تامین بودجه خود از ناحیه فروش نفت به میزان بیش از ۴۲ درصد در کنار تمرکزگرایی سیاسی، موجب فراگیرتر شدن دولت مطلقه بنیادگرایی در ایران گردیده که همانا اقدام دولت روحانی برای امضای قرارداد نفتی با شرکت خارجی **توتال** در سال ۱۳۹۶ اثباتگر این مدعاست. تمرکز سیاسی ایران بدون نفت از کف می‌رود چون مجبور می‌گردد به توزیع قدرت سیاسی دست بزند که تا به حال چنین نشده است. سپاه پاسداران و شاخه برون مرزی آن یعنی سپاه قدس، در داخل و خارج با انبوه‌زدایی عناصر فعال جامعه، امنیت فضای اقتصادی را به میزان غیرقابل تحمل از بین برده‌اند و تلاشهای روحانی برای امتیازدهی به سرمایه‌گذاران خارجی را با شکست مواجه می‌سازند. فروپاشی برجام نمونه بارز آن است. ایران در دوران کنونی که روحانی بر مسند قدرت

است، به دنبال ایجاد خط انرژی از طریق خلیج فارس، **هلال شیعی** از یمن تا سوریه و لبنان و در شمال هم آذربایجان با همکاری روسیه برآمده، اما بارها به دلیل تحریمهای غرب و نیز وجود اقتصاد جناحی نتوانسته به این هدف نائل آید و چه بسا هر بار اهداف سیاسی سپاه مهمتر از اهداف سیاسی دولت قلمداد شده است. ایران در خلیج فارس با عربستان و ناتوی عربی، در عراق و سوریه با کردها و آمریکا و در شمال هم با مانع اروپا، آمریکا و اسرائیل روبرو است؛ درحالی که روحانی تمارض به مدیریت تنش‌ها می‌نماید. آخرین تلاش روحانی در سال ۱۳۹۶ خورشیدی ایجاد خط انتقال انرژی از خلیج به کشور آذربایجان و از آنجا به اروپا بود، اما برنامه او به دلیل اصطکاک‌های سیاسی با مخالفت اسرائیل و آمریکا مواجه گردید. در اسفند ماه ۹۶ رؤسای جمهور افغانستان، ترکمنستان، نخست‌وزیر پاکستان و یک مقام عالی‌رتبه هند گردهم آمدند و یک قرارداد مهم گازی را برای آغاز عملیات احداث «خط لوله تاپی» به امضاء رساندند. این خط لوله قرار است گاز ترکمنستان را به افغانستان، پاکستان و هندوستان منتقل کند. ایران با از دست دادن فرصت و دیپلماسی انرژی صنعتی این موقعیت را از کف داد و بدین سان رقبای آن شاهراه‌های حیاتی بازار شرق ایران را از دستش خارج می‌کنند. این خط لوله تقریباً سه‌ونیم برابر میزان صادرات گاز ایران به ترکیه است که حذف ایران را رقم زده است. ایران خود در سال ۹۲ روند صادرات گاز به پاکستان را متوقف و وام ۵۰۰ میلیون دلاری به پاکستان برای احداث خط لوله پرداخت نشد، لذا ترکمنستان آن موقعیت را ربود. به دنبال آن، در سال ۹۷ پس از افزایش نرخ ارز و تحریم‌های پس از فروپاشی برجام توسط آمریکا، ایران اداره بندر چابهار را ناچاراً به هند سپرد و این کشور در مقابل خرید ۶۰ درصدی نفت ایران، حتی اجازه ندارد پول آن را با ریال پرداخت کند لذا با رویه می‌پردازد، ولی این پول را در بانکهای خود سپرده‌گذاری کرده و سپس با سرمایه‌گذاری آن در هند، تازه اگر توانست می‌تواند پول ایران را بدون پرداخت بهره به رویه پرداخت کند. در داخل، چون دولت بودجه خود را از نفت تامین می‌کند، خود را بی‌نیاز از مالیاتهای مردمی می‌داند، لذا به حمایت اجتماعی آنها هم چندان تکیه ندارد. حتی جامعه را به ابزاری برای اهداف دولت مبدل کرده است. آنها نه از راه قرارداد اجتماعی بلکه با رانت‌های منابع نفتی و معدنی، امنیت کوتاه‌مدت خود را حاصل کرده‌اند. این روند بویژه در شرق کردستان با غارت منابع معدنی و آب (سدسازی) و تا حدی هم نفت صورت می‌گیرد.

در ده ماه نخست سال ۹۶ سهم کالاهای سرمایه‌ای از کل واردات ۱۵٫۵ درصد، ولی سهم کالاهای مصرفی ۱۸٫۶ درصد بوده است که نشانه مصرف‌گرایی است. در کل، در این مدت بنا به آمارهای رسمی دولت ایران که نمی‌توان آن را دقیق هم دانست، ۳۷ میلیارد دلار صادرات و ۴۳ میلیارد دلار واردات داشته‌اند و تراز تجاری این کشور حدود منفی ۵٫۷ میلیارد دلار بوده.

تراز منفی تجاری هر ساله تکرار می‌شود زیرا درآمد دولت از ناحیه واردات هر سال افزایش می‌یابد. دولت در سال ۹۶ از ناحیه واردات ۲۴ هزار میلیارد تومان درآمد داشت که این رقم در سال ۹۵ معادل ۲۳ میلیارد بود. بودجه ۹۷ حدود ۲۳ هزار میلیارد درآمد را در افق برنامه‌هایش قرار داد. این در حالی است که قریب ۱۳ میلیارد دلار هم کالای قاچاق وارد این کشور می‌شود. تجمع چند میلیون تنی محصولات کشاورزی و بروز بحرانهای ازدیاد تولید، نشان از بی‌کفایتی مدیریت اقتصادی دولت دارد. واردات ۴۷ قلم کالا که پیشتر ممنوع شده بود پس از بازگشت تحریمها دوباره آزاد شد. واردات کالاهایی همچو پوشاک، باتری، سنگ و غیره موجب نگرانی تولیدکنندگان داخلی و رکود تولید در سال ۹۷ شد. اینگونه، «حمایت از تولید ملی» باد هوا شد. صادرات ایران و اقتصاد آن در دوره روحانی هم به شدت نفت‌محور بود. سقف بودجه تصویب شده سال ۱۳۹۷ برای کل کشور ۱۲۱۷ هزار میلیارد تومان بود که منابع عمومی شامل درآمدهای ناشی از فروش نفت و فرآورده‌های آن، درآمد ناشی از واگذاری دارایی‌های مالی و درآمدهای مالیاتی عنوان شد. بودجه عمومی کمترین میزان بود ولی بخش دیگر بودجه را شرکت‌های دولتی، بانکها و موسسات انتفاعی وابسته به دولت شکل دادند که میزان آن در لایحه مصوبه مجلس سال ۹۶ به ۸۳۳ هزار میلیارد تومان افزایش یافت. این رقم بیانگر استیلاي این شرکتها و بانکها بر حوزه رانت است. کلا آمارهایی که در خصوص رشد مثبت و منفی اقتصاد ایران از سوی مراکز آماري اعلام می‌شوند، غیرقابل باور هستند و واقعیت فساد مالی، رانت، بیکاری ناشی از آن و فقر را بازتاب نمی‌دهند. مثلا در بهمن‌ماه سال ۱۳۹۶ مسئولان دولتی تأکید کردند که بیش از ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار بیکار در کشور وجود دارد (دولت اعلام کرد که در سال ۹۷ قریب یک میلیون و ۳۳۳ هزار فرصت شغلی ایجاد می‌کند که بسیار ناچیز است) در حالی که این آمار واقعی نبود و باید چند برابر باشد، زیرا هم آمار بیکاران را دقیق اعلام نمی‌کنند، هم آمار بیکاران فصلی و شغلی را. دولت قبل از فروپاشی برجام تورم ۱۵ درصدی را ۸ درصد اعلام کرد و خواست مردم شیفته فریفتگی‌اش شوند، در حالی که این رقم پس از بازگشت تحریمها به صورت میانگین تقریبا در برخی اقلام به بیش از یکصد درصد و در برخی موارد هم به بیش از ۵۰ درصد رسید. حتی آمارها در خصوص میزان کسری بودجه‌های استانی به دلایل سیاسی اعلام نمی‌گردد. در استان **کردستان** بسیاری پروژه‌های نیمه‌تمام در سال ۹۶ خورشیدی در انتظار رسیدن بودجه تعطیل شدند. بودجه استان کردستان ۸ هزار میلیارد تومان اعلام شد، در حالی که کل پروژه‌ها به ۱۶ هزار میلیارد تومان نیاز داشتند.

رفاه‌طلبان و اشرافی‌های دوران روحانی گذشته از فساد و اختلاس، از حقوق‌های نجومی برخوردار شدند. طنطنه این رفاه‌زدگی و اشرافی‌گری موجب فاصله طبقاتی وحشتناک شد. حتی

بخش نظامی چون سپاه پاسداران طبقه‌ای به نام طبقه ولایی تشکیل داده که کل شریان‌های حیاتی اقتصاد را در دست گرفته و به میل خود دخل و تصرف می‌کند و می‌کوشد گسل میان خود و جامعه را ترمیم نماید. وضع موجود نشان می‌داد که در سال ۹۷ خورشیدی نرخ تورم به بیش از ۱۵ درصد می‌رسد که چندبرابر آن هم شد و موجب افزایش قیمت ارز و طلا گردید. این یعنی کاهش نرخ رشد اقتصادی و ناکامی دولت روحانی. دولت توان رساندن میزان تولید و صادرات به حد طبیعی خود را نداشت. از سویی افزایش قیمت‌ها در بازار جهانی آنقدر نبود که منابع قابل توجهی به اقتصاد ایران تزریق کند. در دوران روحانی بخاطر تهدیدات خارجی و داخلی، پول موجود در بانک‌ها خارج گردانده و به سمت بازار طلا، مسکن و بورس رفتند که هیچکدام تولیدی نیستند. همچنین ۶۸ درصد مساحت ایران در منطقه‌ای با «خطر زیاد» و ۹ درصد با «خطر بسیار زیاد» در برابر زلزله قرار دارد. این در حالی است که ۳۴ میلیون نفر در ساختمان‌هایی فاقد اسکلت‌بندی زندگی می‌کردند و سرمایه‌گذاری واقعی برای ساخت سازه‌های مقاوم از جانب دولت بسیار کم و یا غیرعلمی بوده‌وهست. فقر و محرومیت در مناطق کرمانشان در زلزله‌های سالهای ۹۶ و ۹۷ اوج دهشتناک بودن است. شکاف تورمی موجب شد هر ساله قیمت دلار افزایش یابد و سروصدای مخالفان بالا بگیرد. نظم ولایی بنیادگرا مذبوحانه می‌کوشد رفاه‌طلبی و اشرافی‌گری را محدود به حوزه دولت نشان دهد در حالی که کل نظام و مسئولان آن حقوقهای نجومی دریافت می‌کنند. کل نظام با این وضعیت بحرانی، سیاست «اقتصاد مقاومتی» را اعلام نمود که نقشه راه رهبری نظام است نه دولت. همین نظام پیشتر سیاست «تولید ملی» را اعلام کرده بود اما با تنش‌زایی داخلی و خارجی، این نقشه ریاضتی را برگزید. این نقشه مقطعی نیست، بلندمدت است، چون دولت و نظام ولایی درگیر تحریم و جنگ اقتصادی جهانی است. خامنه‌ای این سیاست متحجر با سیکل بسته را ناچاراً باز و علمی معرفی می‌کند. حتی آن را تولیدی تلقی می‌نماید؛ اگر درها به روی خارج بسته است، چگونه تولیدی می‌شود!

علی‌رغم وعده و وعیدهای روحانی، اما نمایندگان ناخرسند مجلس پنج سوال در برابر او در مجلس ۱۳۹۶ مطرح کردند که نشان از عمق فاجعه داشت: ۱- چرا دولت در کنترل قاچاق به عنوان یکی از مهمترین عوامل فلج‌کننده تولید ملی تاکنون موفق نبوده است؟ ۲- علت ادامه تحریم‌های بانکی با گذشت حدود دو سال علیرغم تعهدات برجای ایران چیست؟ ۳- چرا دولت نسبت به کاهش بیکاری تاکنون اقدام شایسته‌ای نداشته است؟ ۴- علت رکود اقتصادی شدید چندین ساله در دولت روحانی علیرغم تمام وعده‌ها و اعلام‌های مکرر مبنی بر عبور از رکود چیست؟ ۵- علت افزایش شتابان نرخ ارزهای خارجی و کاهش ارزش پول ملی چیست؟ این پنج سوال مربوط به بحرانهای اقتصادی دامنگیر ایران بود که هم بعد خارجی دارد و

هم داخلی. دولت برای رفع بحرانهای اقتصادی حتی قانون اساسی بد خود را هم اجرا نکرده و در صدد بود تا مشکلات اقتصادی، فساد و تبعیض را با برگزاری رفراندوم حل کند. این خواسته مضمّن کننده دولت به معنای فلج شدن آن از سوی بلوکهای قدرت مداخله گر بود. البته تصویب بودجه ۹۷ از سوی مجلس نشان داد که تا چه اندازه پوپولیستی است و با بی توجهی به نیازهای اقتصادی مردم، افکار عمومی را بدسرشته از مسیر واقعی اقتصاد طبیعی خارج می کند. خود مجلس و شورای نگهبان به دلیل فقدان کنترل هزینه ها، بسیار گرانقیمت اداره می شوند. مجموعه کارهای دولت، مجلس و شورای نگهبان در راستای ظاهرنمایی است نه بهبود شرایط اقتصادی. این سه، خود آنقدر حجیم هستند که هزینه های بسیار گزاف و نجومی در بردارند و با در نظر گرفتن هزینه های سنگین سپاه و بنیادهای وابسته به رهبری، چیزی از بودجه برای رفع فقر مطلق و بیکاری مردم باقی نمی ماند.

بحران اقتصادی آنچنان حاد شد که حتی دولت روحانی با افزایش میزان دستمزد نسبت به نرخ تورم، نمی تواند کاهش قدرت خرید مردم و کارگران را جبران کند. بانک مرکزی و مرکز آمار ایران دو نهاد برای ارائه نرخ تورم هستند که هر کدام نرخهای متفاوتی را در سال ۹۷ اعلام کردند. بانک مرکزی نرخ تورم را ۴۲ درصد اعلام و سپس بخاطر اعتراضات آن را از روی سایت خود حذف کرد. دولت هم دارای سیاستی مبتنی بر فشار الیگارشسی تجاری بود و اگر هم می خواست قدرت خرید را بالا ببرد، عمق بحران داخلی و خارجی روی هم رفته آنقدر زیاد بود که این کار حداقل یک دهه زمان می برد؛ بنابراین مردم با گذشت یک دهه آه از نهادشان برآمد و وعده وعیدهای دولت فقط سیاسی و عوامفریبانه بود. در سال ۹۶ در ایران ۶ میلیون بیمه نشده وجود داشت که دولت هیچ لایحه حمایتی برای آنها در دست نداشت و این روند در ۹۷ بدتر هم شد. گذشته از این، دهکهای میانی کشور در زمان صدارت روحانی کاملاً بی رمق شدند و تظاهرات سراسری علیه نظام در دیماه ۹۶ و آبان ۹۷ به همین دلیل اقتصادی- معیشتی مزید بر دلیل سیاسی بود. کمبود بودجه و نیرو در آموزش و پرورش به چالش مهم نظام در تعلیم و تربیت مبدل شد لذا طرحی به نام «**معلم تمام وقت**» در ۹۷ برای کار کشیدن بیشتر از معلمان تصویب کردند. افزایش قیمت ارز، رشد نقدینگی سرگردان، افزایش چندین برابری میزان چکهای برگشتی، رشد بحرانی بیکاری، دستمزدهای عقب افتاده، تعطیلی صدها واحد صنفی در هر استان و غیره نشان دادند که اوضاع اقتصادی بسیار خراب است. نقدینگی زیاد و سرگردان در ایران دولت را واداشت که به حذف صفر از پول در ۹۷ بیاورد که اثر آن هم بلندمدت خواهد بود. هدف آنها کنترل حجم نقدینگی بود اما در عوض می توانست خطر افزایش تورم توهمی را به دنبال داشته باشد. البته حذف صفر بر درآمدهای صادراتی تأثیری ندارد لذا جنبه داخلی خواهد داشت.

چه بسا نوسان در ارزش ریال در برابر دلار می‌تواند اثر حذف صفر را خنثی کند. تورم بالا در هر کشوری یک آستانه دارد. اگر آستانه تولید تقویت گردد آنگاه رکود اتفاق نمی‌افتد لذا حذف صفر مثبت واقع می‌افتد، اما اگر آستانه تورم به واسطه فزونی نقدینگی سرگردان باشد و منجر به رکود گردد، آن کار خطرناک خواهد بود و نوعی که در ایران اتفاق افتاده بخاطر وجود نقدینگی است. وقتی اقتصاد به شدت بیمار است، هر تغییری، اسمی خواهد بود نه حقیقی. یکی از معضلات اساسی اقتصاد ایران ایجاد نقدینگی بدون پشتوانه بخاطر سیاستهای تنش‌زا با جهان است. این سم مهلک، نقدینگی و پول خلق شده توسط بانک است. چون تحریم وجود دارد پس رژیم نمی‌تواند به سیستم «پول ثابت» دارای پشتوانه بازگردد. اینکه پول دارای پشتوانه طلا باشد یا نه مسئله‌ای سرمایه‌دارانه است نه اسلامی. به اسلام و شروع آن هیچ ربطی ندارد. اگر متولیان اقتصاد ایران آن را ربط می‌دهند برای دلخوش کردن مردم به یک چیز خیالی است.

نظام جمهوری اسلامی در دهه چهارم عمرش همانند سابق ولی بیشتر موجودیتش به حفظ طبقه متوسط وابسته است. زیرا کاراکتر نظام ولایی به عنوان اقتصاد تجاری اسلامی و یکی از مذاهب بد سرمایه‌داری جهانی چنان است که با سویه‌های تزویری، طبقه متوسط را ابزار پیشرفت یا سقوط خود می‌سازد. در سال ۹۸ ارزش پول ملی ایران قریب ۱۵۰ درصد کاهش یافته و بطور میانگین، قدرت خرید مردم ۵۰ درصد کم شد. میانگین حقوق و دستمزد دو میلیون تومان و قیمت کالاها هم بین ۳۰ تا ۱۲۵ درصد افزایش یافت و در آینده موجب شد که بازار کار، کالا و پول قفل شود. پس از خروج آمریکا از برجام، روحانی کاملاً بسوی خامنه‌ای و سپاه چرخیده و چیزی به نام میانه‌روی دیگر حکایتی بیش نیست. در دولت دوازدهم روحانی طبقه متوسط بخاطر سیاستهای بد در حال از بین رفتن بود و سپاه پاسداران از ذبح این قربانی بزرگ نظام در راستای اهداف استثمار خود ابایی نداشت و با این عملکرد، پالس‌های معناداری به دول متخاصم داد. از میان رفتن طبقه متوسط و کاهش قدرت خرید آن طبقه فاجعه‌بار بود، زیرا این دقیقاً چیزی بود که غرب با اعمال تحریم‌ها به دنبال آن می‌دوید. این طبقه، طبقه مولد است که در صورت نابودی، کل ارگانسیم نظام را دچار سکنه خواهد کرد.

دولت همیشه نرخ «تورم دفتری» را اعلام می‌کند نه «تورم واقعی» یا تورم منهای رکود» را. حتی با احتساب بدهی‌های معوقه دولت، هر سال کسری بودجه افزایش می‌یابد. پس دولت دوازدهم هم تکرار دولتهای قبلی بود و اقتصاد ایران چشم‌اندازی امیدوارکننده نخواهد داشت مگر با اصلاحات اساسی در زیرساختها و مدیریت.

در این دوره از زمامداری، مسئولان و کارگزاران اداره امور اقتصادی ایران با توسل به ذهنیت اقتصاد دولتی و تعلقات آن می‌خواهند قوانین مربوط به اقتصاد آزاد نئولیبرالی را پیاده

نمایند و عوامفریبانه اعلام می‌کردند که افزایش قیمت ارز موجب افزایش صادرات غیرنفتی می‌شود. در حالی که اقتصاد ایران تک‌محصولی و وارداتی آن هم بدون استحکام استراتژیکی است، پس چنین چیزی شدنی نیست و تنها یک فریب بود و نابسامانی اقتصادی را تشدید کرد. اقتصاد متمرکز دستوری دولتی سرمایه‌دارانه ایران امروزه با مدل اقتصاد آزاد سرمایه‌داری گلوبال همخوان است. حتی اقتصاد مقاومتی دربرگرفته شده با آن متعارض است، زیرا این اقتصاد یعنی کار بیشتر ولی رفاه کمتر. اقتصاد ایران دولتی و دستوری است و لذا وارداتی، اما اقتصاد آزاد بر محور صادراتی برقرار است که ایران چنین نیست. در سال ۹۷ و پس از بازگشت تحریم‌های شدید، خصوصی‌سازی وحشتناکی براساس ماده ۴۴ قانون اساسی و با تحدیدات سازمانی آغاز شد که در هیأت کارگران هفت‌تپه به اوج فاجعه رسید. این بیماری کل ایران را دربرگرفت چون دولت ناتوان شد و بار را بردوش خصوصی‌ها انداخت. در شرایطی که فساد گسترده در واگذاری بنگاه‌های دولتی به بخش خصوصی عیان شد، دولت روحانی همچنان بر افزایش سهم بخش خصوصی در اقتصاد اصرار ورزید؛ لذا جلسات هیأت واگذاری اصل ۴۴ قانون اساسی مدتها برگزار نشد. «عبدالله پورحسینی»، رئیس سازمان خصوصی‌سازی ایران در اواخر ۲۰۱۸ استعفا داد. او به فساد اقتصادی هم متهم گردید. خصوصی‌سازی و واگذاری بنگاه‌های دولتی به محل اعتراض و بی‌کارسازی کارگران و رانت‌خواری تبدیل شده است. تمامی بنگاه‌ها بدهی زیادی بالا آورده‌اند و این خصوصی‌سازی برای «رد دیون» است. بدهی دولت در سال ۹۶ به میزان ۵۴۶ هزار و ۸۰۷ میلیارد تومان از سوی سازمان برنامه و بودجه رژیم اعلام شد که در راستای تعدیل روان جامعه اعلام کردند و می‌تواند بیشتر باشد. چرا که ایران جزو کشورهای نخست بدهکار در جهان است. خریداران شرکتهای دولتی هم پس از تملک اقدام به «جرح و تعدیل نیرو»، «تعطیلی واحد تولیدی» و گاهی نیز «تغییر کاربری» کردند. هدف تحریم‌ها که همانا ایجاد «آشفته‌گی موثر» است در ایران از این لحاظ بخوبی مشاهده شد و خصوصی‌سازی در واقع به این معنا بود که ایران هول برش داشته.

تقریباً ۶۰ میلیارد دلار واردات در سال ۹۶ ولی تنها ۲۰ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی به معنی اثبات دروغ‌گویی دولت بود. این بلای اقتصادی بخاطر قانونمند نبودن خود دولت بود. تجار ایرانی بخاطر این بی‌مبالاتی هر صادراتی که می‌کردند، ارز حاصل از آن را به خزانه داخلی باز نمی‌گرداندند بلکه به بانکهای خارجی واریز می‌کردند و این یعنی خروج و فرار سرمایه به صورت کالا و عدم بازگشت وجوه حاصله. تمامی این سرمایه‌ها از طریق بانکها، صرافی‌ها و یا مراکز صادرات کالا خارج شدند پس دولت از آن مطلع بود. حضور عوامل دولتی در اتاق بازرگانی هم به نفع اعضای اتاق بود زیرا می‌توانستند با سوءاستفاده از آنها کارهای خود را بدون

دردسر انجام دهند. هیأت نمایندگان اتاق بازرگانی متشکل از تجار مجرب، خوشنام و موفق است و بیشتر باید بخش خصوصی آن را اداره نماید. نباید انتخابات آن هم رسانه‌ای شود چون فسادآور می‌شود و بسیاری افراد سودجو غیرمجرب وارد آن می‌شوند. این ورود همراه با سود به مراتب بیشتر است. برخی دهها میلیون تومان در انتخابات برای ورود هزینه و آن را هم رسانه‌ای و تبلیغاتی می‌کنند که فسادآور است. دولت ایران هم سکوت می‌کند. سیاست تجاری و مدیریتی دولت تنها می‌تواند چیزی قریب ۱۰ میلیارد دلار ذخیره ارزی حاصل کند در حالی که این رقم در مقایسه با کشور چین با تولید ثروت و ذخایر ارزی ۱,۳ تریلیون دلاری، چیزی نیست. چون قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی تفکیک نشده، رکود مدام افزایش می‌یابد و لذا اقتصادی که مدیریت آن می‌بایست با اجماع دولت و مردم انجام شود، بخش مردم از آن حذف می‌گردد.

امروزه بخاطر سیاست تنش‌زایی، دسترسی پایدار ایران به بازارهای خارجی، تکنولوژی و منابع مالی بسیار محدود است. سیاست دولتی و سیاست خارجی سپاه پاسداران به‌مثابه مظهر سلطه، اقتصاد را به دنبال خود می‌کشد. سپاه و دولت در کسوت یک عامل سلطه، توزیع درآمدها در داخل را نابرابر ساخته‌اند. اقتصاد انحصاری است لذا نمی‌تواند رقابتی و آزاد باشد و یا خصوصی گردد؛ دولت در ۹۷ به زور خصوصی می‌گرداند، به همین دلیل هم سرمایه‌های انسانی یعنی دهک‌های میانه و پائینی به شدت متضرر می‌شدند و نمی‌توانستند نقش ایفا کنند. در ایران، حکمرانی، دولت‌محور است یعنی رفاه، متکی به دولت است نه سرمایه انسانی. اقتصاد اگر سیاست‌محور باشد، اشکالی ندارد، ولی اگر دولت‌محور باشد، ضد اقتصاد و ضد بازار است. اقتصاد دوران روحانی یا دارای رشد منفی بوده یا نسبی که در این صورت هم سطح درآمد مردم را افت داد و تقاضا را کاهش. کاهش تقاضا هم در زمان تحریم‌ها موجب افزایش موجودی انبار واحدهای تولیدی شد. رشد تولید در صنایع در دوره مذاکرات هسته‌ای منفی بود. به دلیل عدم رشد صنایع تولیدی، سرمایه‌داران بیشتر سرمایه خود را در بخش مسکن و مستغلات شهری و اجاره‌ای بکار گرفتند. در سالهای اخیر که رکود افزایش یافت، بازار مسکن و واحدهای تولیدی ابزارآلات ساختمانی هم با رشد منفی مواجه شده و روشن است که مسکن رابطه گسترده با بخشهای مختلف اقتصاد دارد. نبود توازن میان عرضه و تقاضا، کاهش ۵۰ درصدی تولید، عدم توجه وزارت راه و شهرسازی به برنامه مسکن اجتماعی، کاهش قدرت خرید و همسان نشدن تسهیلات بانکی با رشد قیمت مسکن در سال ۹۷ موجب رکود تورمی در معاملات مسکن به میزان کاهش ۶۲ درصدی شد. در کل، روابط بین‌الملل، اصلاح نظام بانکی و توان بودجه دولت بر اقتصاد و معیشت تأثیر بسیار دارند، اما عوامل اقتصادی سپاه به عنوان سرمایه‌گذاران و تجار و نیز به عنوان مدیر در نهادهای دولت بر هر مقوله استیلا دارند. در ساختار سیاسی ایران، مسئولان

از سمت و جایگاهی به سمت دیگری منتقل می‌شوند و رویه‌ای معمولی شده، زیرا هنگامی که فرد از ریاست نهاد خاصی استعفا می‌دهد یا برکنار می‌گردد، از سیاست کناره‌گیری نمی‌کند، بلکه چنان رایج گشته که حتی پیش از کناره‌گیری از سمت سابق، جایگاه جدید او مشخص است. اتهامات مدیریتی و مالی آنها هم آنقدر زیاد است که به دلیل باندبازی‌ها، دستگاه قضایی هم مستقل باقی نمانده تا آنها را بررسی کند. سیستم نظارتی عادلانه وجود ندارد تا بدون در نظر گرفتن مناسبات سیاسی اقدام کند. نمونه بارز و جنونی آن در دوره قبل، احمدی‌نژاد بود که از استانداری تبریز به ریاست جمهوری رسید و امروزه هم محمدباقر قالیباف است همان راه را طی می‌کند و رییس مجلس شده. فساد مالی درونی هم که نمونه آن شهرداری تحت مسئولیت قالیباف بود بیداد می‌کرد، چون تحریم و فساد موجب مقروض شدن شهرداری تهران در سال ۱۳۹۶ به میزان ۶۰ هزار میلیارد تومان شد.

اقتصاد کلان به دو ستون صادرات و واردات نیاز مبرم دارد. نرخ تورم هم به وضعیت عرضه و تقاضای کالا و خدمات در دو حوزه صادرات و واردات بستگی دارد و حیات شهری شده یک بحران بزرگ می‌باشد. درصد جمعیت شهری ایران در سال ۱۳۹۰ برابر با ۷۴ درصد بود. اقتصاد کماکان برای رفع نیازهای خود و تامین بخشی از نیازهای خارجی نیازمند تعامل با دنیای خارج است که این شاخه، نرخ ارز را تعیین می‌کند. تولید کالا و خدمات و نرخ ارز هر دو «بازار کار داخلی» را معین می‌سازند. ضعف هر دو، نرخ بیکاری و نرخ دستمزد را به حد بحرانی می‌رساند. قرائن و مستندات محکم نشان می‌دهند که وقتی الیگارشی دولت و نظام در پی کسب سود بیشتر و انباشت نامتناهی سرمایه و قدرت وارد عمل می‌شوند، تمامی اقتصاد کلان دچار آشوب شده و نرخ بیکاری و دستمزد اکثریت جامعه را با فقر روبرو می‌سازد و تنها دهک‌های بالایی از این امواج متلاطم و بی‌رحم جان سالم بدر می‌برند. وقتی نرخ ارز افزایش می‌یابد، دیگر افزایش صادرات غیرنفتی کالا و خدمات بر اثر کاهش ارزش پول ملی و ارزان تر شدن صادرات، نمی‌تواند تقاضای ارز را جبران کند، لذا چیزی که گریبان گیر دولتهای یازدهم و دوازدهم شد، همین دسته‌ای مداخله‌گر سیاست از بالا و اقتصاد کلان آن بود که در کنار سیاست‌های غلط بانک مرکزی اسلام‌ستیز، نظامی تحت عنوان «**نظام روی**» (رباخواری) که قوانین موضوعه فراتر از اسلام و شریعت را وضع می‌کند و به‌عاریه می‌گیرد، بروز داد. هم مرکز پژوهش‌های مجلس ایران و هم صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی رشد اقتصادی منفی ۳٫۸ تا ۵٫۵ درصدی را برای سال ۹۸ در ایران اعلام کرده‌اند که در سال‌های ۲۰۲۰ و ۲۱ میلادی رخ داد. رشد اقتصادی ایران هم منوط به تغییرات جهانی قیمت نفت، رفع تحریم‌ها و تامین منابع ارزی بیشتر از ناحیه فروش نفت خواهد بود. پیش‌بینی آینده اقتصادی ایران بیهوده است زیرا اقتصاد در آن عرصه از

منازعات به شدت از جریانات سیاسی تأثیر می‌پذیرد. لذا بخاطر دخالت‌های سیاسی نظام ربوی دیگر بحث علمی از سه شاخص اصلی اقتصاد یعنی «تورم هسته، نرخ ارز واقعی و بیکاری طبیعی» بیهوده است و فقط عوام‌فریبی اقتصاد سیاسی به مثابه یک شاخه علمی ساختگی است. ایران کشوری است که آنقدر از منابع غنی طبیعی برخوردار است که هیچ مشکل اقتصادی نداشته باشد، پس ریشه بحران، اقتصادی نیست، بلکه عوامل سیاسی ضد اقتصاد علت هستند.

بخاطر دشواری نقل و انتقال پول به داخل و خارج از ایران، هم بر اثر تنش‌های سیاسی این کشور با خارج و هم رانت اقتصادی، عدم حضور نمایندگان بانک‌های خارجی، فقدان نهادهای واسطه بین‌المللی برای تکمیل فرایند سرمایه‌گذاری و متصل نبودن بازار سرمایه ایران به بازارهای جهانی چنان وضعیتی پدید آورد که تنها نظام ربوی الیگارشی سیاسی-اقتصادی داخلی از سودها منتفع می‌شد. بسیاری کشورها پالایشگاه‌های خود را با فرمول نفت سبک و سنگین ایران احداث کرده بودند که پس از بازگشت تحریمها سیستم خود را عوض کردند لذا غیبت ایران در بازارهای جهانی موجب فراموشی آن در بازار نفت، فرش و ... شد. هند و پاکستان برندهای فرش ایرانی را تولید و در بازارهای بین‌المللی عرضه کردند. کاهش شدید صادرات و افزایش هزینه‌ها ایران را در گردابی بزرگ گرفتار کرد و برچیدن سباسب زمامداری آن نزدیک شد. یکی از شواهد قوی دخالت نظام ربوی، عدم توانایی دولت در واقعی کردن نرخ ارز متناسب با نرخ تورم در ایران بوده و هست. این نظام با این کار بحران آفرینی کرد تا دولت روحانی دیگر دم از اصلاحات نزند. بازاریان وابسته به نظام ربوی به تعیین تصاعدی نرخ ارز دست زدند و بهانه آنها رونق اقتصادی بود. هم‌وغم تمامی نظام ربوی این است که اقتصاد را چنان نظم دهد تا ارزش افزوده ایجاد کند که تقلیل‌دهی بحران اقتصادی به یک جزء، روشی سرمایه‌دارانه است. فساد اقتصادی موجب بی‌اعتمادی بیشتر مردم نسبت به نظام شد. از بین رفتن اعتماد مردم نسبت به نظام و دولت، رکود شدید اقتصادی، افزایش رانت‌خواری و پارتی‌بازی، تجمل‌گرایی و اشرافی‌گری، از دست‌رفتن سرمایه‌های ملی و مالی ایران، شکاف طبقاتی و تبعیض اجتماعی از جمله مواردی هستند که فساد نظام موجب آن شده و مدام اختلاس‌های بزرگ افشای می‌گردد. فسادگران در ایران شبکه‌ای و سیستماتیک عمل می‌کنند لذا براحتی به پولشویی دست می‌زنند و همانها با تصویب **FATF** (گروه ویژه اقدام مالی جهت مبارزه با پولشویی و تامین مالی تروریسم) و محدودیت پولشویی مخالفند که البته خود، سردمداران نظام هستند.

سیاست‌های حمایتی دولت از تولید و اشتغال در سال ۹۷ الی ۱۴۰۰ ش همچنان دچار دوگانگی بود. چطور می‌توان در فقدان تولید، اشتغال ایجاد کرد. پس بودجه آن سالها همچنان ناکارآمد گشت. کسری بودجه یعنی عدم رشد اقتصادی. پس تورم تک‌رقمی نشد و مردم همچنان شاهد

رکود، بیکاری، گرانی، بی‌پولی، رشد نقدینگی، افزایش فاصله طبقاتی و ... شدند. عدم آرامش و رفاه. لشکر بدون کار در سال ۹۷ با ۵۶ هزار و ۳۷۴ نفر افزایش به سه میلیون و ۱۵۹ هزار نفر رسید که البته این آمار دولتی است و آمار حقیقی بیش از این بود. سالانه ۸۰۰ هزار نفر نیروی متقاضی کار جدید به آمار افزوده می‌شد. نرخ مشارکت مردان در کار ۶۴٫۴ درصد بود. نرخ بیکاری جوانان تا ۳۰ سال ۲۷ درصد بود. نرخ بیکاری در ۹۷ برای مردان ۱۳٫۴ درصد و برای زنان ۲۷٫۹ درصد بود. یک کارگر ۱ میلیون و ۲۰۰ هزار تومان دستمزد می‌گرفت که نمی‌توانست افزایش ۲۰۰ درصدی قیمت‌ها را تحمل کند. جمعیت کارگری در ایران ۱۳ میلیون بود که با احتساب افراد تحت پوشش آنان، ۵۳ میلیون نفر بود که قدرت خرید نداشتند.

میانگین حقوق خالص در سال ۲۰۱۹ :

خانوارهای شهری : ماهیانه معادل ۱۶۰ دلار آمریکا

خانوارهای روستایی : ماهیانه معادل ۱۳۰ دلار آمریکا

در دوره دوم دولت روحانی زنان در حالی از عرصه مدیریت حذف شدند که با ستم مضاعف و تبعیض در خصوص دریافت دستمزدهای کمتر از مردان روبرو شدند و قوانین اقتصادی ایران آنان را به صورت بی‌رحمانه به حذف سیاسی و دریافت دستمزد کمتر از مردان محکوم نموده است. نه تنها اجازه داده نشد زنان به مقام وزارت برسند، بلکه انتصاب به عنوان معاون وزرا هم فراموش شد. مصوبه شورای عالی اداری هم مبنی بر سهمیه ۳۰ درصدی زنان در مناصب مدیریتی اجرایی نشد. در اواخر آن دولت قرار شد ۳۰ درصد از مناصب دولتی در اختیار زنان قرار داده شود ولی در دولت روحانی میزان آن بسیار کم بود. این قانون همراه با لایحه «منع خشونت علیه زنان» قرار شد توسط مجلس مردسالار ایران برای زنان تصویب شود اما مخالفت‌های بسیاری علیه آن وجود داشت.

حاکمیت ایران طی چند دهه گذشته تنها کاری که انجام داده، تجزیه و دو قطبی کردن جنبش زنان بوده است و زن‌ستیزی‌اش سر به آسمان می‌ساید. در ایران مطالبات حقوق زنان همیشه از سوی پیشگامان زن به پیش برده می‌شود، اما حکومت کاری کرد که بسیاری از زنان به تصور مصونیت به گرایش‌هایی با قوانین سفت و سخت پیوندند و **زنان سکولار** و اسلامی‌های روشنفکر را در برابر نظام ولایی مردسالار تنها بگذارند. همسری و مادری تنها نقش اولویت‌دار زنان تعریف شده است. البته در چند دهه گذشته نیز زنان مخالف، جبهه خود را در برابر زنان موافق حکومت ترک نکرده‌اند و اعتراضات آنها به قوانین خانواده و کار مصوبه

مجلس تأثیرگذار بوده است. چون در اوایل انقلاب، قانون اساسی به برابری زنان و مردان اشاره کرده بود و همچنین در پی تظاهرات گسترده مردمی در اعتراض به برخی قوانین محدودیت‌ساز علیه زنان در خانه و محل کار، شخص خمینی مجبور شد تا آن قوانین را ملغی سازد، حکومت هم ناچار شد در قانون حمایت از خانواده (۱۹۶۷-۷۵) تغییر ایجاد کند، ولی قوانین آن در خصوص پوشش اجباری همچنان سفت و سخت باقیماند. در حالی که نمی‌بایست حقوق و آزادیهای زنان صرفاً به مسئله حجاب تقلیل می‌یافت. اگر تاکنون زنان توانسته‌اند در مناصب نمایندگی مجلس و در ساختار رسمی نهادهای حکومتی جمهوری اسلامی جای بگیرند به این سبب نبوده که حکومت بدان راضی بوده است، بلکه خود زنان با تأسیس بیش از ۵۰ سازمان غیرحکومتی بویژه در سال ۱۹۹۵ میلادی این زمینه را برای خود مهیا ساختند. قوانین خانواده، طلاق، سفر زنان به خارج و تحصیل، قضاوت و موقعیت‌های شغلی برابر با مردان همچنان در نظام ایران بحران‌ساز و مزید بر علت است و هیچگاه فروکش نکرده. ریشه کل کانونهای مردمی از جمله کانونهای زنان در نهادهای حکومتی دوانده شده و طرحها و لوایح زیر نظر این نهادها تهیه می‌گردد. پس از تظاهرات مردمی دیمه ۹۶ علیه نظام جمهوری اسلامی، حرکت‌های اعتراضی خودجوش زنان با برداشتن روسری به صورت نمادین رادیکال‌تر شد. مسئله زنان هم اکنون به کلید دمکراتیزاسیون و اجرای عدالت اجتماعی مبدل شده است. تا وقتی در قانون اساسی آزادی زن به اراده خود زنان و سازمانهای آنها واگذار نشود، هیچ راه برون‌رفتی گشوده نخواهد شد.

۶- پس از چهل سال

معضلات وضعیت اقتصادی ایران پس از چهل سال: دلار به ۳۲ هزار تومان رسید؛ واحدهای صنفی و کارخانه‌ها ورشکست و تعطیل شدند؛ سامانه هواپیمایی فرسوده است؛ اقتصاد هنوز نفت‌محور و بدون فروش؛ صنایع کهنه و تجارت بر تولید چیره است؛ زراعت بخاطر مهاجرت به حاشیه شهرها سقوط کرده؛ تالابها و دریاچه ارومیه خشک و احیا نمی‌شوند؛ جز بانکهای سپاه و نیروی انتظامی و نظام ربوی کل بانکها تحت فشار مضاعف بوده و رابطه‌شان با جهان بسیار شکننده و ضعیف است؛ جبران تحریم‌ها و تورم یک دهه زمان می‌برد؛ پروژه‌های استانی بدون بودجه بر زمین باقی مانده‌اند؛ اشتغال‌زایی بسیار کم و وضعیت عرضه و تقاضا بحرانی است؛ زنان همچنان با حذف سیاسی روبرو و محکوم به دریافت دستمزد کمتر از مردان هستند؛ مسکن و مستغلات شهری که بزرگترین حوزه سرمایه‌گذاری داخلی است با رکود مواجه شده؛ خدمات بیمه و پزشکی همچنان غیرفراگیر و کاملاً کلاسیک است؛ عقب‌ماندگی از حیث علم و فناوری؛ حقوق و مالکیت‌ها در نوسان دولتی یا غیردولتی شدن است؛ مدیریت اقتصادی وجود

ندارد، رژیم سیاسی نظام ربوی حاکم است؛ تحریمها عملاً برداشته نشده و برجام سودی برای جامعه و بازار ایران نداشت و آخر سر فروپاشید؛ روابط اقتصادی با دنیای خارج تعلیق یافته؛ سرمایه‌گذاری خارجی یارای ریسک در ایران را ندارد و استراتژی جنگ اولویت‌دارتر از روابط اقتصادی است و این یک وضعیت است نه یک فکت صرف؛ وضعیتی روبه فروپاشی که در آن، اعتماد مردم به نظام بشدت خدشه‌دار شده.

در ادامه باید گفت، بودجه نظامی ایران در سال ۹۸ در حالی که بحران اقتصادی بنیان‌برانداز شد، ۲۱ درصد افزایش یافت. این در حالی بود که فاصله حقوق و دستمزد مردم با تورم بسیار زیاد بود. کل بودجه ۱۷۰۰ هزار میلیارد تومان بود که بطور کلی ۷۵ درصد آن به شرکتهای دولتی و بانکها می‌رسید. باقیمانده آن هم برای وزارتخانه‌ها و ارگانهای دولتی بود. دولت سه نوع درآمد دارد: مالیاتی، نفتی و استقراضی. بخاطر تحریمها نظام مالیاتی به مردم فشار می‌آورد؛ فروش نفت بیش از یک‌ونیم میلیون بشکه کاهش یافت و ایران در کنار آرژانتین و ترکیه جزو مقروض‌ترین کشورهای جهان است. در خلال این آشوب‌زدگی، دولت ادعا می‌کرد که ۱۴ میلیارد دلار ارزش را با قیمت ۴۲۰۰ تومان برای تامین کالاهای اساسی مردم اختصاص می‌دهد در حالی که این میزان ارزش متوجه واردات بود و موجب کاهش شدید تولید و افزایش بیکاری و رکود داخلی می‌شد.

جمعیت زیر خط فقر در ۲۰۲۰:

۶۰ درصد جمعیت با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می‌کردند.

در سطور پیشین سعی کردیم دامنه بحران اقتصادی و وضعیت ورشکستگی و نابودی شتابان آن را بویژه در دولت یازدهم و سپس دوازدهم باز نماییم. نشان دادیم که نه اقتصادی وجود دارد و نه ذهنیتی خاص آن؛ آنچه هست، در واقع اقتصاد نیست، ضداقتصاد و بازار یا به عبارت دیگر نبوغ یک رژیم سیاسی، تحت عنوان «نظام ربوی» الیگارش‌ی شیعی است که هیچ ارتباط و سنخیتی با جهان اقتصاد ندارد و چون مدیریت حوزه اقتصاد و بازار را قبضه کرده، تصور می‌گردد همان موتور پیش‌برنده است. عنوان رژیم سیاسی بجای مدیریت اقتصادی در دستگاه ایران مناسب‌تر است. شاید به آمار و داده‌های اقتصادی اشاره و برخی مفاهیم اقتصادی را بکار بردیم، اما برای تجزیه و تحلیل عقلانی وضعیت اقتصاد سیاسی و اقتصاد در ایران اساساً نیازی به اینها هم نبود، فقط خواستیم با اشاره به مفاهیمی چون تورم، ارزش افزوده، اقتصاد تک‌محصولی، روابط بانکی، تجارت خارجی، بودجه و بیکاری و دستمزد، تصویری از اقتصاد بیمار ایران نشان دهیم تا ثابت نماییم تا چه حد در بحران گرفتار است. این از یکسو و از سوی دیگر بتوانیم بر

مبنای آن، تحلیل مربوط به رژیم سیاسی نظام ربوی را بهتر درک کنیم و روشنگری ما عقلانی باشد. در ایران همیشه دولت، نظام ولایی منفرد و بخش نظامی سپاه پاسداران سه رکن اصلی نظام ربوی یا رباخواری بوده‌اند که همچون اختاپوسی بر کلیت اقتصاد چنگ انداخته‌اند. در هیچ کشوری به اندازه ایران یک نیروی نظامی بر شریانهای حیاتی سیاسی و اقتصادی، بویژه زیربنای جامعه سلطه ندارد. سپاه پاسداران از این لحاظ یک موجودیت بی‌همتا در سطح جهان است. یک نیروی نظامی تنها وظیفه‌اش دفاع از جامعه است و حق ندارد در حوزه‌های سیاست، اقتصاد و ایدئولوژی و فرهنگ دخالت و چه بسا فراتر از آن سلطه ایجاد کند. وقتی در نظام ولایی قوای سه‌گانه مستقل و تفکیک نشده و شاخه‌های نظامی سپاه در پست‌های مدیریتی آن سه قوا حکم بلامنازع دارند، دیگر دم‌زدن از یک اقتصاد و فرهنگ اقتصادی ایرانی معنایی ندارد چون چیزی از آن هسته طبیعی تاریخی باقی نمانده است. تمامی اقدامات و دخالت‌های سپاه پاسداران در حوزه اقتصاد در راستای تحکیم قدرت سیاسی-نظامی است و نه پیشرفت و پیشبرد خدمات اقتصادی-اجتماعی. بزرگترین شرکت‌ها و مراکز سرمایه‌گذاری در ایران از روستاها گرفته تا کلان‌شهرها و بنادر خلیج فارس، از عمران گرفته تا ارتباطات، صنایع، برق، بانکها، موسسات خیریه و اوقاف همه در ید قدرت سپاه قبضه هستند. هسته‌های مدیریتی یا بهتر بگوییم مدیرعاملی بخش اقتصاد همان بازنشستگان و کارکنان سپاه هستند که نظام ربوی الیگارشویی شیعی را فرمانروایی می‌کنند. ولایت برای آن هم صرفاً معنای سیاسی دارد نه دینی. شروط این نظام برای فرمانروایی بر جوامع ایرانی بلامنازع و بی‌قید و شرط بودن محض است. این نظام بر نظام قیمتها، بازار و دستمزدها کنترل دارد و از این رهگذر فقر و بیکاری و بی‌اخلاقی را به اوج رسانده و ایران را در سراشیبی سقوط داخلی و جهانی قرار داده است که اولین جرقه‌های آن، قیام مردمی در دیماه ۱۳۹۶ و آبانماه ۱۳۹۸ به صورت رادیکال‌تر از همیشه بود و نظام را تا آستانه انفجار پیشبرد. در جرگه قیام، شعارهای قیام‌کنندگان حول محور عملکرد سیاسی و اقتصادی در دو حوزه داخلی (بحران سیاسی-اقتصادی) و خارجی (دخالت در سوریه و فقدان روابط اقتصادی بین‌المللی) بود.

همانطور که آمریکا و متحدانش با شتاب خاصی درصدد تحقق و اجرای نقشه «خاورمیانه بزرگ» برآمدند و تا اینجای کار با ناکامی روبرو شده‌اند، به موازات آن نقشه «**هلال شیعی**» ایران هم دچار تجزیه و گسست پی‌درپی از ایران تا لبنان شده است. در جمهوری ایران، ولایت امر برعهده رهبری آن است نه مدیران اجرایی. میانه‌روها و بیشتر از آنها اصلاح‌طلبان درصددند تا با توسل به ماده ۸۷ قانون اساسی از اختیارات رهبری که کاهش‌دهنده میزان مشارکت مردمی است بکاهند، لذا گه‌گاه با ولایت امر رویارو می‌شوند، اما باز شورای نگهبان که امرش انطباق

اسلامی مصوبات مجلس با قانون اساسی است، مشکل ساز می‌باشد. شورای نگهبان مکانیسمی است که اجازه نمی‌دهد تغییرات سیاسی براساس اجماع و اتفاق صورت پذیرند و لذا دست میانه‌روها و اصلاح‌طلبان بسته است. با این حال پس از انتخابات ۲۰۱۷، جناح روحانی با خامنه‌ای و سپاه از در مخالفت درآمد و سعی کرد ستیزه‌های خود را با تشریح قانونی، مشروع جلوه دهد. چه بسا نظام ولایی اصولگرایی مشروعیت سیاسی - ایدئولوژیک خود را نزد اکثریت مردم از دست داده و شکست در انتخابات هم گویای قوی این امر است. مسئله برجام و قرارداد نفتی با توتال هم دستاویز منازعات سیاسی این دو جبهه گشت و پس از ترک ایران از سوی توتال و دیگر شرکتهای جهانی، می‌رفت که این دودستگی به دخالت و تویی نهاد رهبری بیانجامد.

۷- لیبرالیسم - نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم چیزی نیست که بصورت ساختاری تفاوتی با لیبرالیسم داشته‌باشد. اساساً بخشی از برنامه جامع قبلی لیبرالیسم است که به‌مثابه یک پروژه جهانی از سوی سرمایه‌داری اجرایی گردید و بیشتر به حوزه اقتصاد و تجارت مربوط می‌گردد. هدف آن، کنترل منابع و بازتوزیع ثروت به نفع ثروتمندان در جهان است. با توجه به تفاسیر مذکور، جهان اقتصاد با جامعه اقتصادی جهان را دو قطبی می‌کند، قطبی که انحصارات را در دست می‌گیرد و قطبی که هر روز فقیرتر و تهیدست‌تر می‌گردد. این اوضاع یعنی گام برداشتن دیوانه‌وار سرمایه‌داری بسوی وضعیت ایندیویجوالیسم یا تفرد محض. در واقع عواملان و آمران سرمایه‌داری به این فکر افتادند که تنها با توسل به برنامه نئولیبرالیسم می‌توان چنان جامعه‌ای مطیع را بر ساخت. نئولیبرالیسم، آخرین تفلایهای امپریالیسم در سطح جهانی است و در سایه آن توانسته‌اند بصورت موقتی از یک مرحله بحرانی بزرگ دیگر گذار کنند و به بازی کثیف جهانی‌شان ادامه دهند.

از دهه ۷۰ میلادی که سرمایه‌داری با یک بحران جهانی روبرو شد، آمریکا، انگلیس و چین با توجه به نظم موجود جهانی آن روزگار، برنامه لیبرالی را اجرا نمودند. **کارتو** در آمریکا، **تاچر** در انگلیس و **دون شیانوپینگ** در چین بسوی تصرف بازارهای اقتصادی جهان خیز برداشتند. قاعده بنیادین این بود که بر «**خصوصی‌سازی** مالکیت، تجارت بین‌المللی آزاد و بازار بین‌المللی آزاد و خارج از کنترل دولت» اتکا کنند. بنابراین بنا به داعیه آمران، نئولیبرالیسم پروژه‌ای خارج از اختیارات دولت‌های متبوع هر کشور است و یک سرمایه‌دار و شرکت چندملیتی آزاد است به میل خود در میداین بازار جهانی تاخت و تاز کند و منافع سرشار را به اقتصاد کشورش تزریق نماید. یکی از دلایل این روند، اشباع تولید و کار در کشورهای پیشرفته بود. آنها ناچار شدند که جهت رهایی از بحرانی که در نتیجه وضعیت دشوار اشباع‌شدگی به وجود آمده، بسوی

میادین تولید در کشورهای دیگر با هزینه کم، مواد اولیه ارزان و فراوان و نیز نیروی کار ارزان به حرکت درآیند. این یکی از راه‌های برون‌رفت از احوال بحرانی سرمایه بود. لذا گردش سرمایه سیل آسا سرزمین‌های کشورهای فقیر با منابع غنی را دربر گرفت. قدرت‌های سرمایه‌داری، شعار «بازار آزاد و نظام سرمایه» را بویژه پس از فروپاشی شوروی، استوار بر ستون فریبنده «دمکراسی و آزادی» و «مقابله با تروریسم» سر دادند.

پروژه نئولیبرالیسم در سه بعد خاص انجام می‌پذیرد: نخست، بعد اقتصادی است که بنا به آن، بازارهای آزاد برای کنترل بر بازارهای سایر کشورهای پیرامون و یا حاشیه‌ای، نظام سرمایه‌داری را خلق می‌کنند و انبوه کالاها را در آن به جریان درمی‌آورند. همچنین سرمایه را در سطح جهانی به گردش درآورده و در پیرامون به تولید و توزیع دست می‌زنند. کشورها را به امتیازدهی اقتصادی و تجاری ناچار می‌کنند و بشدت مقروض می‌سازند. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای این آمال تأسیس گشته و آن وظایف را تنظیم می‌نمایند. دوم، بعد نظامی است که در جریان آن، آمریکا خود را در سراسر جهان اشاعه می‌دهد و به کشورهای خاورمیانه، خاور دور و آمریکای لاتین حمله می‌کند از جمله به ویتنام و جنگ سرد علیه شوروی گرفته تا اشغال افغانستان، عراق و سوریه (که ادامه خواهد یافت) همه و همه تنها در جهت مستعد ساختن کشورها به مثابه یک بازار ناتوان و فروپاشیده است تا خود آمریکا و همدستانش به بهانه سرمایه‌گذاری کلان جهت آبادانی، وارد آن کشورها شوند. به همین دلیل شرط مستعدسازی، نابودی تمامی زیربنای اقتصادی و سیاسی است. این، دیوانه‌وارترین مرحله امپریالیسم و توسعه‌طلبی جهانی سرمایه‌داری است. سوم، بعد سیاسی است در این بعد کشورهای مورد هدف قرار می‌گیرند که نیازی به دخالت نظامی در آنها وجود ندارد. آسان‌ترین کار، فشار سیاسی برای رام کردن و جذب نمودن است. همه کشورها حتی اروپائیان با این خطر آمریکایی روبرو هستند. در روابط و دادوستدهای سیاسی-تجاری، کشورها راضی گردانده می‌شوند و لذا با بدهکار ساختن در ارقام بسیار بزرگ، اسیر و وابسته‌شان می‌سازند و با کنترل بر بازارها، حوزه سیاست و دیپلماسی آنها را تحت کنترل درمی‌آورند. آن کشورهای پیرامونی نظام جهانی ناچار می‌شوند به جمع ائتلاف کنندگان آمریکا بپیوندند و از قوانین اقتصادی، سیاسی و نظامی او تبعیت نمایند. در کل، بحران‌سازی، جنگ‌افروزی و وابسته‌سازی به مثابه سیاست بین‌المللی نئولیبرالی هیچگاه پایان نمی‌یابد. زیرا پایان، حکم فروپاشی خود آنها را خواهد داشت. بنا به اشارات «احمد سیف»، از سال ۱۹۹۱ الی ۲۰۰۰ هواپیماهای آمریکایی و انگلیسی ۲۸۰ هزار مأموریت بمب‌افکنی بر روی عراق انجام داده‌اند. جنگ برای انرژی، جنگ در خدمت نئولیبرالیسم است. اینگونه، دیگر هیچ کشوری یافت نمی‌شود که سلطه آمریکا را به چالش بکشد. مخصوصاً خط مسلط

«صهیونیست^۱ - اوانگلیست^۲» اسرائیل و آمریکا بر این سلطه احاطه دارند. آنها به «سیاست مذاکره و زمین برای صلح» پایان دادند و بر جنگ و غارت تمرکز کردند. راست افراطی ماهیت این خط پلشت است که از اقتصاد گرفته تا سیاست را بر مبنای فشار نظامی تنظیم می‌نمایند. پروژه «خاورمیانه بزرگ» یک پروژه درازمدت آمران نئولیبرالیسم شد که به بهانهٔ مقابله با دیکتاتوری و تروریسم آغاز گردید. برای تمامی این جنگ‌ها، «سلاح‌های تاکتیکی اتمی و بیولوژیکی» ساختند و کامل نمودند. توسعه‌طلبی امپریالیستی در این سلسله جنگ‌ها به حوزهٔ فضا هم کشیده شد، فلذا شرط برتری و غالبیت، توسعه هوافضا و رقابت‌های آن بخصوص علیه شوروی و چین است. کشورهای آمریکای لاتین، خاورمیانه، آفریقا، خاور دور و قفقاز مناطق بحرانی جنگ و ستیزه را تشکیل داده‌اند. در این میان، خاورمیانه اولویت استراتژیک دارد. واقعهٔ ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ حقیقتاً بهانهٔ توسعه‌طلبی را دست آنها داد. در مرحلهٔ کنونی (سال ۲۰۲۱) به تعبیر خود آنها ایران و کره شمالی محور شرارت را برای آمریکا و هم‌پیمانانش تشکیل می‌دهند و نوبت فروپاشی‌شان فرارسیده. در گیرودار این سیاست‌های پلید، کردستان و فلسطین به مثابه دو جزیره بحرانی بعنوان دستاویز جنگ و سلطه نگاه‌داشته شده‌اند. جنگ و قتل‌عام و نسل‌کشی از سوی آمریکا و ژاندارم‌های منطقه‌ای او بویژه ترکیه دیگر بصورت علنی و عریان صورت می‌گیرد. مسئله در قبال ایران و کردستان طوری است که عده‌ای جانب اسرائیل و آمریکا را گرفته و موش می‌دوانند و عده‌ای هم بصورت مستقل اما با تبعیت از قواعد نئولیبرالیسم، آب به آسیاب هژمونی جهانی می‌ریزند. در این میان، اقتصادگرایان نئولیبرال با مرکزیت اصفهان و تهران که دانشگاه را کانون توجهات سازمانی خود قرار داده‌اند، جاده‌صاف‌کن نظام منحط جهانی شده‌اند. آنها غیر از لیبرالیسم، سایر ایدئولوژیها را ارتجاعی و وحشی تلقی می‌کنند. در صدند سکان کشتی اقتصاد سیاسی ایران را بدست گیرند و در ساحل طوفانی به هژمونی جهانی تسلیم شوند. نظام جمهوری اسلامی ایران نیز به مثابه رقیب داخلی نئولیبرال‌ها، اغراضی برای خصومت علیه آنها ندارد فقط می‌کوشد برنامه نئولیبرالی را مستقل از آمریکا و همچو رقیب قدرقدرت آن کشور به اجرا درآورد. پس ایران هم در سه بعد اقتصادی، نظامی و سیاسی بویژه در خاورمیانه علیه آمریکا و در راه نئولیبرالیسم دولتی ترک تازی می‌کند. نتیجتاً برنامه‌های راهبردی آمریکا و ایران هیچ ربطی به آزادی، استقلال و دموکراسی ندارد. آنها خود منشأ تمامی مخاطرات هستند. همانها همراه هم‌سرخان خود در سراسر جهان راهبرد سرکوب قیام‌ها و انقلابات سوسیالیستی و دموکراتیک را در اولویت سیاست‌های استعماری‌شان قرار داده‌اند. آمریکا بزرگترین زرادخانهٔ تاریخ بشری را ایجاد کرده و ایران هم دقیقاً بدنبال آن است. آمریکا در آن راه متقابلانه ادعای صدور «آزادی و

۱. صهیونیسم یک جنبش سیاسی و ملی‌گرای یهودی ست که در اواخر سده ۱۹ میلادی شکل گرفت.

۲. مسیحیت انجیلی یا اونجلیسم شاخه‌ای از پروتستانتیسم با گسترده‌گی جهانی است که بشدت قدرت‌طلبانه گشته.

دمکراسی» و ایران، داعیه صدور «انقلاب و شیعه‌گری» را دارند.

سیاست‌های راهبردی نئولیبرالیسم در مقابل سوسیالیسم قد علم کرده. آمران آن با جهانی کردن تولید و تجارت، سوسیالیست‌ها را از میدان به در کرده و خود علی‌رغم تشدید تصاعدی بحران‌ها، به پیش می‌تازند. بازار برای آنها حکم کلید گشاینده سیاست و جنگ را دارد. بسیاری از سوسیالیست‌ها هم **ریوزیونیست** (دورو و وابسته) شدند و با پذیرش برخی مبداهای لیبرالی وادغام آن در مبداهای سوسیالیسم، مسیر «**سوسیال دمکراسی**» را در پیش گرفتند و در واقع به جرگه سرمایه‌داری پیوستند، ولی به مثابه مذهب چپ آن.

حال این پرسش پیش می‌آید که: آیا واقعا نئولیبرالیسم خارج از حوزه و حیطة دولت قرار می‌گیرد و دولت کنترلی بر آن ندارد؟ سه جریان عمده در جهان وجود دارد: جریان نخست نئولیبرال‌های خالص هستند که ادعا می‌کنند دولت در جریان امور اقتصادی و تجاری دخالت ندارد. دوم، سوسیال دمکرات‌ها هستند که به مدیریت دولتی با آرزوی تحقق سوسیالیسم باور کرده‌اند. سوم؛ اندیشه آپویی که به نئولیبرالیسم، سوسیال‌دمکراسی ریوزیونیست و دولت‌گرایی اعتقاد ندارد و حتی آنها را مخرب می‌بیند. اگر به پاسخ پرسش مطرحه بپردازیم، باید بگوئیم که آنچه تحت عنوان و ماهیت لیبرالیسم خارج از حوزه و کنترل دولت تعریف شده، یک دروغ بزرگ است. هیچ اقتصاد، بازار، تولید و تجارت کشوری و جهانی در معاصر وجود نداشته که دولت‌ها و پدیده دولت در آن دخالت نداشته باشند. کنترل دولت‌های آمریکا، انگلیس و چین بر اقتصاد سیاسی نه تنها در بعد اقتصادی بلکه در بعد سیاسی و نظامی هم همانطور که شرح آن رفت، برقرار است. بدون دخالت دولت، نئولیبرالیسم هیچ است و حتی شروع نمی‌شد. بازاریابی، زمینه‌سازی و اشاعه جهانی نئولیبرالیسم اگرچه به نام سرمایه‌داران خصوصی ولی در اصل با تشبث‌های استعماری دول متبوعه سرمایه‌داران انجام می‌گیرد. غارت نفت و منابع انرژی خاورمیانه از سوی آمریکا و متحدانش مصداق بارز آن است. حتی رنگ‌های ناسیونالیستی، فاشیستی و شوونیستی ملل در آن مختلطند. به همین دلیل تا به حال هیچ جریان نئولیبرالی مختص به یک کشور وجود نداشته که بدون دخالت دول متبوعه‌شان تداوم یافته باشد یا پدید آید. نظام سرمایه‌داری به‌زعم خود، نئولیبرالیسم را جایگزین سوسیال‌دمکراسی اروپا ساخته اما خود سوسیال‌دمکراسی بنوعی نطفه چپ نئولیبرالیسم است. در اصل، سوسیال‌دمکراسی و سوسیالیسم‌رنال زمینه‌ساز موفقیت نئولیبرالیسم شدند و اجراکننده اصلی هم دولت‌ها بوده و هستند. دو نظام مسلط سرمایه‌داری و سوسیالیسم به پایان رقابت و نزاع نرسیده‌اند، برعکس رویارویی‌ها تازه در سال ۲۰۲۱ حادث شده و سرمایه‌داری در پروژه جهانی شدن که در واقع «جهانی کردن به زور» است با چالش‌های ژرف روبروست. هکذا «**پایان تاریخ**» که از سوی آنها تبلیغ می‌شد،

طلیعه آغاز دوره نوین تاریخ و ایدئولوژی سوسیالیسم دمکراتیک است. بحران‌ها و مصائب نظام سرمایه‌داری بی‌شمار شده و باعث و بانی اصلی آن، «دولت‌ها» و «سرمایه‌داران خصوصی» هستند که برای توسعه جهانی و جهانی کردن دول متخاصم به زور ارتش متوسل شده‌اند. این روند، به قول احمدسیف، جهانی شدن نیست، جهانی کردن اجباری است که نمونه بارز آن در افغانستان، عراق و سوریه را دیدیم (از حیث نظامی) و علیه ایران و کره شمالی می‌بینیم از حیث سیاسی که ممکن است به بعد نظامی هم کشیده شود.

بنا به گفته رهبر **اوجالان**، نئولیبرالیسم همان لیبرالیسم است که ادامه دارد. حتی جنگ‌های دوم و سوم جهانی را بنا به این نظریه پارادایمی خویش، ادامه جنگ جهانی می‌داند. بعبارتی همان لیبرالیسم و همان جنگ جهانی اول است که ادامه دارند با تفاوت‌هایی جزئی در عملکردها. حال قرار بود نئولیبرالیسم تمامی مشکلات و مصائب را حل کند. اگر نکرده پس حق به جانب رهبر اوجالان است. اگر حل نموده پس نظام سرمایه‌داری حقانیت دارد. ولی به‌عینه می‌بینیم که پس از آمدن لیبرالیسم با آن همه تبلیغات و پروپاگاندا و وسیع، هنوز هم مسائل بیکاری، تورم، نابرابری درآمد و ثروت، فقر، گرسنگی و جنگ و نسل‌کشی در سراسر جهان ادامه دارد و حادثه‌تر هم گشته. اگر صرفاً مقوله را از منظر اکولوژیک مورد بررسی قرار دهیم، پی‌می‌بریم که برای نخستین بار جهان با درجه گرم شدن بحرانی و خطرناک روبرو شده که کارخانه‌ها و مراکز تولید سود کلان سرمایه‌داری موجد آن هستند. به لحاظ اقتصادی بحران سرمایه دامن جهان را گرفته و ملل، فقیر و دول، مقروض‌تر و خطرناک‌تر می‌شوند. از حیث سیاسی و نظامی هم جنگ جهانی سوم رخ داده و دمکراسی و آزادی حاصل نشده. پس ادعای ساختن جهان و منجی بودن نئولیبرالیسم، پوچ پوچ از آب درآمده. هکذا به‌عینه می‌بینیم که اقتصاد جهانی «**سرمایه‌سالار**» است نه «جامعه‌سالار و نیازمحور». سرمایه‌داری هیچ راه‌حلی برای بحران‌ها ندارد. حتی اجازه بروز به جریانی غیرنئولیبرالی نمی‌دهند لذا ملل جهان نسبت به یافتن راه‌حل ناامید گردانده شده‌اند. تنها کاری که از دست سیستم‌ها برمی‌آید، بازگشت از نئولیبرالیسم به درجه نازل‌تر آن یعنی سوسیال‌دمکراسی است که آن هم دولتی و مبتنی بر خصوصی‌سازی پرمخاطره می‌باشد و پیشاپیش شکست خورده است.

نظام موجود در ایران هم شدیداً با فوق‌بحران روبروست و بطور متعارض، رهیافت مخرب نئولیبرالی در کنار الگوی دولتی-ولایی پیشبرد داده می‌شود. در هر دو الگوی دولتی و نئولیبرالی، سرمایه‌سالاری جریان دارد پس سرمایه‌دارانه هستند. فرد انسان هم در این گیرودار سلطه‌گرانه نظام، هم با فقر روبروست هم جنگ و فقدان امنیت. معیشت همگان با ناامنی روبروست و در تمامی مراتب زندگی آنها تجلی می‌یابد. حتی بگذریم از کسب و کار، خود سرمایه‌ها هم امنیت

ندارند. چون از اول بنا بوده سرمایه‌داران ضعیف در برابر سرمایه‌داران قوی طبق اصل **داروینیسیم**^۱ **دگماتیک** که نتولیرالیسم و دولت هر دو آن را سرلوحه کار خود قرار داده‌اند، کله‌پا شوند تا نظام جریان یابد. این اصل بی‌رحمانه بقاء، حتی خود نظام را به مخاطره می‌اندازد و خود بر آن جنبه واقفند، ولی ریسک می‌کنند و ریسک قانونی اجباری در بازی مرگبار سرمایه‌داری است. همانطور که در عرصه جهانی سرمایه‌داران تمامی منابع تولید، مالی و تبلیغی را به انحصار خود در آورده و در فرم نهادی «**بانک** و **شرکت چندملیتی**» در صحنه‌ها ظاهر می‌شوند، در ایران هم سیستم موجود مطابق آن طرح‌ریزی شده و اجتماع را فرم می‌بخشد.

قطعا پیروزی‌ای که سرمایه‌داری مقابل سوسیالیسم رئال بدست آورده، سیاسی است نه اقتصادی، زیرا سرمایه‌داری نه اقتصادی است و نه توانسته مسایل و بحران‌ها را چاره‌یابی نماید. بحران و تخریب اقتصاد و سیاست در ذات سرمایه‌داری قرار دارد و همیشگی می‌باشد. سرمایه همیشه در مقابل مقوله کار، انحصار و استثمار را پیروی می‌کند. یک اقلیت در هر کشوری سلطه سرمایه‌ای دارند و مابقی مردم به‌مثابه نیروی کار مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند. این نابرابری ذات بحران‌های نظام سرمایه است. در دوره نتولیرالیسم نیروی کار بی‌ارزش گردانده شد و یک انبوه جمعیتی مصرف‌کننده بیش نیست. این ناشهروند در ظاهر، انگار بی‌نهایت حق انتخاب آزادانه دارد که در حقیقت در برابر نظام سرمایه و آمران آن بی‌نهایت بیچاره است. این حق دروغین را در پوشش دمکراسی فریبده در نظر گرفته‌اند که در ایران در مفهوم شعاری «مردم‌سالاری دینی» فرموله شده. حقیقت این است که در آمریکا و اروپا و هکذا در ایران، تمامی قوانین نظام سرمایه‌داری بصورت شروط مختلف تنظیم گشته‌اند که اگر هر فرد مخالفت کند، از هیچ امتیازی برخوردار نمی‌شود و حتی مناسبات بازار به لحاظ مالی او را نابود خواهد کرد اما در صورت پذیرش، از مزایای رقابت شدید در بازار بهره‌مند می‌شود. هر خدمتی به شرط ارائه مالیات و کمک هزینه از سوی دولت به شهروند ارائه می‌شود. در نظام خصوصی‌سازی، شروط اصلی آزادی تام، ضدیت با ذات سوسیالیسم است و در آن صورت، شرکت و هیأت‌امنای آن آزادند برای بازار و مصرف‌کننده، قانون اختیاری تعیین کنند و در مقابل هیچ نهادی پاسخگو نباشند. حال، چون دو وضعیت بصورت مطلق و افسارگسیخته بحران‌ها را حاد می‌کند و اجتماع را به اضمحلال می‌رساند، دولت ناچار می‌شود باز وارد بازی شود و افسار را در دست گیرد. پس نتیجه می‌گیریم که نتولیرالیسم قوانین و آزادی‌های خاص یک اقلیت مسلط در دولت و جامعه است و همگانی نیست.

۱. یعنی قوی‌تران، ضعیفان را از بین می‌برند.

در پروژه نئولیبرالی سرمایه‌داری، پیشرفت فناوری ماشینی و رباتی موجب انحصار نیروی کار از سوی کارفرما شده است. پیشتر سرمایه در انحصار بود و نیروی کار استثمار می‌شد. وضعیت جدید، کارگر را از دور خارج می‌سازد و فقر و نابرابری چندین برابر می‌گردد و گذشته از بیکاری زیاد، امورات تولید مازاد هم افت می‌کند. متأثر از این وضعیت پردامنه، دوره‌های «رونق، رکود و بحران» مستمر می‌گردند. متعاقباً نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی کشورهای پیشرفته و صنعتی جهان طی چهل سال گذشته سقوط کرده است که آمریکا از ۲.۹ به ۲ درصد و ژاپن از ۸ به ۲.۱ درصد رسیده. آنچه می‌ماند، رقابت سرمایه‌داران قدرتمند و دارا علیه رقبا و نابودی آنها در تولید و بازار بنا به قانون داروینسم دگماتیک است. این مقوله، ملت‌ها را هم در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. محیط‌زیست نیز در جریان این رقابت و جنگ سرمایه، نابود می‌شود. رقابت نابرابر حتی دموکراسی را هم به زوال می‌برد. قدرت‌های هژمونی برای تحمیل این وضعیت جهانی، کشورها را مجبور به نئولیبرالی کردن اقتصادشان می‌کنند. وقتی عوامل تولید از کشور به کشور دوم انتقال می‌یابد، کارگران بیشماری بیکار و جمع‌کثیری هم در کشور دوم استثمار می‌گردند؛ رفاه به نازل‌ترین سطح می‌رسد، مزدها پائین می‌آید، برنامه‌های رفاه اجتماعی به هم می‌ریزند و همان شرکت‌های انتقال‌دهنده برای ماندن، دولت را مجبور به کاهش مالیات می‌کنند که رفاه را از بین می‌برد. محوریت کار شرکت‌ها، فروش مازاد تولیدات خود در بازارهای سایر کشورها جهت کسب سود کلان‌تر است. بنابراین صادرات بر مقوله رفع نیازهای داخلی پیشی می‌گیرد. سرمایه‌داران می‌کوشند از یکدیگر پیشی بگیرند و همین رقابت بی‌رحمانه، اقتصاد کشورها را نیز پرتلاطم می‌نماید. آنها هزینه‌های تولید را پائین می‌آورند و برای این کار بخش اعظم واحدهای تولیدی خود را به کشورهای فقیر می‌دهند که مزدها پائین است منتقل می‌کنند. بحران‌ها تقاضا را بشدت کاهش می‌دهند و سرمایه‌داران نئولیبرال می‌کوشند علی‌رغم این اوضاع فلاکت‌بار فقط به عرضه بیشتر و بیشتر اهمیت دهند. با بکارگیری تکنولوژی، ظرفیت تولید را در حد قابل توجهی افزایش داده که نئولیبرال‌های ایرانی هم بر آن تمرکز دارند، ولی در سوی دیگر دیوار فلاکت‌بار نئولیبرالی، نابرابریها و محرومیت از کار و دستمزد بخاطر رشد تکنولوژی، عرضه را سقوط داده. به همین دلیل شرکت‌های چندملیتی رشد و توسعه در کشورشان را رها کرده و تنها راه را سرمایه‌گذاری و تولید در کشورهای فقیر می‌یابند. بنا به همان دلایل، پیشرفته‌ترین کشورهای جهان با رشد بیکاری و افزایش بحران‌های مالی و کسب‌وکار روبرو گشته‌اند که حاصل مناسبات و روابط نئولیبرالیسم است. نئولیبرالیسم به دلیل عدم برابری در مالکیت، هر اندازه فرصت شغلی جدید می‌آفریند، ولی به دلیل نابرابری همگان در بهره‌گیری از دانش‌ها و مهارت‌ها و نیز به دلیل در دست‌نبودن تکنولوژی‌های نوین، بخش‌های سنتی در مقابل

شرکت‌های چندملیتی مجهز به دانش و فناوری نوین، بیکار می‌گردند و بحران مداوم می‌گردد. در کل، نئولیبرالیسم برای این ایجاد شد که آزادانه به مکان‌هایی از جهان نقل مکان کند که سطح مزدها پائین است، سرمایه با محدودیت‌های کمتر روبرو است، امکانات بیشتری برای بهره‌کشی موجود می‌باشد و عاملان و آمران سرمایه هم در روابط بازار آزاد مجبور به پاسخگویی به هیچ نهاد داخلی و خارجی نیستند. از جمله تبعات این نقل و انتقالات آزادانه سرمایه، تأمین مالی دولت‌هاست که با مصائب جدی خصوصاً کسری بودجه روبرو می‌گردد. کسری بودجه، تفاوت بین درآمدها و هزینه‌های دولت است راه‌حل این است که یا باید درآمدها را افزایش دهند و یا از هزینه‌ها بکاهند. نئولیبرال‌ها راه بی‌رحمانه دیگری را برمی‌گزینند و هم درآمدها را به نفع سرمایه‌داران بخش خصوصی افزایش می‌دهند (با خصوصی‌سازی) و هم از هزینه‌های خدماتی به عموم مردم (کارگران و مصرف‌کنندگان) می‌کاهند. خصلت دولت هم همیشه این است که سرمایه و نیروی کار را تحت کنترل و نظارت درآورد. به همین دلیل در کشورهای جهان که تسلیم نظم نئولیبرالی شده‌اند بویژه آمریکا و انگلیس مجدداً نظارت‌های دولت برقرار شده و حضور دولت در کنار سیستم نئولیبرالی، چالش‌ها را عمیق‌تر ساخته. پس نتیجتاً از سال ۱۹۷۰ میلادی تاکنون هیچگاه نظم نئولیبرالی بصورت تمام و کمال برقرار نگشته و اینکه نئولیبرال‌های ایرانی سنگ خصوصی‌سازی در آن راستا را به سینه می‌زنند، به کل، عبث است.

اقدام جمهوری اسلامی برای خصوصی کردن منابع دولتی طبق اصل ۴۴ قانون اساسی هم فریبی بیش نیست که صرفاً بحران‌ها را تشدید می‌کند. چه بسا سنت دیرینه دولت و قدرت در تاریخ ایران خصومت کامل با نظام سوسیالیستی و کمونالی بوده و جمهوری اسلامی از این حیث به خودکشی دست می‌زند. خصوصی‌سازی را دولت ایران با هدف کاستن از بار سنگین خدمات به شهروند در برنامه قرارداد داده است. این بدان معنی است که جامعه اهمیتی ندارد. چه بسا یکی از اجراکنندگان نئولیبرالیسم، **تاچر**، نخست‌وزیر سابق بریتانیا بود که گفته «**چیزی به نام جامعه وجود ندارد**». برنامه نئولیبرالیسم، شانه‌خالی کردن از زیر بار مسئولیت اجتماعی است که ساختار قدرت و مکانیسم‌های عملکرد اجتماعی را دستخوش دگرگونی می‌سازد. دولت‌ها با خصوصی‌سازی کاری می‌کنند که بعدها خود نمی‌توانند برای مهار سودطلبی افسارگسیخته سرمایه‌داران خصوصی اقدام کنند. در کشوری چون انگلستان بدنبال خصوصی‌سازی، برعکس مدعاها جمعیت ۵ میلیونی که درآمدها از نصف متوسط درآمد آن کشور بود در سال ۱۹۸۰ میلادی به ۱۱ میلیون رسید. درست در همین زمان غنی‌ترین ۱۰ درصد جمعیت ۵۳ درصد ثروت‌ها را در اختیار داشت. دیگر کشورها هم گرفتار وضعیتی مشابه شدند. ۱۰ درصد فقیرترین بخش جمعیت آمریکا در بین سال‌های ۱۹۷۳ الی ۱۹۹۲ با کاهش معادل ۱۱ درصد در درآمد روبرو

بوده است، درحالی که درآمد ده درصد غنی ترین بخش جمعیت در طول همین دوره ۱۸ درصد افزایش یافته. نباید از یاد ببریم که افزایش قدرت سرمایه بر علیه خود سرمایه هم نتیجه خواهد داد. با جایگزین کردن ماشین آلات بجای کارگر و نابرابر شدن ثروت، دیگر قشر مصرف کننده توان خرید را از کف می دهد لذا سرمایه دار دیگر توان نقد کردن مازاد خود و تبدیل آن به پول را بشدت می بازد. این یعنی عدم رشد سرمایه و کاهش به مراتب سرمایه گذاری ها در درازمدت. همچنین پس از پایان نظام پولی «برتون وودز» در سال ۱۹۷۱ م دیگر سرمایه داری جهانی فاقد یک نظام پولی بین المللی است که سیستم شناور تعیین نرخ ارز جای آن را گرفت. کنترل زدایی از بازارها و نهادهای مالی، موجب استفاده بسیار زیاد از بازار سهام و دیگر مشتقات آن شده. در نتیجه شمار مدیران مالی و سفته بازان فزونی گرفته و طی مدتی معین بر دیگر بخش های اقتصاد اثرات مخرب می گذارد.

نئولیبرالیسم اجازه نمی دهد بانک مرکزی اهداف کوتاه مدت و درازمدت مالی و پولی برای خویش تعیین کند. امکان پول سازی بی دردسر در بخش اعتبارات موجب اغتشاش در سایر بخش های اقتصاد می شود. با رشد هراس انگیز مبادلات مالی و پولی هم دورنمای آینده بسیار مخاطره آمیز می گردد. کنترل زدایی بر امکان پول سازی از ناحیه بازارهای مالی و پولی، حجم معاملات مشتقات افزایش یافته و میزان قرض و اعتبار در اقتصاد کشوری و جهانی به حد انفجار می رسد. بانک ها به ابزارهای مالی (اعتبارات) بیشتر اهمیت می دهند تا تولید و این ابزارها به دلیل پیچیدگی و پولی- مجازی بودن، دانش خاص می طلبد. برای انجام آن هم شیوه های تولید پیشین نه بلکه به ریاضی نیاز است که در واقع ماهیت اقتصادی ندارد. بانک و بازار بورس راهکارشان بر آن شیوه مبتنی است و بحران های بدهی به وجود می آورند. در این مبادلات و مراودات و طی آن سیاست ها که دولت بر بازارهای مالی کنترل زدایی می کند، حجم سرمایه پولی نا اقتصادی بشدت افزایش می یابد و بی ثباتی ایجاد می کند. آنهایی که به نام اشخاص و شرکت ها خصوصی سازی و پول سازی می کنند هر دو را در انحصار می گیرند، ولی در صورت ضرر و زیان، بار آن را بر دوش جامعه می گذارند. زیرا تاوان رونق مجازی را مردم با رونق واقعی می دهند. نئولیبرال های انحصارگر در بازارهای مالی «فوخ بهره» را نیز بالا می برند و تهدید می کنند که اگر دولت این افزایش نرخ را نپذیرد، سرمایه خود را به کشوری دیگر منتقل می کنند. همه این اقدامات، بحران سرمایه داری در سال ۱۹۷۳ را آغاز کردند. از آن سال به بعد با پیروی از برنامه نئولیبرالی، آمریکا به بزرگترین کشور بدهکار جهان مبدل شد که مجموع بدهی های خارجی آن کشور بیشتر از بدهی های کل جهان است. نئولیبرالیسم همانی است که حتی نتوانست بی ثباتی در بازارهای مالی جهان را رفع کند و تشدید هم کرد. بدهی خارجی حتی ایران را به یکی از چند کشور بدهکار

در سطح جهان مبدل‌ساخته و بر اثر آن قدرت تولید و عرضه را از کف داده، لذا با بحران‌های حاد و خطرناک روبرو است. این کشور قربانی نئولیبرالیسم برای رفع ظاهری بحران‌ها مافیاهای تجارت‌پیشه را به حرکت درآورده و با واردات زیاد، درصدد رفع کمبودها با برقراری تعادل میان عرضه و تقاضا است آن هم عرضه‌ای که از تولید داخلی نه بلکه خارجی نشأت می‌گیرد و کسری تراز پرداخت‌های زیاد دارد.

در نظم نئولیبرالی، «حجم و ارزش بازارهای پولی و سرمایه» به مراتب رشد بیشتری از بخش‌های «تولید مادی» اقتصاد دارند. در واقع «ارزش افزوده پولی» در برابر «ارزش افزوده مادی» قرار داده‌اند که بنا به آن، «پول، پول می‌آورد» و این درحالی است که دولت بر روند آن نظم نیز کنترل‌زدایی کرده، ولی تنها زمانی مجدداً به کنترل و نظارت بازمی‌گردد که اقتصاد به مرز نابودی رسانده شده که البته تا آن زمان، بسیاری از اقشار پائین جامعه منابع معیشت‌شان نابود گشته.

در ایران نیز چنین است و مؤسسات مالی اوراق قرضه و اسناد تجاری جدید ابداع می‌کنند که اگرچه برایشان پول‌سازی می‌کند، ولی با خطر ورشکستگی هم روبروی‌شان می‌سازد، زیرا این خصلت نئولیبرالیسم است. نئولیبرالیسم سه هدف عمده را پیش‌رو می‌گذارد؛ نخست، حفظ و تداوم تحرک سرمایه، دوم ثبات در بازار ارز. سوم، تدوین و اجرای سیاست پولی مستقل. و با کمی مذاقه درمی‌یابیم که این سه هدف برای کشورهای هژمون ممکن است نه کشوری چون ایران. زیرا ایران هم با تحرک سرمایه داخلی و خارجی روبرو گشته که با دربرگیری خصوصی‌سازی در قالب نئولیبرالیسم بدنبال راه برون‌رفت از بحران‌های موجود است ولی اقتصادش بحرانی‌تر شده. هم‌اینکه در بازار ارز توان ایجاد ثبات را ندارد و دیگر اینکه سیاست پولی مستقل ندارد، طوریکه متأثر از تلاطم‌های بازارهای جهانی و اثرات فشار دلار نباشد. قانون کلی نیز این است که در صورت ناتوانی در هر کدام از اهداف سه‌گانه مذکور، کل نظام اقتصادی مستمراً دچار بی‌ثباتی می‌گردد که ایران در هر سه ناتوان است. تحرک سرمایه سایر کشورهای هژمونی و بالابودن نرخ واقعی بهره، بجای تولید واقعی مادی، اقتصاد را گرفتار معاملات قمار در بازار سهام و اوراق بهادار می‌کند و هرگونه رشد ناشی از آن بخش مجازی حسابی خواهد بود و تنها افراد و مؤسسات پول‌ساز نفع می‌برند ولی کل اقتصاد زیان می‌بیند. این سیاست‌های جهانی، کشورها را بدهکارتر می‌سازد. کشورها ناچار می‌شوند درصد زیادی مازاد تجاری و صادراتی داشته باشند تا سالانه بدهی‌های خارجی خود را بپردازند.

ایران یکی از آن کشورهای نخست بدهکار در جهان است و مازادهايش كفاف نمی‌کند. به موازات این فشارها، درآمد سرانه نیز کاهش یافته. امروزه ایران گذشته از گرفتارشدن در مگاک

نئولیبرالیسم اقتصادی، با فشارهای مضاعف از ناحیه تحریم‌های آمریکا روبرو است و چون کنترلی بر تولیدکنندگان پول و اعتبار ندارد و در رفع تحریم‌ها عاجز است، هراندازه در افزایش نقدینگی با هدف کاستن از تورم بکوشد، فایده‌ای ندارد. در کل، برای رفع بحران‌ها و مصائب کشوری، باید بحران‌های جهانی حل شود. حل با توسل به سه نگرش اقتصادی و مدیریتی تفسیر می‌گردد: ۱- نگرش نئولیبرالی بدون دخالت دولت. ۲- نگرش سوسیال‌دمکراتیک با دخالت نسبی دولت. ۳- نگرش دولت‌سالاری جهان‌گرا. از قضا هر سه نگرش بنا به ذات نابرابرشان، بحران‌زا هستند و از منظر سیاسی و مدیریتی در سطح کشوری و همچنین جهانی متعارض و خصمانه می‌باشند. تنها راه، رواداری جهانی و سازش در عین وحدت و انسجام است که بنا به آن باید یک مدیریت جهانی مشترک برای تمامی کشورها ایجاد شود. چنین ایده‌آلی در عمل ممکن نیست زیرا در جهان کنونی خصومت هژمونی‌های مختلف بخصوص علیه ایران و ایران علیه آنها، اجازه چنین شکل‌گیری‌ای را نمی‌دهد. آمریکا متحدانی دارد و با چند کشور دارای اقتصاد بزرگ در نشست **داووس**^۱ در مورد سرنوشت اقتصادی دیگر کشورها تصمیم‌گیری می‌کنند و نقشه‌ها می‌کشند. بنابراین برای بحران جهانی پایانی انتظار نمی‌رود. بطور مداوم اقتصادهای ملی در رویارویی با اقتصاد جهانی فرومی‌پاشند. نابرابری طوری است که سرمایه‌سالاری و توسعه‌نیافتگی و نیز سرمایه و کار، هم در داخل کشورها و هم در سطح جهانی رودرروی هم قراردارند و میان هیچ کشوری توازن قوای برابر رخ نمی‌دهد. جهانی کردن و نئولیبرالیسم یعنی جنگ مستمر میان اقتصادها و آخر سر ارتش‌ها، و ایران بیش از همه درگیر این جنگ علیه آمریکا و متحدانش است. نتیجه، شکل‌گیری فاشیسم در کشورها است و از حوزه اقتصاد به سیاست منتقل می‌گردد. در واقع نئولیبرالیسم چیزی جز یک مرحله از امپریالیسم نیست. تازه و نو هم نیست، پس از جنگ جهانی دوم به مثابه یک نگرش ایدئولوژیک خاص سربرآورد ولی در دهه ۸۰ اجرایی گردید. اساسا اقتصاد نیست، ضد اقتصاد است. شعارهای آن خصوصی‌سازی، آزادسازی و فقدان حاکمیت و دخالت دولت است که چنین نوعی در ادوار تاریخ همیشه بوده. وقتی به مثابه ایدئولوژی خاص در عرصه سیاست مطرح شد، همان لیبرالیسم با چند جزئیات متفاوت بود. اگرچه قوانین آن را آهنگین تعریف کردند، ولی شکننده‌ترین در دوره چهار قرن حاکمیت سرمایه‌داری از آب درآمد. انتقاد از اقتصاد **کینزی**^۲، حذف کنترل از بازار ارز، پول‌محوری، فروش اموال و خانه‌های دولتی، محدود کردن کارگران و اتحادیه‌ها، برچیدن شهرداری‌های ایالتی و جهانی کردن از جمله اهداف کلی لیبرالیسم بود که ادعا کردند به نفع تمامی جامعه است. ایران هم با آغاز خصوصی‌سازی، فروش اموال دولتی و ایجاد مناطق آزاد اقتصادی در صدد

۱. مجمع جهانی اقتصاد که در شهر داووس سوئیس برگزار می‌شود و قدرت‌های اقتصادی قدرت‌مدارانه در مورد اقتصاد جهان تصمیم‌گیری می‌کنند.

۲. اعتقاد به دخالت دولت در اقتصاد.

پیوستن به موج جهانی کردن برآمد ولی اینها همه پوششی بود برای به انحصار درآوردن همه اقتصاد از سوی سپاه پاسداران و نهادهای رهبری جمهوری ایران. اقتصاد مبتنی بر نفت و رانت و دلال‌مسلمکی آن با کلی بحران و مصائب، قضیه را کم‌دی ساخت. پیش‌تاز این روند، رفسنجانی بود. اساساً جهانی کردن (**گلوبالیزاسیون**) و نئولیبرالیسم همانا حاکمیت شرکت‌های فراملیتی، چندملیتی و بانک‌های غربی بر بازاری‌های جهانی و مالی کردن آن به نفع سرمایه خود است. اقتصاد را بشدت مبتنی بر بازار و بازار را آزاد و رها اما استوار بر پولی کردن، ساخته‌اند. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی هم سیاست‌هایی فراملیتی تدوین می‌کنند و همه کشورهای را با کشاندن به درون بازی کثیف خصوصی‌سازی، اسیر آن سیاست‌ها می‌سازند، سپس بهره‌کشی را آغاز می‌کنند. بدهکار ساختن دولت‌ها بهترین ترفند برای گرفتار ساختن دولت‌هاست. صندوق و بانک وام می‌دهند و با خصوصی‌سازی در داخل آن کشورها توان آنها از بازپرداخت بدهی‌ها را می‌کاهند. در سیاست‌های نئولیبرالی، هر کشوری ناچار به پیوستن به سازمان تجارت جهانی گردانده می‌شود و هژمونی‌های جهانی از آن پس هر توسعه‌ای در داخل همان کشور را به خود وابسته می‌سازند. ایران هم تلاش می‌کند از قافله عقب‌نماند و به جرگه آن کشورها بپیوندد و او هم همانند آنها خصوصی‌سازی کند، ساختار بازار را تعدیل نماید، قانون کار را به ضرر کارگر تدوین کند و یارانه‌ها را حذف نماید که برخی از این اقدامات را انجام داده، اما هنوز توان انجام برخی را نیافته، زیرا در صورت اقدام و بویژه پیوستن به سازمان تجارت جهانی تمامی مرادوات مالی و تجاری-بانکی ایران تحت کنترل در می‌آید و به لحاظ هژمونی سیاسی به اقتدار ملی نظام ولایی ضربه خواهد زد. بنابراین اجرای نصفه‌ونیمه اصول نئولیبرالیسم چهره‌ای مضحک و بحران‌زده به اقتصادش بخشیده.

یک اصل بنیادین هست که ایران هم باید همانند سایر کشورهای معجزی نئولیبرالیسم، به آن عمل کند و آن، جلوگیری از جریان‌های سوسیالیستی است. آنچه نئولیبرالیسم و جهانی کردن عنوان می‌شود، ضدیت با مدل‌های اقتصادی خدمت‌رسانی به جامعه و سوسیالیسم است. برای مقابله با جبهه سوسیالیسم و کنترل بر اقتصاد همه دولت‌ها، آنها را تشویق می‌کنند که در «بازارهای جهانی ادغام شوند». هیچ بازار سوسیالیستی هم اگر موجود باشد، اجازه ادغام نخواهد داشت. ایران با رعایت اکثر این اصول ولی بیشتر محدود به داخل و یک منطقه جهانی خاص پیش می‌رود تا تحت سلطه هژمونی آمریکا در نیاید. هر تولید و مبادله‌ای لاجرم باید سرمایه‌دارانه باشد. اگر نه تحریم و یا از طریق جنگ نابود خواهد شد. آمران نئولیبرالیسم ناچارند شبکه‌های تولیدی چندملیتی بسازند تا کنترل بر بازارها و اقتصادهای کشورها را در دست گیرند. لذا قدرت‌های تکنولوژیک بزرگتر شده و شبکه‌های اطلاعاتی جهانی را جهت برقراری ارتباطات شبکه‌های

تولید و مبادله فراهم می‌آورند. ایران هم در این رقابت‌های قدرت تکنولوژیک و بنگاه‌های بزرگ می‌کوشد و سیاست تداوم بقا را برگزیده. این رقابت دیگر سنتی نیست، نوعی رقابت ساختاری بین دول است.

گسترش فقر و نابرابری بنیان نظام جمهوری ولایت فقیه ایران از همان اوان ظهور بوده و هست، هکذا نئولیبرالیسم هم بر همان بنیان نابرابر استوار است و موجودیت دارد. بنابراین در ایران هم جریان نئولیبرال ساختار اقتصاد نابرابر را بیش از پیش تشدید می‌نماید و برای اینکه جامعه واکنشی از خود نشان ندهد، در دانشگاه‌ها به لحاظ مفاهیم نظری و عملی آن را تئوریزه کرده و به خورد جامعه می‌دهند. بسیاری استادان دانشگاه‌ها با مرکزیت شهرهای تهران، اصفهان و تبریز مشغول این وظیفه پلید هستند. آنها ضدیت با خصوصی‌سازی و سرمایه‌داری را واپس‌گرایی شدید تفسیر می‌کنند. با اهتمام تمام قوانین تجارت اسلامی را از شیوه‌های سنتی آن به شیوه‌های نوین نئولیبرالی تغییر می‌دهند و چون آن قوانین در ذات خود با معیارهای نئولیبرال بسیار نزدیک است، درصد موفقیت‌شان زیاد است. در کل اما چرا در ایران نگرش نئولیبرال در مقابل نگرش دولت‌سالاری اقتصادی همچنان ضعیف است؟ این به دو عامل برمی‌گردد؛ نخست، خصلت دولت‌گرای نظام ولایت فقیه توتالیتر و دوم، وابستگی کشور به دخالت دولت در مدل سرمایه‌داری. پدیده دولت در نظام سرمایه‌داری در حد دولت ملی فاشیست قوی است و بدون آن سرمایه‌داری نیست خواهد شد؛ این است که چه در ایران و چه سایر کشورهای جهان، هیچ ساختار اقتصادی نداریم که فارغ از وجود دولت به سیاست و تجارت خارجی و داخلی مطلق پردازد. به دلیل اینکه جامعه، هم بصورت مطلق به یک شیوه سرمایه‌داری یا سوسیالیستی اختصاص ندارد و هم اینکه نابرابری‌ای که در حق و حقوق مالکیت‌ها و ثروت‌ها ایجاد کرده‌اند به مثابه یک عامل متعارض، ضد خود را می‌سازد. یعنی هم دولت به قصد قدرت‌طلبی بیشتر و هم جامعه بخاطر خصلت متکثر خود، اجازه شکل‌گیری یک نئولیبرالیسم خالص را نمی‌دهند. به همین دلیل مفهوم دمکراسی در جوامع به دلیل متکثر و متنوع بودن ساختار، در اولویت با مفاهیم ساختاری سرمایه‌داری و سوسیالیستی قرار می‌گیرند.

از نظر رهبر **اوجالان** نیز تمدن دمکراتیک خصلت هزاره سوم است و ساختارهای نئولیبرال مردود هستند. با یک مثال شفاف می‌توان قضیه فوق را اثبات نمود: یکی از عمده‌ترین نمودهای ثروت در اقتصاد سرمایه‌داری، سهام و قیمت آن است که رقابت نئولیبرالی بر اساس آن تنظیم می‌گردد. قیمت سهام در همه کشورهای سرمایه‌داری مدام متغیر و عادتاً رو به نوسان و نزول به دلیل بحران‌های مستمر سرمایه‌داری دارد و این مسئله پرمعضل مرتباً بنگاه‌های بیشتری را ورشکست و قوی‌ترها را غالب می‌سازد. روح آن بنگاه‌ها سود کلان است. هر آنکه در جریان

رقابت خون بیشتری مکید، بقایش تضمین می‌شود اگر نه در اوج بی‌رحمی کله‌پا می‌گردد. سهام بانک‌ها و شرکت‌ها که دو ستون بنیادین سرمایه‌داری هستند تابع آن اصل می‌باشد. پس نئولیبرالیسم خصلتاً لویاتانی است که به خود نیش می‌زند. این بلا به‌عینه بر سر آمریکا و انگلستان آمد. آنها وقتی نئولیبرالیسم را پیروی کردند. «در انگلستان قبل از ۱۹۷۹ از هر ده تن یک تن زیر خط فقر زندگی می‌کرد، ولی در پی آمد «انقلاب» تاچر از هر چهار تن یک تن و از هر سه کودک یک کودک بطور رسمی فقیرند. در آمریکا هم در طول حکومت ریگان اگرچه درآمد یک درصد غنی‌ترین بخش خانواده‌ها ۵۰ درصد افزایش یافت، ولی درآمد واقعی ۸۰ درصد جمعیت کاهش یافت. در دوره نئولیبرالیسم، در فاصله ۱۹۸۷ و ۱۹۹۳ شمار کسانی که درآمد روزانه‌شان از یک دلار کمتر بود در جهان ۱۰۰ میلیون نفر افزایش یافته به ۱۳۰۰ میلیون نفر رسید. بطور کلی در ۱۰۰ کشور جهان درآمد سرانه کمتر از سال‌های قبل شد (احمد سیف)». در چین و سایر کشورها هم بیش از نیمی از جمعیت، درآمد روزانه‌شان کمتر از ۲ دلار است. در ایران هم با آغاز خصوصی‌سازی مطابق اصل ۴۴ قانون اساسی و با تقلای استادان دانشگاه و تجار مافیا، دقیقاً وضعیتی مشابه پیش آمد و شکاف میان فقیر و غنی از همان دوره تصدی قدرت رفسنجانی بروز کرد. همه اینها اثبات می‌کند که نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری تا چه حد پوشالی هستند. وقتی مسئله، ساختاری است، دیگر مفاهیمی چون قرارداد کار، ارزش کار، دستمزد، بیمه، ساعات کار، بهداشت و بازنشستگی در درجه دوم اهمیت قرار می‌گیرند.

در طول تاریخ، آنکه انتقال منابع اقتصادی از «زمین و تولید کشاورزی» به «نظام کارخانه‌داری و تولید صنعتی» را صورت داد و سرمایه را حاکم گرداند، دولت بود. در ایران هم در دوره قاجاریه و پهلوی گذار به نظام مذکور رخ داد. در جهان، کل جامعه و کل قدرت در چارچوب فرم دولت-ملت به پدیده دولت گره زده شده است که برای ایران هم مصداق دارد. فلذا جایگزین کردن نئولیبرالیسم گلوبال بجای دولت-ملت بدون حذف کامل آن، غیرممکن است و تاکنون در هیچ کشور جهان حتی آمریکا، انگلیس و چین که آغازگرند، نتوانسته‌اند برخلاف مدعاهایشان دولت را حذف کنند. ایران هم از این قاعده مستثنی نیست و دولت توتالیتر در طول نظام ولایی خود کامه قرار دارد و خطرناک‌تر است. الگوی لیبرالی در ۵۰ سال گذشته نه جهان غرب و نه ایران را توسعه یافته نساخته. یک قضیه بحران‌زا وجود دارد و آن اینکه میان وجود دولت و الگوی نئولیبرالیستی در کشورهای مختلف رقابت بر سر قدرت در اولویت با رقابت بر سر اقتصاد قرار گرفته و سیاسی شده است همانگونه که گلوبالیسم، نخست سیاسی است سپس اقتصادی. و این وضعیت، خلأ قدرت را به وجود آورده. از دوران رفسنجانی هم چنان خلأی ایجاد شده و مدام عوامل ولایت فقیه و سپاه بخاطر دست برتر، خلأ را پر می‌کنند و نظم نئولیبرالی مطلق در

حوزه اقتصاد را خنثی می‌گردانند. نظمی نئولیبرالی بصورت نیمه‌جان باقی مانده. خصوصی سازی در واقع عنوان و پوششی گشته برای انحصارات و تصاحب‌های مکرر سپاه پاسداران و نهادهای رهبری ولایتی. همچنین در فرم دولت-ملت، جهانی شدن نه بلکه ملی‌گرایی اصالت دارد. نئولیبرالیسم ایرانی نمی‌تواند از ملی‌گرایی به نفع جهانی کردن که البته تنها یک شعار است و چیزی جز انحصارات نیست، تخطی کند. گذشته از آن، جهانی شدن یک دروغ بزرگ است و هدف، امپریالیسم و توسعه‌طلبی برتر از جهانی بودن است.

قدرت‌طلبی و توسعه‌طلبی نئولیبرال‌های ایران هم طبق آن قاعده، عین جاه‌طلبی و زیاده‌خواهی ولایت خودکامه و سپاه پاسداران است. سرمایه‌داری با توسل به مفهوم نئولیبرالیسم، مفهوم «بازارهای اختصاصی» را جایگزین «مستعمره» ساخته. بعبارت دیگر هر کشور مستعمره با تسخیر اقتصاد آن به بازار اختصاصی مبدل می‌شود. در ایران اما، سپاه و نئولیبرال‌ها در پوشش مفاهیم فریبنده خصوصی سازی، «انحصارات بازار اختصاصی کشور» را بدست می‌گیرند. این یعنی دوقطبی کردن شدید جامعه در قالب قطب فقیر و غنی. هیچگاه راهبرد از میان بردن فقر و رشد طبقه فقیر در برنامه گنجانده نشده. نظام ولایتی بجای از بین بردن فقر، نهادهای فقر همچو بنیاد مستضعفان، بهزیستی، کمیته امداد خمینی و غیره ایجاد می‌کند. تصور کنید عده‌ای ثروتمند، تاجر و بازاری و کارخانه‌دار وارد معرکه شده و الگوی نئولیبرالی را پیاده کنند، آنگاه نرخ رشد فقر و تشدید تبعیض طبقاتی سر به فلک می‌زند که در ایران امروز بصورت شفاف هویدا است. پیامد داخلی و بین‌المللی این اقدامات، برای هر کشوری، جنگ جهانی سوم است و وقتی می‌بینیم سه دهه است (از ۱۹۹۰) این جنگ آغاز شده و تازه به اواسط آن رسیده‌ایم، چرا باید به نظام سرمایه‌داری و نویر آن، نئولیبرالیسم باور کنیم!! آیا نئولیبرالیسم چیزی جز تقسیم منابع اقتصادی و قدرت سیاسی-ایدئولوژیک در ایران و جهان می‌باشد؟! اختلاف ایران(هم نظام و هم نئولیبرال‌ها) و آمریکا و ایران و اقشار فقیر جامعه، بر سر آن تقسیم‌هاست نه حقانیت وجود. آمریکا، کشورهای جهان و ایران تمام تلاش‌شان این است که یک طبقه متوسط و بورژوازی تابع خود را شکل دهند و از وجود آن برای جنگ رقابت با ثروتمندان رقیب (یا دول رقیب) و نیز سرکوب قشر فقیر، استفاده نمایند. این است حقیقت ذات نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری. تازه ایران خارج از حدود و ثغور دمکراسی، به سرکوب استبدادی مخالفان و رقبا می‌پردازد، حال چه طبقات فقیر باشد، چه ملل تحت ستم و چه جریانات داخلی مخالف ایدئولوژیک.

در چارچوب جهانی و در مراحل جدید امپریالیسم، «تولید صنعتی» جای خود را به «بازارهای مالی» سپرده است و نئولیبرالیسم درصدد است از ابزار تولید صنعتی برای گسترش بازار مالی بعنوان هدف اصلی استفاده نماید. در این راهکار، روند تبدیل کالا به پول در درجه

دوم اهمیت قرار گرفته و روند «پول، پول می‌آورد» غالب گردانده شده. بسوی جهانی حرکت داده شده‌ایم که پول، بدون تولید، بصورت اسپکلاتیو و با الگوهای مجازی، پول ایجاد می‌کند. خرید و فروش پول در بازارهای جهانی حدوداً ۸۰ برابر ارزش تجارت محصولات صنعتی است. این مرحله از امپریالیسم تا این حد خطرناک است. در ایران نیز برای ایجاد پول بدون تولید، از تمامی نمادها و ابزارهای سحرآمیز سرمایه‌داری و در دورهٔ اخیر نئولیبرالی، استفاده می‌شود. این الگو حتی پیشتر در شیوهٔ تجارت اسلامی در تاریخ مشاهده نشده، لذا بر ضد اخلاق و مبانی اقتصادی اسلام می‌باشد. چراکه به تمام معنا، قمار در یک بازار مالی است. کسب پول از ناحیه فروش پول نیز در قوانین شریعت اسلامی به «نزول خواری» تعبیر شده. درحالی که در ایران نظام ولایی ساختاری برقرار ساخته که کسب پول از پول بویژه در بازار سهام و اوراق مالی به اعلی‌ترین درجه رسیده. در این فرایند، به نام الگوی نئولیبرالی، اموال دولتی که همانا اموال عموم مردم است به سرمایه‌داران خصوصی زالوصفت آن هم با شعار کارائی، واگذار می‌گردد که آن سرمایه‌داران در حد اکثریت غالب، سپاه‌ پاسداران و نهادهای مالی و سازمانی رهبری نظام هستند. اگر این مدل و ساختار را با مدل و ساختار «کمونالی و مالکیت اشتراکی» که صدها سال است بویژه از دورهٔ صفویان (شیعه صفوی) بتدریج نابود شد، مقایسه نمایی، نیازمندی‌های تحول ساختاری در ایران امروز برجسته می‌گردد.

پروپاگانداي غالب امروزه این است که سوسیالیسم در برابر سرمایه‌داری زوال یافته و آن را پایان ایدئولوژی‌ها نامیند؛ ولی در حقیقت این تنها سوسیالیسم‌رنال نبود که در سال ۱۹۸۹ فروپاشید، بلکه قبل از آن، در دههٔ ۸۰ میلادی، هوایمیای بلندپرواز اقتصاد کینزی سرمایه‌داری سقوط کرد و این درحالی بود که این نظام بحران‌زده در خلأ بود که مسلط باقی‌ماند. در میان کشورهای جهان تنها کوبا بصورت نسبی تسلیم سیاست‌های سلطه‌گرانه نئولیبرالی و تغییر ساختاری نشد، حتی ایران زودتر از همه تسلیم گشت. لذا بحران‌های مالی مکرر جهان سرمایه‌داری، اقتصاد ایران را نیز بی‌ثبات ساخت. ایران هم مجبور است در این بی‌ثباتی، سالانه چند میلیارد دلار بابت تأمین مالی کسری تراز پرداخت‌ها از بازارهای جهانی وام بگیرد. ایران هم مجبور است قریب ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را بصورت ذخیره دلاری-ارزی درآورد که تبعیت از نظام پولی جهانی دلار است و موفقیت قدرتش در مقابل هژمونی آن کشور را تضعیف هم می‌نماید. نرخ مبادلهٔ تجاری ایران بخاطر سلطهٔ دلار، همانند دیگر کشورها به نفع آمریکا رقم می‌خورد و بقیهٔ جهان ضرمی‌کنند. وقتی در سطح جهانی «مالی‌شدن» بر «صنعتی شدن» غلبه یافته، سلطهٔ دلار، بدهکاری خارجی و کسری تراز پرداخت‌ها و وابستگی به ارز گریزناپذیر است. هرگاه شرکت بخاطر استقراض بسیار و عدم توانایی در پرداخت بدهی‌هایش ورشکست می‌شود، سهام

دهها هزار سهام‌دار نابود می‌شود. مفهوم شهروندی دیگر بدان معناست که او سهام‌دار است یا خیر و او از ماهیت سیاسی بودن خارج گردانده شده تا مهار شود. در این صرف اقتصادی بودن وجود شهروند هم هیچ امنیت اقتصادی و مالی وجود ندارد. تنها نوع شهروند سهام‌دار است که از خدمات عمومی (بهداشت، آموزش و غیره) برخوردار است ولی وقتی سرمایه‌اش نابود شد، دیگر تمامی آن حقوق سلب و ضایع می‌شود. یک شهروند و جامعه در نظام سرمایه‌داری نئولیبرال فقط یک «موجود مالی» است نه «اقتصادی». ورشکستگی‌ها و نابودی‌ها ناشی از رکود نه بلکه بحران است. خصوصی‌سازی‌ها در این روند پیامدهای «بدهی خارجی، افزایش قیمت‌ها، بیکار شدن کارگران و بی‌ثباتی» به‌بارمی‌آورد ولی در عوض، ثروت بیشتری به طرفداران خصوصی‌سازی می‌رسد.

در خصوصی‌سازی، اموال دولتی به خصوصی‌ها واگذار می‌شود سپس سرمایه‌رها می‌گردد و بدون دخالت دولت در سطح جهان به گردش درمی‌آید؛ در مرحله بعدی از بازار و قیمت‌ها کنترل‌زدایی می‌شود؛ تجارت آزاد و بدون دخالت دولت انجام می‌شود. چنان وانمود می‌کنند که دولت‌ها در این فرایندها هیچ دخالتی نمی‌کنند، اما این یک ترفند است، زیرا وقتی دولتی چون آمریکا از طریق فشارهای بانک جهانی^۱ و صندوق بین‌المللی بر یک کشور فشار آورد که حوزه‌های مختلف اقتصاد را خصوصی گرداند، هدفش این نیست که دولت آمریکا در این اقدامات ولو در امور کلی سرمایه‌داران خصوصی دخالت نکند، در ظاهر، وانمود می‌شود که دخالت نمی‌کند تا کشور طرف مقابل نیز راضی شود که دولت متبوعش دخالت نکند، اما در آن سو، دولت آمریکا و یا انگلیس و چین در پشت پرده دخالت دارند. این است که لیبرالیسم یک دروغ بزرگ است که با توسل به آن دولت‌های پیرامون را خلع سلاح می‌کنند ولی خود در پشت پرده مسلح می‌مانند. ایران نیز به‌مثابه نظام رقیب متوجه این قضیه جهانی آمریکا هست، لذا در نقاب خصوصی‌سازی مجدداً همه حوزه‌ها را به انحصار درمی‌آورد و در عرصه بین‌المللی هم اگر راهی نیافت، حداقل به **کنوانسیون‌ها** و جریانات شفاف‌ساز نمی‌پیوندد تا تحت کنترل درنیاید؛ اما در داخل، در واقع نئولیبرالیسم را اجرایی کرده.

چهار فرم ساختاری در اقتصاد امروز جهان پیروی می‌شود و به سیاست و مدیریت پیوند می‌خورد:

۱- نئولیبرالیسم بدون دخالت دولت، در حالی که دولت وجود دارد و سرمایه‌داری است.

۲- دولت وجود دارد ولی نئولیبرالیسم را نمی‌پسندد و دمکراتیک هم نیست و سرمایه‌داری

۱. برنامه‌های تعدیل ساختاری یا سب‌ها شامل وام‌های ارائه شده توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به کشورهایی است که بحران‌های اقتصادی را تجربه کرده‌اند. این دو نهاد برتون وودزی کشورهای قرض‌گیرنده را ملزم می‌کنند در ازای گرفتن وام‌های جدید (و یا نرخ‌های بهره پایین‌تر در وام‌های موجود) سیاست‌های خاصی را پیاده کنند. این بند مشروط بودن منضم به وام به دلیل اثرات آن در بخش‌های اجتماعی مورد انتقاد واقع شده‌است.

است.

۳- دولت دمکراتیک است ولی نئولیبرالیسم را رد می‌کند و سرمایه‌داری نیست، اما به دلیل پذیرش پدیده دولت، مذهب چپ سرمایه‌داری محسوب می‌گردد.

۴- سیستم کنفدرالیسم دموکراتیک که هم دولت و هم نئولیبرالیسم و سرمایه‌داری را رد می‌کند و سوسیالیستی و کمونالی است و ملت دمکراتیک (جامعه اقتصادی) را می‌سازد. فرم ساختاری ایران مختلطی از انواع اول و دوم سرمایه‌دارانه است که مسائل و مشکلات ذیل را دارد:

بحران سیاست؛ اقتصاد بازاری؛ کسری بودجه؛ تورم؛ ضعف کیفیت و کمیت ارائه خدمات دولتی؛ کمبود تولید؛ بی‌ثباتی در بهره‌مندی از امکانات اولیه؛ وابستگی به درآمدهای حاصل از صادرات نفت خام؛ فساد اداری و مالی؛ بیکاری؛ عقب‌ماندگی تکنولوژیک؛ رقابت‌ناپذیری محصولات داخلی در مقایسه با محصولات مشابه خارجی؛ تجارت پیشگی و اتکای بر واردات؛ فقر گروه‌های آسیب‌پذیر؛ مصرف بی‌رویه و تضييع شدید محصولات استراتژیک (انرژی)؛ گسترش آسیب‌های اجتماعی و نابسامانی‌های اخلاقی در نتیجه فشارها و فسادهای اقتصادی؛ بورژوازی دلال مسلک و رانت‌خوار؛ نزول خواری فراگیر؛ ضداکولوژی بودن فعالیت‌های اقتصادی؛ تکیه ایدئولوژیک بر نوع مالکیت خصوصی و نابرابری در درآمد و ثروت؛ مافیایی بودن اقتصاد سیاسی و انحصار در دست نظام ولایت‌فقیه و سپاه؛ ضد کمونالی و آنتی سوسیالیستی؛ رانتی بودن و خصوصی‌سازی؛ سقوط حدود ۱۰۰ هزار درصد (نوسانی) ارزش پول ملی (تا سال ۲۰۲۱).

دولت و بخش خصوصی از زمان قاجاریه تا به امروز به دنبال تولید نه بلکه در پی جمع‌آوری حریصانه رانت‌ها و فساد مالی بوده‌اند. قشر روحانی در دوره کنونی بنا به اعتقاداتش یا بهتر بگوییم با سؤاستفاده از باورهای دینی، آن را ژرفتر و ویرانگرتر ساخته که تمام مشکلات و مصائب فوق‌الذکر را موجب گشته. در نظام ولایی ربوی، خصوصی‌سازی، بیشتر بخاطر بحران‌های سیاسی داخلی و خارجی و فرار نظام از عواقب آن است که صورت می‌گیرد و به بدتر شدن اوضاع کاری ندارند. نمونه خصوصی‌سازی هفت‌تپه در خوزستان و به خاک سپاه نشاندن کارگران، گویای همه‌چیز است. هرچه هست، دولت و بخش خصوصی، مافیا و رانت‌خوارند. نظام با این اعمال، فشار هزینه‌ها و خدمات را به خود مصرف‌کننده (مردم) منتقل می‌کند ولی جز فرسایش بیشتر و تضعیف ساختار اقتصادی و مالی، نتیجه دیگری دربر ندارد. بخش خصوصی هم مصائب ناشی از آن فشارها را با این شرط پلید به جان می‌خورد که به میل خود مصرف و بازار را سرکیسه کند. این، ماهیت ساختار اقتصادی جمهوری اسلامی است که نمونه آن در هیچ دوره‌ای از تاریخ اسلام و ایران دیده نشده است. بخش خصوصی، جز سپاه پاسداران و

قرارگاه خاتم‌الانبیاء نیست که هزاران شرکت خصوصی دیگر با تبعیت از صدها شرکت وابسته به قرارگاه مذکور، در سراسر ایران رانت می‌خورند و به فساد می‌کشانند. این رویه رانت‌خواری و مافیایی را در پوشش علم و دانشگاه و رسمیت دولتی به عموم جامعه می‌قبولاند، درحالی که تمامی عملیات‌های‌شان ظالمانه است و بر ضد مبانی اسلام طبیعی، حرام می‌باشد ولی صدایی از هیچ کس درمی‌آید.

نئولیبرالیسم ایرانی بدتر از نوع جهانی، فاقد اخلاق، سیاست دمکراتیک، عدالت اجتماعی و مسئولیت اجتماعی است. آن رانت‌خوارها و باج‌گیرها فقط افزایش قیمت‌ها، اخراج کارگران و عدم پاسخگویی مسئولانه برایشان مهم می‌باشد. مکانی چون دانشگاه صنعتی شریف محل خودنمایی اقتصاددانان نئولیبرال شده که وظیفه خود را اجرای نئولیبرالیسم و تنظیم جامعه مطابق آن، می‌دانند. آنها هرگونه اقتصاد مخالف نئولیبرالیسم را ضداجتماع و پیشرفت معرفی می‌کنند. درواقع آنچه در دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود، اقتصاد سرمایه‌داری و نئولیبرالی است و اقتصاد کمونالی اجازه تدریس شدن ندارد. فریبکارانه عدالت را قائم بر نئولیبرالیسم تلقی می‌کنند. ذات نئولیبرالیسم یعنی اینکه مالکیت بطور مطلق در دست عده‌ای قلیل به انحصار درآید، پس عدالت کجای این انحصار مطلق وجود دارد!! تئوری روحانیون هم خارج از این نوع ناعدالتی نیست؛ آنها ادعا می‌کنند که حکومت مستضعفان هستند، یعنی باید مستضعفین باشند تا جمهوری ولایت‌فقیه مطلقه، سنگ آن را به سینه بزند. این رژیم، مستضعفی را رفع نمی‌کند، بلکه آن را حفظ و گسترش می‌دهد، سپس با داعیه حکومت بر آنها، بهره‌برداری سیاسی می‌کند. روحانیون و نئولیبرالیسم یک ذات مشابه دارند. درحقیقت، نئولیبرالیسم یک ضدانقلاب فراصنعتی و نااقتصادی علیه صنعت و تولید است که در نهایت مسیر به ثروت دیجیتال و پول‌عریان می‌رسد. آمران نئولیبرالیسم از اصطلاحاتی همچو «**انقلاب انفورماتیک**»، «**انقلاب الکترونیکی**» و «**اقتصاد بی‌وزن**» دم‌می‌زنند؛ یعنی پول مجازی و شیخ‌گونه که با آن می‌توان به هر بازی کثیفی دست زد. آنها به واقع مفاهیم «ارزش»، «مبادله» و در غایت کار، «تغذیه» را که امر ذاتی اقتصاد برای حفظ بقای بشریت است، نابود و روند آن را گلوبال نیز می‌کنند.

یکی از اصول پایه‌ای این نااخلاقی نئولیبرالیسم، خصومت مطلق علیه سوسیالیسم می‌باشد و کیست که انکار کند جمهوری ولایت مطلقه فقیه غیر از این است! این غایت ابدی جز حکومت مطلقه روحانیون و نئولیبرال‌های همذات بر یک جامعه مستضعف نیست. در اقتصاد این رژیم، دیگر پول حتی قابل لمس نیست ولی خدای خدایان حکومت است. دیگر، این ارزش نازش و بی‌وزن و غیرمحسوس در قفس بانک‌ها در ید قدرت مالکان واقعی جمع می‌گردد. درحالی که تا انسانی بوده و هست، واقعیت این بوده و هست که اقتصاد حقیقی و طبیعی یعنی اشیاء و

محصول قابل لمس و محسوس (همچو گندم، آب، غذا و اکسیژن). در سراسر جهان طبق قوانین دول، هر شرکتی که بیش از ۲۰ الی ۳۰ درصد از بازار را در اختیار داشته باشد، طبق تعریف حقوقی، یک شرکت انحصاری است. در ایران اما اغلب شرکت‌ها به صورت غول‌آسا (همچو قرارگاه خاتم‌الأنبیاء) گاه تا ۷۰ و یا ۸۰ درصد بازار و یا فعالیت‌ها را در دست دارند و پاسخگو هم نیستند. این، سطح وحشتناک انحصارگری بی‌پروا در ایران ولایت مطلقه را نشان می‌دهد.



کتاب ۲

کُردستان، کمونالیتة فراسوی سرمایه‌داری



فصل ۳

شیوه کمونی- شبانکارگی

شیوه‌های معیشتی و سپس تولید زاگرسی- تورو سی در دوره قبل از **نوسنگی** (نئولیتیک) و در خود آن دوره، ساختار حیات اجتماعی و تطور و رشد آن را بخوبی نشان می‌دهد. ما در این بخش به ریشه‌های اقتصاد و معیشت کردها در عمق تاریخ شکفت‌انگیز کلانی و سنگی می‌پردازیم. افرادی چون «**گوردن چایلد**» و «**ژاک کوون**» آثاری زیبا در خصوص ظهور پرهیت فرهنگ کردها از لحاظ اجتماعی و اقتصادی مکتوب نموده‌اند. البته قبل از آن دو محقق شهیر که شیفته فرهنگ نوسنگی ملت گرد شده‌اند، اشخاصی دیگر به نام‌های «**ادوارد هان**» و «**گودموند هات**» دیدگاه‌هایی را پیش‌تر از چایلد مطرح کرده بودند. هات معتقد به اهلی کردن حیوانات پیش از یکجانشینی است ولی هان معتقد به پس از آن می‌باشند. به هر تقدیر باید بخاطر سهم آنها در تنویر ماهیت نوسنگی زاگرسی تقدیر نمود.

وقتی از شاخ آفریقا صدها هزار سال پیش «**اشاعه فیزیکی**» انسان صورت گرفت، آفریقا به مرکز ثقل آن مبدل شده بود، اما با ظهور نوسنگی و تطور فرهنگی انسان، اینبار، «**اشاعه فرهنگی**» از گوردستان محل شکفتی آفرین نوسنگی تاریخی، صورت گرفت. اینکه نحوه اشاعه و تطور تاریخی آن بصورت رشته وقایع چگونه بود، موضوع بحث مقال حاضر نیست، در این نگارش به بخش موضوعی شیوه معیشت و تطور اقتصاد و انقلابات تاریخی‌ای که از دوره نوسنگی در گوردستان و لرستان رخ داده‌اند می‌پردازیم. تطور، از جوامع ساده به پیچیده و مدرن امروزی، ساختاری متفاوت در هر دوره به شیوه تولید و معیشت انسان بخشیده. برآمدن کردها در این برآمدگاه تاریخ باستانی، رهنمون دانش‌محور برای پی‌بردن به شیوه صحیح معیشت و اکونومی خارج از حوزه دولت و قدرت می‌باشد. کردها بصورت بسیار هنرمندانه از محیط‌زیست

زاگرس- توروس که از شمال کردستان در ترکیه تا جنوبی‌ترین نقطه لرستان را دربرمی‌گیرد، بهره‌برداری روشمند کردند و برای بشریت مهدداری فرهنگی کردند. واژه فرهنگ به این معنای پارادایمی که ریشه‌دارتر، پرقدمت‌تر و صحیح‌تر از واژه «تمدن» آن هم تمدن آمیخته به مرکزگرایی ظالمانه، است.

نوسنگی، افتخار باستانی ملت کرد در فاز یک تاریخ پرفراز و نشیب است اما پیش از آن، دوره چند میلیون سالی «کلانی» که اصالت ساختی خود در وجود اجتماعات بشری را تا به امروز حفظ نموده، قابل توجه می‌باشد. نوسنگی یک انقلاب با یک ساختار متفاوت است. پس به تبیین این ساختارهای کلانی، نوسنگی همت می‌گماریم:

ساختار کلانی از منظر شیوه‌های معیشت و اقتصاد: شکارگری و جمع‌آوری گیاهان.
ساختار نوسنگی به لحاظ شیوه‌های معیشت و اقتصاد: اهلی کردن حیوانات و کشت گیاهان (گندم).

انسان، میلیون‌ها سال در قالب کلان‌ها به زیست پرمخاطره خود ادامه‌داد. شیوه زندگی آنها چگونه بود؟ تلاشمان پاسخی بر محورهای جامعه‌شناختی ساختاری و کارکردی به این پرسش بنیادین است. در دوره کلان‌ها که هنوز انقلابات زراعت و روستا رخ نداده بود، شیوه حیات بر مبنای مدیریت دمکراتیک، طبیعی و هماهنگ کننده **زن‌مادر** (الهی) صورت یافت. زن‌مادر یک اتوریته مثبت داشت که نقش او فقط ایجاد هماهنگی میان اعضای کلان در امورات اقتصادی، سیاسی و باورمندی روزانه بود. کل هویت و بقای کلان هم به این ساختار دمکراتیک و طبیعی بستگی داشت. ما این نوع جامعه را ابتدایی به معنای منفی رشدنا یافته به نسبت تمدن، تلقی نمی‌کنیم. آن را جامعه طبیعی می‌نامیم نه ابتدایی یا ناپیشرفته. زن‌مادر، صحیح‌ترین ساختار سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک را بر مبنای دمکراسی در اتوریته خود، به جامعه ارزانی داشت. در این سیر، ما بر نحوه معیشت و کار روزانه کلان تمرکز می‌نماییم. اعضای هر کلان که معمولاً ۲۰ الی ۳۰ نفر بوده‌اند، روزانه دو کار ساده داشته‌اند: ۱- شکارگری. ۲- جمع‌آوری گیاهان.

شکارگری یکی از راه‌های تغذیه کلان بوده که از تصمیم‌گیری روزانه گرفته تا عملی کردن و استفاده همگان بصورت برابر، یکی از شاخه‌های ساختار معیشت ساده کلان را شکل داده. در این مرحله، هنوز حیوانات اهلی نشده‌اند و روش‌های پرورش ابداع نگشته است، ولی مهم این است که اگرچه تساوی مطلق در سهم‌بری اعضا که برای شکار رنج کشیده‌اند، محلی از اعراب ندارد ولی برابری در معیشت و رفع نیازهای پایه‌ای، بصورت دمکراتیک و عدالت‌محور با روندی طبیعی و اخلاقی رعایت گشته.

جمع‌آوری گیاهان نیز در دوره کلان‌ها یکی از شاخه‌های بنیادین و آکیدا گریزناپذیر

بود که مبنای اصل حفظ بقا با آن شیوه تغذیه بوده. در این دوره تاریخی، گیاهان جمع‌آوری می‌شوند نه اینکه کشت شوند. بنابراین، روش «خوشه‌چینی» معمول بوده و از تصمیم‌گیری گرفته تا اقدام عملی و سهم‌بری، برابری اخلاقی-سیاسی و اقتصادی مبنای کار بود. خوشه‌چینی بنیان کشف گندم، جو و دیگر انواع گیاهان توسط زن‌مادر می‌گردد که سطحی از اکونومی مدرن‌تر را برآورده و کشف گیاهان و شکار حیوانات و بعدها پرورش آنها به‌واقع هر کدام رویداد و روایت یک مدرنیته می‌باشد. اعضای کلان‌ها در چارچوب این مدرنیته کلانی طبیعی، دغدغه‌هایی چون مسائل اجتماعی نداشته‌اند. مسئله و معضل اجتماعی، خاص اجتماعات تمدنی مرکزگرا است که بعدها همچو غده‌ای سرطانی رشد می‌کنند.

رهبر او جالان (رهبر آپو) در مانیفست خویش مسایل اجتماعی را در قالب دوازده مسئله بنیادین جمع‌بندی و ارائه داده که عبارتند از مسائل: «۱- قدرت و دولت. ۲- اخلاق و سیاست. ۳- ذهنیت جامعه. ۴- اقتصاد. ۵- صنعت‌گرایی. ۶- اکولوژی. ۷- جنسیت‌گرایی اجتماعی؛ خانواده، زن و جمعیت. ۸- شهرنشینی. ۹- طبقه و بروکراسی. ۱۰- آموزش و بهداشت. ۱۱- میلیتاریسم. ۱۲- صلح و دمکراسی.» این مسائل امروزه در تمدن مرکز‌گرای سرمایه‌داری و در ادوار پیشین تمدن میان جوامع مشترک بوده. در دوره کلان‌ها این مسائل وجود نداشته‌اند. مسئله اجتماعی بدین معناست که کانون‌ها و نهادهای سلطه و قدرت در جامعه بروز و معضلات سیستماتیک و کائوتیک را در بطن پیچیده آن به وجود می‌آورند و موجودیت اجتماعات را به مخاطره می‌اندازند. کلان‌ها چنان دغدغه‌هایی بی‌آبرویانه نداشتند. آنها در این اندیشه نبودند که از حیث سیاسی با بحران‌ها و قدرت‌طلبی‌های مصنوع و برساخت خود بشر مقابله کنند. هم‌وغم آنها، چگونگی مقابله با مسائل گرسنگی، حفظ موجودیت فیزیکی کلان در برابر سیل، سرما، حیوانات وحشی و مسایل از آن دست بود. طبقه و طبقات فقیر، متوسط و غنی اصلاً وجود نداشتند. اقتصاد مبتنی بر دمکراسی طبیعی بود. باید واقف بود که دوره کلان، دوره بدون روستا و شهر بود. این دوره تاریخی که میلیون‌ها سال طول کشید، موجودیت و لزوم شهر را - اگرچه رد نمی‌کنیم - به چالش کشیده. کلان‌ها در امرار معاش و بسط فضاهای سکونتی با بحران‌های امروزی تمدنی روبرو نشدند. بشر یک رابطه همزیستی با طبیعت داشت و چون از آن جدا نشده و استثمارگر طبیعت نگشته بود، دنیای اقتصادی متفاوتی با امروز داشت. اقتصاد و معیشت مبتنی بر شکارگری و جمع‌آوری گیاهان، بخاطر ساختار ساده خود و نیز به دلیل ساختار مدیریتی مثبت زن، نیازی به تراشیدن مسائل بحرانی نمی‌دید. این همان ماهیت تغییر و پرهیمه سحرانگیز انسان در یک دوران‌هایی بوده. غار‌شانه‌در در هولیر با قدمت بیش از ۶۰ هزار سال، روایت‌گر این دوره عظیم تاریخی در سیوروت وجودی انسان است.

همانطور که توصیف آن رفت، شیوۀ معیشت کمونالی اشتراکی در دورۀ کلان‌ها تنها شیوه بوده و هرگاه انسان از آن دست بشوید موجودیتش در خطر زوال قرار می‌گیرد. انسان ذاتاً موجودی اجتماعی است که حتی اگر در بطن و متن سرمایه‌داری وحشی و لیبرالیسم پرتضاد آن بزید، باز مطلقاً نمی‌تواند اجتماعی و کمونالی نباشد. پس سرمایه‌داری و لیبرالیسم مطلق و ضروری نیستند. سرمایه‌داری ذاتی نیست بلکه صرفاً یک تغییر منفی معیشتی است که ضرورت نابودی آن روز به روز عیان و اثبات می‌شود. پس آنچه به‌مثابه ژن بنیادین در ریشه تاریخ ما وجود داشته، کمونالیسم متباین با سرمایه‌داری است. حیات کمونی آن مبتنی بر اقتصاد و معیشت اشتراکی و برابر همزاد با دموکراسی طبیعی بدون طبقه، روستا و شهر بوده که در بطن تمدن شهر عناصر نفی‌گرای «طبقه، دولت و شهر» تعارض ساختاری ایجاد شده در همان ساختار طبیعی پیشین می‌باشد.

دورۀ دیگر که باید پس از کلان‌ها بدان ورود کنیم، دورۀ نوسنگی می‌باشد. از پارامترها و شاخصه‌های متغیر این دورۀ، برآمدن «**استراتژی معیشتی**» به‌مثابه تحول ساختارین است. کانونیت روستا و انقلاب روستا و انقلاب زراعت دو قطب مفهومی اصیل در ماهیت این دورۀ هستند. دورۀ‌ای آغاز شده که انسان آموخته چگونه در کنار شکارگری، شیوۀ پرورش حیوانات و اهلی کردن آنها را بیاموزد. این سیر ممکن است قبل از دورۀ نوسنگی هم رخ داده باشد و ممکن است تنها به وقایع خود نوسنگی مختص گردد. برای ما مهم، ویژگی‌های ساختارین تحول نمود می‌یابد. چند ویژگی حیاتی هستند: زراعت، روستا و یکجانشینی که محل وقوع آن، بنا به یافته‌های باستان‌شناختی، زاگرس- توروس است که شیوه‌های معیشت و اقتصاد را با پروردادن یک مدرنیته خاص خود متحول ساخت. همچنین بجای خوشه‌چینی، تحول روشمندانه «کشت» را رایج می‌سازد و آن را در محیط‌زیست بکر و مناسب **زاگرس- توروس** بهشت آسا با وفور منابع انجام می‌دهد. لایه‌نگاری‌های باستان‌شناختی به‌عینه این تحولات را آشکار نموده‌اند. پس انقلابات زراعت و روستا یک استراتژی عظیم اقتصادی را نمود بخشیده‌اند که البته بدون دورۀ رشد زبان نمادین و انقلاب زبان، ممکن نمی‌گشت. مقولۀ جالب این است که اگرچه انحرافات هیپارشیک در ساخت اجتماعی پیچیده‌تر قبایل و عشایر این دورۀ رخ نمود، اما همچنان، کانونیت کمونالی و آزادی فرد در متن اجتماع کمونی- اشتراکی، چون شرط انکارناپذیر جلوه‌یافت. تغییر روند و الگوی سکونت در دورۀ نوسنگی و مراحل استقراری طی شده از سکونت فصلی به دایم در منطقه هم بتدریج به‌وقوع می‌پیوندد. همچنین سازه‌های روستا و زراعت با روش معیشتی متفاوتی بروز می‌کنند. اهلی کردن حیوانات و کشت گیاهان و حبوبات بجای خوشه‌چینی، روش متغیر بنیادین در نوع معیشت نوسنگی است که مناسبات اقتصادی پیچیده‌تر با امکانات متفاوت

را به وجود می‌آورد. مفاهیم «**اهلی کردن**» و «**کشت**» که تحول روشی هستند، مفهوم روشی «**یکجانشینی**» را در مدرنیته نوسنگی معمول و ممکن می‌سازند. در این سیر، نقش مدیریتی زن‌مادر بازم در درجه نخست ایفا می‌گردد ولی در ادوار بعدی، ساختار هیرارشی فشارآور بر ساختار و مناسبات نوع معیشت و اقتصاد تأثیر می‌گذارد. هیرارشی را شاید بطور کامل و همیشگی نتوان منفی دانست، اما در بعد سربرآوردن مدیریت و نقش سلطه‌گرانه شمن-مرد که مفهوم قدرت و سلطه را در درون خود می‌پروراند، برابری، عدالت و اخلاق را در مناسبات معیشتی دچار تزلزل‌های نخستین می‌سازد.

به هر تقدیر، دوره‌ای است که هنوز تمدن مرکزگرا، شهری، طبقاتی، دولتی و برده‌دارانه و سرمایه‌دارانه، سربرنیاورده و هنوز زن‌مادر به حاشیه رانده نشده. معیشتی روش‌مند که زن آفریده بود، از حیث رفتار و اخلاق اقتصادی، برابری طلبانه و اشتراکیت بود. این ویژگی‌ها را اما هیرارشی در حدی و بعدها تمدن در سطحی وسیع‌تر به چالش کشیدند. برای موضوع مقال ما مهم این است که **گُرد** در شیوه معیشت زاگرسی، انقلاباتی صورت داد که برای همیشه بشریت را متحول ساخت و فرهنگ اصیل را همچو بودنی اصیل در برابر مفهوم تمدن و هزاران سال پیش از آن رشد داد که در سراسر جهان اشاعه یافت. در ساختارهای زراعی و تولیدی و یکجانشینی روستا هنوز فرد پایمند به ارزش‌های کمونالی مادرسالار است. فرد در قبیله آزادمنش است. تولید جماعتی و کمونی مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی و معنوی زراعت و روستا، بشریت را به پله‌های ترقی صعود داد. نوعی الگوی استقرار اجتماعی و اقتصادی آغاز می‌گردد و خاستگاه **گُردستان** را به مهد این تغییر جهانی آن دوره باستانی تاریخ تبدیل می‌کند. برای این بی‌بدیلی، فرهنگ‌سازی می‌کند و برای نخستین بار تقسیمات و مرزبندی‌های اقتصادی، اجتماعی و ایدئولوژیکی را به انجام می‌رساند. یک مرحله گذار از ساختار ساده به پیچیده اقتصادی است که البته مشکلات خاص و نوپای خود را نیز به همراه دارد. استقرار گاه‌های **گُردها** از توروس تا جنوبی‌ترین نقطه لرستان، شیوه‌های متنوعی در برداشته. گاه دامداری بصورت کوچندگی مداوم و گاه توأم با زراعت و یکجانشینی بوده. کشت و زرع در اوایل نیازمند ساعات کاری و نیروی کار فشرده نبود، اما بعدها در کنار رشد یکجانشینی و افزایش جمعیت، کشاورزی به ساعات کاری و نیروی کار فشرده نیازمند می‌گردد و پس از گذشت دوره‌هایی از رشد، زراعت آبی، قضیه را متحول می‌نماید. دیگر کشاورزی با برنامه، روش خاص پیشرفته و با اتکای بر فناوری‌های پیشرفته‌تر، نمودی کند. این نوع زراعت، یکجانشینی‌های دایمی را در زاگرس با ساختار اقتصادی پیشرفته‌تری ممکن می‌گرداند. در اوایل **نوسنگی** و انقلابات، اقتصاد، **زیست‌پایه** است اما با رشد کشاورزی و روستا، بهینه‌سازی اقتصادی برای نخستین بار امکانپذیر می‌شود. کشاورزی گسترده‌تر از کشت

و زرع اولیه است. در این ساختار، تولید و مفهوم اقتصاد تولیدی آن سربرمی آورد. یکجانشینی ساخت‌ابزارهای پیشرفته‌تر را ضروری می‌گرداند. فرهنگ جامعه یکجانشین کردها که دیگر تولیدگر هستند، اینگونه جامعه عمل به خود پوشید. محصولات دامی، برای کوچندگان، ولی محصولات زراعی برای یکجانشینان، پایه به حساب می‌آیند.

الگو و نظام زیستگاه‌گزینی طوایف و قبایل متأثر از نظام دره‌هاست. قابلیت‌های طبیعی کردستان و **مزوپوتامیا** این امکان را به انسان بخشیده. در برخی تفاوت‌ها، کپر، آلاچیق و سیاه‌چادر نیز همانند خانه روستایی، مسکن اصلی شده که در لرستان با عنایینی چون کولا، تو و لیر رواج یافته‌اند. مناطق سردسیری و گرمسیری در استراتژی معیشتی دامداری و کوچنده نقش اصلی ایفا کرده‌اند. جمعی از انسان‌های یک طایفه و خانواده گسترده معمولاً مجتمع روستا را شکل داده‌اند که در کلیۀ امور تشریک مساعی داشته‌اند.

این فرهنگ‌های زاگرسی و مزوپوتامیایی، کم‌کم فناوری‌های معیشتی و صنعتی را که به رشد چهره و ریخت روستا و زراعت کمک می‌نماید، پیشرفت دادند. در زاگرس شمالی، سکونت برای نخستین بار آغاز و به بیش از ۱۰ هزار پیش از میلاد می‌رسد؛ اما در زاگرس جنوبی و لرستان، در فاصله زمانی از حدود ۸ الی ۷ هزار سال پ.م شاهد تکوین نخستین نشانه‌های معماری و سکونت هستیم. تپه آسیاب **گنج‌دره**، **سراب** و **گوران** در کرمانشاه با قدمت ۹ الی ۷ هزار پ.م حکایت از استقرار نیمه‌دایم دارد که مبتنی بر اقتصاد دامداری محور است ولی نشانه‌های استفاده از حیوانات هم یافت شده.

اقتصاد مبتنی بر دامداری و زراعت بنا به اقتضای هر دو نوع، تکیه بر شیوۀ حیات و کار و تولید کمونالی را مبرم ساخته. کمونالیسم را تقویت نموده و از بروز فردپرستی و مالکیت‌های عصبان‌گرانه بر ضد جماعت اشتراک‌محور، جلوگیری نموده. در این دورۀ مفاهیمی چون مالکیت فردی انحصاری و سودطلب، دستمزد و تک‌خوری معنایی نداشته. روستاشینی در حدود ۶۵۰۰ پ.م در مناطق کرمانشاه و لرستان شروع گشته که اقتصاد معیشتی ترکیبی دامداری و زراعی را دربرداشته. معماری نویافته و راه‌سازی است که اقتصاد معیشتی در کنار آن در قالب‌های دامداری و زراعت تخصصی گشته. همچنین فناوری‌ها از گاوآهن تا دستار و دوک، اقتصاد روستا را متحول و متمرکز ساخت و تقسیم‌بندی‌های درونی آن شکل گرفت. بنابراین شیوۀ حیات کمونالی با این پیچیدگی‌های جدید وارد نظم مستمری گردید که تا به امروز ادامه یافته. کشاورزی آبی و دیمی صورت تخصصی‌تری به یک اقتصاد پیچیده‌تر به نسبت دورۀ‌های ماقبل بخشید. تغییرات صورت گرفته، بنیادی و روشمند می‌شوند که حاکی از انفجار زنجیره‌ای از مدرنیته‌های باشکوه آن زمان است. تحولات اقتصادی پیچیده، مناسبات پیچیده‌تر

سیاسی را نیز دنبال خود آورده و در دوره انتقالی **کالکولیتیک**^۱ در هزاره ششم پ.م اولین نمونه‌های آن هویدا گشت. دوره‌های مشابه آن در مزوپوتامیا زودتر از لرستان آغاز شد که آثار باستانی **گوبک‌لی تپه** (خراب‌رشک)، **چایونو**، **هیلاری کاتو** و بعدها روستای «**چرمو**» در نزدیکی شهر سلیمانیه، نمادهای تاریخی آن هستند. این الگوهای زیستی زاگرسی چنان شیوه‌های معیشتی و اقتصادی را رایج ساخت که به‌مثابه سلول بنیادین هنوز هم در ساختارهای اقتصادی امروز موج‌سان جریان دارند. لازم به ذکر است که در جریان تحولات، عناصر جدید برآمده، عناصر، الگوها و شیوه‌های قبلی را نابود نساخته‌اند، مثلاً رواج یکجانشینی و روستا، الگوها و نمادهای دوره کلانی را تهدید نکرده. یک واقعیت تاریخی را نباید از دید پنهان نمود و آن اینکه انقلابات زراعت و روستا همزمان انقلاب قبیله در زاگرس- توروس و فرهنگ آزادیخواهانه آن بودند که متکی بر مفاهیم ناب دمکراسی، ظهور کرد. این ساختار قبیله‌ای، در درون خویش به اتوریتیه‌یابی و طبقاتی شدن جای نداده و این در ارتباط مستقیم و کامل با مقوله اقتصاد و معیشت، صدرصد مؤثر است. دمکراسی قبیله‌ای زاگرسی و کنفدراسیون قبایل که یک دوره چندهزار ساله را طی نمود، اقتصادی برابر برای فرد آزاد در اجتماع کمونال قبیله بود. ساختار و فرم کلی قبیله همیشه بوده و هست، هنوز هم با تمام وجود، زنده است. این نوع حیات با ساختار تمدنی که عناصر «شهر، طبقه و دولت» را در خود نهفته دارد، بیگانه می‌باشد. در سطور پیشین از ساختار یک معیشت و سیستم اقتصادی برابر و کمونال بحث نمودیم: این سیستم از سوی عناصر تمدن به تباهی و انحطاط کشیده شد. نمود بارز آن انحطاط را در پیش بیان می‌نماییم.

انحرافات از کجا آغاز شد؟

باید در جایی و عصری انحرافات در برخی کلان‌ها و قبایل بویژه قبایلی که فرم پیچیده‌تری هستند رخ داده باشد. زمان دقیق مشخص نیست ولی آنجا که مرد حيله‌گر و نیرومند که دارای اندوخته‌ای دهها ساله از تجربه بوده، اسباب مخالفت با مدیریت و جایگاه زن‌مادر را فراهم آورده، شمن‌ها نیروی تجربه خود را فروخته و در ازای آن، قدرت سیاسی کسب کرده‌اند. شکارگری و جمع‌آوری گیاهان تجربه‌اندوزند. بویژه مشغولیت بیشتر مرد **شمن** به شکارگری و بعدها آئین‌داری راهکارهای شگردمحور تأمین معیشت و تغذیه را با کمک هوش تحلیل‌گر و عنصر عقل، ممکن ساخته. مرد شمن از این منفذ ورود و علیه مقام زن‌مادر قدهلم کرده. دمکراسی طبیعی و اتوریتیه مثبت در فرهنگ سیاسی- مدیریتی **زن‌مادر** مجالی به مرد نیرومند و هواخواه قدرت داده تا خودی بنماید. اولین اقدام، جمع کردن جوانان هواخواه خود پیرامون

کار شکارگری و تجربه کسب معیشت است. این تشکیل یک هسته ارتش کوچک بصورت انحراف از تعهدات اخلاقی، سیاسی و اجتماعی فرم کمونال حیات می‌باشد. بزرگترین انحرافی که انحصار عناصر مادی و قدرت را تدریجا و طی دوره‌ای چند هزار ساله تحت عنوان هیرارشی امکانپذیر ساخته. مآلا قبیله و ساختار معیشت آن از این راه با ظهور خاندان‌های شمن و بعدها کاهن و سپس شاه که خود را نمایندگان خدا تلقی نموده‌اند، دچار تزلزل بنیادی گردانده شد. این ظهور مفهوم قدرت، انحصارات و انحرافات معنوی و مادی را توأمان بدنال آورده. در دوره **هیرارشی**^۱ اگرچه شدت آن خیلی قوی نیست و چندان محسوس نمی‌گردد، اما با آغاز دوره‌ای دیگر از تاریخ، دوره «انقلابات **زراعت** و **روستا**» و نئولوتیک پایان می‌یابد: دوره تمدن مرکزگرای سومری که تمامی عناصر فرهنگ مادی و معنوی قبیله را جعل و در فرم نوین تمدن برده‌داری اقتباس نمود.

از این پس عناصر برابری اجتماعی و من آزاد قبیله‌ای نئولوتیک جای خود را به عناصر تمدن یعنی طبقه، دولت و شهر می‌دهد که پیشتر وجود نداشتند. این فرم و ساختار با فرهنگ کردها و مزوپوتامیای علیا- زاگرسی، بیگانه بود ولی ممکن است در مزوپوتامیای سفلی با پیدایش سومری‌ها که به احتمال زیاد بخشی از مشتقات هوری بوده باشند، به گردیت پیوند خورده. این پیوند اما تنها می‌تواند هویتی باشد زیرا در بعد جامعه‌شناختی، یک ظهور در برابر موجودیت کردی-زاگرسی هم بوده. با توجه به اینکه از آن پس حملات به کردستان تا به امروز ادامه دارد، بعد اقتصادی معیشت و حیات کردها در ارتباط با آن هجوم‌ها و استیلاها را برجسته می‌نمایم.

عناصر «شهر، طبقه و دولت» ذاتا نابرابری سازند و شیرازه کمونالی را به نسبت حقوق ناعادلانه و برده‌دارانه، فرومی‌پاشند. کاهن در زیگورات سومر، اولین نطفه‌های نابرابری حقوقی معیشت را بست. چند مقوله در این ساختار اقتصادی سومری بنیادین هستند: ۱- مدیریت و اتوریتته منفی کاهن مرد جای مدیریت مثبت زن‌مادر را اشغال نمود. ۲- من آزاد قبیله و اجتماع کمونی برابر از سوی مناسبات برده‌دارانه سومری کنار زده شد. ۳- تولید هنگفت در خدمت و انحصار طبقه بالا شیوه تولید زراعی و روستایی قبیله‌ای کمونال را فروپاشید و قبایل خاص دولت-شهر را ظهور بخشید. ۴- شهر، روستا را به حاشیه راند و خود به‌مثابه مرکز اصلی، طبقاتی شدن را با استفاده از ایجاد تفاوت‌ها در حقوق اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک، محرز ساخت. اگرچه ساخت و فرم قبیله‌ای زاگرسی و نوع فرهنگی آن همچنان به‌مثابه قطب مبارزه‌گر در روستاها و پیرامون بقایش را حفظ نمود، ولی شهر مرکزیت یافته و انحصارات اقتصادی به‌واسطه ایجاد ارزش افزوده انبوه در زیگورات و سپس شهر، تا به امروز تاریخ انحصارگری اقتصادی و سیاسی می‌باشد.

از آن روز تاکنون هیچ انحصار اقتصادی بدون انحصار سیاسی و پشتوانگی آن و برعکس هیچ انحصار سیاسی بدون انحصار اقتصادی- مالی، ممکن نگشته. راز این درهم آمیختگی در پدیده سحرانگیز دولت است. مادام که دولت یعنی خلق انحصارات، پس آرزوی حقوق برابر و آزادانه در اجتماعات بشری، بیهوده می‌باشد. شرط تحقق، محو دولت همچون نخ سحرانگیز پیونددهنده عناصر تمدن است. فرم اصیل قبیله‌ای زاگرسی هزاران سال علیه فرم نوپدید سومری مبارزه کرد. مقاومت‌های قبایل هوری، ایلامی و گوتی، مانایی و مادی نمونه‌های تاریخی در برابر تمدن مرکزگرا هستند. مرکزیت حقوق اقتصادی- معیشتی و سیاسی در تمدن از آن طبقات بالا(کاهن، شاه و سیاسیون) بوده که انحصارات مادی را در منتهای درجات ممکن گردانده. مقاومت‌ها اگرچه پیروزی‌هایی کسب کردند، ولی آخر سر از ناحیه مراکز همان تمدن سومری- آشوری مسموم شدند و خود بخشی از تمدن گشتند.

نظم و نظام **برده- ارباب** حقوق اقتصادی و معیشتی را بطور کامل از فرد سلب نمود. برده حق مالکیت حتی تملک بر بدن خود را نداشت، ازدواج، داشتن زمین، پول، خانه و حتی خانواده برایش حکم ممنوعیت مطلق یافت؛ این نظام که تا دوره فروپاشی امپراتوری بیزانس ادامه یافت، در قالب محیط شهری بطور شدیدتر از روستا، صورت عملی بخود می‌گرفت. هر موجودیت اجتماعی چون قبایل حاشیه در مقابل این بودگی ظالمانه تمدن شهری، بربر و وحشی معرفی گشتند. طبق قانون دیالکتیک نباید تر بوسیله آنتی‌تزی نیست شود، بلکه بایستی در چارچوب‌های سنتز دگرباره بقایش را حفظ نماید. به نسبت این قاعده و بنا به عملیات تاریخ، فرم‌ها، شیوه‌ها و ساختارهای کمونالی یعنی «شبانکارگی و روستایی» متعلق به فرهنگ نوسنگی از میان نرفتند و در کنار فرم شهری اقتصادی تداوم یافتند. حال که با برآمدن تمدن، وجه تولید خاص با انبوهی خود عرض اندام کرده و مرسوم شد، هم شیوه تولید شبانکارگی و هم روستایی به قوت خود باقی ماندند و به مثابه فرم‌های مقاومت گر در عرصه معیشت، برابری و عدالت را تا به امروز مطالبه نموده‌اند و حقیقت و اصالت نحس شیوه‌های تولید نابرابر، بهره‌کشانه و نیست‌کننده تمدنی را همچنان به چالش می‌کشند. با این حال مهم نیست که در ساختار سیاسی و مدیریتی نوع حیات شبانکارگی و روستایی دگرگونی‌هایی از جنس تمدنی روی داده و آمیزش انحرافی به وقوع پیوسته، مهم حفظ موجودیت‌های ذاتی همان وجود اصیل فرهنگ کمونالی است که برای خالص گرداندن آن، بشریت کماکان مبارزه می‌نماید.

تمدن با عناصر «شهر، طبقه و دولت» نطفه‌های سرمایه‌داری را بست و با مفهوم «بیشینه سود و سرمایه انحصاری» آن را مزین ساخت. از آن پس مفاهیم «مالکیت، دستمزد و سود» مفاهیم نابرابری‌ساز و اغتشاشگر در نظام معیشتی می‌باشند. در قانون معناهای این مفاهیم ضاله، «فردپرستی

و حقوق مطلق فردی» قرار داده شده تا برای همیشه همچو دستی ظالم گلوی طبقات زیرین را بفشارد و رها نکند. این وضعیت مستمر تنها راز شگردآمیز حفظ بقای سرمایه‌داری است. البته ذکر این قضیه خالی از لطف نیست که دسته‌بندی‌های «برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری» صرفاً عناوینی متفاوت جلوه می‌کنند، اما در اصل، هر سه یکی هستند و تمدن انحصارگری را موجب شده‌اند؛ تداوم و استمرار همدیگرند. تنها درجات تب‌کنندگی در آنها تفاوت جزئی دارد. مفهوم اقتصاد در این سه دسته‌بندی متفاوت، کماکان دارای ویژگی مشترک نابرابری و نابودگری است. ادوار برده‌داری روم، فئودالی قرون وسطی و سرمایه‌داری انگلیس-آمریکای امروز نقاط اوج و فروپاشی یک نظام اقتصادی و معیشتی یک هستی واحد تاریخی را نمایان ساخته‌اند. فرهنگ‌های پر قدمت شبانکارگی و روستا امروزه جبهه مقاومت در برابر ذوب‌شدگی سرمایه‌داری را تشکیل داده‌اند چون دیروز از ادوار بحرانی برده‌داری و فئودالی گذار کرده‌اند و رهایی‌یافته‌اند. این مرحله دگرگونی و رهایی از ساختارها و عناصر سومری مراحل امروزی خود را طی می‌کند.

چه چیزی تباه گشته؟ برابری در حقوق اقتصادی و معیشتی در فرهنگ قبیله‌ای، زاگرسی نوسنگی با هزاران سال قدمت، در بطن جامعه کُردی نهادینه گشت و در کُردستان به دهها ملت مختلف منتقل گردید. این مفاهیم برابری خالی از «**تساوی مطلق**» بوده و مشکلی هم پیش نیاورد. در نظام تمدن سومری، بگذریم از تساوی مطلق، مفهوم برابری اقتصادی و معیشتی که کُردها هزاران سال برای رشد معنایی و کمونالی آن رنج کشیده بودند، ضایع گردانده شده و با تباه‌ساختن معناهای اصیلش، لیبرالیزه گردید. این دگرگونی انحطاطی، چنان در قوالب معنایی جعلی برای اذهان عمومی به‌مثابه یک زیبایی فریبنده تبلیغ می‌شود که انگار نه انگار روزی حیاتی شگفت‌انگیزتر و با معنا تر از آن به نام کمونالی وجود داشته و جهانشمول هم بوده. کُرد و کُردستان هنوز هم برای بازگرداندن و تفویض آن معناهای اصیل و باتبار به ملل، مبارزه می‌کند. یک فرهنگ معنایی اصیل در دو متن متفاوت حفظ و یا نابود می‌شود. در متن و بطن اجتماعات غیردولتی، حفظ و رشد داده می‌شود، اما در متن و بطن دولت (چه برده‌داری، فئودالی یا سرمایه‌داری) با دچار گرداندن به مسائل کائوتیک تمدنی، تباه می‌گردد. در دوره سومری مقاومت کنفدراسیون قبایل در کُردستان که پس از چند هزار سال تا به مابدا استمرار یافت، حفظ اصالت معناهای معیشتی، کانونیت پیدا کرد و امروزه همان میراث از سوی کنفدراسیون ملل دمکراتیک آپویی راه آن آزادخواهی را مستدام می‌گرداند.

در ایران و شرق کُردستان که تجربه مشترک **کنفدراسیون ماد** را از سرگذراندند ولی متأسفانه به امپراتوری ماد با شدت کم سومری و امپراتوری هخامنشی با شدت ویرانگری سومری، انجامید. کنفدراسیون قبایل ماد در آن دوران، با اتکای بر ستون‌های فرهنگ قوی نوسنگی بود

که توانست شیوه‌های معیشت و اقتصاد حقیقی را در برابر شیوهٔ انحرافی سومری- آشوری همبسته سازد. قبایل ایران و کُردستان در آن ادوار شیوه‌های حیات متفاوت و برخی اشتراکات فرهنگی نیز داشتند. قبایل ایرانی بیشتر کوچنده و شبنی بودند که تحت هویت سیاسی کنفدراسیون ماد موجودیت‌شان را بازمی‌یافتند. نظام خاندانی در فرم‌های اجتماعی- قبیله‌ای ایرانی و زاگرسی سرایت نموده بود و نظم ریاست قبیله طی مدتی از سوی نظم خاندانی که بعدها به پادشاهی ختم گردید، کنار زده شد. نوع معیشت متکی بر دامداری و زراعت روستایی از ۵۵۰۰ ب.م در سراسر ایران آغاز شده بود و پس از سه هزار سال به قبایل پارسی و غیرپارسی در دورهٔ مادها به ارث رسید. در کُردستان و زاگرس با فرهنگ اصیل آریایی، این روند تحول از قدمتی بیش از چهار هزار سال نوسنگی برخوردار بود و ساخت روستا پیشرفته‌ترین مرحله در فرهنگ تلخلف آن گشت. پول، مالکیت، انحصار و سود در این فرهنگ محلی از اعراب نداشت و به مسئله‌ای اجتماعی مبدل نشده بودند. دامداری و زراعت انحصارات و سود کلان را مگر در بستر شهر و فارغ از روستا بدست می‌داد و سومر هم به این واقعیت پی برد.

از اورمی تا لرستان، فرهنگ زاگرسی شرق کُردستان، تاریخی عظیم از شیوه‌های برابر زاگرسی خلق نمود که عناصر طبقه، شهر و دولت در آن بی‌معنا بودند و خودمدیریتی جماعت‌ها اجازهٔ انحصارات، کسب سود کلان و ایجاد نابرابری اجتماعی را نمی‌داد، اما به دلیل قدمت زیاد و وفور منابع سرشار جغرافیایی و زیست‌محیطی، همینکه عناصر تمدنی سومر در نظم کُردستان- ایران در آمیختند، به یکباره بزرگترین امپراتوری چون هخامنشی شکل گرفت. ثروت‌های سرشار در جغرافیای پرتجربه تأمین معیشت که مدام مورد حمله و چپاول سوری- آشوری قرار می‌گرفت، نمی‌توانسته در این شکل از ظهور تمدنی دخیل نبوده باشد. ثروت داریوش در برابر روم، پایه اصلی تداوم کشورگشایی و جنگ بود که از توسعه‌طلبی و زیاده‌خواهی کورش که چشم به کشور لیدی، آن سرزمین طلاخیز دوخته بود، ریشه می‌گرفت. آن فرهنگ و موجودیت شبنی و کوچنده پارسی به یکباره در کاخ تمدنی و ظرف دولت خود را بازیافت و تباه شد. همان تباهی تمامی موجودیت‌های شبنکارگی و روستایی قبیله‌محور را که به سرزمین کنفدراسیون‌ها علیه هجوم و چپاول مبدل شده بودند، مورد تعرض قرارداد. امروزه همچنان از شدت آن هجوم‌ها و مبارزه علیه آن، کاسته نشده. هنوز شیوهٔ معیشت زاگرسی پابرجاست و در برابر شیوه‌های متعرضانه تهران هخامنش پایداری می‌کند. قضیه و رمزوراز شگفت آن، حفظ فرهنگی است.

فرهنگ کمونالی فراروی فشار تمدن

از دوران مادها تا دوران فروپاشی ساسانی یک مرحله، از ساسانی تا ظهور صفویه مرحلهٔ

دوم و از صفویه نیز تا به مشروطه و پهلوی مرحله سوم و از پهلوی تا ولایتی، مرحله چهارم دگرگونی در رفتارهای اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک بطور کلی علیه کردها و معیشت زاگرسی صورت گرفته. در زاگرس به دلیل وقوع انقلاب روستا، یکجانشینی و زراعت همیشه شیوه غالب و قوی بوده اما در نقاط ایران، شبانکارگی شیوه غالب بوده. این تفاوت عمده، کیفیت مقاومت برای بقای فرهنگی تاریخ زاگرس را نیز بخوبی می‌نمایاند. به هر تقدیر میزان شدت رفتارها و تحولات در بسترهای برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری را تا به امروز تجربه و از سر گذرانده. قضیه کاملاً روشن است: از دوران مادها تا به دوره صفویه، علی‌رغم غالبیت تمدن رسمی مرکزگرا در عرصه سیاست و مدیریت، اما فرم‌های **کمونئی** (جماعتی) همچنان در زمینه‌های شبانکارگی و روستایی خود را حفظ نمودند. ظهور صفویان اما بیشتر از ادوار قبلی فرم کمونئی را برهم زد و ساخت اقتصاد رسمی دولت صفوی بر ساخت اقتصاد و معیشت شبانکارگی و روستایی تحمیل گردانده شد. فشار دولت مرکزگرای صفوی انگار سرمایه‌داری خاص ایرانی را ظهور می‌بخشید. با ظهور صفویه، یکجانشینی روستایی شکل غالب و ارجح‌تر از شکل شبانکارگی بود و همین امر زمینه را برای باج‌خواهی مالی از مناطق مختلف کردستان-زاگرس طبیعتاً مهیامی ساخت. درحالیکه هم در زاگرس و هم لرستان، بخش شبانکارگی که در درجه دوم از حیث جمعیت و فرم غالب قرار داشتند، کمتر تحت کنترل‌های مالیاتی و باج‌خواهی نظام ارباب-رعیتی صفویه درمی‌آمدند. اگر حکومت‌های شکاک، مکرری، اردلان و لری همچو نهادهای رسمی تابع دولت مرکزی صفویه، زنده و قاجاریه (از مشروطه و پهلوی به بعد این حکومت‌ها برچیده شدند) عمل نمی‌کرده و سرسپرده نمی‌شدند، استقلال اقتصادی متکی بر قدمت تاریخی قوی خویش می‌توانست استقلال و آزادی را نیز حصول نماید. در واکاوی ماهیت‌های تاریخی، پی‌می‌بریم که در اوان ظهور صفویه، فرم کمونئی ضربه‌ای بزرگ خورد و در دوران سال‌های پایانی قاجار و مشروطه دچار سکت گشت و بدست پهلوی از پای درآمد. عناصر «**شیخ، آغا**» (میر) و **نهاد حکومت محلی** عناصر کمپرادور و وابسته به سلطه مرکزی بوده‌اند که همچو اسب تروای امپراتوری‌های مختلف ایرانی-عثمانی، زمینه‌های تباهی نظام اقتصادی، غارت آن و سلب آزادی سیاسی را مهیاساختند. عناصر محلی عملگر، باز نمود افکار و اعمال عنصر مرکزی قدرت گشته‌اند و هرچقدر در کردستان و زاگرس فرم‌های شبانکاره و روستا با هزار مقاومت‌گری خود را حفظ نمودند، اما به اجبار باج‌پرداز سلطه محلی و مرکزی شدند. جامعه‌شناسی ساختاری و کارکردی تبیین می‌کند که پدیده دولت بصورت برساختی مصنوعی و انسانی در وجود عناصر حاکم محلی حلول داده شده و نظم وابستگی اقتصادی و معیشتی را عینیت بخشیدند.

حکام و میرهای محلی تجزیه‌گر و بی‌شمار کردستان، کالبد اقتصادی و معیشتی کردستان

را تجزیه و شرحه شرحه به‌مثابه باج و مالیات به مرکز سلطهٔ بیگانه اهدا کردند. بدشگونی دولت کوچک در دولت بزرگ، حلقه‌های قدرت مرکز پیرامون را پدید آورد. مسئلهٔ بنیادی، از میان رفتن یا استحالهٔ فرم و ساختار کمونی بصورت خاص از دوران صفویه است که زمینهٔ را برای نفوذ و بروز سرمایه‌داری در ازمنهٔ بعدی هموار گرداند. سرمایه‌داری جمهوری ولایی امروز در تهران تنها آخرین میخ‌ها را بر تابوت کمون جامعه می‌کوبد. این جمهوری نقش تمام‌کننده آن رسالت تاریخی را برای پدیدهٔ دولت ایفای کند.

مقایسه دو شیوهٔ معیشتی در طول تاریخ، بسیاری نکات از جمله انحرافات تمدنی را نمایان می‌سازد. نقطه عطف پیشرفت‌های بشری و ارتقای کیفیت حیات مادی در چند مرحله و با وجه تفاوت‌هایی نمود یافت. برای یافتن پاسخ و درک ژرف از شیوه‌های متمایز معیشت، بر مفهوم «تولید» و دوره‌های آن تمرکز می‌کنیم. ابنای بشر در دوره‌ای از تاریخ تحت عنوان نوسنگی به یک انقلاب بزرگ دست‌زد. انقلاب نوسنگی بدان دلیل نقطه عطف پیشرفت شد، چون که «دورهٔ تولید» توسط انسان، آغاز گردید. به یمن انقلابات زراعت و روستا، انسان هم با اهلی کردن حیوانات در تولید فرآورده‌های گوشتی و حیوانی (لبنیات) موفق شد و هم با کشف زرع و گشت به تولید محصولات گیاهی و میوه‌جات و غلات همت گمارد. اینجا کانونیت تولید، موضوع مقایسه تولید نوسنگی با سایر ادوار تاریخ می‌باشد. مرحلهٔ دوم تولید در تاریخ به دلیل ساختار و شیوهٔ متفاوت با نوسنگی، تولید سومری است. در دورهٔ نوسنگی هم تولید انجام می‌گرفت اما موجب بروز نابرابری اجتماعی و سیاسی نمی‌شد. در دورهٔ سومر اما تولید خصوصیت «انباشت کلان» یافت که در کنار هوس‌های مالکیت، انحصار و محرومیت طبقات، وجوه تمایز فاحش با ساختار و شیوهٔ نوسنگی را پدیدار ساخت. در هر دو شیوه، انسان توانست منبع غذایی خود را در اختیار بگیرد و استقلال غذایی را تا حدی بدست آورد و چون مجبور به کوچ‌نشینی نگشت، یکجانشینی رشد یافت. شیوهٔ تولید نوسنگی در بستر شبانکارگی و روستا تلفیقی مناسب، برابری خواهانه، کمونالی و همگانی یافت؛ ولی شیوهٔ سومری در بستر بحرانی شهر سر برآورد و مبتنی بر نابرابری در حقوق اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حتی ایدئولوژیک گشت. در نوسنگی انسان و فرد آزاد بود، اما در سومر در قیود و زنجیرهای بردگی مطلق گرفتار آمد. این وجوه متفاوت امروزه در تبیین ابعاد یک ساختار اقتصادی برابر/نابرابر به ما کمک می‌نماید. بستر اقتصادی مدل سومری دارای جمعیت بحرانی و فزاینده، گرفتار نابرابری مطلق است. در وجه تمایزات دیگری نیز می‌توان به شیوهٔ استفاده از جغرافیا اشاره نمود. اهلی کردن حیوانات و زراعت، یکجانشینی را در فرهنگ قبیله‌ای کُردستان در دوران نوسنگی توسعه داد ولی به دلیل نیاز به یافتن منابع و مراتع کافی، ضرورت کوچ‌نشینی فصلی هم اهمیت پیدا کرد که با نوع کوچ‌نشینی دوران‌های ماقبل

نوسنگی (کلان‌ها) متفاوت است، زیرا وجوه تولید، ایجاد شده. این رویه کوچندگی و شبانی، مقوله تملک بر جغرافیا را روشن تر می‌سازد. در یکجانشینی کامل، جغرافیا در تملک است و اقتصاد و معیشت مردمان ساکن آن متکی بر آن می‌گردد که زاگرس- توروس و در کل، مزوپوتامیای علیا بر ستون‌های آن استوار گشت. در نوع کوچندگی اما جغرافیا کانونیت ندارد و این شیوه حیات انسان تا ظهور دولت- ملت در قرون معاصر، به مسئله بزرگ و لاینحل اجتماعی مبدل نشده بود، خاصه در حیطه درونی یک میهن متعلق به یک ملت. در فرهنگ قبیله، استفاده از مراتع و چمن‌زارهای کوهستانی، مرز مطلق جغرافیایی نداشت. با شکل‌گیری قوم (دولت- شهر) و **ملت** (دولت- ملت)، مقوله قلمرو وسیع اهمیت یافت. کردستان از این حیث در تطور و سیورورت تاریخی این تحولات، در فرهنگ قبیله‌ای دوران نوسنگی برای کل بشریت مادری کرده. اشغال جغرافیایی و مرز نابرابر ساز را در معیشت‌ها به بحرانی حاد مبدل‌ن ساخت، اما در دوره سومر در یک مرحله و در دوره دولت- ملت سرمایه‌داری بعنوان مرحله دوم، به فرهنگ مادی و معنوی گرد و کردستان ضربه مرگبار زده شده است. همه این تحولات و تطورات تاریخی بر ریل رشد کیفی و کمی «نیاز و تولید» تمدن مرکزگرا را بصورت سرطانی علیه نیازهای متفاوت و برابرخواهانه نوسنگی- قبیله‌ای زاگرس به بار آورد.

اینکه تولید از سومر تا به امروز در برابر شیوه شبانکاره و روستایی نوسنگی همچو سلول بنیادین سرطان زده، با انحصارات و سلطه نابرابری ساز تمدنی مبتنی بر پدیده نحس دولت، استوار گشته، شیوه حیات هم بنا به آن شیرازه بسته. تباهی ریشه‌ای در شیوه تولید و تقسیم تولید بنا به حقوق طبیعی انسانی، روی داده. از اینجاست که هر مدل و ساختار اقتصادی به نسبت معیارهای متمایز نوسنگی کمونالی و سومری یا تمدنی فردپرستانه، سنجیده و ارزش‌دهی می‌گردد. آنگاه مشخص می‌گردد که کدام شیوه، سعادت انسانی را به ارمغان می‌آورد. تاریخ تکوینی در واقع سیر کیفی آن دگرگونی‌های برابر/ نابرابر را به تصویر می‌کشد. کردستان از این روزنه، امروزه دعوایش را با هدف دادخواهی به دلیل تباهی و انحطاط فرهنگ تولیدی و لذا حیات برابر، مطرح می‌سازد. امروزه، با عطف به تاریخ نوسنگی، ضمن کشف مفاهیم حقیقت صحیح معیشت، ناحقیقتی زیست‌شهری به چالش کشیده می‌شود. سلول بنیادین نوسنگی جماعت‌های قبیله‌ای کمونال ولی تمدنی، جماعت‌های ملت ضد کمونال است.

کردستان مأمنی خلقی است که به دلیل هجوم‌های بسیار زیاد همسایگان در درون خود و در جغرافیای کوهستانی منحصر به فردش، جامعه‌اش را بسته ساخت و به این شیوه مقاومت نمود. این بسته‌بودن و فرورفتن در لاک خود، حفظ سنت‌های فرهنگی مادی و معنوی تاریخ‌گرد را به دنبال داشت. در زمینه اقتصاد و معیشت تا زمان صفویان به نوعی (چون مورد تاخت و تاز قرار گرفت

و حتی به تغییر دین ناچار گشت) و در دوران ظهور دولت-ملت به نوعی دیگر، دچار تحول عمیق شد. لذا شیوه تولید زاگرسی اگرچه هزاران سال تحت تأثیر مدل‌های نابرابر تمدنی سومری قراگرفت ولی بنا به بسته‌بودن و فرهنگ مقاومت، وجوهی از آن را حفظ و پایدار ساخت. حیات شبانکارگی و یکجانشین روستایی پر قدمت در اقصانقاط زاگرس اینبار بصورت ایلی حفظ موجودیت کرد. خصیصه‌های کمونی و اشتراکی سنت فرهنگی معیشت کردها در چند قرن اخیر با تعرضات دولتی و سرمایه‌دارانه از طرفی و تعدیات بیگلربیگ‌ها و میران محلی از دیگر سو، مواجه شد. در نتیجه، اشتراکیت عمومی و سهم‌بری برابر که کفاف رفع نیازها را می‌کرد، از هم فروپاشید. زیرا صفویان شیوه کمونی را برهم‌زدند و با حاکم ساختن مناسبات ارباب-رعیتی دولت محوری متفاوت‌تر، اولین ضربات را وارد ساختند. میران محلی نیز با استعمار جامعه، نظام ارباب-رعیتی را رواج بیشتر دادند و زمینه را برای ظهور سرمایه‌داری در کردستان، مستعد گرداندند. شیوه تجارت و تبعیت از مدل متفاوت اقتصادی و معیشتی در زاگرس و کردستان با ورود اسلام معیارها و قواعدش را تغییر داد، اما صفویه با حمله و اشغال کامل، بطور فراگیر سنت‌های قدیمی مبتنی بر قواعد اشتراکی را از میان برد و فئودالیسم دولتی را مستبد ساخت. تمامی استقرارهای اولیه و متأخر کردها که طی هزاران سال با اتکای بر شبانکارگی و یکجانشینی زراعی تکامل یافته بود، زیر سلطه یک نوع استقرار اشغال شده در خاک کردستان فرورفت و به استعمار و استعمار انجامید. دره‌های میان کوهی و کوهستان‌های زاگرس علی‌رغم صعب‌العبوری تحت اشغال درآمدند.

نظام معیشتی مبتنی بر شبانکارگی و روستانشینی کمونال کم‌جایش را به نظام ارباب-رعیتی شهری داد و تنها در حیات‌های شبانکارگی و روستایی دور افتاده، شیوه‌های اشتراکی کمونی بقایشان را حفظ کرده بودند. اشتراکیت سهم در دوره فئودالیسم بصورت غالب نظم ارباب-رعیتی متکی بر سهم‌بری مالکانه را رایج ساخت و صفویه این نظم را در چارچوب دولتی و رسمی‌تر، نهادینه گرداند. از آن پس تا به ظهور صنعت‌گرایی سرمایه‌دارانه، کشاورزی ثابت روستایی با شاخصه‌هایی بیش از ۷۰ درصد، بخش تولید کشوری را دربرمی‌گرفت. با پیدایش صنعت‌گرایی در کردستان و لرستان، کشاورزی ثابت روستایی با مخاطرات بزرگ روبرو گشت. تا اواخر دوره قاجار، لرستان بعنوان کانون حیات ایلی کوچنده کردستان به‌مثابه کانون کشاورزی سنتی زاگرسی با مهر یکجانشینی، در برابر حکومت‌های مرکزی ایران مقاومت کردند. علی‌رغم تاخت و تازها و اشغالگری‌های مکرر اما، کردستانات و لرستانات به موجب اتکای بر شیوه‌های تولید خودکفا در زاگرس، در مقاومت‌های درون‌بسته خویش موفق بودند. در اواخر قاجاریه عواملی چند از قبیل انتصاب استاندارهای غیرکرد و لر، ظهور و رواج صنعت‌گرایی، بعد از

آن سیاست‌های تخت‌قاپوی رضاشاهی و سرکوب جنبش‌های آزادبخواه و رهایی بخش ملی، جغرافیای زاگرس را مستعمره ساخت. بیشتر امرای محلی، با جمع‌آوری مالیات و بهره مالکانه از روستائیان و ایلات شبانکاره که دو وجه تولید بنیادی در کردستان- لرستان بودند، در قالب پرداخت باج و خراج، حکومت مرکزی ایران را راضی نگه می‌داشتند. این روند از دوره هخامنشیان تا پایان قاجاریه با تحولات کمی و کیفی همراه بود ولی ظهور دولت ملی رضاخانی وضع را بطور کامل دگرگون ساخت. به موازات آن نیز، صنعت‌گرایی بر محور زیست شهری دارای طبقات فقیر، متوسط و غنی بروز کرد و حیات روستایی و شبانکاره و شیوه‌های معیشتی و تولیدی آنها را تحت فشارهای نابودگر قرارداد. بدلیل اینکه شبانکارگی و روستایی، تولید انبوه را دربرنداشت و طبیعتاً از آن حیث محدود است، شیوه تولید انبوه و کسب سود کلان در بخش صنعتی شهری، زیست سنتی شبانکارگی- روستایی کردستان را که مضاف بر آن مستعمره هم بود، با فشارهای دوچندان روبرو ساخت. پدیده‌های دولت و شهر در برابر تمامی موجودیت زاگرسی به شکلی بسیار خطرناک سربرآوردند. معیشت زاگرسی اگرچه در فرم‌های مادی و ظاهری خود را حفظ کرده، اما در چند قرن اخیر محتوای درونی خود را بویژه در مکان شهری باخته.

تمدن‌های مختلف از دوران سومر تا عصر فنودالیسم و سپس سرمایه‌داری که هرگونه تحول کیفی بنیادین را در ساختار اقتصاد و معیشت در مرکز و پایتخت به‌وجود آورده‌اند، با درجات متفاوت بر ساکنان زاگرس اعمال و تحمیل نموده‌اند. لذا ساختار اقتصادی هرچه به زمان امروز نزدیک‌تر شد، استقلال خود را از کف داد. حاکمان شکاک، مکرری، اردلان، کلهر و لر هیچگاه نتوانستند به استقلال سیاسی دست یابند و با تغییرپذیری متأثر از پایتخت‌های سلاطین ایران، ساختار سازمانی اقتصادی را متحقق ساخته‌اند. دیگر سحرانگیزی حیات کمونالی که در نقاط مختلف زاگرس، بین‌النهرین و دشت روزیانا پدیدار شده بود، محو شد. اختلال در ساختار اقتصاد و معیشت، اختلال در شیوه تولید، مالکیت تولید و سهم تولید را موجب شد.

در کردستان و لرستان به مدت هزاران سال (از سومر تا به امروز) سه شیوه تولید، معیشت و اقتصاد رایج بوده: ۱- شبانکارگی. ۲- روستایی. ۳- شهری. شبانکارگی و روستایی دستاورد بشری کردها در فرهنگ مادی و معنوی هستند. نوع شهری در واقع بر ضد آن دو در تاریخ برآمده است. نزدیکی راه ابریشم و دروازه‌های تجارت بویژه دروازه زاگرس جنوبی سرپل و ذهاب تحت عنوان «**توگلیش** / بوبلیس» که تا اعماق ایران و خراسان به جاده ابریشم (در دوره اسلامی جاده خراسان بزرگ نامیده شد) مشهور گشت. شیوه‌های تجارت در کردستان را نیز معمول ساختند. تجارت به‌مثابه یک فرهنگ نفوذی می‌تواند در کنار بهره‌مندی‌های نسبی، گسیختگی اقتصادی نیز به

بار آورد.

کوچ‌نشینی‌های ییلاق و قشلاق در کُردستان و بویژه در لرستان بعنوان شکل غالب، تکیه بر دامداری و معیشت از ناحیه محصولات رمه‌ها و نپرداختن به کشاورزی، نوعی عکس‌العمل ایلات در برابر حکام محلی و مرکزی است. زیرا ماهیت ناآرام حکومت‌ها و خصلت‌های ظالمانه آنها وضع کشاورزی مبتنی بر ساختار ارباب-رعیتی را همیشه آشفته ساخته. امرای محلی در قرون معاصر هم از املاک خصوصی هیچ حفاظتی نکردند و از املاک عمومی برای منافع مالی در برابر بهره‌گرفتند. صنایع سنتی و کارگاه‌های کوچک آن نیز همیشه در دست حکومت‌ها بوده. غارت و چپاول مدام بر اثر جنگ‌ها، کُردها و لرها را به کوهستان‌های صعب‌رانده و به این شیوه، از معیشت خود حفاظت کرده‌اند. **پلنهور** (۶۹-۱۹۶۸) با آمدن ترکان و مغولان در سده‌های سیزدهم و چهاردهم میلادی به لرستان و کُردستان می‌گوید مردم با گرایش به کوچ‌نشینی و گرویدن به کوه‌ها از یکجانشینی بر محور کشاورزی دیمی - آبی دست برداشته و سبک زندگی را در قالب شبانکارگی پرامنیت‌تر پیشبرد دادند. گاه صدها سال به دلیل تداوم جنگ‌های خونین، این سبک ادامه یافته. «کینزهم» در سال ۱۸۸۳ م وضعی مشابه را برای لرستان در سده نوزدهم توصیف می‌کند. بنابراین واکنش‌ها نسبت به عناصر «آغا، شیخ و دولت» با تغییر در سبک و جغرافیای محل زندگی صورت گرفته. کمونالیسم و کلکتیویسم در سبک شبانکارگی بر محوریت نقش اصلی زن جریان یافته. راولینسون در سال ۱۸۹۳ م نخستین شواهد دست اول از اوضاع مناطق **پشتکوه** و **پیشکوه** لرستان را در اختیار ما می‌گذارد. او می‌گوید همه چیز بر مدار شبانکارگی چرخیده و کشاورزی مورد غفلت قرار گرفته. می‌افزاید که از بافتن فرش گرفته تا برآوردن فرآورده‌های دامی، گله‌داری، شخم‌زدن زمین، انبار کردن غله و بافتن سیاه‌چادر و ملزومات اسب را درست می‌کرده‌اند. مردان نیز در این اشتراکیت سهیم بوده‌اند و امور تجارت فرآورده‌ها و دفاع از اموال در برابر هجوم بیگانگان را به انجام رسانده‌اند. در ایلات و طوایف ایلام و لرستان هم به همین سیاق گذشته. حیات خود را در قلب زاگرس بصورت یک نظام سازمان‌یافته کوچ‌روی کنترل‌ناپذیرتر در برابر حکام، تنظیم می‌کرده‌اند. این نظام، بخش‌های تحت فشار و تضعیف‌گشته کُرد-لر در روستا و شهر را به لحاظ مالی و رونق، تقویت نموده. مراتع وفور، هزینه‌های پرورش دام‌ها را پائین آورده و بازده اقتصادی را افزایش داده. در این شیوه معیشتی، هدف تأمین نیاز است نه ایجاد محصول پولی. پولی کردن محصولات از اواسط دوره قاجار رواج یافت. اینکه بعدها اسکان و یا کوچ اجباری عشایر و ایلات به دلایل سیاسی و اجتماعی از جانب حکومت مرکزی ایران بر لرستانات و کُردستان تحمیل گشت، به خصلت آزادانه شیوه معیشت و سبک حیات زنجیر‌گریز زاگرسی بازمی‌گردد. اینکه سیاست

تخت‌قاپوی رضاخانی با هدف سلطه بر ایلات و ملت انجام گرفت به دلیل پی‌بردن رضاشاه به ویژگی‌های حیات آزاد زاگرسی بازمی‌گردد که در عرصهٔ سیاسی بصورت خودمدیریتی بازخورد داشت. رضاخان از این خصلت خشمگین شد و متغییرهای حاکم بر جامعهٔ گُرد- لر را شناخت و کوشید فرهنگ خاص و شیوهٔ منحصر به فرد تولید در آن را فروپاشد. بنابراین، این اقدامات به معنای تغییر در ساختار تلقی می‌گردد. چه بسا سبک حیات ایلی برای گریز از جبر سیاسی و اقتصادی سلطهٔ مرکزی و محلی موجودیتش را حفظ می‌کرد. فرهنگی است که ریشه در فرهنگ قبیله در نوسنگی داشته لذا مقاوم‌تر است. گاه، کوچ‌نشینی از نوع «**برون منطقه‌ای**» امکان‌رهایی از فشار حکام مرکزی- محلی را به دست می‌داد. این نوع با ظهور دولت- ملت مدرن و سفت‌وسخت‌شدن قوانین بی‌رحمانه مرزی میان ایران- عراق، روابط صدها ایل برون‌کوچ را بی‌رحمانه از هم پاشید. کوچ‌نشینی بصورت طبیعی موجبات رشد تبادلات فرهنگی و تجاری را نیز فراهم می‌آورد. اگر امروزه همگونی فرهنگی گُردها و لرها علی‌رغم تفاوت‌های لهجه‌ای، با تمام قدرت باقی است، به سبب تداوم هزاران سالهٔ یک حیات و معیشت مشابه بوده. ایلاتی و روستایی‌بودن شکاک از این حیث تفاوت چندان با مناطق مکرری، اردلان، کلهر و لر نداشته فقط در مناطق زاگرس (اردلان، مکریان) یکجانشینی و ساختار اقتصادی متکی بر آن فزون‌تر از سایر نقاط حتی مناطق ایران است. برخی ایلات ایلام همچو خزل که بیلاق عشایر آن در شمال شهرستان ایلام، در دهستان‌های آسمان‌آباد، کارزان، شیروان چرداول و قشلاق آنان نیز در ناحیه مرزی پیرامون کوه میمک در شمال در دشت مهران انجام می‌شود، هنوز هم فرقی با بیلاق، قشلاق و هوارنشینی عشایر منگور- مامش در مهاباد و سردشت ندارد و پیوندهای عشایری خویش را از حیث اقتصادی و اجتماعی حفظ کرده و هنوز هم می‌کنند. ایل‌های ابوان و کلهر هم چنین هستند. در کوه، دامداری و در دشت‌ها، کشاورزی دیمی و آبی به واسطه آمدوشدهای ایلی رونق می‌گرفته. از ایلات ارکوازی گُرد و ملکشاهی ایلام تا کلهر، سنجابی و تایشه‌ای در کرمانشاه؛ منگور و مامش در مکریان و شکاک و جلالی در اورمیه، نظام معیشتی استوار بر فرهنگ تولیدی خاص زاگرس هنوز هم به قوت خود باقی است و نفوذ و گسترش حاکمیت دولت- ملت سرمایه‌دارانه همچنان قادر به فروپاشی کامل آن نگشته. هنوز ایل‌های «**بیرانوند**» از لرستان و «**زنگنه و زوله**» از کرمانشاه برای قشلاق هرساله به استان ایلام وارد می‌شوند. این آمدوشدها ایل‌راه‌هایی ایجاد کرده که زمینه‌های تجارت محدود را نیز از گذشته‌های دور فراهم آورده‌اند. «**ابن حوقل**» از ایل‌راه‌های همدان تا دینور و شیروان تا سیمره در ایلام سخن‌رانده. ایل‌راه‌های مسیر کوچ کاسیان، ایلامیان، اشکانیان و ساسانیان هنوز هم با چشم‌نوازی پل‌های احداث شده و جاده‌ها، مشخص هستند. ایلام علیا (ایلام امروزی) و ایلام سفلی (خوزستان امروزی) مسیرهای

آن در الگوی پراکنش بوده‌اند. ایل‌راه قلاجه در کرماشان به ایلام سفلی منتهی گشته. روند استحاله از دامداری شبانکارگی به یکجانشینی روستایی و سپس به زیست‌شهری تحت سلطه، انحطاط فرهنگ برای شبانکارگی و روستا‌فرهنگی است. در معاصر، تغییر در زیرساخت معیشت و مکانیسم‌های آن، به موجب گسترش زیست‌شهری و فشار جمعیت، فشار تولیدات صنعتی، محدودیت‌های جغرافیایی در بعد حرکتی از جانب سیستم دولت-ملت و کاهش منابع پایه‌ای زیست‌شبانکاره، روی داد. از دوران اواخر پله‌استیوسن میانی (۱۲۴ هزار سال پیش) تا به امروز، یعنی عصر سلطه دولت-ملت، تغییر در زیرساخت معیشت در کردستان تنها در دوره ۷۵۰۰ سال هیرارشی و تمدن بصورت حاد در قرن بیست و بیست‌ویکم دچار اضمحلال گشته است. تحول از گردآوری به تولید سنتی و امروز، تولید صنعتی، طی طریق نموده. استراتژی‌های معیشتی منطقه زاگرس در طول تاریخ در شیوه‌های شبانکارگی و روستایی، متکی بر استحکام قواعد و روابط دمکراسی بوده. استراتژی‌های شبانکارگی و روستایی، سبک‌های مقاومتی خاص خود در برابر فشارهای اعمال شده از کانون‌های تمدنی از سومر تا آمریکای سرمایه‌داری امروز را پایدار ساخته. زیربنای این مقاومت، اقتصاد خودکفا ولو بخورنمیر بصورت بسته بوده و هست که در زیست‌شهری امروز کردستان، روند زوال و انحطاط خود را با آسف تمام، طی می‌نماید. آنچه در برابر سرمایه‌داری و لیبرالیسم استحاله می‌گردد، استراتژی‌های معیشتی هزاران ساله در کردستان است. بازتاب‌های سیاسی این روند ظالمانه بصورت وابستگی به دولت مرکزی تهران منعش می‌شود. تغییر، ساختاری است و ساختارهای صنعتی، دولتی و شهری اضمحلال‌کننده فرهنگ پرقدمت آن می‌باشند. محدودیت اقتصادی و ممنوعیت سیاسی امروزه بازتاب آن تغییر ساختار در کردستان مستعمره است. از دست دادن فرهنگ قدیمی شبانکارگی-روستایی و محروم شدن از رشد صنعتی امروز، موضوع بحث بنیادین می‌باشد. در ادوار سلطه صفوی، زندیه، افشاریه، قاجار، پهلوی و جمهوری ولایی، کیفیات تحولات از میزان و شدت متفاوتی برخوردار شده. بویژه پدیده‌ها و مفاهیم «بیکاری و نابرابری» که در ساختار قبیله برای فرد معنا نداشتند، در زمینه روستاها و شهرهای با معیشت و مالکیت خصوصی، به مسائل حاد اجتماعی مبدل گشتند که یک تحول منفی ساختاری می‌باشد. پس در سیر تطور و تحول، به سبب انحطاط ساختار کمونالی بوده که آن پدیده‌های منفی «بیکاری، بیگاری، طبقاتی شدن و محرومیت سیاسی» فرد را در فشار منگنه سلطه دولتی قرار داده. بنابراین، راه صحیح نیز احیای ساختار برابری‌ساز کمونی در تنظیم اقتصادی است.

شیوه روستایی پایدار شد!

وقتی تحول ساختاری بر مبنای دگماتیک دینی به نفع دولت-ملت و سرمایه‌داری صورت گرفته (همانند نمونه پهلوی و جمهوری ولایی) آنگاه، زوال فرهنگی از منظر اقتصادی زیربنا، ریشه‌ای تر تخریب‌گری می‌کند. ورود اسلام و شیوه‌های فرهنگی متکی بر تجارت لیبرالی-خصوصی آن، ساختارها و فرم‌های کمونالی را متحول ساخت و به سبب دخالت مفاهیمی چون مالکیت خصوصی، پول و سود مرتبط با نظام سلطه سیاسی، شیوه‌های شبانکارگی و روستایی کمونالی دچار سکنه‌های مرگبار پیاپی شده‌اند. شبانکارگی شاید به دلیل مبدل شدن دام‌ها و صنایع دستی آن به محصول پولی، تا حدی سرمایه‌دارانه شده، اما به خاطر سود کم، هیچگاه نمی‌تواند به مثابه یک کارخانه باشد، پس همچنان یک عنصر و ساختار غیرسرمایه‌دارانه باقی می‌ماند. روستا با محوریت زراعت نیز همچین؛ و می‌ماند مسائل مالکیت خصوصی، نااشتراکیت، پول و مناسبات لیبرالی آن که خیلی نمی‌توان آن را در چارچوب نظام سرمایه‌داری تصور نمود. شهر اما به دلیل وجود صنایع مدرن سودآور در سطح کلان، فاصله‌های وحشتناک طبقاتی و بنیادین بودن مالکیت خصوصی و ذهنیت لیبرالی، در حد یک جهنم زیان‌بار است. در کردستان اگرچه سلول‌های بنیادین، شبانکارگی و روستا هستند، اما به اقتضای شرایط امروزی جوامع بشری، نمی‌توان از فرم شهری دست شسته و موجودیت آن را انکار نمود. صحیح‌ترین گزینه برخورد با آن و ایجاد تحولات کمونالی بر پایه‌های پایدار اخلاقی-سیاسی روستایی از منظر ساختار مالکیت، اکولوژیک کردن، آزادی زن و ضدلیبرالی-سرمایه‌ای با زیربنای کمونی است. کمون به نوعی همان قبیله است و هر دو نیز در شکل‌های کارخانه‌ای سرمایه‌داری نمود دارند با این تفاوت که لیبرالیزه گردانده شده‌اند. پس شهر، قابل تغییر می‌باشد.

چهبسا شیوه معیشت روستایی در دوران کنفدراسیون‌های **نایری**، **مانایی** و **ماد** با روئیدن بر ریشه فرهنگ قبیله‌ای هزاران ساله نوسنگی به اوج رسیده بود. در پی تحول کیفی دوران مادها از کنفدراسیون به امپراتوری مقلد سومری، شیوه حیات و تولید شهری در کردستان جا را بر شیوه روستایی تنگ نمود، اما تا دوران پهلوی و صنعت‌گرایی در ایران، همچنان درصد غالب بود. مغلوبیت فقط به موجب پیشی گرفتن شیوه حیات سرمایه‌داری، لیبرالی و صنعت‌گرایی شهری رخ داد. وقتی رضاخان با اجرای سیاست تخت‌قاوی ایلات لرستان و کردستان را سرکوب نمود، روستانشینی به یکباره افزایش یافت و چون روستا بخاطر محرومیت و عدم سرمایه‌گذاری‌های دولتی ظرفیت جمعیتی فزاینده را تحمل نکرد، مهاجرت از روستا به حاشیه شهرهای ایران افزایش یافت. در این برهه، روستا به‌رغم فشارها، شیرازه خود را بست و پایه‌هایش را مستحکم ساخت. با سقوط رضاخان، عده‌ای از آن مهاجران و روستائیان مجدداً بسوی شبانکارگی

بازگشتند.

پدرتباری و پدرسالاری در مراتب شبانکارگی و روستایی، به نوعی مهیا بودن برای پذیرش ساختارهای سرمایه‌دارانه و لیبرالی شهری شد. طایفه، تیره و ایل به واسطه حاکمیت درونی پدرتباری به حاکمیت مرکزی مردسالار دولت- ملت وصل شد. در دوره ماقبل تقسیم اراضی سلطنت پهلوی و انقلاب سفید آن، روستا با دادن مالیات، باج و بهره مالکانه به حاکم محلی، به حکومت مرکزی ایران پیوندمی‌خورد. در دوران جمهوری ولایی، این پیوندها و وابستگی در ساختار سیاسی بسیار پیچیده، فریبکارانه و سلطه‌گرانه گشته. مردم روستا از طریق شوراهای اسلامی و نهاد شرکت تعاونی و نیز بروکراسی اداری شهرستان- استان به دولت گره‌زده شده‌اند. چه‌شد که اوضاع در صیوروت تاریخ به امروز رسید؟ نظام‌ها و شیوه‌ها در ادوار جامعه طبیعی کمونال، برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری تحولات ساختاری و کیفیتی تمدنی را به وجود آورده‌اند. نظم معیشتی و اقتصاد در جامعه اولیه را در سطور پیشین تشریح نمودیم که مبتنی بر اشتراکیت و کار همگانی بود. انقلاب روستا نیز بر ریل فرهنگ قبیله تکوین یافت. شیوه‌های شبانکارگی و روستایی قبل از ظهور دولت- شهرها، در گردستان استوار بر «**عبادت** و **کار**» توأمان در جریان سیالیت زندگی طبیعی کمونته‌ها، شالوده جامعه طبیعی را بست. در ادوار پایانی جامعه طبیعی و نوسنگی، بندرت ساخت «**جنگ**» در حیات جای‌می‌گرفت. اشتراکیت و **کلکتیویسم** در «عبادت و کار» که همانا ذهنیت کامل جوامع را شکل می‌دادند. انسان را از ارزش حیات برابر و آزاد به تمام معنا برخوردار می‌ساختند.

با آغاز دوره سومری و تمدن مرکزگرا عاملی که به دوگانه عبادت و کار مزیدگشت، مفهوم و نظم انحرافی جنگ بود. در دوره اشتراکیت، عبادت و کار اسیر مفهوم ارزشی منفی پول نبود، در تمدن اما سه‌گانه «عبادت، کار و جنگ» به نسبت وجوه ارزشی پول و لذا تملک و انحصار برای معیشت کاذب، بر کلیت طبیعی جامعه بال‌گسترده. از بر ساخت زیگورات‌ها تا به امروز، عبادت برای کسب پول و منزلت قدرت اجتماعی از سوی کاهنان، کشیش‌ها و روحانیون، جنگ برای پول و منزلت قدرت سیاسی از سوی سیاسیون و نظامیان دولت؛ و آخر سر نیز کار برای کسب پول از سوی اقشار مختلف در لایه‌های متمایز جامعه طبقاتی بویژه کارکنان و کارمندان، بوده است. آنچه همچو عناصر تمدن تحت عناوین «طبقه، شهر و دولت» آن سه‌گانه «عبادت، جنگ و کار» را با تمرکز بر مرکزگرایی مدیریتی مستبد و ظالمانه، تنظیم نموده‌اند، در دوره جامعه طبیعی بی‌معنا بودند و وجود خارجی نداشتند. فرهنگ تمدن، فرهنگ سه‌گانه مذکور برای کسب پول و انحصارات قدرت و سرمایه است. اینگونه، تاریخ در محاق ستم و فرومایگی فرورفت و بشریت تباه گشت.

مناسبات «مالکیت خصوصی، دستمزد، بردگی، سودکلان، فروش نیروی کار و طبقه‌ای شدن (فقیر، متوسط و غنی)» در جامعه طبیعی محلی از اعراب نداشتند ولی در تمدن، موجد پایه‌های بنیادین استراتژی حیات دولت گرا شدند. در دوره نوسنگی هم عبادت و کار همچو دو ملازم یکدیگر حیات را معنا می‌بخشیدند، اما آرمان برای پول و قدرت نبود، بلکه حفظ حیات با برقراری امنیت، تغذیه و بقا بصورت روابط دمکراتیک امکان‌پذیر می‌گشت. پس از مبدل شدن پول به تکیه‌گاه آرمانی حیات روزانه بشر در حوزه‌های عبادت، جنگ و کار، اقدار روحانیون، سیاسیون- نظامیان و مردم عامه نظام طبقاتی، دولتی و شهری تمدن را که مملو از تبعیض‌ها، نابرابری‌ها و سلب حقوق و آزادی‌های بشریت است، پیاده نمودند. از آن زمان تا به امروز اگرچه پوشش‌های متمایز برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری را عوض نموده، ولی در منشأ و ماهیت، یکی است. تنها یک تفاوت جلب‌نظر می‌کند و آن اینکه شدت و ساختار بردگی در عصر سرمایه‌داری به نحوی متفاوت ولی با همان محتوا جریان دارد. گره خوردن «عبادت، جنگ و کار» بصورت سفت و سخت به سه‌گانه نحس «طبقه، شهر و دولت» بر محور انحصارات افسارگسیخته از دوره سومر تا سرمایه‌داری امروز آمریکا- اروپا غلت خورده و هیولاجسته‌تر گشته. تنظیمات بروکراتیک به طرز وحشتناکی دولت را در بستر شهر با استبداد بلامنازع دولت به پول و لذا استعمار طبقات گره زده. حتی طبقات در **دهک‌های**^۱ بالایی (ثروتمندترین‌ها) سایر طبقات ثروتمند، متوسط و فقیر را استثمار می‌نمایند. این روابط خروشان نابرابر آه از نهاد جوامع در پنج‌هزار سال گذشته برآورده. مسلماً در نظم تاریخی این انحرافات متمسک به «**خداپول**» است که باید توأم با هیأت و هیبت دولت بطور کامل و با تمام قدرت نابودگردانده شود. نظمی که در کردستان بصورت عام و شرق کردستان به شکل خاص هزاران سال است برقرار می‌باشد، نظم و نظام مبتنی بر ساختار شدیداً نابرابر و ضد آزادی است.

در این نظم، روزی در قالب برده‌داری- فئودالی و امروز در ظرف مسموم سرمایه‌داری بصورت ایدئولوژی‌ها و سیستم‌های لیبرالی، سرمایه‌داری و دینی که سه دوره تاریخ ساختاری طولانی مدت زیر عناوین «**میتولوژی**» (متأخر)، **دین** و **پوزیتیویسم**» را طی می‌کند، برنامه‌های نابرابر بر جوامع تحمیل گشته‌اند. آنچه امروز باید تغییر یابد، یک تاریخ است و نه صرفاً سرمایه‌داری کردستان به‌مثابه قدیمی‌ترین سرزمین جهان که ریشه تمامی فرهنگ‌ها در جوامع طبیعی و تمدن‌ها در چند هزار سال می‌باشد، بطور کامل، تمامی ادوار تاریخی را تجربه و از سر گذرانده که جامعه امروزی اروپا به گرد پای آن نمی‌رسد. آنچه تباه و تضییع شده امروز بایستی تصحیح و احیا گردد.

۱. در آمار توصیفی، دهک‌ها مقادیری هستند که تابع توزیع تجمعی داده را به ده قسمت مساوی تقسیم می‌کنند. دهک‌ها نوع چندک هستند.

نظم اجتماعی استوار بر موجودیت و نیروی پول در وجود مفاهیم عبادت، جنگ و کار نابرابری اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در پوشش ایدئولوژی‌های حاکم را چنان مستمرگردانده که امروزه در دوره سرمایه‌داری پندار غلط تغییرناپذیری را به تابوی معنایی مبدل ساخته. نظم تاریخی چنان بوده که در گردستان نظام‌ها و شیوه‌های تولید «شبانکارگی، روستایی، شهری سنتی و شهری سرمایه‌داری» از دوران حاکمیت **مبتانی‌ها، هیئت‌ها، گوتی‌ها، کاسی‌ها-ایلامی‌ها** هر سه وجه شبانکارگی، روستایی و شهری سنتی را تجربه کرده‌اند، ولی امروزه بدلیل مستعمره‌بودن گردستان هنوز کلیت وجه سرمایه‌داری را کاملاً نپذیرفته است. بسته‌بودن شیوه‌های معیشت کردهای زاگرس از همان اوان تاکنون عامل تعیین‌کننده در عدم بروز و پیدایش کامل سرمایه‌داری امروز هستند. اینکه در تمامی اعصار، شیوه‌های شبانکارگی و روستایی تا عصر پهلوی غالب بوده‌اند، کیفیت و سطح مقاومت در برابر عناصر تمدن سلطه‌گر را اثبات می‌نماید. نظم‌ها، روابط و مناسبات ارباب-رعیتی، سرف-فئودال و کارگر-سرمایه‌دار فرم‌های اجتماعی در هر دوره تاریخی را می‌نمایانند و گردستان نیز هزاران سال است در کنار حفظ بقایای فرهنگ کمونالی شبانکارگی و روستایی زیر پوست تمدن فشارآور، دعاوی بازگشت فرهنگی به شیوه‌های معیشت برابر و در یک کلمه جامعه اقتصادی را دارد. در حقیقت آنچه در طول تاریخ از میان برده شده، «**جامعه اقتصادی**» است. برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری هم در گردستان همانا نظام‌های بلعنده جامعه اقتصادی بوده و هستند و هر سه مبتنی بر نابرابری و فردپرستی بوده و معنای حیات حقیقی را دربرندارند. این معنا تنها در ساختار اشتراکی کمونالی می‌تواند موجد گردد. اگر معیشت، به بنیان اشتراکیت برابر و آزادانه «عبادت و کار» عاری از جنگ بازنگردد، احیای جامعه طبیعی که خاستگاه و مهد آن گردستان بوده، امکان‌ناپذیر خواهد شد. گسستن و نفی جنگ از همراهی با مفاهیم عبادت و کار، شرط جهانی تصحیح حیات بشری در هر جامعه‌ای با ادیان و روابط کار متکثر و متمایز است.

در دوره برده‌داری، نمود و ظهور شهر در گردستان در اصل جنگ علیه موجودیت وجوه راستین شبانکارگی و روستا در معیشت و زندگی بود. از این منظر، بایستی بر ماهیت‌های ادیان و آئین‌های «زرتشتی، مانوی و مزدکی» ریشه‌دار در **میترائیسم** و وحدت وجودی مزدایی، پی‌برد. آن سه، مبارزاتی برای احیای جامعه اقتصادی کمونالی را به اوج رساندند. زرتشتی با اصالت بخشیدن به امور مقدس کشاورزی و دامداری اخلاق‌مدار، کار را امری پاک، نهادینه و هدفمند گرداند. کار را نه به مقوله پول که به اخلاق و سیاست معنادار گره‌زد و عبادت را تنها در ارتباط با آن ارزشمند دانست. این پیامبر اخلاق، آئین کار و زندگی را مرسوم ساخت و گامی بزرگ برای بازگشت بیشتر به اصل خویش شد. شاید فشارهای کانون‌های قدرت تمدنی،

آن را دچار ناکامی‌ها و تزلزل‌هایی در مسیر نمود، اما پیدایش مانی و مزدک در واکنش به همان فشارهای بنیان‌برافکن تمدن، به دادخواهی برای جامعه اقتصادی برآمدند. مانی اصل را بر برخورد دمکراتیک و سنتز محور با ادیان قرارداد و دیدیم که رویهٔ دمکراتیک وی جهانی نیز شد و حکم یک رنسانس عظیم در کردستان و ایران را داشت. مزدک نیز در درون دستگاه تمدنی ساسانی که مانی نیز در خاستگاه آن برآمده بود، ظهور کرد. وی رهبری بود مترصد فرصت با هدف برقراری مجدد عدالت و برابری در قالب کمونالیسم که «همبائی» یا کار و درآمد مشترک» بوده. مالکیت مشاع و مشترک را اساس برقراری قرار داد که آن را کمونیسم روستایی مزدک می‌نامند. همچنین آزادی زن را سرلوحه ذهنیت و رفتار باورمندانه اجتماعی ساخت. مانی و مزدک فلسفه نوازش عبادت و کار در بستر کردستان از طریق سنتز فرهنگ‌های کردستانی با فرهنگ‌های طبیعت‌گرا و دمکراتیک یونانی و رومی در مرکز بزرگ‌ترین امپراتوری دوران برده‌داری، ساسانی شدند. نظروزی‌های آنها در خصوص شیوه‌های صحیح تولید و معیشت و فلسفهٔ حیات جامعهٔ اقتصادی خمیرمایه قیام‌های مستمر خلق‌های کردستان و خاورمیانه آن زمان برای بازگشت به اصل و سرشت طبیعی بشری و ضدتمدنی شد. چه، قیام بابک و امثال وی در کردستان مظاهر عبادات و کار مبتنی بر برابری و آزادی معنوی غیرپول‌پرستانه بود. در ادوار بعدی بویژه در دوران سیطرهٔ اسلام (عباسیان) حتی ظهور قرامطه که اشتراکیت و مالکیت عمومی را می‌پذیرفتند، منطبق با اصول بنیادین جنبش‌های زرتشت، مانی و مزدک پدیدار گشتند. اینکه متهم به مجوسی‌بودن شدند، اثباتگر آن مدعاست.

در دورهٔ اسلام و فتودالیسم آن، اگرچه از شیوه‌های برده‌داری در معیشت و تولید منطبق بر مناسبات و روابط نرم‌تر گذار صورت گرفت و وجوه شبانکارگی و روستایی در مقولهٔ تولید غالب بودند، اما نظم سرف-زمیندار نابرابر و تبعیض آمیز به قوت خود در کردستان با فشار حکام شهر- پایتخت مرکز همچنان اضمحلال‌کنندهٔ حقیقت بود. برشمردن برخی ماهیات و ویژگی‌های روابط و قواعد اقتصاد اسلامی، تمایزها را بخوبی روشن می‌گرداند. اسلام در بستر تمدن مرکزگرا و بر ریل تجارت مبتنی بر ایدئولوژی بزرگ تجارت و تجارت‌پیشگی ظهور کرد. اگرچه صبغه‌هایی از اجتماعیت و کمونالی را در خود داشت، اما تمامی قواعد لیبرالی تمدن فتودالی را پذیرفته و در قالب اصول شریعت به جوامع ارایه داد. طبق این اصول، مبنای مالکیت خصوصی، رقابت، سود و فردمحوری استوار است و مفاهیم و تدابیری چون زکات، فطره و مالیات توانسته خشن‌بودن ذهنیت قاعده‌مند ساختار تجاری- لیبرالی اقتصاد اسلامی را تعدیل و برپایهٔ مصلحت عمومی تنظیم نماید. تمامی عناصر نابرابری‌ساز تمدنی از قبیل «پول، مالکیت خصوصی، سود، فتودالیت و بروکراسی در مدیریت و انباشت پول و کالا» و بسیاری عناصر دیگر در لایه‌های

اصول شریعت اسلامی، رنگ فرهنگ فئودالی بدان بخشیده و امروزه کشورهای اسلامی به دلیل همان خصوصیات، زودتر از سایر جوامع جلب و جذب نظام سرمایه‌داری می‌گردند. خاصاً در این نظام انحصاری هم از جامعه برای عبادت، جنگ و کار، پول می‌گیرند. از خلافت عثمان تا معاویه یک دوره و از معاویه تا به امروز یک دوره دیگر از تحول در احکام ثانویه و موضوعی شریعت شکل گرفته‌اند. عناصر شهر، طبقه و دولت توسط معاویه برای تمامی اعراب، تمدنی مقلد از ساسانی و روم به وجود آورد. این تحول کیفیتی و تمدنی شدیدتر از زمان معاویه، ویژگی‌های حرکت جامعه اسلامی بسوی جامعه اشتراکی و برابر را سقوط داد و این انحطاط، گروه‌ها، فرق و مذاهب متعددی را در ادوار بعدی به قیام با هدف استقرار نظم کمونالی، پدیدار ساخت. یکی از آن واکنش‌های منحصر به فرد در قلب کشورهای اسلامی، **قرامطه و اسماعیلیان** بودند که از آفریقا تا خاورمیانه و حتی ایران را درنوردید. بحث از قرامطه، در اصل بحث بر سر شیوه‌های تولید معیشت و حیات با آرمان‌های بزرگ بشری حقیقت‌یاب است.

نهضت اسماعیلیه- قرامطه از افکار فلسفی و تعالیم اشتراکی عمیق برخوردار بود. آنها بر اجتماعی- اقتصادی اشتراکیت در محتوای کتاب جمهوری **افلاطون** تکیه کردند. هدف، ایجاد جامعه‌ای بدور از توحش، هرج و مرج و تعصب و خالی از بردگی و نظام قطاع در سایه سرمایه‌داری بود. آنها مالکیت شخصی را برهم‌زننده آرامش و امنیت و موجب دوری انسان‌ها از یکدیگر تلقی می‌کردند. شکاف و تفاوت فاحش میان ثروت اقویا و فقر ضعفا مورد توجه‌شان قرار گرفت. قرامطه با ذکر براهین قاطع می‌گفتند که طبقه مالک برای حفظ ثروت و مصالح خود ناچار است با قدرت اقتصادی خویش از هستی و موقعیت خود دفاع کند و توسعه مالکیت فردی نیز پایه‌ای برای سلطه سیاسی و استبداد در حکومت و قانون‌گذاری است تا به یاری نیروهای مسلح، اراده خود را در جهت منافع حکومت بر طبقات محکوم و تحت ستم اعمال کند. در اصل آنچه با قدرت‌گیری صفویه روی داد، برقراری همین نظام حاکم و محکوم بود. صفویه نظام مالکیت فردی را بتدریج بر ضد نظام جماعتی یا کمونی هزاران ساله تحت تسلط حکومت مرکزی، شوراوند. صفویه یک دولت بود و دیدیم که قرامطه از دوران عباسیان قریب سه قرن درصدد مبارزه با پدیده دولت و نفرین آن برآمدند. پدیده دولت و نظام قطاع صدها سال بود در ممالک اسلامی ژرفیت یافته بود. «دولت»، قدرت سیاسی برای اعمال کنترل ظالمانه بر «نیروی کار» بود و هم‌اکنون نیز هست. قرامطه ستم اقلیت حاکم بر اکثریت محکوم و محروم را نپذیرفتند لذا درصدد محو آن برآمدند. هدف آنها آزادی و برابری اقتصادی به دور از تبعیضات قومی و جنسیتی و خالی از سؤاستفاده‌های فردی یا گروهی بود. قرامطه به اشتراک در مالکیت و لغو مالکیت فردی در برخورداری از زمین و ثروت، ارزاق، بناهای عمومی، کارخانجات،

وسایل تولید معتقد بودند، زیرا بهره کشی ضدسیاسی، ضداخلاقی و ضدفکری که در پایان عصر عباسی گریبان گیر مردم شد، بر مبنای مالکیت فردی قرارداد داشت و می بایست لغو می گشت. با این کار، وسایل علمی و فنی تولید به استخدام عموم درمی آمد. قرامطه مساوات عملی در حقوق و مالکیت و کاهش اختلافات طبقاتی و تفاوت ثروت ها را در رأس کار خود قرار دادند تا بدینوسیله حاجات فقرا را رواکنند. آنها مالکیت فردی را اصل شرور اجتماعی و بر ضد مصالح عمومی می دانستند. چه بسا دکان ها، امکانات عمومی و املاک واگذار شده، تنورها، حمام ها و غیره را تحت اختیار خود درآوردند و طبق محاسبات خودمدیریتی اداره کردند.

فاطمیان نیز که جزئی از اسماعلیه و قرامطه محسوب می شدند به چنین اقداماتی دست زدند. آنها کوشیدند برادری و برابری حقیقی را میان نه تنها مسلمانان بلکه همه ملل و قبایلی که با یکدیگر اختلاف قومی، طبقاتی یا دینی داشتند، تحقق بخشند. با توسل به نظام اشتراکیت می توان کار و اجتماع را در درون آن انگیزه مند ساخت و تحت یک باور واحد مبتنی بر احترام متقابل میان ملل و مذاهب نظم داد که قرامطه این کار را کردند. قرامطه تمامی آلات تولید را به صنعت گران واگذار می کردند و نیز نوع کار آنان را تعیین می نمودند و ساختن منازل، مزارع و اماکن عمومی برعهده حکومت بود و چون خانه ای در شرف ویرانی قرار می گرفت، حکومت بی آنکه مزدی دریافت کند به بازسازی آن می پرداخت. همچنین آرد کردن گندم و جو بر عهده خودمدیریتی بود. مردم نیز دانه ها و حبوبات خود را بدون پرداخت مزد آسیاب می کردند. ناصر خسرو در سفرنامه خود این احوالات را بخوبی توصیف نموده.

در کردستان معاصر دوره قرامطه که اسلام قرن ها بود وارد شده بود، اوضاع به چه منوال بود؟ از زمان خلافت عمر تا ظهور صفویه، اکثریت کردستان همچنان بر دین پیشین خود بودند. در دشت ها گرویدن به اسلام بیشتر بود و نظام اقتصادی هم استوار بر احکام شریعت آن گشت، در کوهستان و زاگرس مرتفع اما وضع طوری دیگر بود و هم دین کردها و هم نظام اقتصادی آنها بصورت مختلط، آمیزه ای از نظم خاندانی فئودال در کنار نظم جماعتی یا کمونی بود. وجوه شبانکارگی و روستایی بر شهر غالب بود و این به خصوصیات کوهستان برمی گردد. حیات ایلات و قبایل و طوایف اکثرا مبتنی بر اشتراکیت و همیاری بود، اما اشکال دیگر مالکیت فردی و بیگاری برای خوانین محلی نیز رواج یافته بود. اتکای ساختار بر نظم فئودالی بوده. با پیدایش صفویه این نظم عمیق تر گشت و اشکال اشتراکی بیشتر به حاشیه رانده شد. همه چیز نیز با حملات صفویه و استعمار و فشار برای تغییر دین روبرو شد. مسلما تغییر دین، کیفیات عبادات، جنگ و کار را نیز بر طبق مبانی دین جدید دگرگون می سازد و مناسبات مالکیت، بازار و پول را تحت تأثیرات متمایز کننده قرار می دهد.

تا پیش از هجوم صفویه به کردها و زاگرس، اکثریت جامعه هنوز مسلمان نشده بودند. بویژه مناطق کوهستانی صعب‌العبور زاگرس خاصاً هورامان از تیررس و گزند حملات دورتر بودند.

صفویه از تبار **شیخ‌صافی‌الدین** برآمده بود که می‌گویند از سلالهٔ کُرد و یک‌زمانی در هورامان در مسلک دین یارسان و سانها طی طریقت کرده بود. در سال ۱۵۰۱ میلادی صفویه تأسیس گردید و با متحد کردن قبایل و نیروهای کُرد، آذری و فارس حملات به کُردستان بویژه مناطق هورامان و کرمان را آغاز کرد. این لشکرکشی‌ها، غارت‌ها و سنگدلی شاهان آن سلسله با حکم زور به تغییر عمده در دین و گرویدن بیشتر به اسلام انجامید. پیشتر کُردها به حاکمان خلافت اسلامی جزیه می‌داند، ولی نقش زور در کُردستان در موج دوم با صفویه به اعلی درجه رسید. در این سطور ما بر بعد اقتصادی قضیه و تبعات مخرب یورش‌ها و اشغالگری تمرکز می‌نماییم.

مهم این است که تا پیش از یورش صفویه که کمونالیسم را اکثراً فروپاشید و سلطهٔ مرکزی تری را برقرار ساخت، کُردها به‌مثابه صاحبان یک فرهنگ کمونالی قوی زاگرسی در کنار نظام‌های اشتراکی قرامطه و اسماعیلیه، به مدت چندین سده، مرکز ثقل مبارزات اجتماعی برای برقراری نظم‌های عدالت‌پرور بودند. بنا بر اعتقاد مزدایی که ریشه فرهنگ آریایی را تشکیل داده و در فرم عبادت خاص به پول خیلی وصل نمی‌شود و جنگ را لغو و کار را ترویج می‌دهد، ثنویت مزدایی مبتنی بر امور «معنوی» و «مادی» است، ولی در گنوسیت یونانی اگرچه ثنویت وجود دارد، ولی در فلسفه آنها **معنویت** (نور) بر **مادیت** (ظلمت) ترجیح داده می‌شود. همانطور که از حیث علمی عیان است، کیفیت اعتقادات و باورها بر نحوهٔ معیشت و فعل اقتصادی تأثیری گذارد. در ادیان مزدایی بویژه باورهای کُردها در دوران صفویه، برابری معنایی میان امور معنوی (عبادت) و امور مادی (کار اقتصادی) نوعی توازن و تعادل وجود دارد که به فرهنگ نوسنگی و انقلاب زراعی-روستا بازمی‌گردد. صفویت که شیعهٔ علوی درباری متکی بر اصالت قدرت و پول شد و بُعد معنویات را به حاشیه راند، در اصل، هم دورهٔ انحطاط اسلام و هم آئین‌های غیراسلامی در ایران و کُردستان گردید. عبادت و کار توأمان نزد کُردها اگرچه ضرباتی از ناحیه فشارهای تمدنی سومری و هخامنشی خورده بود، ولی با پیدایش صفویه، فروپاشید و تنها در مناطق دورافتاده کوهستانی بصورت نحیف بقایش را در میان برخی جماعت‌ها حفظ نمود. یورش و سلطهٔ صفوی نتوانست شیوه‌های شبانکارگی و روستایی در کُردستان را نابود سازد ولی بر مناسبات درونی و فرم مالکیت و روابط معیشتی و کار در آن دو، تأثیر گذاشت. شهرگرایی در مناطق زاگرس، محوریت و مرکزیت اقتصادی نداشت ولی تجارت با خارج و کشورهای همسایه را همچو بازار کُردها و تنظیم آن را در دست داشتند و حکام محلی در آن مأمور می‌گزیدند. آنها نمایندگان دولت‌های مرکزی ایران بودند و حلقه «شیخ، آغا و دولت» در کُردستان همچو نمایندگان امور عبادت و جنگ، سلطهٔ سیاسی-اجتماعی را برقرار و از ناحیهٔ حاکمیت قاطع

خویش ارتزاق می‌کردند. تنظیم مناسبات اقتصادی و معیشتی نظام فئودالی در دست آنها بوده و جامعه و کار و رنج آن در طول خواسته‌های زیاده‌خواهانه آنها قرار گرفته‌اند. مهم نیست که از دورۀ صفویه تا به امروز جادۀ ابریشم، روابط تجاری و صادرات و واردات و تولیدات ایران و کردستان با جهان خارج در چه وضعیتی بوده؛ مهم ساختار نظام اقتصادی و تولیدی فئودالی بر ریل نابرابری و تبعیض است. اتکای بر مالکیت فردی، مقولۀ سود، زمین‌داری کلان ثروتمندان و خوانین، مالکیت بر روستاها و چپاول تولیدات و محصولات شبانکارگان و روستائیان، اصلی‌ترین مسایل بحران‌زای ساختاری بوده‌اند. این نظم امروزه هم با تفاوت‌هایی جزئی ادامه دارد. در این ادوار، اصل بر این است که نظام اقتصادی مستقل در کردستان وجود نداشته و همیشه در شهرها در سطح فزاینده و در روستاها در حد نسبی تحت حاکمیت مرکزی ایران بوده. خوانین محلی به رشد و توسعه اقتصادی اهمیت نمی‌دادند. زمین‌داری و بهره‌مالکانه برای خوانین و ارتزاق از ناحیه پیش‌نمازی روحانیون (شیخ) برای مساجد در کنار بدست آوردن املاک موقوفه، در کردستان هم شبیه سایر نقاط ایران بوده. دولت مرکزی، نهاد جنگ بزرگ است که با برقراری سلطۀ بر نهاد محلی حکومت‌ها، همیشه کردستان را عرصۀ لشکرکشی‌ها، سرکوب‌ها و تاخت‌وتازها قرار داده. باج‌گیری سالانۀ دولت مرکزی فشارها بر جماعات شبانکارگی و روستایی را تشدید می‌ساخت، زیرا خوانین محلی به قصد حفظ منافع مادی خویش کمبودها را با ازدیاد مالیات‌ها و باج و خراج برای عامۀ مردم، جبران می‌کردند. مالکیت‌های اشتراکی در برابر سیستم مالی و دیوانی دولت همیشه مقاومت گر بوده‌اند، به همین دلیل سلسله‌های متفاوت ایرانی اصل را بر ساختارهای کنترل‌پذیر مالکیت خصوصی و زمینداری فئودالی گذاشته‌اند. خوانین محلی (آغا) در نقش عناصر عقل و اراده نظام فئودال تحت امر دولت مرکزی و پایتخت، در مقولۀ ایجاد اقتصاد محلی مردم‌ستیز گناهکارند. رسم تیولداری، املاک موقوفه، املاک سلطنتی و خرده‌مالکی از دورۀ صفویه به اوج مانع‌شدن به پایتخت رسید.

محصولات و فرآورده‌های کشاورزی و دامداری در وجوه تولیدی شبانکارگی و روستایی در کردستان، همیشه کفاف نیازهای محلی را کرده‌بود، اما ساختارهای مالیاتی و بهره‌مالکانه در دورۀ زمینداری بزرگ از صفویه تا پهلوی، معیشت را در حد بخور و نمیر سقوط داد. تجارت مراکز شهری کردستان با محصولات و فرآورده‌های روستایی، بصورت تجارت کلان نبوده. جنگ با عثمانی، روسیه و سایر همسایگان، مدام کردستان را محل فوران بحران‌های معیشتی و کمیابی عرضه کالا ساخته بود. ثبات در عرصۀ تولید و بازار به دلیل فشارهای دول متخاصم منطقه (عثمانی- صفوی) و زورستانی‌های خوانین و مالکین محلی در کنار جنگ‌های حکومت‌های محلی کردستان، همیشه متزلزل گشته.

فصل ۴

تحولات اجتماعی فراگرد نظام‌ها

بررسی تحولات اجتماعی و به تبع آن اقتصادی در چارچوب‌های نظام‌های فئودالی و سرمایه‌داری در هر دوره در گُردستان، ما را بر آن می‌دارد که دگرگونی‌های عمیق سیستمی را بر بنیان دو مقوله کلان «مالکیت» و «شکل تولید» بدست بگیریم. برخی محققان و صاحب‌نظران در کنار امر مالکیت، امر «تقسیم کار» را قرار داده‌اند، اما تقسیم کار به خودی خود نمی‌تواند هم در ایجاد اشکال تولید و نظام‌های مالکیتی نقش بنیادین داشته باشد؛ زیرا در هر دو نظام اشتراکی و خصوصی می‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین، تحولات بزرگ در مقولات انواع مالکیت و اشکال و یا وجوه تولید اولویت موضوعی می‌یابند. از چه زمانی نظام‌های برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری در گُردستان به نسبت تغییرات مالکیتی و تولیدی رخ داده‌اند. در طی تاریخ هر دو تحول در بستر بغرنج شهر به میان آمده‌اند.

نخست مفاهیم چارچوبی را برشمیریم:

۱- نظام برده‌داری:

مالکیت مطلق خصوصی از آن شاه و ارباب و کاهن (روحانی) بوده. روابط مبتنی بر نظم **ارباب-رعیتی** حق مالکیت برای برده را به رسمیت نشناخته. در این دوره اگرچه اشکال تولید شبانکارگی و روستایی در کنار دولت‌شهری نمودار داشته‌اند، اما حاکمیت‌ها مرکز مدیریت را دولت‌شهرها قرار داده‌اند. پس پادشاه، کاهن و دولت هم مالکیت و هم اشکال تولید را تحت سلطه سیاسی خویش درآورده‌اند. در این نظام، برده نه تنها حق مالکیت زمین بلکه حق تملک بر خود را نیز ندارد. انحصارات مطلق است و از دوره سومری‌ها تا فروپاشی روم ادامه می‌یابد

که جامعه، طبقاتی می‌باشد. خصوصیات برده‌داری: «دولت، تولید سنتی و بیشینه سود و ارزش افزوده».

۲- نظام فئودالی:

در گستره جهانی، فئودالیسم و انحصارات تمدنی آن از امپراطوری روم الی **آمستردام** در سده شانزدهم را از حیث زمانی دربرمی‌گیرد، اما در ایران و کردستان، تا اواخر دوره قاجاریه خاصاً در بعد اقتصادی مستمر گشت. قدرت اقتصادی و سیاسی در دوران فئودالی در ایران در شهر متمرکز بوده ولی در اروپا در روستا. انواع مالکیت‌ها و شیوه‌های تولید را در این دوره نام می‌بریم:

اشکال مالکیت: مالکیت غالب، خصوصی است اما مالکیت اشتراکی نیز وجود دارد که وجود هر کدام به پیروی از شیوه‌های متمایز تولید ارتباط دارد.

الف - املاک زمینداران بزرگ

ب - املاک سلطنتی یا شاه

ج - املاک دولتی (خالصه)

ح - املاک موقوفه

خ - زمینداری متوسط

چ - خرده مالکی دهقانی

د - خوش نشینی

ذ - پیشه‌وران

ر - کارگران

اشکال بهره مالکانه:

الف - کالایی

ب - مزارعه

ج - مناصفه

ح - یک‌سوم

چ - مالیات و باج و خراج

خ - دو سوم

د - ۲۰ درصد

ذ- بهره مالکانه نقدی (در اواسط دوره فئودالی بتدریج معمول گردید و به دهقان آسیب رساند).

شیوه‌های تولید: شبانکارگی، روستایی و شهری.

انواع طبقات: فئودال بزرگ ثروتمند، فئودال متوسط و فقیر.

خصوصیات فئودالیسم: «دولت، دولت-ملت (متأخر)، تولیدستی و غیرصنعتی، بیشینه سود و ارزش افزوده».

در دوره فئودالی روابط سرف و زمیندار جای ارباب-برده را گرفت و سرف حق داشت از قطعه زمینی برخوردار گردد و تملک بر وجود و بدن خود و حتی حق ازدواج و داشتن خانواده را داشت و بسته به اینکه جماعت متعلق به او در کدام شکل از اشکال تولید شبانکارگی، روستایی و شهری سنتی بوده از درجه آزادی بیشتری برخوردار گشت.

۳- نظام سرمایه‌داری:

نظام سرمایه‌داری بصورت عام از اواسط قاجاریه بدین سو ملل ایران را تحت فشار قرار می‌دهد. این نظام بصورت خاص در ایران از اواخر قاجاریه و خاصاً از دوره پهلوی رضاخانی تا به امروز، ولی در کردستان به دلیل مستعمره بودن، پس از انقلاب سفید و اصلاحات ارضی رایج گشت. **کارگر- بورژوا** (سرمایه‌داری) همچو دوگانه هویتی در ساختارهای متحول اجتماعی برآمدند و لیبرالیسم و فردگرایی نوع مالکیت غالب خصوصی را نشاندهند. در این چارچوب نظری، مالکیت‌های دولتی نیز به واسطه نوع حقوق دولت، خصوصی و غیر اشتراکی تلقی می‌گردند و اگرچه مهر عنوان عمومی را بر خود دارد، اما مشاعیت بر حقوق سلسله‌مراتبی و انحصارات تمدنی گره خورده است. اگرچه بازرگانی خارجی (سرمایه‌داری تجاری) قبل از رشد بورژوازی اروپا در ایران وجود داشته، سرمایه از سوی تجار ایرانی انباشت می‌شد اما به سبب فقدان حق مالکیت و امنیت قانونمدار، سرمایه‌داری شکل نمی‌گرفت. در ایران، همیشه برای حصول قدرت، مآلاً ضابطه‌ای جز خود قدرت وجود نداشته. به واسطه مفهوم قدرت و نهادهای عریانش، قانون و سیاست اگرچه وجود داشتند، اما چون همه چیز قدرت بود، همانند نوع اروپا نبودند. سقوط یک دولت استبدادی، سبب تغییر نظام استبدادی می‌شد، چون نه بدیلی برای این نظام متصور بوده، نه ضابطه و مکانیسم مستقری برای انتقال قدرت وجود داشت.

اشکال مالکیت: خصوصی و فردی

الف - مالکیت فردی و املاک سرمایه‌دار (بورژوا)

ب - املاک دولتی سرمایه‌دارانه

ج - املاک موقوفه سرمایه‌دارانه

ح - سرمایه‌داری متوسط (خرده بورژوا)

خ - کارگر و کارمند

شیوه‌های تولید: چهار شیوه تولید شبانکارگی و روستایی ضعیف، شهری سنتی و شهری

صنعتی غالب. بنا به جمعیت، درصد تولید بیشتر متعلق به شهر هستند.

انواع طبقات: جامعه شدیداً طبقاتی است که سلسله مراتب و درجات قویاً تبعیض‌آمیز و بسیار متغیر آن ۱۰ دهک از بالایی تا پائین را در ردیف‌های غنی، متوسط و فقیر به میان آورده که بر حسب میزان ثروت و درآمد و مطابق خط فقر جایگاهشان تعیین می‌گردد. حق کارگر، اگرچه از سوی بنیان نظام سرمایه‌داری، دوسوم برای کارگر و یک‌سوم برای کارفرما تبلیغ می‌شود، اما معمولاً دوسوم و یا اغلب سه چهارم برای کارفرما در نظر گرفته می‌شود. صنعت و تجارت بر شبانکارگی و زراعت روستایی کاملاً مسیطر است.

خصوصیات سرمایه‌داری: «دولت-ملت، صنعت‌گرایی، پیشینه سود».

ماهیت سرمایه‌داری:

- ۱- شکلی از اقتصاد نیست، یک فرم قدرت است.
- ۲- دارای سه عنصر «پیشینه سود، دولت-ملت و صنعت‌گرایی» است.
- ۳- انحصارگر می‌باشد.
- ۴- جامعه را شدیداً طبقاتی و نابرابر می‌سازد که طبقه حاکم، بورژوا است و از رأس تا پائین بر حسب درجات متمایز ده دهک بالایی تا پائینی، به افراد اجتماع، پایگاه می‌بخشد.
- ۵- تولید با هدف کسب سود و پول بیشتر صورت می‌گیرد نه رفع نیازهای انسانی.
- ۶- مالکیت خصوصی افسارگسیخته که تنها وجود مالک در آن مهم است، نهاد آن است.
- ۷- بازار آزاد با روابط گریگ صنعت با هوس سیری‌ناپذیر کسب سود، نهاد دیگر آن است.
- ۸- عوامل تولید یعنی «کار، زمین و سرمایه» را برای کسب قدرت و پول تحت کنترل انحصاری درمی‌آورد.
- ۹- کارگران را با ابزار کارمزد اسیر خود می‌سازد.
- ۱۰- انواع سرمایه‌داری تجاری، صنعتی و مالی را در سه دوره طی نموده و با نئولیبرالیسم، در پی اوج‌گیری مخاطره‌آمیز برآمده.
- ۱۱- لیبرالیسم سلول بنیادین فردپرستی در سیاست، اقتصاد، ایدئولوژی و در کل، فرهنگ برایش محسوب می‌گردد. بدون لیبرالیسم اقتصادی که اصل فکری آن است، انحصار قدرت سیاسی ناممکن است و محققاً «فرد» وجود حقیقی و «اجتماع» وجود اعتباری تعریف می‌گردند. چون تنها اصالت و آزادی فردی، حقیقی است، فرد دارای قدرت سرمایه‌ای می‌تواند اجتماع را قربانی منافع خود سازد.
- ۱۲- روش علمی پوزیتیویسم را برای بقا و تداوم بکار می‌گیرد.
- ۱۳- شدیداً بر سه عنصر تمدنی مرکزگرا یعنی «طبقه، شهر و دولت» متکی است اگرچه

فرومی باشد.

۱۴- پدیده دولت به‌مثابه نخ‌هر سه سرمایه‌داری تجاری، صنعتی و مالی را به‌هم پیوند می‌دهد و متحقق می‌گرداند. لذا سرمایه‌داری غیردولتی که نوع آن را بصورت نئولیبرالیسم تبلیغ می‌کنند، وجود ندارد.

۱۵- بروکراتیسم شدیداً نظام سرمایه‌داری را شکل می‌دهد.

۱۶- جامعه یک وجود مصرف‌کننده تلقی می‌گردد و رقابت و بازار به‌مثابه دو اصل نظام و عرضه و تقاضا را خود تنظیم می‌کنند و با هزار ترفند و شگرد اجازه نمی‌دهند مصرف‌کننده نوع نیازها و تقاضاهایش را خود تعیین نماید. دولت نیز در این مسیر، پشتیبان فرد و سرمایه‌دار است.

۱۷- سود تنها انگیزه است که از آن فرد است و در مقابل کارمزد قرار دارد که انبوهی از اجتماع کارگران می‌باشد.

۱۸- اخلاق، وجدان، انصاف و سیاست دمکراتیک محلی از اعراب ندارند و قانون اساسی خشن جای همه آنها را می‌گیرد و بانی و حافظ آن در خدمت فرد، دولت است.

۱۹- شیوه تولید غالب، «صنعتی و مالی» است که امروزه در عصر فینانس مالی و جهانی کردن، شیوه مالی ارجحیت دارد و شیوه‌های تولید شبانکارگی، روستایی و حتی صنعتی، بی‌ارزش تلقی می‌گردند.

۲۰- بیکاری و مزد کم از اصول فکری حفظ قدرت مالی در دست سرمایه‌دار می‌باشد.

۲۱- همه پدیده‌ها و اصول سرمایه‌داری با شعار گلوبالیسم و نئولیبرالیسم، جهانی گردانده می‌شود و جهان را در دوره‌های گریزناپذیر «رونق، رکود و بحران» سهیم می‌سازند.

۲۲- سرمایه‌داری، نظام خصوصی ضد نظام اشتراکی و کمونالی است ولی هیچگاه نمی‌تواند بصورت کامل خود را مطلق گرداند و نیازمند اجتماع و کمون‌ها نباشد فقط بر آنها سلطه برقرار می‌کند.

۲۳- اقتصاد بازار شرط بقای سرمایه‌داری است و روابط اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی، هنری و غیره همه مبتنی بر پول برقراری می‌شوند ولی قدرت و پول در دست عده‌ای قلیل متمرکز می‌شود.

۲۴- پدیده‌هایی مانند از خودبیگانگی فرهنگی، طبقاتی بودن شدید، بیکاری، نابرابری و بی‌ثباتی از آن سرمایه‌داری هستند.

در سطور پیش‌رو به تفسیر یکایک آن سه نظام در گُردستان می‌پردازیم و تحولات اجتماعی منبعث از آنها را تفسیر می‌نماییم.

الف- گُردستان در دورهٔ برده‌داری

در دوران برده‌داری، پیدایش و رشد دولت‌شهر در گُردستان همانند سومر- آشوری قوی نبود که به نسبت آن، طبیعتاً مالکیت‌های اشتراکی و اشکال تولید شبانکارگی و روستایی، قوی‌تر بوده. تا اواخر مادها و مبدل‌شدن آن به امپراتوری، سیستم‌های **کنفدراسیون** قبایل در چارچوب‌های شبانکارگی و روستایی، ساختار جوامع را شکل داده‌بود. متعاقب پیروزی بر آشور «تشکیل ارتش قوی، قلمرو وسیع، احداث شهرها به تقلید از آشور، رشد بروکراتیسم مدیریتی و اداری و تحول طبقاتی» گُردستان هم در تمدن برده‌داری ادغام‌گشت. البته باید در نظر داشت که کیفیت این دگرگونی ساختاری اجتماعی و دولتی نه کاملاً شبیه نوع سومری بود و نه نوع هخامنشی که پس از آن ظهوریافت. ابتدا برخی جماعت‌ها در قرون دوم تا چهارم میلادی مورد استثمار اربابان قرار گرفتند نه افراد. پس برده بودن، به معنای کامل کلمه وجود نداشت. تا پیدایش ساسانیان، اگرچه تحول اجتماعی و فرهنگی شهری- تمدنی حاکم شده و ولو روابط مبتنی بر قواعد برده‌داری است، اما در محیط‌های شبانکارگی و روستایی، مناسبات عمیق و تاریخی کمونالی همچنان پابرجاست. جماعت‌های خودمدیر آزادی خود را از دست دادند. دورهٔ ساسانیان، متأثر از تحولات سیاسی و اجتماعی آن امپراتوری، گُردستان نیز به دورهٔ نظام فئودالی گذار می‌کند. ولو دولت برده‌داری است (اما نه از نوع برده‌داری کلاسیک) ولی کماکان در کنار مالکیت دولتی واقع در بستر شهر، مالکیت اشتراکی در بستر حیات شبانکارگی و روستایی به قوت خود باقی‌بوده. کشاورزی با حقه‌های متعلق به دولت، رؤسای عشایر و خوانین، برای دولت و ایلات روستایی تنظیم می‌گشت. دولت برده‌داری نرم، از جماعت‌های شبانکارگی و روستایی باج و خراج دریافت می‌کرد. اکثر زمین‌های مناطق قابل دسترس، دولتی بوده‌اند و با انعقاد قرارداد سالانه به دهقانان و شبانکارگان واگذار می‌شده اما در بسیاری مناطق هم تملک زمین مزروعه از آن خود جماعات بوده. نظام اشتراکی و همیاری که مزدک آن را همبائی و کار مشترک نامیده، نظم حاکم بر گُردستان بود. این روابط و کیفیات برده‌دارانه نرم در دورهٔ ساسانی همچو مرحلهٔ نخست و در دورهٔ ورود اسلام همچو مرحلهٔ دوم، تحولات کیفی اجتماعی بخود دید. به هر تقدیر، مالکیت اشتراکی و شیوهٔ تولید روستایی در کل دوران برده‌داری در گُردستان بر ساختار و موجودیت شهری، غالب بود. همانطور که برده‌داری نتوانسته بود، فئودالیسم هم قادر نگشت مالکیت اشتراکی خارج از ساختار خود را جز در شهرها، روبه زوال برد. قضیه شهر تا حد زیادی متفاوت است و اشراف داریم که شهرنشینی تا ظهور دورهٔ پهلوی سرمایه‌دارانه، هیچگاه عنصر غالب در گُردستان، خاصاً زاگرس نبود. بویژه، مناطق کوهستانی با مناطق دشت تمایزات عمده داشتند و روستا تکیه‌گاه اصلی معیشت و حیات در کوهستانات بوده.

نظام برده‌داری در کُردستان هیچگاه به اندازه کشورها و ممالک همسایه، تکامل یافته‌نشده. قوی‌بودن فرهنگ تعاون به نسبت ویژگی‌های جغرافیایی زاگرس و تحولات سیاسی هر دوره که معمولا اشغال کُردستانات بوده، اجازه رشد کامل به برده‌داری نداد. در دوره مادها مالکیت اشتراکی و شیوه‌های تولید جماعتی از حیث کمی بر مالکیت دولتی و فردی تفوق داشت. در دوره هخامنشی (بوژه داریوش) ولو دولت مرکزی قوی (در مادها دولت مرکزی، محلی از اعراب نداشت) پدیدارگشت، ولی کُردستان همانند ایران آن روز ماهیت مادی خود را حفظ نمود.

در دوران برده‌داری، شهرها اگرچه کوچک و کم تعداد بودند و نواحی زاگرسی شرق کُردستان، ایلات و قبایل شبانکاره و روستایی را در خود می‌گنجاند، اما مکان‌های فشار دولت مرکزی ایران بر کُردستانات از طریق حکام محلی بود. در ادوار سلوکی و اشکانی خودگردانی کامل کُردستان محرز بوده. فقدان حاکمیت مرکزی قوی شبیه هخامنشی و ساسانی، کُردستان دوره سلوکی و پارتی را که تقریباً شش قرن بوده، خودمدیر گرداند. اینکه کُردستان همانند مادها دیگر دارای دولت مرکزی نیست و تابع مطلق سلوکی و اشکانی هم نبوده، کیفیات حیات شبانکارگی و روستایی و مالکیت‌های جماعتی را نمایانده. شاید در این دوره مالکیت‌های خصوصی و فردی وجود داشته، اما همانطور که در اسناد باستانی یافته‌شده در هورامان (قرن اول پیش از میلاد) هویداست، خرید و فروش ملک بلامانع بوده، مشروط به اینکه رضایت همسایه‌ها جلب گردد. طرفین معامله به دلیل اینکه جزو جماعت‌ها یا کمونته‌ها محسوب می‌شدند و ذیحق بودند، می‌بایست شروط جماعتی را در اولویت قرار می‌دادند.

مقوله بنیادین این است که در دوره برده‌داری، مجتمع‌ها و کمونته‌های با مالکیت اشتراکی و پیرو شیوه‌های تولید شبانکارگی و روستایی، نمایندگان واقعی قطب اجتماعی مبارزه برای آزادی و دموکراسی در چارچوب‌های حیات کمونالی خارج از حیطه تمدن مرکزگرا و خشن، بوده‌اند. آنها به واقع عناصر تمدنی طبقه، شهر و دولت را برنتابیده‌اند و تسلیم فشارهای مرگبار نیز نشده و مقاومت کرده‌اند. پس تاریخ، محصول مبارزه طبقاتی صرف نیست، مبارزه کمونالی ریشه‌دارتر و متکثرتر از مبارزه طبقاتی بوده. کُردستان نیز در دوره برده‌داری آن شیوه مبارزاتی را دربرگرفته زیرا از دوران هخامنشی به بعد تحت اشغال و فشار از ناحیه تمدن مرکزی دولت‌گرا و طبقاتی بوده.

ب- کُردستان در دوره فنودالیسم

فنودالیسم برای نخستین بار با سلب آزادی از جماعت‌های آزاد و مبدل‌شدنشان به رعایای وابسته به ارباب و پادشاه، در دوران ساسانی تثبیت گشت. در این نظام جدید، روحانیون و اشراف

از پرداخت مالیات معاف بودند. مالکین کوچک جهت فرار از زیر بار مسئولیت مالیات‌های کمرشکن و ظلم مأموران نظامی، یا زمین‌های خود را ترک کردند و یا در اختیار اربابان قدرتمند گذاشتند و به التّجاء آنها درآمدند. این پویش نابرابری‌ساز به پیدایش زمینداران بزرگ کمک نمود. با ورود اسلام، مرحله‌ای دیگر از فئودالیسم سربرنهاد. نخست، اشرافیت و سلطنت عربی بر مناسبات نظام فئودالی در گُردستان حاکمیت برقرار کردند. بویژه عباسیان با أخذ بهره مالکانه و جزیه، دوره‌ای را طی نمودند. سپس در یک دوره زمانی بعدی، اشرافیت جدیدتر ترکان همراه با دیوانسالاران و زعمای فارس که در دستگاه سلاطین عرب مناصبی داشتند، جایگزین طبقات نظامی و اشراف زمیندار عرب شدند. فرم **اقطاع**^۱ که در نهاد کشاورزی اروپای قرون وسطی «**نفیس**» نامیده می‌شد، معمول گردید. اقطاع در سده‌های میانی بصورت غیرموروثی و تنها با هدف انتفاع تا پایان عمر، واگذار می‌شد که شکل مسلط مالکیت ارضی در سده‌های میانه در ایران بود و موجودیتش را تا دوره مشروطیت حفظ نمود. اقطاع بر اساس مبادله عواید زمین در ازای خدمات نظامی-اداری بین شاه-دولت و سرکردگان سیاسی و نظامی اعطای می‌شد و به‌مثابه کلمه یعنی «قطعه زمین». انباشت قطعه‌های زمین از سوی یک ثروتمند موجب شکل‌گیری قدرت سیاسی و نظامی آنها و در نتیجه کسب وضعیت نیمه‌خودمختاری گردید. زیرا قلمرو وسیع حکومتی شاهان را پاره‌پاره کرد. حکومت‌های تاریخ میانه ایران علاوه بر اعطای زمین به اربابان نظامی، قسمتی از قدرت سیاسی خود را نیز به آنها واگذار می‌کردند.

در گُردستان تا ظهور صفویه، مالکیت اشتراکی ایلات و قبایل و طوایف بر زمین و پرداخت باج و خراج به دولت، بر نظام بردگی و سرفی پیشی گرفته بود. وقتی ساسانیان جماعت‌ها یا کمونته‌های خودبنیاد را از بین بردند، این فرم‌ها در گُردستان بطور کامل از میان نرفتند. با وجود پیدایش فئودالیسم در گُردستان، اما مالکیت اشتراکی جماعتی به مدت چند قرن بویژه تا دوره صفویه برقرار بوده و همبائیه بنیان و پایه کار و تولید شد. دهقانان تنها حق استفاده از درآمد زمین را داشتند و از مالکیت برخوردار نبودند. دولت و ملاکان، مالیات و اجاره زمین را أخذ می‌کردند. در گُردستان نیز بهره‌مالکانه به سه صورت متفاوت «بیگاری، کالایی و نقدی» أخذ می‌شد. ولی انواع پرداخت بیگاری و کالایی رایج‌تر بود. روابط ایلی، عشیره‌ای و طایفه‌ای نیرومند در گُردستان، مسبب ابقای نظام جماعتی و اشتراکی شده بود. با توجه به اینکه مرکز اصلی حکومت ساسانیان کرمانشاه تا مدائن بود، اعراب با تصرف آن مناطق گُردستان، تمامی زمین‌ها و املاک پادشاهان و خانواده‌های ساسانی، روحانیون (موبدان) و آتشکده‌های زرتشتی را تحت تملک سلطنت خود درآوردند. فرماندهان و اشراف عرب بسیاری زمین‌های زراعی

۱. اقطاع در اصطلاح، واگذاری اراضی از سوی حکومت مرکزی به مقطع برای مدت معینی است و در لغت به معنی قطاع و مفرد آن قطعه است. اقطاع در زمان آل بویه رواج پیدا کرد.

کُردستان را تصرف کردند. آنها در کنار حاکمان و ملاکان محلی، طبقه فئودال را به وجود آوردند. در این دوره، مالکیت زمین، قابل خرید و فروش و یا واگذاری به دیگران نبود. در قرن ۱۱ میلادی، شیوهٔ اقطاع در مالکیت پدید آمد و اقطاع‌دار، دهقانان بودند. در اوایل، مالیات نیز از دهقانان أخذ می‌شد ولی بعدها فئودال‌های بزرگ و والیان جای دهقانان را گرفتند. در اصل، اعطای زمین‌های اقطاعی به دهقانان و سپس خرید اقطاع‌ها از سوی ثروتمندان، موجبات پیدایش نظام فئودالی را بتدریج فراهم آورد. بطور همزمان، زمینداران بزرگ نوظهور، زمین‌های جماعت‌ها یا کمونته‌ها را نیز تصرف کرده و یا می‌خریدند. این تحول در روستاها، وابستگی جمعی به فئودال‌های بزرگ و پادشاهان را در پی آورد. از این پس، فئودال‌های محلی مسئولیت جمع‌آوری مالیات را در کنار أخذ بهرهٔ مالکانه و پرداخت بخشی از بهره به دولت را برعهده گرفتند و در مرحلهٔ بعدی، تکوین فئودالی، کم‌کم مناصب و قدرت سیاسی از قبیل والی‌گری محلی از سوی دولت مرکزی به آنها واگذار شد. تجمیع ثروت و قدرت محلی، حکومت‌های محلی فئودال‌های بزرگ را تقویت نمود. با پیدایش سلجوقیان، دیگر اعطای اقطاع به مردم از سوی دولت، مرسوم گردید. این تحولی بصورت انتقال مالکیت بود که موروثی شدن ملک را نیز در بر داشت، اما پرداخت بهرهٔ مالکانه و مسایل بیگاری برای دولت و ملاکین همچنان رفع نشده بود. مغول‌ها با ورود به ایران و کُردستان، نظام فئودالی با اشغال زمین‌ها که «**اینجو**» گفته می‌شد را خشن‌تر ساختند. اشراف مغول و ایرانی، خوانین محلی کُرد، روحانیون و کارمندان دولت، از جمله فئودالی‌های بزرگ شدند. ظلم و ستم مغولان به جایی رسید که اکثراً هشت‌دهم محصول از سوی روستائیان زارع به دولت و اربابان تحویل داده می‌شد. سراسر قرون سیزده و چهارده میلادی بدین منوال گذشت.

دامداری شبانی، کشاورزی، تولید صنعتی سنتی و بازرگانی محدود، شیوه‌های غالب و معمول در قرون حاکمیت مغول بودند و از ناحیهٔ هر چهاربخش، مالیات و بهره‌مالکانه أخذ می‌گردید. فرماندهان و لشکریان مغول صاحبان اقطاع بودند و در زمان **غازان خان** (قرن ۱۴) تنها حق استفاده از درآمد زمین را داشتند و روستائیان بهرهٔ مالکانه را به صاحبان اقطاع می‌دادند. «**سیورغال**» نیز که به سپاهیان برجسته مغول و ترکمانان واگذار می‌شد بسیار به «**فیف**» اروپایی شباهت داشت و از آن جهت که موروثی بود، از پرداخت باج و خراج معاف بود و فرد دارای آن را واجد مصونیت قضایی، اداری و مالی می‌کرد.

در فئودالیسم هراندازه فئودال‌های بزرگ شکل گرفته‌اند و امتیازاتشان بیشتر شده، قدرت دولت مرکزی تضعیف گشته و حکومت‌های نیمه‌خودمختاری از سوی بومیان تأسیس گشته‌اند. در کُردستان متأثر از ساسانیان، حاکمیت سلاطین عرب و اسلام و نیز اشغالگری مغولان و

حاکمیت ترکان و اشراف فارس، خوانین محلی به‌مثابه فتودال سربرآورده بودند، اما از حیث فراگیری کل مناطق بویژه مناطق کوهستانی زاگرس، هنوز به مرحله تکامل نرسیده و چه‌بسا جماعت‌های کمونال با روابط اشتراکی همچنان حرف اول را می‌زدند. برآمدن صفویه که با یورش به کردستان- هورامان، اشغال مناطق و حتی تغییر اجباری دین کهن آغاز شد، دوران فتودالیسم را در کردستان واقعیت عمیق بخشید.

قدیمی‌ترین کتاب از نویسندگان کرد، شرفنامه اشرف بدلیسی است که از نظام فتودالیسم و پیدایش آن در کردستان بحث نموده. نقطه عطف جدی، آغاز صفویه در سال ۱۵۰۱ است که طی آن، کمون‌ها بشدت ضربه خوردند و فتودالیسم در کردستان نهادینه گشت. امر اساسی، تثبیت نوع مالکیت فتودالی است که اشاعه آن با اشغال نظامی همزمان، صورت گرفت. حکام محلی کردستان به دست‌نشانندگان صفویه مبدل شدند. شکل جدید اقطاع در صفویه، «**تیول**» بود که بصورت غیرموروثی واگذار می‌گردید و غالباً به عنوان «واگذاری حق استفاده از مالیات‌های محلی» از سوی شاهان صفوی به حاکمان و فتودال‌های کردستان واگذار می‌شد. فتودال‌ها در کردستان لقب خان و میر یا بیگ داشتند. سلسله مراتب‌های «پادشاه، خان و مباشر»، «پادشاه، فرمانده لشکر- سیاسیون و خوانین محلی» و نیز «**پادشاه، روحانیون و مباشران**» در کردستان عناصر فتودالیسم را تشکیل می‌دادند. رسم معمول تیول‌داری در این دوران هم نوعی جدید از اقطاع، تغییرات ساختاری جزئی به میان آورد که گاه کار بر روی زمین بود و گاه انجام خدمات دولتی از قبیل جمع‌آوری مالیات. تیول به ورثه انتقال نمی‌یافت. در قرن هفدهم شاه صفوی زمین‌ها و چراگاه‌ها را میان عشایر تقسیم کرد که هر سهم را «**یورت** (زمین)» می‌گفتند.

بحران‌های درهم‌تنیده اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی، ساختار دولت صفوی را تضعیف و آخر سر ساقط نمودند. از جمله علل انقراض صفویه، مخالفت کردها با دولت مرکزی بود. زیرا در سال ۱۷۲۲ میلادی که در کردستان حکومت محلی اردلان قوی بود، نظم اقتصادی میان صفویه و اردلانی، دو جانبه بود، اما صفویه که پیشتر شیوه تولید و حیات جماعتی یا کمونی را تضعیف ساخته و تغییر داده‌بود، اینبار با خودکامه و مرکزی‌شدن شدیدتر، موجبات خشم زمامداران حکومت‌های محلی را فراهم آورد. صفویه «**اصلاحات ایالتی**» در سده هفدهم انجام داد که در پی آن از آمادگی نظامی مناطق و ایالت‌ها بویژه کردستان، کاست، زیرا سران ایل و زمامداران از رأس حکومت ایالت‌ها کنار زده شدند تا بدین‌وسیله قدرت دولت مرکزی تقویت شود. این خودکامگی گذشته از خصومت سران حکومت‌های ایالتی، پیامد دیگری بدنبال داشت و آن، بروز بحران مالی و اقتصادی ناشی از کاهش رونق اقتصادی ایالت‌ها و افزایش هزینه‌های دولت بود و در کنار فشار تورمی که از اروپا و امپراتوری عثمانی به ایران سرایت کرد،

بحران را تشدید نمود. این مقوله اثبات می‌کند که هر اندازه سیاست و اقتصاد مرکزی، خودکامه و تحت انحصار درآورده شوند، به همان اندازه معیشت جامعه و حتی دولت هم دچار فروپاشی می‌گردد. کاسته شدن از حمایت حکومت محلی کردها و سران ایلات و عشایر، هم بحران سراسری ایران را تشدید کرد و هم دولت مرکزی را تضعیف نمود. مقوله‌ای دیگر را هم نباید از یاد ببریم و آن اینکه در کنار استعمار داخلی صفویه بر کردستان، تدریجاً استعمار خارجی هم سربرآورد.

از صفویه به بعد اوضاع اقتصادی بر اثر حمله افغان‌ها و جنگ، به هم ریخت که گفته می‌شود در سال ۱۷۴۳ در مناطق خوی و سلماس **اکراد** در مخالفت با افزایش نرخ مالیات‌ها به پا خاستند. در دوره فتودالی، دوره زندیه دوره احیای اقتصاد گردید، اما دوره قاجار به مرور بدتر و بدتر گشت. برای مثال، درآمد دولت در سال ۱۸۰۳ میلادی ۱۵۵۹ میلیون فرانک بوده که پس از حدود صد سال با سقوط پله به پله به ۴۱ میلیون در سال ۱۸۹۹ رسید. در قرن نوزدهم در کنار زوال قدرت اقتصادی ایران و کردستان، شاهان قاجار تیولها را با هدف پرکردن خزانه به ملاکان بزرگ می‌فروختند و بنابراین فتودال‌ها فربه‌تر و ثروتمندتر شدند، زیرا مردم عادی پولی برای خرید تیول‌ها نداشتند. در پی افزایش نفوذ فتودال‌ها، دول خارجی با اعطای امتیازات خفت‌بار و فربه شدن تجار فرصت طلب، جامعه اقتصادی مواجه با فروپاشی و هرج و مرج را بیشتر به قعر دره برد. دهقانانی که قطعه زمین‌های کوچک را در اختیار داشتند در حد وسیع مالی آن را از دولت خریداری کردند، لذا انواع مالکیت: فتودال‌های بزرگ، دولت، وقف، مالکیت عشایر و دهقانان شکل گرفتند. در روستاهای این دوره قاجاریه، مالکیت دو شیوه یافت: نخست، مالکیت مشترک همه خانواده‌های یک روستا بر چندین قطعه زمین. دوم، مالکیت خصوصی هر خانواده بر یک قطعه زمین. میزان این نوع مالکیت در مقام مقایسه با زمینداران بزرگ و دولتی، بسیار ناچیز بود. در چند دهه از اواخر سلطه قاجاریه، کردستان که اقتصاد آن بر ریل تولید شبانکارگی و روستایی طی طریق می‌کرد، از آن جهت که دارای حکومت محلی وابسته به پایتخت بود، در جزئیاتی در ارتباط با نحوه اخذ مالیات، تیولداری و زمین ارثی، تفاوت‌هایی جزئی داشت. زیرا میان تیولداران روستایی و دولت، حکومت محلی و مباشرانشان قرارداداشتند. در کردستان دوره قاجاریه، کمونته‌ها دیگر یا به شکل عشایر شبانکاره وجود دارند که روابط فتودالی رئیس عشیره و واسطه بودن رئیس برای دولت، بر آن حاکم است و یا به شکل روستایی هست که طی آن تیولی را خریداری کرده و بصورت مشاع و اشتراکی بکار می‌گیرند.

تولید و اقتصاد بسته کردستان تا آغاز پهلوی، کیفیت تولید معیشتی و نیاز محور داخلی را مرکز فعالیت‌ها قرار می‌دهد. تجارتمندی هم اگر صورت گرفته، توسط فتودال‌های محلی سرسپرده

و نهادهای دولت به انحصار درآمده بوده. اگر از قرن نوزدهم به بعد شروع نفوذ فراینده دول اروپایی و روسیه را مطمح نظر قرار دهیم، اوضاعی را مشاهده می‌کنیم که بنا به آن، نفوذ سیاسی و اقتصادی کشورهای امپریالیستی بویژه بریتانیا از راه منافذ اقتصادی و تجاری پدیدار می‌گردد. با وجود این، کُردستان تنها از آغاز قرن بیستم به دادوستدها در چارچوب‌های بازار خاورمیانه‌ای و جهانی ملحق شد، اما این بدان معنا نبود که شهرهای بزرگ با شیوهٔ حیات بورژوازی شکل گرفته. شهرسازی گسترش می‌یابد، اما همچنان، عنان تولید و فعالیت با تفاوت درصدی بالا در دست شیوه‌های شبانکارگی و روستایی است. بیش از ۷۴ درصد تولید زراعی در بخش روستایی کُردستان انجام می‌گرفت. تولید دامی و فرآورده‌های آن نیز به روستاها و عشایر اسکان یافته در کوهستان‌های صعب‌زاگرس اختصاص داشت. بنابراین به سبب عدم رشد شهرسازی همانند مناطق ایران، پیوستن کُردستان به بازار جهانی به تمام معنای کلمه محقق نگردید. گمرکات و تعیین گمرکات حتی اگر تحت کنترل حکام محلی بود، اما از سوی دولت مرکزی قاجاریه و بعدها پهلوی، تعیین گردید.

هر چند محصولات جنگلی، کشاورزی و دامی، فرش، کتیرا، پشم و غیره از مناطق کُردستان در مقادیر متوسط به خارج صادر می‌شد، اما این سنت نوین تولید و تجارت در دوره‌های قاجاریه و پهلوی که جهان با صنعت‌گرایی سرمایه‌داری به پیش تاخت، حضور کُردستان در بازار جهانی شدیداً رقابتی و صنعتی را تأیید نمی‌کند. در خلال سدهٔ نوزدهم (قاجاریه) اقتصاد ایران بتدریج بنا به الگوی توسعهٔ وابسته در سایهٔ برقراری روابط با اروپا بویژه انگلیس، وابسته گشت و این وابستگی بر اوضاع کلی در ایالت‌های بومی کُردستان نیز تأثیر مخرب گذاشت. فشارهای انگلیس از جنوب و روسیه از شمال کُردستان، ملت‌گرد را نیز زیر فشار منگنه استعماری خود قرار می‌دادند. هر دو سلسله صفوی و پهلوی وقتی به قدرت رسیدند، یک تضاد بزرگ را علیه ملل ایران بویژه کُردها برآوردند طوری که در هر دو سلسله قدرت اقتصادی ایران به اوج تازه‌ای رسید و شاه در رأس سلسله مراتب قرارداد داشت. بنابراین، هر دو سعی کردند کُردها را هم به لحاظ اقتصادی و هم نظامی و سیاسی زیر سلطهٔ خود بکشند. صفویه اردلانی‌ها را تحت فشار و هجوم قرارداد و رضاشاه هم جنبش‌های کُردی از سمکو تا جمهوری کُردستان در ۱۹۴۶ را سرکوب ساخت.

با طرح مسئلهٔ ملی از اواخر قرن نوزدهم و خاصاً در دورهٔ مشروطیت، اقتصاد و اشکال تولید در کُردستان بیش از سایر ادوار تحت ستم دولت مرکزی، کوچک‌تر گشت. اتکای کُردها بر صادر کردن دام و محصولات کشاورزی، همچنان اقتصاد را در چارچوب سنتی نگاه داشت. حتی کارگاه‌های سنتی دوران قاجاریه، در کُردستان به دلیل انحصارات دولتی، احداث نمی‌گردیدند، به همین دلیل واردات به کُردستان به لحاظ تولید صنعتی سنتی بر صادرات پیشی گرفته بود.

ویژگی منحصر به فرد کردستان، حاصلخیزی دشت‌ها با فراوانی آب و سیستم آبیاری طبیعی و وجود مراتع و جنگل‌های وسیع بلوط جهت تولید بیشتر زراعی و دامی فلذا صادرات اقلام آنها به خارج بود. **واسیلکوفسکی** در «گزارشی از سفر به ایالات غرب ایران (کردستان)» می‌گوید قیمت اقلام صادراتی از کرمانشان، سنندج و مهاباد، در دههٔ نخست سدهٔ بیستم، سالیانه سه میلیون روبل تخمین زده شده. این توسعهٔ تجاری در آن دوره که در سطح جهان، توسعهٔ صنعتی جریان داشت، هنوز توسعهٔ غیرصنعتی بود. در دورهٔ قاجاریه نمی‌توان از وجود کمون‌های خالق بحث نمود. آنچه بود، به سه شیوهٔ تولید شبانکارگی، روستایی و شهری سنتی صورت گرفت با این تفاوت عمده که صنایع سنتی شهری در کردستان در حد و قواره‌های دولتی پایتخت وجود نداشت. صنایع بزرگ و انحصارات دولتی همیشه و صنایع و تجارت خارجی نیز از نیمهٔ دوم سدهٔ نوزدهم با انبوه محصولات خود، فشارهای مضاعف را بر عرصهٔ تولید در کردستان وارد آورده‌اند و یا کلاً از احداث صنایع سنتی کارگاهی جلوگیری کرده‌اند.

نفوذ بازرگانان خارجی، تحولاتی کیفیتی در ایران و کردستان به وجود آورد. اثر این دگرگونی در حوزه‌های دامداری، کشاورزی و فرش‌بافی و دیگر محصولات و فرآورده‌ها همچو تحول در ساختار تولید و اهداف آن بود که طی آن، «هدف از تولید، فروش» بود. پس انتقال از مدار «تولید برای رفع نیاز» به «تولید برای فروش» محصول و کالای پولی-مبادله‌ای را در کردستان در همان چارچوب‌های تولید سنتی، پدیدار ساخت. باید توجه داشت که کردستان در اقتصاد بستهٔ خود در همهٔ زمان‌ها به دلیل منابع طبیعی کافی و وفور منابع آبی، همیشه توانایی تولیدات کافی در داخل را داشته. شاید همین ویژگی در پایداری هویت و شاکلهٔ جامعهٔ کردی در زاگرس و دشت‌های حومهٔ آن دخیل بوده و حتی همچنان دخیل هست. تکیه معیشت بر توانایی‌های هزاران سالهٔ روستایی، از رموز پایداری است. حتی با پایان گرفتن دورهٔ فتودالی در دوران پهلوی و سربرآوردن سرمایه‌داری، کماکان به دلیل محروم گذاشتن سیاسی و امنیتی کردستان از سوی رژیم‌های ایران، تولید سرمایه‌داری با احداث شرکت‌های بزرگ بعنوان یک حق شناخته نشده. بنابراین، موقعیت و نقش عامل روستا در معیشت کردها با قدمت فرهنگی قوی، انکارناپذیر می‌باشد. از دورهٔ صفویه تا اواخر قاجاریه، فتودالیسم در کردستان در اوج بود، اما در اواخر قاجاریه وقتی روستائیان و خانواده‌های کرد زمین‌های تیول را از دولت خریداری کردند، «زمینداران بزرگ، تجار و روحانیون» با داشتن ثروت و نفوذ سیاسی، زمین‌ها را از چنگ روستائیان درمی‌آوردند. به همین سبب بازگشت به حیات و شیوهٔ کمونی خالص ناممکن گشت. برخی روستاهای کوچک که زمین‌های تیول را می‌خریدند با مشاء و اشتراکی کردن آن میان خود، توان مقابله با زورگویان فتودال را ارتقاء می‌دادند ولی تعداد اینگونه روستاها قلیل

بود و اکثراً در مناطق کوهستانی دورافتاده زاگرس واقع شده بودند. آنها به این دلیل به مالکیت اشتراکی پناه می‌بردند چون می‌دانستند مالکیت خصوصی سم نابودگر اتحاد و یکپارچگی در برابر فشارهای ویرانگر نظام فئودالی است. همچنین بازرگانان محلی بر اثر فشارهای بازرگانان خارجی به واسطه گر مبدل گشتند ولی راه دیگری برای ثروتمند شدن یافتند و آن، اقدام به خرید زمین‌های تیولی دولتی و مالکان خصوصی بویژه در روستاها بود. این تحول بصورت تجارت بر سر زمین به مثابه یک کالای قابل خرید و فروش، به یکباره روابط و مناسبات فئودالی را دگرگون ساخت و برای ظهور یک نوع سرمایه‌داری ضعیف فاقد طبقه بزرگ بورژوازی آماده گرداند. این امر یعنی تشدید فاصله‌های طبقاتی بر اثر رواج مالکیت خصوصی بر زمین و کارگاه‌ها و نیز به سبب پولی شدن محصول. ورود به بازار جهانی و مبادلات، هم قضیه مالکیت و هم ارزش کالایی را در چارچوب بازار تغییر داد. پیشتر دهقان روی تیول‌ها و زمین‌های فئودال‌ها کار می‌کرد و سهم دهقانی داشت، اما در آن نظم جدید، طبقه کارگر از اواخر قاجاریه که سرمایه‌داری جینی پدیدار شد و کارگاه‌های بزرگ صنعتی با تولید انبوه‌تر از کارگاه‌های سنتی در شهر قارچگونه سربرآوردند، پدیده مهاجرت روستائیان فاقد زمین و اعضای عشایر اسکان یافته برای پیدا کردن کار، آغاز شد. طبقه خرده‌بورژوازی بجای بورژوازی بزرگ و طبقه نیمه‌پرولتر بجای پرولتر کامل، در کردستان متأثر از فشارهای سیاسی بر کردستان مستعمره، شکل گرفتند. سابقاً تیول‌ها و اقطاع تحت مالکیت دولت و فئودال‌ها قابل خرید و فروش نبود، ولی با رشد خرید و فروش زمین و بازرگانی نوپدید محصول پولی، اکثریت دهقانان پول کافی برای خرید زمین را نیافتند، لذا فقر و فلاکت گسترش یافت و ثروت‌ها باز هم به نوعی دیگر در دست عده‌ای قلیل از توانگران جامعه، جمع شد. تعداد اندکی از روستائیان توانستند با تحمل فشارهای بازرگانان ایرانی و خارجی ثروتی دست‌وپا کنند. اسکان عشایر و اصلاحات ارضی در دوران پهلوی دیگر به دلیل ژرف شدن تجارت زمین، مالکیت خصوصی، شکل‌گیری طبقات کارگر مادون و بسیاری عوامل دیگر مکانیسم‌های رشد اقتصادی متکی بر روستا را احیا نکرد و سرمایه‌داری جینی را همانند تهران، اصفهان و تبریز در شهرهای کردستان رشد نداد.

همچنین در پی وضع قانون اساسی در دوران مشروطیت، اقتصاد دستوری ایران خودکامگی و شوونیسم را با تسریع کردستیزی، فاشیستی‌تر ساخت. چه شد که تحول در روستا-شبانکارگی که در دوران صفویه ضربه خورد به فاشیسم دوران قاجار، پهلوی و جمهوری ولایی ختم شد. آنچه به مثابه تقسیمات کشوری در دوران صفویه معمول بود، سیستم ایالتی و ولایتی بود که «خوزستان، لرستان، کردستان و بختیاری - ولایات خمسه» جزو ممالک محروسه ایران بودند. اقتصاد داخلی ولایات کردستان و لرستان خودبنیاد بودند که شکاک، مکر، اردلان، کلهر،

افشار، زند و بختیاری در طی تاریخ موفق به تشکیل حکومت شده‌اند. کنفدراسیون‌های ایلی و روستایی خودانگیخته با اقتصاد مستقل و خودکفا، پایه معیشت محسوب می‌گشت که این نظم بدست صفویان به تدریج فروپاشید و فئودالی گردید. نظام‌های شبانکارگی و روستا بر حیات و منافع مشترک درون کمونی و توزیع متعادل مراتع میان ایلات و روستاها، استوار بود. همه قدرت و عمل سیاسی نیز در درون همان سازمان جریان می‌یافت. **عشیره** (کومار- کمون) شکل تکامل یافته «قبیله» عنصر بنیادین اقتصادی بود که حقوق «من یا فرد» در آن از سوی خود نظام جماعتی تأمین و رعایت می‌گردید. امر تقسیم زمین و مراتع فی مابین ایلات- عشایر و روستاها توسط رؤسا که ایلخان و بیگ نامیده شدند، انجام می‌شد. بحث خان همچو عنصر ظالم در حکومت محلی که اکثراً در شهرهای هنوز کوچک کردستان و لرستان استقرار می‌یافتند، جد است. او عنصر واسطه دولتی و عامل فشار بر ایلات و روستاها شناخته می‌شد. اقتصاد خودکفا و خودگردان تا دوران رضاخان پهلوی بر قرار بود. چه بسا ولایات کردستان و لرستان سیستم اقتصادی داخلی و گمرکات اختصاصی داشتند. همیشه بخش‌های «صنایع و خدمات» بصورت تلفیق در نظم‌های ایلی، بویژه روستایی، وجود داشته‌اند و چون تولید انبوه نبوده، این دو بخش به آسانی در سراسر اجتماع انجام می‌گرفتند. ارتفاعات زاگرس همانند مناطق دشت‌های حومه آن نبود، زیرا با تفاوت در کوچ‌نشینی فصلی (هوارنشینی به کردی)، شیوه نیمه‌ایلی متحرک میان مناطق ییلاق - قشلاق را با روستا تلفیق نموده و به تحریک مکانی روستا به هوار تغییر دادند که امروزه در قرن بیست و یکم همچنان مرسوم است و در چارچوب هوارنشینی خانواده‌های طوایف و عشایر انجام می‌پذیرد. این جابجایی‌های مکانی آنها را از تیررس حکومت مرکزی فاسد و مستبد رهایی می‌بخشید. از اواسط سده نوزدهم با رشد تقسیم تولید در سطح جهان که تقسیم کار نامیده می‌شود، روابط تجاری با خارج و نیازمندتر شدن بخش‌های شبانکارگی و روستایی به عرصه‌های تولیدی خارجی، اجتماعات را فراسوی نظام سنتی خودکفا قرارداد. همزمان، محصولات در کردستان هم پولی شد یعنی تولید به قصد فروش. به موازات اینها بنا به واقعیت تاریخی، جنوب ایران تحت نفوذ سرمایه‌داری انگلیس و شمال نیز تحت اشغال روسیه درآمدند، اما کردستان خاص و مستقل بودن خود در غرب را حفظ نمود. استراتژی حفظ بقا همیشه در برابر سیاست‌های اشغالگرانه، اتکای خودبسنده بر دامداری و تولید روستایی، طرح‌ریزی گشته. زاگرس پتانسیل اقتصادی و معیشتی عظیم را در درون خود می‌پروراند و به دشت‌های همجوار خود در کردستان نیز توان می‌بخشید. همه اینها توان مدیریتی خودگردان را در کردستان تقویت نمود و به اوج رساند اما این توانمندی با ظهور و نفوذ سرمایه‌داری و حاکمیت دولت ملی توسط رضاخان به چالش کشیده شد. پس متوجه می‌شویم که با یک تحول ساختاری و تغییر در شیوه تولید

سرمایه‌داری، به یکباره ساختار مستقل و آزاد به ساختار وابسته مقلوب شد. گذشته از اینکه ثروت بالقوه کشاورزی، دامداری و محصولات جنگلی چشم بیگانگان سرمایه‌داری را به خود خیره ساخت، و فور منابع معدنی سرشار آنها را بسوی کردستان جذب نمود. می‌توان داده‌ها و اطلاعات تاریخی زیادی را در منابع اروپایی، آسیایی و ایرانی در خصوص منابع طبیعی کردستان بیان کرد و اقلام محصولات را برشمرد، اما هدف اساسی این تحقیق، ساختارهای مدیریتی اقتصاد و تحولات منتج از آن است، لذا بر این جوانب بیشتر تمرکز می‌نماییم. جغرافیای استراتژیک کردستان و زاگرس در خاورمیانه با پشتوانه فرهنگی-تاریخی قوی برای کردها در خاورمیانه همچو راه ارتباط تجاری، سایر کشورها و ممالک را به هم پیوند داده. بازار مکریان در شمال به آناتولی و بازار کرماشان در جنوب از طریق دروازه توکلش به عراق امروزی متصل بودند و کاروانسراهای متعدد نیز داشتند. کاروانسرای سنندج که در کنار رودخانه قشلاق و نزدیک مرکز شهر واقع شده بود، اهمیت زیادی داشت. شاید تعداد تجار کرد کم بودند، ولی استراتژیک بودن جغرافیا در کنار تولید خود کفا و وفور آن، خارجی‌ها و همسایگان را به کردستان جذب می‌نمود. دام، محصولات دامی، کشاورزی، کتیرا، میوه‌جات و اقلام باکیفیت غلات، سطحی از تجارت سنتی را رواج داده بود، ولی بازهم معیشت کردها متکی بر تجارت نگشت. زیرا جغرافیای غنی و منابع سرشار، جامعه کردی را همانند اعراب با سرزمین بیابانی نیازمند تجارت مطلق، نساخت. همچنین تجارتی هم که صورت می‌گرفت به دلیل اتکای بر تولید خود کفا همیشه با تراز تجاری مثبت روبرو بوده درحالی که صادرات کل ایران به سبب وابستگی به خارج منفی عنوان شده.

از مدیریت خودگردان نام بردیم. نفوذ سرمایه‌داری و حاکمیت شدیداً متمرکز دولت ملی در ایران آن خودگردانی را فروپاشید. شکل‌گیری قانون اساسی ضددمکراتیک مشروطیت در این ستم دخیل است. خاصاً از دوران پهلوی رضاخانی به بعد تعیین استان‌دار غیرکرد برای ولایات همچو یک اقدام و ثبت مالکیت بر زمین طبق قانون اساسی، مدیریت خودگردان در روستاهای ولایات و نیز اشتراکیت نسبی باقیمانده از فرهنگ تاریخی را از میان برد و بطور کامل ذبح نمود. این ذبح در اصل ذبح توأمان پس‌مانده‌های کمونالیسم و کلیت فئودالیسم به نفع سرمایه‌داری نوظهور در ایران بود و انقلاب سفید محمدرضاشاه آخرین میخ‌ها را بر تابوت‌ها زد. بازار هم تابع سرمایه‌داری تولیدی گردانده شد. انفجار جمعیت در کنار این تحولات در کردستان هم مزید بر علت گشت. مصادره مدیریت میهن کردستان و اعمال مالیات‌ستانی پهلوی، اشغال توأمان سرزمین و اقتصاد کردستان محسوب می‌گردد که سرمایه‌داری در لایه‌های سیاسی آن نفوذ کرد و تجزیه و تقسیم کردستان در چارچوب چند دولت ملی را متحقق گرداند. این فجایع و مظالم دولت-ملت، پیدایش سرمایه‌داری ستمگر را در گوش‌ها زمزمه کرد و مفاهیم

مدیریت خودگردان، مالکیت اشتراکی، تولید نیازمحور و بازار خودبنیاد در عین وابستگی به بیگانگان ایرانی و اروپایی نفی شدند. نابودی مالکیت اشتراکی در بستر شبانکارگی و روستایی پایان یک دوره از تاریخ اقتصاد و معیشت در کردستان می‌باشد. تا این زمان، تراز تجاری در کردستان مستمرا مثبت بوده و مبادله چه بصورت کالایی و چه پولی تفاوتی در مثبت بودن بوجود نمی‌آورد، ولی از عهد سلطه رضاخان و نفوذ بازار سرمایه‌داری، تراز تجاری سنتی در حد قابل توجهی افت کرد و امروزه سوای از تجارت منسوجات سرمایه‌داری تحت اشغال و انحصار دولت مرکزی درآمد. لذا دیگر اثری از تجارت محصولات و منسوجات به کشورهای روسیه، عثمانی و عراق در حد و اندازه‌های سابق باقی‌نمانده.

ناگفته نماند که از اواسط قاجاریه تا به امروز، مدام واردات به ایران از صادرات پیشی گرفته است. این وضعیت در کردستان اما به موجب گمرک مستقل برعکس بوده و واردات و صادرات برحسب نیازمندی‌های داخلی تنظیم می‌گشت و گمرکات اورمیه، مهاباد، سنندج، کرمانشاه و لرستان هم‌مرز ممالک تحت سلطه عثمانی، استقلال عمل داشتند. در دوران قاجار و اوایل پهلوی، قریب ۴۰ درصد از صادرات کل ایران متعلق به کردستان بود. علی‌رغم اینکه کردستان مرکز و قطب تولید ابریشم در دوران قاجار و نفت در دوره پهلوی نبوده، اما جایگاهی قوی در صادرات کل ایران داشته.

مرز بازرگان در استان اورمیه، مرز سردشت در همان استان و مرز کرمانشاه سه دروازه اصلی بازرگانی خارجی در شرق کردستان در قرون معاصر بوده‌اند. این درحالی بوده که دولت‌های مرکزی برای احداث جاده‌ها و راه‌های مناسب اهمیاتی آنچنان بخرج نداده‌اند. در یکصد سال اخیر هیچ پروژه‌ای برای احداث راه آهن بطور جدی از سوی ایران جهت پیشرفت تجارت در شرق کردستان طرح نگردید. رضاخان به محور شمال به جنوب برای سیطره کامل دولت-ملت نوپدید خود می‌اندیشید. واقع شدن شرق کردستان میان ایران و عثمانی-اروپا، اهمیت ژئواستراتژی آن از منظر تجارت خارجی را خاطر نشان می‌ساخت. مسئله سیاسی بر مسایلی چون عدم دسترسی به آبهای آزاد، اصلی‌ترین عامل نبود رشد و توسعه در شرق کردستان است. بازرگانان غیرکرد در همه دوره‌ها به واسطه سلطه سیاسی دولت مرکزی، نقش اصلی را در خرید و فروش کالاها و مواد خام کردستان داشته‌اند و امروزه هم این رویه به همان منوال تداوم دارد. توسعه متوازن، روند تولید تا فروش را کاملاً به دولت مرکزی وابسته ساخته و تمامی برنامه‌های سلطه‌گرانه پهلوی و جمهوری ولایی در راستای افزایش محرومیت و انحصارات دولت و بازرگانان وابسته او بر بازار شرق کردستان و تعیین سمت و سوهای آن بوده. از زمانی که بواسطه سیاست تخت‌قاپوی رضاخان عشایر اسکان اجباری داده شدند و به موجب نفوذ سرمایه‌داری و

بریتانیا- روسیه که طی آن اقتصاد ایران به حاشیه رانده شد، نظم خودبنیاد اقتصاد محلی در شرق کردستان بهم ریخت، زیرا گذشته از آن فشارها، تقسیم کردستان میان چند دولت اولین ضربه را وارد آورد و دولت- ملت رضاخان با ترسیم مرزهای خشن جغرافیایی، هرگونه فعالیت محلی را تحت سلطه دولت درآورد. حتی امروزه این برخورد سیاسی- امنیتی ظالمانه و بی‌رحمانه در هیأت **کولبران** گرد، به‌عینه مشاهده می‌گردد. پیدایش دولت- ملت، تمامی معادلات ساختاری پیشین را دگرگون ساخت و هرگونه خودمدیریتی محلی در سیاست و اقتصاد را زیر منگنه ستم ملی خرد نمود که این یک تغییر کلی در ساختار اقتصادی بود. در ساختار قبلی، اقتصاد محلی کردستان با حفظ خودگردانی نسبی، فعالیت‌هایش از تولید تا مصرف و تجارت را با دولت مرکزی هماهنگ می‌ساخت، اما رضاخان در چنین وضعیتی امتیاز سیاسی‌ای برای کردستان و لرستان را تحمل نکرد. سیاست تمرکز قدرت در اصل می‌بایست با ایجاد تحکم بلامنازع بر حوزه اقتصاد با آمریت تمام اعمال می‌شد. دولت- ملت یک پیوند و موجودیت تاریخی میان کردها و ایران را گسست و با خطر جدی نسل‌کشی فیزیکی و فرهنگی روبرو ساخت. چنین برخوردی بر ضد کردها در واقع در سطح بین‌المللی نیز در چارچوب پیمان منفور سایکس‌پیکو صورت گرفت. وابسته‌ساختن سرمایه ایران به هژمونی انحصارگر جهانی سرمایه‌داری در واقع سرکوب و تضييع اقتصاد و معیشت در کردستان نیز می‌باشد. استبداد، سیری سلسله‌مراتبی از محلی تا کشوری و بین‌المللی پیدا کرد. شاید بخش‌های پایه‌ای کشاورزی و دامپروری در کردستان باقی‌ماندند، اما بدلیل برخورد سیاسی- امنیتی، بخش صنعت مدرن هیچگاه بصورت استراتژیک رشد داده نشد. از اواسط قرن نوزده و نفوذ تدریجاً فزاینده استثمار بریتانیا با استفاده از کمپانی هند شرقی که به برقراری سلطه سیاسی بر کردستان و منابع زیرزمینی و روزمینی آن با بکارگیری مهره رضاخان، ختم گردید، منابع مواد خام در سراسر شرق کردستان مرتباً غارت می‌گردد. در این سیر تحول دیگر اثری از نظام فتودالی هم باقی نماند. متعاقب این تحول، دیگر کنترل هیچ‌یک از منابع معدنی، آب، زراعی، دامپروری و صنعتی ضعیف در دست خود کردها حفظ نگردید.

تغییراتی از دوره فتودالیسم تا زوال آن را بدست دادیم. در اینجا به موضوع مالکیت و اشکال آن و نیز تأثیرات فلاکت‌بار آن بر روی برابری/ نابرابری در حقوق طبیعی معیشت و تنفس فرد فرد انسان‌ها می‌پردازیم تا نیازهای تغییرات ساختاری امروزی را مشخص گردانیم. مسلماً باید قضیه عمیق‌تر از محرومیت شرق کردستان از مواردی چون فقدان راه و جاده مناسب، به سلطه سیاسی و ایدئولوژیک منتج به اشغال نظامی، رابطه داشته‌باشد. در نظام فتودالی، هیچ‌نوع مالکیت اشتراکی پذیرفته نیست. مدیریت، فراتر از خصوصیات هیرارشیک، به درجه سلطه نابرابر

شوونیستی و بی‌رحمانه متحول شده. مالکیت در انحصار شاه، دولت، زمیندار فئودال بزرگ و روحانیون (بهره‌گیر از موقوفات و شخصی) بوده که صدا البته بر خور داری و بهره‌مندی دهقانان از یک قطعه زمین نامرغوب دیمی نمی‌تواند ذهن ما را نسبت به موجودیت پست فئودالیسم فریب دهد. پدیدار شدن طبقه سرف کوچک‌ترین تغییری در ماهیت نابرابر نظام ایجاد نمی‌کند. آمریت سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و فرهنگی در دست سرف-دهقان نه بلکه در يد قدرت فئودال-دولت بوده. خصلت نابرابری، در درون ساختار نظام سلسله مراتبی نهفته است. اشکال مالکیت و وجوه بهره‌مالکانه در نسبت‌های متفاوت «کالایی، مزارعه، مناصفه، یک‌سوم، دوسوم و ۲۰ درصد» (می‌توان شیوه و روش نزول‌خواری رانتیر را بدانها افزود) چه در قبال زارعین باشد چه پیشه‌وران و کارگران شهری، ذاتا نابرابری را اعمال می‌کند. پس مسئله بنیادین نوع مالکیت و شیوه‌های تولید مبتنی بر سهم‌های نابرابر در ساختار نظام اقتصادی دوره فئودالی است. این نظم خاصا از صفویه تا اواسط دوره پهلوی شدیداً در گُردستان اعمال گردید. رویش و پویش آن، طبیعی نیست، بلکه دخالت عمدی خود سلطه سیاسی در نظم‌دهی و طراحی مطلوب خود او انجام گرفته. همین ذات نابرابر و نسبت‌های ریاضیاتی و محاسباتی ظالمانه آن به نظام سرمایه‌داری منتقل گشت. نابرابری در مالکیت زمین به نابرابری در تملک بر سرمایه و شرکت منتقل شد؛ همچنین سهم دهقانی که غالباً یک‌سوم بوده در حد نابرابری به سهم پرولتر در سرمایه‌داری انتقال یافت. نوع مالکیت، ماهیت و کیفیت کار و آن دو نیز کیفیت اجتماعی حیات را در جامعه تعیین می‌نمایند. مطلق ساختن مالکیت، موجد انحصارات مهارناپذیر قدرتمندان و ثروتمندان کم‌تعداد در برابر عامه مردم در سیر زمانی تمدن چند هزار ساله گشته. این نظام معیشتی نابرابر فئودالی طی دخالت سلطه‌گرانه پدیدۀ دولت جایگزین نظام کمونی شده بود.

نوع مالکیت، سرمنشأ تمامی نابرابریهای اقتصادی و معیشتی است. در فئودالیسم گُردستان مالکیت زمینداران بیش ۷۰ درصد بوده که مشابه آن در نظام سرمایه‌داری در قالب سرمایه در دست سرمایه‌داران صاحب شرکت و بانک است. همچنین میزان تملک دهقانان بر زمین از دوره قاجار به بعد در گُردستان، ۸ درصد بوده. املاک ایلات نیز ۳ درصد بوده و بیشتر بر مراتع تکیه کرده‌اند نه زمین قابل‌زراع. ثروت‌مندترین زمینداران بیش از یک روستا را تحت مالکیت تام داشته‌اند که تعداد آن تا ۱۰۰ روستا فراتر رفته. این عده لایزال بیش از ۸۰ درصد کل زمین‌ها را در گُردستان در اختیار داشته‌اند. ملاک متوسط و خرده‌مالک در درجات بعدی قرار گرفته‌اند. همه آنها در حالی است که در ادواری از فئودالیسم در گُردستان، بصورت قاعده‌مند، نزدیک به ۱۰۰ درصد زمین‌ها در دست فئودال‌ها بوده. آنها با کنترل بر زمین‌های مرغوب و آبی، دهقانان را به بیگاری نیز وامی‌داشتند. بیگاری بصورت‌های مختلف وجود داشته. کاربردنی دهقان برای ارباب،

ساختن خانه برای ارباب که به مدت یک هفته تا چندماه بوده، مالک هرگاه اراده کرده، اهالی روستا را به بیگاری واداشته. هر دهقان که چهارپایان داشته، مجبور به شخم‌زدن، بارکشیدن و جمع‌آوری غله برای مالک بصورت نوبتی بوده. احداث جاده‌ها، کانال‌کشی و قنات‌ها با بیگاری مرمت می‌شدند. هر دهقان هر ماهه و سالانه مجبور به دادن مقادیری روغن و انواع خوراکی‌ها بوده. ناچارگشته‌اند برای دام‌های مالک علوفه جمع‌آوری و انبار کنند. مالک هر وقت اراده کرده تمامی مراحل کاشت و داشت و برداشت را با بیگاری دهقانان به انجام رسانده که در صورت سرپیچی، از روستا اخراج می‌شدند. در ازای بیگاری تنها غذا به آنها می‌داد. بیگاری در میان عشایر که نظام طبیعی‌تر و زادانه‌تری داشته‌اند، معمول نبوده. پرداختن باج و خراج سالانه به ملای ده و شیوخ، کدخدایان، دهبان، مباشر مالک و چوپان نیز یکی از شروط بوده. همچنین باج و خراج اضافی سالانه به مالک از قبیل سهم روغن، پشم، پنیر و غیره به ازای هر رأس حیوان، باج از مرغ‌ها، تخم‌مرغ، سوخت زمستانی و مهمانداری برای مالک، عیدانه، هدایا در مراسم‌های عزاداری، عروسی و جریمه. هرگونه تجارت و خرید و فروش در دهات و شهرها بدون اجازه مالک و خوانین کاملاً ممنوع بوده، برای اینکه کالاها و اجناس مالک به فروش برسد. حتی یک دوره‌گرد اجازه فروش در دهات نداشت. غیر از ارباب، کسی حق خرید اجناس دهقانان و نیز فروش در مغازه‌ها را نداشت. هر زارع تنها چند رأس دام داشته و تمامی گله‌های دام‌ها متعلق به مالکان بزرگ و رؤسای عشایر بوده. ازدواج بدون کسب اجازه از مالک ممنوع بود.

در نظام فئودالی، برای دامها، چراگاه‌ها، خانه‌های مسکونی، دکانها هم در روستاها و هم در شهرها از رعیت بهره‌مالکانه دریافت می‌شد، حتی خوش‌نشین‌ها و پیشه‌وران مجبور به پرداخت مبلغی رانته بودند. دهقانان زمان را میان کار بر روی مزارع فئودال‌ها با قرارداد سهم‌بری و بیگاری تقسیم نمودند، لذا نه زمان کافی داشته و نه پول برای تهیه بذر جهت کشت مزارع نامرغوب و بی‌حاصل خویش. اگر هم می‌خواستند به چنان کاری اقدام کنند، الزاماً نیاز به اجازه رسمی دولت و ارباب داشته‌اند. رانت مالک و سهم دهقان زارع بر اساس عوامل تولید از سوی هر کدام از طرفین در قرارداد مکتوب و شفاهی مشخص می‌گشت. عوامل «زمین، آب و حقاب، بذر، نیروی کار و ابزارآلات (گاو و گاوآهن)» نسبت‌های سهم‌بری را پیشاپیش مشخص می‌نمودند که جز زارعان ثروتمند که کم‌تعداد هم بودند، اکثر دهقانان بجز نیروی کار خویش هیچ سرمایه و ابزار تولیدی در اختیار نداشتند. لذا علی‌رغم رنج طاقت‌فرسا سهمی در حد بخورونمیر که زمستان را به بهار می‌رساند، عایدشان می‌گشت. این نظم مزارعه استثمار و رانت‌های نزولخوارانه، امروزه هم در نظام سرمایه‌داری بصورت‌های گوناگون همچنان علی‌رغم تغییر ساختاری، پابرجاست. بهره‌مالکانه با نزول‌خواری از ناحیه عوامل زمین، آب و ابزارآلات در فئودالیسم نزدیک چند

قرن کردستان را دچار کائوس‌های نابودگر اجتماعی ساخت.

خانواده‌های آصف‌دیوان، وزیری و قبادیان در سنندج بیش از ۴۰۰ روستا را در مناطق موچش و دهگلان و سنندج تحت تملک داشتند. مالکان فئودال زنگنه، جلالی، شکاک، ملکشاهی و بختیاری لرستان و کرماشان نیز از جمله آنها بودند. گفته می‌شود که امجدخان در مناطق سنقر و کلیایی از ظالم‌ترین و بی‌رحم‌ترین خوانین منطقه بوده. آنها در هر منطقه دارای مباشرانی بوده‌اند که امورات مربوط به مدیریت زمین‌ها را رسیدگی می‌کردند. در برخی مناطق کردستان مالکان بزرگ غیرکرد و از تهران یا اصفهان و تبریز بوده‌اند. در دوره حکومت خاندان اردلان با مرکزیت سنندج، رسم تیولداری و اقطاع مطلق گشته و دهقانان جزو دون‌پایه‌ترین طبقات اجتماعی محسوب می‌شدند. شیوخ نقشبندی و قادری نیز همراه با روحانیون ثروتمند پس از خوانین جزو مالکان بزرگ بودند. نظام فئودالی، رؤسای عشایر را از ذهنیت کمونی خارج ساخت و به استثمارکنندگان اعضای عشایر مبدل ساخت. روابط خوانین صاحب حکومت محلی با شیخ - روحانیون و رؤسای عشایر جهت استثمار و سرکوب در صورت خیزش و نارضایتی، بسیار مستحکم بوده. آنها خود تنها عامل ایجاد اختلافات و تمایزات طبقاتی و فقر و فلاکت بودند و در عین حال نارضایتی‌ها را نیز از نطفه خفه می‌نمودند. حکومت مرکزی نیز با ایجاد ارتباط با آنها، حاکمیت بر ولایات محلی کردستان را برقرار می‌ساخت. فئودالیسم از طریق خوانین حکومت محلی به کردستان سرایت داده شد و تمامی کمون‌ها کنار زده شدند. حکومت بر دهقانان و زارعان با تغییر مالکیت اشتراکی به مالکیت فئودالی در قلمرو حکام شکاک، مکر، اردلان، کلهر و لر (بختیاری) ممکن گشت. با توسل به حق مالکیت فئودالی، کار و قواعد آن را برای تنظیم رفتار سیاسی و رسمی دهقان، تنظیم نمودند. استفاده سلطه‌گرانه و پدرانۀ رؤسا از روابط قوی عشیره‌ای، عشایر را تدریجا تحت کنترل دولت درآورد. رؤسای قبایل و شیوخ طریقت‌ها در این روابط به استثمار سیاسی به جانب دولت گرایش یافتند و ساختار و اهداف تولید را منوط به خواسته‌های نظام سلطه گردانند. وقتی امپریالیسم خارجی و داخلی در اواخر قاجاریه و خاصتا اوایل پهلوی پیدایش یافت، این عشایر و طریقت‌ها همچنان در چارچوب‌های نظام قدیمی فئودالی قرارداداشتند. وقتی امپریالیسم به عرصه پا گذاشت، عده‌ای از طبقه تجار کرد نیز ظهور کردند که واسطه‌گر تجار بزرگ ایران شدند. آنها با خرید زمین‌های دهقانان خرده‌مالک، مجدداً با احتساب نزول، زمین‌ها را به خود دهقانان اجاره دادند. گاهی زمین، بذر و سرمایه از جانب تجار زمیندار به دهقان تحویل داده می‌شد و در هنگام برداشت محصول درصدهای بسیار ناچیز به دهقان زارع می‌رسید. فئودال‌های شیخ، رئیس عشیره، تجار و متنفذان سیاسی در کنار حکام محلی، کنترل جامعه کردی را در دست گرفته و به واسطه روابط با دولت مرکزی،

ستم ملی بر ضد خلق‌گرد را به اعلی‌ترین درجه رساندند. از مشروطیت به بعد که حاکم محلی یا استاندار کُردستانات و لرستانات غیرمحلی و غیرکُرد بودند، حاکمیت سیاسی خودگردان محلی به حاکمیت مرکزی تنفیذ شد و بعد اقتصاد را طبیعتاً تابع قواعد سیاسی گرداند. هراندازه تعداد رعایا و روستاهای تحت تملک فئودال‌ها بیشتر بود، نفوذ سیاسی ایرانی آنها افزون‌تر و اختیارات‌شان برای ایجاد انحصارات قدرت و سرمایه محلی منوط به آن، فزاینده می‌گشت. فئودال‌های رئیس عشایر با اتحاد تام قوانین مشترک جهت برخورد مشترک با دهقانان متمرّد، وضع می‌نمودند. برای مثال، اخراج یک دهقان چنان بود که هیچ کدام از سایر فئودال‌ها حق پذیرش وی را نداشتند. انحصارات قدرت و زمین (سرمایه) از سوی فئودال‌ها و نفوذ سیاسی آنها، ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه کُردستان را بشدت تضعیف نمود. شیوخ فئودال به دو دسته اجتماعی و سیاسی تقسیم می‌شدند. دسته اجتماعی در روستا و میان مردم با آنها همدردی می‌شد، اما دسته سیاسی در راستای اهداف و خواست سیاسی دولت مرکزی از جهت‌دهی جامعه کُردی، ابایی نداشتند. در این سیر، رابطه اقتصادی و معیشتی سه‌گانه طبقاتی «فئودال، مباشر و دهقان» سلسله‌مراتب اجتماعی نظام را تعیین و تثبیت کرد. گاهی زمیندار بزرگ، زمین‌هایش را به یک اجاره‌دار بزرگ شهری اجاره می‌داد و او هم به میل خود کشاورزان را استثمار می‌کرد. نفوذ اجاره‌داران بزرگ تبریزی در مناطق استان اورمیه و استفاده آنها از کارگران غیرکُرد، یک شکل دیگر از اوضاع اقتصادی معیشتی بحران‌ساز بود. نوعی دیگر از مالکیت که به مجرد پیدایش دولت ملی سرمایه‌داری در دهه‌های پایانی دوره فئودالی در کُردستان پدید آمد، مالکیت دولتی یا خالصه بود. دولت و قانون اساسی مدرن که در دوره مشروطیت، نظام پادشاهی را در ایران به چالش کشیده، بحثی تحت عنوان «**انجمن ولایتی**» پیش کشید. در این دوره، مبارزات رهایی‌بخش ملی کُرد نیز نضج گرفت. دولت ملی مرکزی برخی املاک را در کُردستان تصاحب نمود. بویژه املاک مخالفان و مبارزان سیاسی را. رضاشاه بعدها مرغوب‌ترین زمین‌های لرستان (پشتکوه)، کرماشان، موچش در سندج و اقصانقاط ایران بویژه مازندران را غصب کرد. پیدایش دولت ملی بویژه در دوره رضاخان اوضاع سیاسی را تغییر داد و شاه و بستگان پهلوی از طرفی و خوانین و رؤسای عشایر پولدار از دیگر طرف اندیشیدند که در نظام نوین سیاسی مبتنی بر قانون اساسی خشن که دنیا را تغییر داده، باید زمین‌ها و املاک زیادی را متصرف شوند تا سرشان بی‌کلاه نماند. از طرفی، زمین‌های تیول به عشایر و دهقانان واگذار و درصدهای آنها به ثروتمندان منتقل می‌شد. چه‌بسا بسیاری زمین‌های سلطنتی، دولتی شد. از آن پس، عشایر، دهقانان و طبقات شهری به دولت گره خوردند. دولت زمین‌هایش را اجاره می‌داد و یا همانند فئودال‌ها بهره مالکانه دریافت می‌کرد. بهره‌ها بصورت شدیداً ظالمانه یک‌دهم و گاهی نازل‌تر

از آن حد بود. چاه‌های نفت و زمین‌های اطراف آن در مناطق جنوبی نیز توسط دولت غصب می‌گردید. محمدرضاشاه در زمین‌های درهٔ موجش پروژهٔ کشت خشخاش را به اجرا درآورد. بدنبال خلع رضاشاه، اکثر زمین‌های تحت تملک او به فئودال‌های سابق بازگردانده شد ولی پسر او در دهه‌های بعدی بسیاری از آن زمین‌ها در گُردستان را به بهانه‌های سیاسی و امنیتی مصادره کرد. مصدق کنترل قانونی بر املاک دولت و شاه را برقرار ساخت، اما کودتای ۱۳۳۲ آن را برهم زد. شاهان پهلوی در سایهٔ سیاست **تخت‌قاپو** (اسکان اجباری عشایر) زمین‌های زراعی مرغوب زیادی در کرماشان و لرستان غصب کردند. محمدرضاشاه تنها در جریان انقلاب سفید و اصلاحات ارضی راضی به فروش صدها هزار هکتار املاک به دهقانان شد و سرمایه آن را در بخش صنعت سرمایه‌داری بکار گرفت. بسیاری از دهقانان ناتوان نیز زمین‌ها را به زمینداران بزرگ فروختند. امروزه، جایگاه ملک‌داری و قدرت سیاسی غصب در چارچوب سرمایه و سرمایه‌گذاری به نهادهای رهبری ایران و سپاه پاسداران با صدها شرکت، منتقل گردیده.

هر کدام از شیوخ قادری و نقشبندی نیز از اورمیه تا کرماشان صدها روستا را تحت تملک داشتند و بخشی از نظام مالکیت نابرابر فئودالی را در کنار انواع مالکیت‌های دولتی و شاهی تشکیل دادند. شاید با دخالت دادن مقولهٔ دین گفته شود که رفتار فئودالی این طبقه با مردم عادلانه‌تر بوده، اما تمامی قواعد نابرابر ساز و نسبت‌های بهره‌مالکانه فئودالی از سوی طبقهٔ شیوخ نیز بر رعایا اعمال می‌شد و امر معنویت دینی کوچک‌ترین تأثیری بر اجرای عدالت اجتماعی نکرد. میزان رفاه شیوخ و رعایا فرسنگ‌ها فاصله داشت. شیخ، خلیفه‌های خود را در منصب مباشر می‌گماشت و با احداث خانقا و تکیه، رعایا را جذب نظام تولیدی و مالکیتی خود می‌ساخت. خاندان نهری در اورمیه، برهان در مکریان، شیخ معتصم در سندرچ و شیخ عباس در مناطق **کوماین**، خاندان‌هایی دارای شاخهٔ سیاسی و شاخهٔ اجتماعی شدند. شاخهٔ اجتماعی مردم‌دارتر و با رفتار اخلاقی و معنوی بود اما در شاخهٔ سیاسی، برخی به جریان مبارزات رهایی‌بخش ملی گُردستان می‌پیوستند و جنبش مسلحانه براه می‌انداختند و برخی نیز با دولت مرکزی سروسری به هم می‌زدند. اگر قشر روحانیون را بصورت زنجیره‌ای در نظام مالکیت و تولید به نظم شیوخ پیوند دهیم، ساختاری به مراتب قوی‌تر از فئودالیسم دینی را می‌توانیم ترسیم نماییم. املاک موقوفه شیوخ و روحانیون بخشی بزرگ در نظام فئودالی را بوجود آورد. آنها از ناحیهٔ املاک موقوفه که از پرداخت باج و خراج معاف بود، ارتزاق می‌کردند. استعمار دهقانان زارع از سوی روحانیون نیز شیوهٔ معمول بود. همچنین تا پایان نظام فئودالی، تنها قریب ده درصد و بنا به قولی فقط ۸ درصد زمین‌ها در گُردستان در تملک خصوصی روستائیان قرار داشت و آن مقدار هم مرغوب و یا آبی نبود. دهقان معمولاً سرمایهٔ لازم برای کشت آن زمین‌های نامرغوب و دورافتاده را نداشت. به هر تقدیر،

تحکم بلامنازع دولت، شاه و فئودال‌های بزرگ و رابطه عملی آنها با مقوله بهره‌مالکانه که بسیار ظالمانه بود، ذات نظام شدیداً نابرابر فئودالی را می‌نمایاند. همین مقولات در نظام سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی جایگزین فئودالیسم نیز تماماً دارای همان معاصی و تباهی‌های نظام سابق است. نظام سرمایه‌داری که به دو دوره پهلوی و جمهوری ولایی ایران مربوط می‌شود، ضوابط بهره‌مالکانه ظالمانه را تغییر نداده. خصوصی و لیبرالیزه کردن مفهوم مالکیت در سرمایه‌داری نیز بازهم نقش بارز عناصر «دولت، رهبر، رئیس‌جمهور، نظامی‌ها، زمینداران و سرمایه‌داران بزرگ و متوسط» را که دیروز در مقابل حقوق دهقان و رعیت اعمال قدرت می‌کردند، امروز حذف نموده و بر ضد کارگر و شهروند اعمال می‌کند. نظام و روابط یک زمین زراعی فئودالی به کارخانه صنعتی با تمام خصایص نابرابرساز منفور منتقل گردیده. در نظام فئودالی، بهره‌مالکانه و تملک زمیندار، قدرت استثمار و حتی نه خرید «نیروی کار دهقان» را کانون روابط رأس هرم قدرت با پائین آن یعنی مردم، تنظیم می‌نمود. دهقان از جان و مال خود برای فعل زراعت و تولید برای ارباب، هزینه می‌کرد. ولی زمیندار کوچک‌ترین توجه اخلاقی و وجدانی به مقولات هزینه مالی و انسانی در فرایند تولید نمی‌نمود، لذا تمامی بار سنگین تولید و مصائب آن کمر دهقان را می‌شکست. این روابط ضد اخلاقی و ضد سیاسی، با تمام وجوه نابرابرساز خود از روستا به شهر، از فئودال به سرمایه‌دار و از دهقان به کارگر (پرولتر) منتقل گردید. با این تفاوت که در ساختار نظام مالکیتی جدید سرمایه‌داری، نوع مالکیت خصوصی و فردی معمول گشته اما در اصل این نوع نیز به موجب سهم‌های نابرابر سرمایه‌دار و کارگر همچنان خصلت‌های فئودالی را در خود حفظ کرده و شهروند دولت به غایت در کسب جایگاه سرمایه‌داری و انباشت ثروت آزاد است درحالی که در نظام فئودالی، صرفاً فئودال بزرگ آزاد بود.

ج- نسل‌کشی‌های سرمایه‌داری در گُردستان

۱- خاستگاه سرمایه‌داری و غایت

سرمایه‌داری برای نخستین بار بصورت نظام عملی با عناصر مشخص و فاکتورهای عدیده، در اروپا پیدایش یافت. اصطلاح **سرمایه‌داری** (کاپیتالیسم) به این معنی نیست که آن نظام با بکارگیری توان سرمایه اقتصاد و معیشت نوین تری خلق نموده، برعکس، سرمایه را مورد سؤاستعمال قرار داده تا قدرت را مرتباً با غارت اقتصاد، بازتولید نماید. بنابراین، اقتصاد نیست، قدرت است. «سرمایه‌داری اساساً عمل نظام‌مند شدن غارت طفیلی‌وار محصولات مازاد از طرف افراد و گروه‌های فرصت‌طلبی است که به هنگام توسعه پتانسیل محصول مازاد در شکاف‌های جامعه جای می‌گیرند. شمار اینها هیچگاه از یک یا دو درصد جامعه فراتر نمی‌رود. نیرویشان

را از فرصت‌جویی و سازماندهی می‌گیرند» (رهبر اوجالان) سرمایه‌داری، دخالت نیروها و عوامل نااقتصاد از بیرون در اقتصاد است. همچنین بصورت توأمان، ذات‌های برده‌داری و فئودالیسم و نیروهایشان را یکجا در خود دارد. در طول تاریخ، گروه‌های حاشیه‌ای نزول‌خوار و محتکر، عوامل سرمایه‌داری بوده‌اند. درست در دوره‌ای که تمدن‌های برده‌داری و فئودالیسم پس از هزاران سال با کائوس و تباهی روبرو شدند، سرمایه‌داری ظهور کرد. لذا زمان و مکان ظهور نهاده‌ی آن، حکایت از زوال آن دارد. دورهٔ سرمایه‌داری که در قرون سیزده و چهارده میلادی نخستین گروه‌های غارت‌گر از شکاف‌های جامعه سر بیرون آوردند، در سدهٔ شانزدهم با تثبیت قدرت سیاسی خود ظهور کرد. در اواسط دورهٔ قاجاریه نفوذ آن به ایران آغاز شد و از سال ۱۹۵۰ که دورهٔ اوج جهانی‌شدن توأم با کائوس سرمایه‌داری بود، در گُردستان نیز بصورت جنینی شروع به رخنه در تمامی منافذ حیات نمود. در دورهٔ ۴۰۰ سال، جنگ، غارت، قتل‌عام، استثمار و تخریب محیط‌زیست از ارمغان‌های شوم آن بوده. تمامی جهان را اشغال و کل سرمایه‌ها را غارت کرد، اما با وسیع‌ترین مبارزات و مخالفت‌ها نیز روبروست. صدها سال در اروپا ترک‌تازی کرد در حالی که در آن سده‌ها گُردستان همچنان تحت نظام فئودالیسم اداره می‌شد. امروزه هم همچنان گُردستان را نمی‌توان دارای سرمایه‌داری ایده‌آل دانست، لذا بشریت هنوز هم شکست نخورده. قضیه چنین نبود که تمدن به یکباره پیشرفت کرده و سرمایه‌داری در نتیجهٔ آن پیشرفت برآمده باشد، برعکس، به دلیل سرطانی‌شدن تمدن دولتی بود که سرمایه‌داری همچو عفونت انباشتهٔ هزاران ساله بیرون جهید و سراسر جهان را در لجن‌زار خود غرق نمود. همچنین به سبب همین سرطانی‌بودن تمدن دولتی است که رهبر اوجالان، «**تمدن دمکراتیک**» را چون بدیلی در هزارهٔ سوم، ظهور بخشیده. زمان و مکان تمدن دمکراتیک هم مصادف است با اوج و فوق‌کائوتیک‌بودن اوضاع سرمایه‌داری.

تمدن چیست و چه عناصری دارد؟ تمدن، یک نظام‌مندی هزاران سالهٔ مرکز‌گرا و انحصار‌گرا است که با استفاده از سه عنصر «طبقه، شهر و دولت» شناخته می‌شود. همهٔ عناصر آن، هم خود بحرانی و سرطانی هستند و هم بحران‌ساز می‌باشند. وقتی سرمایه‌داری و عناصر آن بر تمدن و عناصر آن که ادوار برزخی برده‌داری و فئودالیسم را از سر گذرانده بود، مزید گشت، ملغمه‌ای از کائوس حاصل کل تاریخ تمدن مرکز‌گرا به میان آمد. حال، سرمایه‌داری چیست و چه عناصری دارد؟ یک نظام سلطه‌گر از طریق انحصارات کلان قدرت و سرمایه است با دارا بودن عناصر «بیشینه سود، دولت-ملت و صنعت‌گرایی» که اگر روزی گروه‌هایی از جامعه را به غارت حقوق مادی و معنوی سایر گروه‌ها و اندارد، ناگهان فروخواهد پاشید. همیشه رمز ماندگاری خود را منوط به تعالی دوقطبی کردن جامعه گردانده: قطب‌های نفی‌گرای سوژه-بژه. گروه‌هایی در

شکاف‌های جامعه اقتصادی، سوژه سرمایه‌دار هستند و مابقی، ابژه مصرف‌کننده.

برابری و عدالت در جامعه و تمدن زمانی تحقق می‌یابد که دوقطبی شدن مذکور برهم‌بخورد و انسانیت به وضعیت کمونال بازگردد و چون نظام‌های برده‌داری و فئودالی وضعیت جامعه طبیعی پیش از خود را به حاشیه رانده و تمدن دولتی را به اوج بحران‌ها رساندند، قوی‌ترین زمینه برای پیدایش سرمایه‌داری بدذات را هموار ساختند. به همین دلیل سرمایه‌داری یک وضعیت نرمال و طبیعی نیست، وضعیت غارت مستمر و قتل‌عام همیشگی است. در برده‌داری «**ارباب-برده**»، در فئودالیسم «**زمیندار-سرف**» و در سرمایه‌داری «**بورژوا-سرمایه‌دار و پرولتر**» فاکتورهای تعیین‌کننده هستند که البته بورژوا پرولتر، شکل تکامل‌یافته دوگانه‌های غارتگرتر تمدنی هستند. این دوگانه، همان رابطه مفهومی «سوژه-ابژه» هستند که برده‌سازی‌های کل تاریخ به نظام سرمایه‌داری مثلاً متفاوت انجام‌شده، ولی در اصل، هیچی جز غارتگری هنرمندانه‌تر، داوطلبانه و ظریف‌تر نیست. در نظام‌های برده‌داری و فئودالیسم، برده و سرف نسبت به موقعیت و جایگاه برزخی خویش آگاه بوده و همیشه ناراضی بودند و هیچوقت داوطلبانه جامعه برده به جانب سرمایه‌داری متمایل نشد، اما امروزه، کارگر و بورژوا هر دو با سازش‌گری، داوطلبی و رغبت درونی، نظام سرمایه‌داری را پوش می‌دهند. این خصلت به سحرانگیزی ماهرانه نظام در جذب افراد با توسل به سازماندهی و استفاده از نیروی خرد در درون فرد علیه خود فرد، برمی‌خیزد. نظام، خردگرایی را همچو اسب تروا در ذهن یکایک افراد نفوذ داده و با توسل به آن و با ایجاد اکونومیسم به اشغال و غارت حوزه اقتصاد می‌پردازد. با هزار نیرنگ و جعل، راسیونالیسم را مایه پیشرفت و ترقی تبلیغ و اذهان را تسخیر می‌نمایند.

وقتی در تاریخ، برای نخستین بار، انحراف در حیات بشری رخ داد، مفهوم جهنم سربرنهاد و در همان لحظات که انسان خود را در جهنم بازیافت، بهشت برایش خلق شد. پس نقطه عطف تغییر حیات انسان، ایجاد انحرافات تاریخی است که قبل از تمدن سومری آغاز شد اما نهادینه نشده بود. در سومر نهادینه گشت و در سرمایه‌داری به اوج رسید. یک بعد آن انحراف هزاران ساله در سیاست، یک بعد در ایدئولوژی و یک بعد در اقتصاد، ریشه دارد. حکایت سرمایه‌داری هم حکایت انحرافی است که باید از میان برداشت. نابودی سرمایه‌داری، مستلزم درک تاریخ انحرافات تا به امروز است تا بدانیم چه روی داده، چه چیز تغییر کرده و امروز چه می‌خواهیم. اقتصاد، بخشی از انحرافات را در احاطه دارد و چون حل انحرافات مستلزم درک و حال کلیت انحرافات یعنی درک ابعاد سیاسی و ایدئولوژیک نیز هست، پس لاجرم هرگونه استراتژی برنامه و رهیافت در طراحی جامعه نوین که قرار است جایگزین ساختار سرمایه‌داری

شود، بدون شناخت از تاریخ، امکان‌پذیر نیست. چه‌بسا سیاست و ایدئولوژی در اولویت اول از اقتصاد در مبارزه علیه سرمایه‌داری قرار می‌گیرند. چون مارکس و اخلاف او اقتصاد را در درجه نخست اهمیت قرار دادند و سرمایه‌داری را نظام تولید معرفی کردند نه غارت که به نتایج فاجعه‌بار واصل شدند.

تاریخ به سه دوره «**میتولوژی، دین و پوزیتیویسم**» تقسیم می‌گردد که چهار شیوه تولید غالب جامعه طبیعی کمونال، برده داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری در آن سه دوره از سر گذرانده شده‌اند. شیوه تولید نوین برای گذار از انحرافات تاریخی چگونه خواهد بود؟

سرمایه‌داری، یک شکل اقتصاد نیست، بلکه یک نظام قدرت است که در آن، مالکان خصوصی مالکیت ابزارهای تولید و مدیریت قدرت را در اختیار دارند و سرمایه‌دار با کسب «سود» به استثمار کارگر که بوسیله «**کارمزد**» اسیر و اجیر گردانده شده، می‌پردازد. سرمایه‌دار در راستای کسب قدرت و کنترل بر جامعه، عوامل تولید یعنی «کار، زمین و سرمایه» را تحت سلطه درمی‌آورد. سه نوع سرمایه‌داری را می‌توان متصور شد «تجاری، صنعتی و مالی» که دولت و دولتی در هر سه ادغام می‌باشد. نظام سرمایه‌داری برای نخستین بار در اروپا از قرن ۱۶ پیدایش یافت و بصورت «سرمایه‌داری **تجاری**» آغاز بکار نمود. البته شاید نوع تجاری آن از سده سیزدهم در شهرهای ونیز، جنوا و فلورانس نطفه گرفت اما تثبیت و نهادینگی در ساختار سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک در سده ۱۶ در آمستردام تحقق یافت. سرمایه‌داری مبتنی بر ایدئولوژی لیبرالیسم به این تعبیر که فرد در تصاحب ثروت‌ها و کاربرد آن در قالب مالکیت خصوصی آزاد است و در رسیدن به قدرت تنها ضامن آزادی می‌باشد. امکان‌پذیری این افسارگسیختگی با زنجیرهای فکری روش علمی **پوزیتیویسم** (اثبات‌گرایی) برای آمران آن دست‌یافتنی گشت. نظام نامتناهی انباشت قدرت و ثروت با اتکای بر «**مالکیت خصوصی**» و «**بازار آزاد**» همچو دو نهاد بنیادین خود است که این نهادینگی فقط بر پایه زیرپا گذاشتن حقوق سایر افراد اجتماع ممکن می‌گردد. مالکیت خصوصی در این سیر، تعیین‌کننده چهره اقتصادی و سیاسی نظام می‌باشد. نظم اجتماعی آن طوری است که طبقه حاکم سرمایه‌دار- بورژوا از نیروی تولیدی جامعه به سود خود بهره‌گیری می‌کند. برای این کار لازم است مزد کمتری به کارگر پرداخت شود و سود و ثروت کمتری به سایر افراد اجتماع برسد که رقابت را در نظام ناعادلانه خود به اوج می‌رساند. در آن رقابت، انحصار ثروت حاصل از تولید با عوامل تولید (کار، زمین و سرمایه) در ید قدرت بورژوا قبضه می‌گردد. «سرمایه‌داری صنعتی» در قرن هفدهم در انگلیس آغاز و با درنوردیدن مرزهای سیاسی و فرهنگی انحصار جهانی را همچو یک آرزو برای خود حاصل نمود. انقلاب صنعتی سلطه بر جریان تولید جهانی را برای استعمار انگلیس ممکن ساخت که با کمپانی هند شرقی به

خاورمیانه نفوذ کرد. در این دوره سرمایه‌داران بر کارخانه‌های بزرگ و بنگاه‌های اقتصادی چنگ انداختند. «سرمایه‌داری مالی» نیز در سده بیستم تحقق یافت که طی آن مرحله، سرمایه‌داران بر بانکداران و پولداران بزرگ با قدرت «فرمانده پول» بر همه مؤسسات بانکی و کارخانه‌های صنعتی و مالی چنگ انداخته و با قدرت مالی خود از آنها سود می‌برند. این دوره دوره افزایش تولید پول با استفاده از خود پول است و کالا و تولید کالا که تنها شکل حقیقی اقتصاد است، محلی از اعراب ندارد.

۲- نفوذ، پیدایش و نسل‌کشی

پیدایش سرمایه‌داری در شرق کردستان را باید به‌لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی مورد بررسی قرارداد و به نقطه شروع تحولات بازگردیم. شاید تصور شود که برای تغییر ساختار فتوئالی به سرمایه‌داری، تحول در حوزه اقتصاد اصلی‌ترین شرط است، اما چون سرمایه‌داری اقتصاد نیست، بلکه یک فرم قدرت است که با نفوذ استعمارگرانه در خاورمیانه سربرآورد، بنابراین، شروع نظام در شرق کردستان زمانی بوده که تحول در هر کدام از حوزه‌های سیاسی، ایدئولوژیک یا اقتصادی رخ داده باشد. مسلم است که با ورود و نفوذ کمپانی هندشرقی انگلیس از قرن نوزدهم در عصر قاجاریه، که نخست در مقام تجارت ظاهر شد، در مرحله پسین در مقام صنعت و سرمایه‌گذاری جای پایش را مستحکم ساخت.

در صورت نبود نظام سوسیالیستی، نظام‌های برده‌داری، فتوئالی و سرمایه‌داری در عصر سرمایه‌داری بصورت قواعد، رفتارها، رسوم و دادوستدها در امر تولید، تجارت و مصرف، همیشه وجود خواهند داشت. شاید سرمایه‌داری با روابط خاص بورژوازی-پرولتری همراه با رشد تکنولوژی، سرمایه و ابزار تولید در کردستان رشد نکرد، اما روابط آن در اواخر دوره فتوئالیسم و در دل آن، آغاز گردید. نظم فتوئالی مبتنی بر بهره‌مالکانه نابرابر وقتی به دوران گذار به نظام سرمایه‌داری پا گذاشت، تمامی قوانین «مناصفه، یک‌سوم، دوسوم و چند درصدی متغیر» همچنان باقی ماند ولی متأثر از روابط اخلاقی جامعه، بویژه در میان عشایر با تعدیل روبرو شد و نرم‌تر گشت، طوری که زارع این‌بار با فتوئال نه بلکه مالکی که قدرت سیاسی ندارد و شهروند دولت-ملت است، طرف قرارداد شده و سهم زارع اجاره‌دار در تقسیم محصول منصفانه‌تر گشت. ولی این دوره دوره‌ای بود که نظام و سلطه سیاسی فتوئالیسم زوال یافته و جای خود را به سرمایه‌داری داده بود. اینجا دیگر خود شهروند، فتوئال تلقی می‌گردد زیرا مناسبات مالکیت، تولید و سهم‌بری، اشتراکی نیست. در این وضعیت، تقسیم بصورت نسبت‌های دودهم، یک‌پنجم و حتی دویازدهم در اکثر مناطق رایج گردید. با پیدایش سرمایه‌داری جنینی در ایران، ملاک

بزرگ به سرمایه‌دار مبدل گشته و تابع ضوابط و روابط آن قرار گرفتند. نضج دوره سرمایه‌داری جنینی در کُردستان همزمان شد با شکل‌گیری پی‌درپی جنبش‌های رهایی بخش مسلحانه. سرکوب ملت کُرد و ملیت‌اریزه کردن کُردستان از دوره مشروطه به بعد، تمامی مناطق کُردنشین را از نظر مالکان و سرمایه‌داران بزرگ ناامن جلوه‌داد. دلیل عدم سرمایه‌گذاری قریب یک سده است که ناامنی عنوان می‌شود. سرمایه‌داران ترجیح می‌دهند سرمایه‌های خود را به کلان‌شهرهای ایران منتقل کنند و میهن خویش را از موهبت‌های آن محروم سازند.

در بخش تاریخی این تألیف مراحل نفوذ تجاری و سپس آغاز سرمایه‌گذاری در حوزه نفت جنوب ایران را تشریح نموده‌ایم. این مرحله تا دوران مشروطیت، مرحله نفوذ تجاری و تولیدی محدود به جنوب توسط بریتانیا بود و به موازات آن، نفوذ روسیه در شمال نیز بتدریج افزایش یافت که از حیث تغییر ساختار اقتصادی فتودالی در شرق کُردستان تأثیر چندانی نداشت و کماکان نظم شیوه‌های تولید شبانکارگی و روستایی غالب و به روال سابق بود. اما دوره‌ای پس از آن آغاز شد که از حیث سیاسی مطمح نظر است و نفوذ سیاسی-استعماری سرمایه‌داری، شرق کُردستان را وارد مرحله‌ای از مستعمره‌شدن کرده که همچنان در قرن بیست‌ویکم از عواقب شدیداً مخرب سیاسی-فرهنگی آن می‌نالد. دوره مشروطه و آغاز مبارزات رهایی‌بخش ملی در کُردستان نقطه عطف تحولات محسوب می‌گردد. این دوره، دوره شکل‌گیری «شعور ملی کُردها» و همزمانی آن با نفوذ سیاسی-استعماری سرمایه‌داری اروپا در هیأت مشروطیت بود. برخلاف بسیاری که ساختار عشیره‌ای را عامل ممانعت از شکل‌گیری شعور ملی می‌دانند، این نهاد قدرت خوانین و امیران کُرد بود که راه اتحاد و انسجام برای ایجاد یک دولت متمرکز را بنده آورده بود. مشروطیت، هم نظام خوانین و بیگ‌ویگلری و هم نظم کنفدرالی عشایر را در کُردستان برچید که این آغاز با نفوذ و سرایت ذهنیت سرمایه‌داری رخ داد نه صرفاً حضور نظامی. مداخله غربی‌ها در شمال کُردستان (در امپراتوری عثمانی) از اوایل قرن نوزدهم (۱۸۳۵ م) با حضور مسیونرها، ایجاد کنسولگری و تأسیس مدارس آغاز شده و کُردستان صحنه جنگ‌های روس-عثمانی و ایران-عثمانی بود. تجارت و چپاول مدام اقتصاد و معیشت کُردها را نابود می‌ساخت. جنبش‌های ملی کُرد برای نخستین بار در امپراتوری عثمانی و با **بابانها** در ۱۸۰۶ آغاز شد که دوره فتودالی را وارد فاز نوین سیاسی ساخت.

نخستین جنبش مهم کُردها در قرن نوزدهم در شرق کُردستان، در سال ۱۸۸۰ به رهبری شیخ عبیدالله **نهری** آغاز گردید، اما در دوره نفوذ ساختار و فرم سیاسی سرمایه‌داری قرار نگرفت. در این دوره، انگلیس نفوذ داشت و حتی عشایر مامش، منگور و پیران در مکریان توسط بدرخان با اسلحه انگلیس مجهز و مسلح گردانده شدند. قیام نهری آغاز بزرگترین تحول در شعور ملی

کردها با محوریت جغرافیایی اورمیه، سلماس، خوی و ماکو و منطقه مکریان تا میاندوآب، مراغه و تبریز بود. این قیام، خیزشی بزرگ در دوره فئودالیسم در کردستان محسوب می‌گردد که بسیاری مورخان آن را آخرین قیام فئودال‌های کرد می‌نامند زیرا پس از آن مشروطیت در ایران و عثمانی دوره نوینی را با پذیرش فرم دولت-ملت، شهرنشینی و سلطه یک قانون اساسی، شروع نمود. قیام **سمکو** شکاک در دوره مشروطیت که حتی ارتش انگلیس در آن موقع در صائین قلعه (شاهین‌دژ) مستقر بودند، در راستای کسب خودمختاری و حتی استقلال کردستان نضج گرفت.

قبل از آغاز قیام سمکو، اوضاع کردها با آغاز مشروطیت در ۱۹۰۷ م و کوشش‌های کردها بسیار قابل توجه است. تمرکز بر تدوین قانون اساسی ایران و ماده قانونی تشکیل «**انجمن‌های ایالتی و ولایتی**» در بستر شرایط سیاسی و اقتصادی آن روز، روشنگر چگونگی نفوذ سرمایه‌داری در کردستان است. در دوره مشروطیت، دهها سال بود که سرمایه‌داری تجاری در ایران گسترش یافته بود با این تفاوت که شیوه غالب تولید هنوز در دست روستا بود. انقلاب مشروطیت بر حوزه‌های جغرافیای سیاسی، انسانی و حوزه اقتصاد شرق در کردستان تأثیر بسزا برجای نهاد. خطه کردستان به موجب شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متلاشی و فقدان وحدت ملی و حکومت‌های عملی سرسپرده خوانین و رؤسای عشایر مناطق اورمیه، سنندج و کرماشان، نتوانست از فرصت تاریخی انقلاب مشروطیت سود برد. جنگ‌های روسیه، ایران، عثمانی و انگلیس، مدام شرق کردستان را با ویرانی و فروپاشی روبرو می‌ساخت. جز کرماشان و لرستان، مابقی مناطق شرق کردستان با مشروطیت تعامل پیدانکردند. ضدیت با مشروطه از سوی عشایر حاکم بر ناامنی‌ها و هرج و مرج دامن‌زد. اگرچه در قالب مشروطه، سرمایه‌داری در پوستین قانون اساسی، فرم دولت-ملت و تغییر ساختار سیاسی و اقتصادی در ایران می‌رفت نهادینه شود، اما شرایط سیاسی می‌توانست به ظهور آزادانه و خودمختار کردها کمک شایان بکند. در این زمان، سرمایه‌داری در فاز امپریالیسم خود قرارداداشت و صدور سرمایه با انتقال ذهنیت آن در دستور کار بود که اختلافات شدید ایدئولوژیک، دسته‌بندی‌ها و کشمکش‌های سیاسی و نفاق‌ها را با شبه‌دمکراسی وارداتی از غرب، قانون اساسی خشن فرم دولت-ملت که همانا انکار هویت ملیت‌ها بود، منازعات صدها ساله در ایران را آغازید. استبداد مطلق قاجاری کماکان خواهان سلطه شاهی و نظام اقتصادی فئودالی بود و مشروطه به فروپاشی آن نظم همت‌گمارد، اما کورسوه‌های پارادایمی و ذهنیتی آن بسیار ضعیف و توأم با تقلیدها و اقتباس‌های کورکورانه از غرب بود. جریان تجددخواه نیز با تأسی از لیبرالیسم و مدل دمکراسی لیبرالی درصدد انجام اصلاحات و جرح و تعدیل نظام شاهی برآمد تا قدرت را میان نهادهای نوپای مقلد غرب

تقسیم نماید. شکل‌گیری قانون اساسی و ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی علی‌رغم توسعه‌طلبی امپریالیستی می‌توانست به آزادی‌گُردها مقلوب‌گردد. هدف مشروطه ایجاد شورای دولتی اشرافی با تأسیس پارلمان متکی بر قوای مقننه، مجریه و قضائیه از آن درآمد که تکیه بر تجدید سیاسی و رشد اقتصادی در جهت مونتاز صنایع و تولید صنعتی به ایدال فکری مبدل‌گشته‌بود. رشد صنایع و اقتصاد نوین نیز مشروط به پذیرش مالکیت خصوصی مبتنی بر قانون و تحولات ساختاری در نظام فئودالی بود. جنبش تنباکو یکی از نمادهای خواست عمومی برای گسترش آن نوع مالکیت و استقلال از نظام سلطنتی تمامیت‌خواه تلقی می‌شود. ائتلاف روشنفکران، تجار و روحانیون نیز آمران اصلی آن جنبش بودند که جامعه را به حرکت درآوردند و بتدریج به نیروی سیاسی-اجتماعی مشروطه مبدل‌گشتند. می‌رفت با این اوضاع، انقلاب مشروطه به یک انقلاب بورژوازی و یا به اعتقاد برخی نیمه‌بورژوازی که مظهر اصلی پیدایش و رشد سرمایه‌داری است، تبدیل‌شود. قاجاریه از حیث‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک توسط نیروهای اجتماعی و طبقات دخیل در آن نیروها به چالش کشیده شد. از طرفی موجودیت بورژوازی در آغاز مشروطیت بسیار ضعیف بود و از دیگر طرف، زمینه جنبش، شهرها بودند، لذا دهقانان نقش بسیار ضعیفی داشتند. از این منظر، جامعه روستایی-عشایری کُردستان که از ستم حکومت استبدادی رنج می‌برد، همچنان در چارچوب‌های فئودالی محسورماند ولی اینبار ستم حکومت ملی را می‌بایست تحمل کند.

قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بصورت نسبی پلورالیسم سیاسی و ملیتی نیمه‌متمرکز را می‌پذیرفت که البته تقسیم قدرت و غیرمتمرکز کردن کامل نبود. بنابراین، چون حکومت مرکزی باقی‌ماند و گُردها جز برخی روشنفکران در مشروطه مشارکت نجستند، ملی شدن قدرت در قالب دولت و حکومت جدید با اتکای بر تفکیک قوا، تفاوتی به حال گُردها نکرد. «ماده ۲ فصل اول»، «ماده ۵» و «ماده ۲۱» قانون انجمن‌ها و ایالات، ایلات موجود در آنها را در بر می‌گرفت و می‌توانستند نمایندگان خود را روانه انجمن کنند. انجمن در صورت حمایت قاطع می‌توانست خودگردانی سیاسی و اقتصادی را در گام اول تضمین نماید. به دلیل نگرش متقابلانه مشروطه‌خواهان (بجز گروه آزادیخواهان که نابودشدند) عدم اجرای قانون انجمن‌ها را به دنبال آورد و گُردها نسبت به بانیان مشروطه بدبین شدند. شاید جامعه کُردستان بویژه ایلات و دهقانان به صف انقلاب نیپوسته بودند، اما بودند اشراف و روشنفکران صاحب‌نام گُرد که در مراکز شهرها به اهمیت مشروطه پی‌برده و از آن هم پشتیبانی می‌کردند: میرزا فتاح **قاضی** رهبر جامعه مکریان، میرزا اسماعیل **ثقه‌الملک**، حاکم سندج با همکاری محمد **مردوخ**، حاج فتح‌الملک و **حاج ارفع‌الملک** در سندج؛ و آقامحمد طاهر، تاجر کرمانشاهی، آقامحمد مهدی (روحانی)، سید عبدالکریم **عزت** (روشنفکر)، حاج

سید محمدطاهر (تاجر) از جمله آزادیخواهان بودند. مسئله‌حائز اهمیت این است که حکومت مرکزی در جریان مشروطه شدیداً ضعیف گشت ولی در کردستان بجای استفاده از آن فرصت، کشمکش‌های حکام و عشایر محلی، از هرگونه تحول انقلابی در جهت کسب استقلال و یا خودگردانی، ممانعت به عمل آورد و حتی حضور سالارالدوله از شاهزادگان قاجار در سندج و کرمانشاه برضد مشروطه، اوضاع را وخیم‌تر ساخت. نیروهای برخی عشایر از مکریان تا کرمانشاه به ارتش حکومت قاجاریه پیوستند.

بررسی عوامل فعال حوزه اقتصادی در دوران مشروطه در شرق کردستان حائز اهمیت است. البته برخی، تجار را بزرگترین طبقه حامی مشروطه در درجه اول عنوان کرده‌اند که چنین نیست. در درجه نخست، روشنفکران و در درجه دوم روحانیون و پس از آن دو، بازاریان جای می‌گیرند که تجار در کاتاکوری بازار اتفاقاً ضعیف هم عمل کرد. با این اوصاف، تجار کرد در مناطق اشغالی خود بدست روسها، انگلیسی‌ها و حکومت مرکزی پس از تجار روس، یهودی و ارمنی در درجه نازل‌تر فعالیت تجاری قرار گرفته بودند. اقتصاد خودبسنده کردستان با اتکای بر تولید شبانکارگی و روستایی، نیاز چندانی به خارج نداشت ولی در کل فقدان راه‌های تجاری بویژه در مکریان، اقتصاد را متکی به تجارت باریاورد، ولی آن را هم در برابر مناطق دیگر ایران از آن حیث تضعیف ساخته بود. چون در آن دوره، سرمایه‌داری تجاری رایج بود ولی علی‌رغم حضور انگلیس و روسیه، سرمایه‌داری به درون مناطق شرق کردستان نفوذ نکرد و یا بسیار بسیار ضعیف بود. مسلماً قدرت اقتصادی در دست اشراف ایلی و خوانین محلی یا والی منصوب حکومت مرکزی، تمرکز یافته بود. فلذا ساختار ایلی-روستایی در امر تولید، مانع رشد طبقه متوسط شهرنشین شد که تجار کرد هم نتوانستند در میان تجار ایرانی و خارجی سری میان سرها داشته باشند. تجار ضعیف که به نیروی مؤثر اجتماعی-سیاسی مبدل نشدند، پس از خوانین فتودال و رؤسای ایلات در درجه بعدی اهمیت قرار داشتند. منصب **تجارباشی** (به روسی **آگنت**) در مکریان در دست روسیه بود و تجار کرد زیر نفوذ و نظر آنها فعالیت محدود داشتند. همچنین «**آساطور ارمنی**» با هزاران نیرنگ و فساد، مالک قریب ۷۰ روستا در مکریان گردیده بود. «حاجی تقی تبریزی» نیز تجارت کل منطقه را تا پایان جنگ جهانی اول در دست داشت (بویژه انحصار تجارت توتون). تجار کرد تنها در صورت حمایت کنسولی روسیه در عرصه اقتصادی-سیاسی منطقه ظاهر می‌شدند. تجار شهری کرد هم در کنار ایلات و دهقانان از مشروطه فاصله گرفته بودند.

قیام ناکام سمکو شکاک در دوره مشروطه و پس از آن، کردستان را بیشتر محل اشغالگری‌ها و منازعات استعمار انگلیس، روسیه و عثمانی قرارداد. اگر مشروطه‌خواهان تهران صادق می‌بودند

و اتحاد سیاسی کردها تحقق می‌یافت، سمت‌وسوی تحولات جوری دیگر می‌بود. در مکریان و اورمیه جنگ روی داد و همزمان در تهران هم مشروطه‌خواهان سرکوب می‌شدند. برخی به قلم‌فرسایی دست‌زده و کردها را به سنگ‌اندازی در مسیر انقلاب مشروطه متهم می‌کنند، اما واقعیت این است که اگرچه کردها وحدت نداشتند و خوانین حاکم بر شهرها و رؤسای ایلات اختلافات داخلی کردها را تشدید کردند، اما مشروطه هم نسبت به اعطای آزادی و **خودگردانی** به کردها صمیمی نبود و دلیل نضج قیام‌های کردها هم همین عامل بود. زیرا دولت ملی سربرمی‌آورد و کردستان حتی دیگر حق انتخاب والی‌گرد را نداشت. چه بسا دخالت‌های سرمایه‌دارانه روسیه و انگلیس تحولات سیاسی را به ضرر کردها ورق می‌زد. مسلح شدن برخی ایلات گرد مگری بر ضد مشروطه تبریز و همراهی و همدستی خوانین سنج و کرمانشاه با سالارالدوله، دلیل مطلق بر ضدیت کل جامعه گرد بر ضد مشروطه نیست. این مشروطه بود که نتوانست دل جامعه گرد و طبقات بالایی آن را بدست آورد. ای بسا مجلس رسمی شده بود، اما حکومت مرکزی حاضر به کار بروی تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی در کردستان نبود. همین امر خلأی ایجاد کرد که مستبدین طرفدار استبداد قاجار با استفاده از آن، برخی ایلات مسلح گرد را علیه قیام مشروطه در تبریز بکار گرفتند. انجمن ایالتی تبریز و کنسول‌های روسیه، انگلیس و آمریکا هم در این اثنا با درخواست حکومت مرکزی متفقاً علیه کردها موضع خصمانه اتخاذ کردند. اختلافات داخلی میان خوانین و ایلات گرد هم مزید بر بحران، اوضاع کلی را آشفته‌تر ساخت. هژمونی سرمایه‌داری اروپا در آن سال‌ها در صدد بود با اشغال اورمیه و مناطق شمالی آن، یک دولت مستقل برای آشوری‌های مسیحی تشکیل دهد، لذا قیام سمکو شکاک بی‌دلیل نبود و ارتباطی با مشروطیت ضعیف ندارد. تازه، بسیاری اشراف و تجار شهرنشین گرد خواهان استقرار مشروطه بودند تا دستشان در سیاست و اقتصاد باز شود. اشراف، روشنفکران و تجار گرد خواهان گسترش «نهادهای دمکراتیک» در کردستان بودند که در نامه‌های آنها بویژه **علی قاضی**، میرزا ابوالحسن **سیف‌القضات** (در شهر ساوجبلاغ) در تاریخ ۱۳۲۸ ق این مطالبات آشکارا مطرح گشته. سیف‌القضات مدتی مدیر ریاست انجمن ساوجبلاغ بود ولی هیچ مواجبی به او و اعضای انجمن، عدلیه و بلدییه پرداخت نشد. این بی‌توجهی انجمن مشروطه، همه آنها را ناامید کرد. همچنین «حاج احمد ملک‌التجار»، شاخه سقز حزب دمکرات ایران را تأسیس و خود، گام‌هایی مشروطه‌خواهانه برداشتند که آخر سر به ترور وی منجر گردید.

در انتخاب نمایندگان مجلس به کردستان بی‌توجهی شد و سهم مناطق و ایلات بسیار ناچیز در نظر گرفته شد و همه را سرخورده ساخت. چه بسا مناطق اورمیه و مکریان تحت نفوذ عثمانی قرار گرفتند و صحنه رقابت میان روسیه و عثمانی شدند. شروع جنگ جهانی اول مشروطه را در

کردستان از یاد برد و جنبهٔ نفوذ استعماری حکومت مرکزی و هژمونی غرب را تقویت نمود. حضور روسها در طی چند دهه منجر به بروز یک دورهٔ قحطی در کردستان و فروپاشی اقتصادی شد.

در دوران مشروطه، اوضاع اجتماعی سنندج نیز روشنگر بسیاری مسایل است. بخش بزرگ ساکنان شهر، پیشه‌ور بودند و بنا به روایت‌های تاریخی، بیش از ۵۰ نوع شغل از بازرگانی تا مباحثی و ضابطی اشراف وجود داشته. «رضاعلی دیوان‌بیگی»، نماینده اعزامی دولت موقت ملی به سنندج، نوشته که سنندج بشدت دارای نظام طبقاتی بوده و سه طبقه را نام می‌برد: خوانین اشراف‌منش، نوکران و مباشران خوانین و پیشه‌وران و کاسبان. تجار پایگاه معتبری نداشته‌اند و حق جلوس در محضر خوانین را نداشتند. تجار یهودی دست قوی در سنندج داشته‌اند که تجارت منطقه در انحصار آنها بوده.

لازاریف در گزارشی آورده که بیش از ۳۰ درصد از تجار سنندج پیوند محکمی با تجار روسی داشته‌اند. این مسائل نشان می‌دهند که عدم استقلال و رشد سریع اجازه نداده تجار به جرگهٔ طبقهٔ بورژوا درآیند. آنها نتوانستند با صدور کالاهای بومی همچو صنعت قالی‌بافی، در تحکیم پایه‌های اقتصادی و سیاسی، نقش ایفا نمایند. اشرافیت، هم سیاست و هم تنظیم امور اقتصادی را با سرسپردگی به حکومت مرکزی و خارجی‌ها در دست داشتند. شاید اگر تجار حرکتی از خود نشان می‌دادند، سرمایه‌داری زودتر جای نظام فئودالی را می‌گرفت.

در حوزهٔ سیاسی، ثقه‌الملک و محمد مردوخ کردستانی، انجمن «**صداقت**» را در سنندج تأسیس کردند. بازاریان و کسبه نیز انجمنی تحت عنوان «**هیأت کارگران**» را در کنار انجمن‌های **حقیقت**، **اخوت** و **صداقت** برپا نمودند. انجمن صداقت، اشرافی بوده و سایر طبقات اجتماعی حق ورود به آن را نداشتند. اشرافیت سنندج بر سایرین استیلا یافتند و مانع از مدرن‌شدن تنظیمات و فعالیت‌ها گشتند. فئودالیسم و نظم طبقاتی خشن آن اجازه تحولی ریشه‌ای در کردستان نداد و سرمایه‌داری هم در مقام استعمارگر در شرف نفوذ تدریجی بود.

استبداد صغیر (۱۳۲۶ق) بطور کلی بساط مشروطه‌خواهی ضعیف در سنندج و شرق کردستان را برچید و انجمن‌ها تعطیل شدند که بعدها با تلاش مردوخ و امثال او احیا گردیدند و در این سال‌ها ایل **گلباغی** در گروس و مریوان قیام کرد و سالارالدوله قاجار هم به سنندج عزیمت کرد و علیه مشروطه جبهه گرفت. او شرق کردستان را علیه مشروطه مجهز نمود. در این دوره، قحطی ناشی از خشکسالی هم بروز کرد و متعاقباً سالارالدوله شکست خورد، ناکام ماند و جنگ جهانی اول به تلاش‌های قاجاری و مشروطیت پایان داد.

کرماشان نیز جزو مناطقی است که به دلیل یورش صفویه تحت اشغال درآمده و ادیان و

مذاهب زیادی در آن وجود دارند. از اوایل قاجاریه، حکومت محلی کرماشان در دست حکام غیر کُرد قرار گرفته. بزرگترین ایلات آن گوران، کلهر، سنجابی و زنگنه هستند. اشرافیت شهری از سران ایلات در دوران مشروطه (۱۹۰۷م) تشکیل می‌شدند. پس از اشراف ایلی، بازرگانان کرماشان از درجه اعتبار خاصی برخوردار بودند. کرماشان با مناطق سنندج و مکریان تفاوت عمده از حیث رشد بازرگانی داشت. ایجاد راه تجاری با بغداد سبب رونق اقتصادی این منطقه گردیده بود. مراکز تجاری ایران همچو اصفهان، تهران و تبریز و تجار یهودی ایران و بغداد همه راهی کرماشان می‌شدند، ولی بنا به گزارش «مک لین» در سال ۱۹۰۷ م با وجود رشد بازرگانی، اما حدود هشتاد درصد بازرگانی شهر در دست تجار یهودی بوده. عثمانی‌ها هم با انتخاب تجارباشی که نتیجه تعرضات مرزی مداوم بود، نفوذ اقتصادی و بازرگانی خود را گسترش داده بودند، ولی به اندازه انگلیس سلطه برقرار نکردند. تجارت عمده تحت کنترل انگلیسی‌ها مناطق زاگرس جنوبی شرق کردستان را با روابط استعماری رویارو ساخت. طبقه‌ای که در کرماشان بیش از همه با مشروطه همخوان شد، تجار بودند. «حسن و کیل الدوله و آقامحمدطاهر» دو تاجر بزرگ بودند که محمدطاهر روزنامه «حبل‌المتین» کلکته و برخی جراید و کتب را انتشار می‌داد. اقتصاد وابسته شهری در موقعیت تجار وابسته به انگلیس بخوبی قابل تأمل است. شهرنشینی یک امتیاز برای کسب قدرت محسوب می‌گشت و ایلات قدرتمند شهر را مرکز فعالیت خود قرار دادند. ناگفته نماند که شیوه تولید ایلاتی کرماشان بیشتر از سایر مناطق شمالی کردستان بود. قبضه حکومت محلی کرماشان در دست حکومت مرکزی و فقدان اتحاد ایلات، از هرگونه اتحاد فراگیر جهت ایجاد یک حکومت کُردی جلوگیری کرد. شاید ادعا شود که تفکر عشیره‌ای، ارتجاعی است و مانع توسعه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی منطقه گشته‌بوده و با شیوه زیست شهری در تضاد قرار گرفته. در اصل، رشد اقتصادی و معیشتی مدیون عشایر بوده و مشکل ریشه‌ای از خوانین ایلات و حکام محلی آب خورده. حتی وجود ایلات و عشایر همچو مانعی بر سر راه رشد سرمایه‌داری یک امتیاز مثبت فرهنگی محسوب می‌گردد نه ارتجاع. کرماشان در دوره‌ای با نفوذ سالارالدوله علیه مشروطیت جنید و در دوره‌ای دیگر به بزرگ‌ترین حامی مشروطه مبدل گشت. این بی‌ثباتی و دست به دست شدن قدرت بود که این وضعیت بی‌ثبات را موجب گشته بود نه تفکر عشیره‌ای. اتفاقاً **روشنفکران** (همچو سیدعبدالکریم غیرت)، **روحانیون** (همچو آقامحمد مهدی)، **تجار** (همچو حاج‌سیدمحمد طاهر) و سایر **طبقات پائین‌تر** (همچو یارمحمدخان کرمانشاهی) طبقات مُصر در مقابله علیه ارتجاع خوانین و رؤسای عشایر تحت فرمان دولت استبدادی قاجار بودند. تحکم بلامنازع خوانین و حکام سرسپرده، اوضاع اقتصادی و سیاسی کرماشان را تحت سلطه قاجاریه و انگلیس درآورده بود و همه طبقات

شهری و غیرشهری نسبت به این وضعیت ناراضی بودند. حتی وقتی مشروطه در شهر استقرار یافت، خود مردم اقدام به ترور برخی مالکان نمودند. این، خوانین و اشرافیت سرسپرده بودند که مناطق کرماشان را به دست انگلیسی‌ها سپرده و میان قاجاریه مستبد و مشروطه قرا گرفته بودند. همانا اشرافیت ایلی بویژه ایل کلهر، مشروطه را در کرماشان به چالش کشیدند و بی‌ثباتی کردند که با مزیدشدن آن بر غیرصمیمی بودن مشروطه‌خواهان در حق کردها و مسئله کرد، بی‌اعتمادی زیادی به بار آمد. سفیر وقت انگلیس «**سر جورج بارکلی**» از حمله ایل کلهر به رهبری داودخان ابراز وحشت و نگرانی کرده و گفته بود تجارت انگلیس در خطر است. با وجود تأسیس انجمن ایالتی در کرماشان، اما هم حکومت مرکزی و هم مشروطه‌خواهان در عمل به وعده‌های خود درقبال به رسمیت شناختن حقوق سیاسی و اقتصادی کردها جدی و صادق نبودند. داودخان گفته بود: «مالیات ندهید، غارت هم بنمایید، اما حمله به زوار و اموال تجار نیاورید». او ایلات و طبقات شهری از اشراف تا مردم عادی را متحد ساخت. در این دوره، کرماشان با طرز تفکر ایلی محلی اداره می‌شد و مشروطه توان پاسخگویی به آن را نداشت. چون شیوه تولید غالب، شبانکارگی و روستایی بود، شیوه تجارت و پیشه‌وری شهری، کانون ثروت نبود، پس داعیه کانون ثروت بودن شهر کرماشان صحیح نمی‌باشد. در دوره‌ای که ائتلاف ایلات مجدداً به هم خورد، تفرقه مجدداً افزایش یافت و سالارالدوله از این اوضاع بهره‌برداری کرد و کرماشان به کانون ضد مشروطه مبدل گردید. جنگ سالارالدوله با تهران مناطق سندج و کرماشان را دچار قحطی، غارت و ویرانی ساخت. به سبب اینکه سیاست و مدیریت محلی هیچگاه در دست کردها نبود و سران ایلات و اشرافیت کرماشان همیشه سرسپرده دولت مرکزی ایران بودند، خودمدیریتی سیاسی و استقلال اقتصادی تحقق نیافت، اگر نه موقعیت کرماشان بعنوان دروازه تجارت در کنار تولید ایلی و روستایی می‌توانست جایگاه برتری بدان ببخشد.

در انقلاب مشروطه اگرچه دستاوردهایی مدنی حاصل رنج طبقات دخیل در آن بدست آمد و روند مدرنیزاسیون آغاز شد، اما قانون اساسی که به تقلید از بلژیک، مستعمره انگلیس، تدوین گشت. مدل دمکراسی لیبرال حاصل از آن، مجلس اشرافی فاقد انتخابات مستقیم و **دمکراسی رادیکال**، تقلید از ساختار مدیریتی دولت-ملت با قوای مجریه، مقننه و قضائیه به موازات رژیم شاهی مشروطه و فراتر از همه، نفوذ بیش از پیش انگلیس از جنوب تا تهران و روسیه از شمال که نویددهنده زایش سرمایه‌داری صنعتی بود و استعمار سیاسی و فرهنگی که جای استعمار تجاری را بر محوریت نفت، انرژی و تصاحب بازار گرفت، همه و همه کل ایران حتی شرق کردستان را در مغاک سرمایه‌داری فروبرد. شهرنشینی به کانون سیاست‌ها و اقتصاد استعماری شدیداً طبقاتی مبدل گردید و به دلیل ضربه‌زدن به حیات شبانکارگی و

روستایی، کردستان بیشتر تحت سلطه استثماری قرار گرفت که ضربه بزرگ در دوران جنگ جهانی اول وارد شد. در سال‌های جنگ بویژه در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ م بهترین موقعیت برای کسب استقلال کردها پیش آمد، زیرا دولت مرکزی ضعیف بود و منطقه، درگیر و مشغول جنگ. برآمدن رضاخان و پهلوی، در واقع به معنای ازدست‌رفتن فرصت برای کردها، تثبیت ساختار سرمایه‌داری در قالب دولت ملی پهلوی، اوج سرکوب عشایر و اسکان اجباری آنها و تابع قانون‌ساختن ستم ملی علیه کردها بود که هم سیاست، هم اقتصاد و هم مدیریت کردستان را بشدت مرکزی ساخت و جامعه مدنی کرد با این ورود خصمانه‌تر سرمایه‌داری خارجی و رشد سیاسی اقتصادی سرمایه‌داری ایرانی بیشتر منزوی و سرکوب شد و تنها رؤسای ایلات و خوانین فاقد قدرت مستقل برای نوکری کردن باقی ماندند.

در سال‌های سلطه استبدادی دولت ملی رضاخان، سرمایه‌داری صنعتی در بستر شهری شدن فاقد تکیه‌گاه فرهنگی خودی در مسیر اوج‌گیری بود، اما برعکس آن، در کردستان سیاست دولت، ممانعت از مدرنیزاسیون صنعتی و رشد کارخانجات بود که به سلطه سیاسی کمک می‌کرد. در آن سو، شهرنشینی در شرق کردستان رشد ضعیف داشت و به موازات آن، ایلات سرکوب و فروپاشیده شده و دولت مرکزی هیچ خدماتی اقتصادی به بخش روستایی ارائه نمی‌داد، لذا پدیده نوظهور مهاجرت کردها از ایلات و روستاها به شهرهای بزرگ ایران به مثابه اعضای طبقات دون پایه حاشیه شهری، مخاطره‌آمیز شد. همچنین بسیاری تجار متوسط و سران ایلات، ثروت‌های خود را در مراکز شهرهای تهران همچو سرمایه اصلی در کارخانه‌های مدرن که جای کارگاه‌های سنتی شهری را گرفته بودند، منتقل و سرمایه‌گذاری کردند. بهانه آنها فقدان امنیت در مناطق کردستان بود و این روند در قرن بیست و یکم همچنان تداوم دارد. در دوره قاجاریه، استبداد مرکزی تنها حکام محلی غیرکرد (استاندار) اورمیه، مکریان، سنندج، کرمان، ایلام و لرستان را منصوب می‌کرد، اما دولت ملی پهلوی که ساختار سیاسی سرمایه‌داری نوپدید در ایران بود، تمامی برنامه‌های اقتصادی و فرهنگی را نیز با توسل به زور و خودکامگی تحمیل می‌کرد. مالکان بزرگ کرد و سران ایلات با سرسپردگی بی‌چون و چرا، نظارت و کنترل سیاسی-اقتصادی دولت ملی بر اقصانقاط شرق کردستان را برای پهلوی ممکن و تسهیل ساختند. ایلات باقی‌مانده که تنها قریب دو درصد از تولید کل کردستان را در دست داشتند همراه با روستائیان که شیوه تولید آن از حدود ۷۰ درصد به زیر پنجاه درصد سقوط کرده بود، در برابر استثمار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مقاومت می‌کردند.

تمامی عوامل فوق‌الذکر که اساساً محرومیت زورمدارانه در همه حوزه‌ها و بخش‌ها بود، اجازه نداد سرمایه‌داری صنعتی در کردستان همانند ایران رشد کند. آنچه در اقتصاد و سیاست

تحول می‌یافت، در واقع جزئی و از طریق حاکمیت بروکراتیک و اداری دولتی بود که آن هم برای برقراری سلطه، ضروری می‌نمود. فقدان کارخانجات صنعتی بزرگ، مکانیزه شدن نسبی کشاورزی و عدم ارائه خدمات توسعه شهری و احداث نکردن راه‌های عمرانی و ارتباطی، ساختار حیات و تولید در گُردستان را در حد وسط میان فئودالیسم و سرمایه‌داری معلق گذاشت، لذا طبقه خرد بورژوازی بجای بورژوازی بزرگ شکل گرفتند. با گذار ایران از سرمایه‌داری جنینی به سرمایه‌داری نیمه‌صنعتی - البته همچنان سرمایه‌داری تجاری و واردات محور سرآمد بود- صنایع در گُردستان رشد داده‌نشد، ولی سرمایه‌داران، تجار و شرکت‌های ایرانی و خارجی استخراج معادن و منابع زیرزمینی را همراه با تجارت‌های عمده به انحصار کامل خود درآوردند. تا دوران انقلاب سفید و اصلاحات ارضی دهه‌های پایانی پهلوی، بحث از شکل‌گیری ساختار اقتصادی سرمایه‌داری در گُردستان بسیار دشوار است و ای‌بسا، در تضاد با آن، روابط و منش‌های شهری از حیث فرهنگی و ذهنیتی با یورش ذهنیت سرمایه‌داری لیبرال تحدید شد و سلطه سیاسی پهلوی، آمر اصلی این تحولات زورمدارانه بود. بنابراین، نفوذ سرمایه‌داری از مجاری سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک زودتر از فرم اقتصادی و مالی وارد شرق گُردستان شد. وقتی انقلاب سفید و اصلاحات ارضی، نوع مالکیت خصوصی و لیبرال را رایج ساخت، اگر چه آن اقدام، در ظاهر مدرن و در راستای احقاق حقوق شهروندان تلقی می‌شد، اما اساساً استعمار فکری و مادی سرمایه‌داری را توأمان در مناطق گُردی توسعه داد در حالی که خبری از توسعه و رشد اقتصاد و شکوفایی و رفاه نبود. تولید، بودجه و بازار دیگر از چنگ ایلات و روستائیان خارج گردانده و تحت سلطه کامل دولت ملی شدیداً متمرکز، بود. این ساختار نوین، بدتر از دوره فئودالیسم بود. جنگ جهانی دوم و متعاقب آن، پیدایش جمهوری گُردستان به رهبری «قاضی محمد»، در اصل تلاشی دمکراتیک برای شوریدن برضد وضعیت استعماری دهها ساله‌ای بود که از مشروطه تا آن زمان، سرمایه‌داری با فضاقت تمام به میان آورده بود. تلاش‌های جمهوری برای برون‌رفت از بن‌بست فرهنگی، سیاسی و اقتصادی‌ای بود که در آن، ملت گُرد میان فئودالیسم و سرمایه‌داری منجمد شده بود. وقتی ماشین‌آلات صنعتی در حوزه کشاورزی و دیگر حوزه‌های تولید پدیدار شد، بر مقوله کار و روابط و ساختار اجتماعی آن تأثیر نهاد. در گُردستان، هرچند کشاورزی عمده صنعتی ابتدا مانند ایران رایج نگشت، اما زمینداران فئودال با پیدایش آن ماشین‌آلات، قوانین خود در ارتباط با رعیت را تغییر دادند ولی مناسبات همچنان استثماری بود و با رشد روزافزون آن، قشری بیکار از دهقانان کارگر شکل گرفت که دیگر مجبور به بیگاری برای یک ارباب نبود، اما بدتر از آن، بیگاری مدرن، آه از نهادش برمی‌آورد. کارگر اجیر کارمزد در این ستم سرمایه‌داری در مقابل سودهای کلان حاصل صنعتی شدن، کاری از دستش

بر نمی‌آمد.

بدنبال اصلاحات ارضی در کردستان، سرمایه‌داری می‌رفت با رشد تکنولوژی و تغییر روابط و مناسبات اجتماعی، اوضاع را تغییر دهد. شاید نظام ارباب- رعیتی فئودالی برچیده شد، اما همچنان صنایع بزرگ در کردستان در پی سیاست‌های محروم‌سازی پهلوی تأسیس نگشت، لذا «زمینداران بزرگ، متوسط، خرده‌مالکان و روستائیان فاقد زمین» همچنان اقشار متنوع سیستم جدید بودند. قبل از آن، قریب ۶۴ درصد زمین‌های کشاورزی متعلق به زمینداران بزرگ بود که در کل ۳ درصد جمعیت جامعه کُردی را تشکیل می‌دادند. مالکان متوسط ۱۴ درصد زمین‌ها را صاحب بودند ولی ۶ درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند. خرده‌مالکان ۶ درصد زمین‌ها را در تملک داشتند و یک‌ونیم درصد جمعیت را شکل می‌دادند. دهقانان متوسط ۲ درصد زمین‌ها را در تملک داشته و ۳ درصد جمعیت بودند. دهقانان فاقد زمین و کارگران کشاورزی ۸۲ درصد جمعیت را تشکیل می‌داند، اما هیچ زمینی در تملک نداشتند. (قاسلو - کُرد و کردستان). همچنین دامداران بزرگ، متوسط و خرده‌پا در کل، ۱۵ درصد جمعیت را تشکیل می‌داند، ولی ۶۰ درصد دامها متعلق به دامداران بزرگ بود که تنها ۱ درصد از جمعیت کل بودند. در پی سربرآوردن قشر سرمایه‌دار در کلان‌شهرهای ایران، بسیاری از آنها بعنوان نماینده دولت همراه با دولت محصولات کشاورزی بویژه «گندم، چغندر و توتون» را از مناطق مختلف کردستان خریداری می‌کردند و بصورت غیرمستقیم با تصاحب «ارزش افزوده»، کُردها را استثمار می‌کردند. سرمایه‌داران ایرانی و دولت، سیستم نزول‌خواری را در کردستان پیروی کردند. بازرگانان کُرد نیز از طریق «سَلَم» محصولات کشاورزان را خریداری می‌کردند که به زیان روستائیان بود و موجب فقر و فلاکت می‌شد. درآمد سالانه زارعان و دهقانان فاقد زمین کمتر از نیازهای معیشتی آنها بود. در سال‌های ۱۹۵۰ م زارع تنها ۲۶ دلار و کارگر کشاورزی و دامداران نیز ۱۵ دلار در سال درآمد سرانه عایدشان می‌شده که از خط فقر بسیار پائین‌تر بوده. به دلیل عدم رشد کشاورزی مکانیزه، میزان بهره‌وری هر هکتار از زمین زراعی در شرق کردستان در پائین‌ترین سطح دنیا قرار داشت. این درحالی بود که محصولات زراعی و دامی دیگر با هدف رفع نیاز نه که با هدف کسب سود و پول تولید می‌شد. فلذا محصول پولی که شاخصه‌ای سرمایه‌دارانه است از اوایل قاجاریه در کردستان رایج شد ولی مکانیزه و مدرن‌شدن کشاورزی در اواسط دوره پهلوی صورت گرفت.

اجاره‌دار روستایی که امکانات کافی برای کشت و زرع داشت، تا وقتی که تکنولوژی‌های نوین چون تراکتور و ماشین‌آلات کشاورزی وجود نداشت، نیاز مالک به او ناگزیر بود اما به مجرد استفاده از ماشین‌آلات، مالک، زمین‌ها را از اجاره‌دار بازپس گرفته و خود کشت می‌کرد.

این امر در اواخر دوران فتودالیسم که سرمایه‌داری در ایران و کردستان هم به نسبتی خاص رایج شد، موجب بیکارشدن اجاره‌دار و کارگر روستایی و در نتیجه مهاجرت آنها به شهرها شد. علت بزرگترشدن شهرها و پیشی گرفتن آن از روستا در امر تولید صنعتی و اشتغال، در کنار رشد سرمایه‌داری و صنایع، همین عامل هم بود. چه‌بسا در کردستان، مالک زمین یک باب خانه مسکونی را نیز به دهقان واگذار می‌کرد که با بازپس گرفتن زمین، دهقان، خانه را نیز از دست می‌داد.

اگر شرق کردستان طی بیش از ۱۵۰ سال ستم ملی ناشی از نفوذ سرمایه‌داری توانسته پایداربماند، آن، به دلیل داشتن منابع آبی، شرایط کوهستانی زاگرس و فرهنگ قوی زراعت روستایی بوده. کردستان برعکس کشاورزی در سطح ایران و به نسبت درصدهای جهانی، در وضع بسیار خوب تولیدات دامی بوده و هست. حکومت پهلوی و جمهوری ولایی تا اواسط آن از دانش‌بنیان شدن کشاورزی و دامپروری در شرق کردستان طی سیاست‌های عامدانه ممانعت بعمل آوردند. فقدان دانش، کمبود ابزارآلات تولید و عدم توجه دولت مرکزی پهلوی، توسعه زراعت در دوره پیدایش سرمایه‌داری در کردستان را به عقب انداخت. این سیاست‌های نظام پهلوی و ستم مالکان محلی، موجب گرایش و جذب روستائیان بسیاری مناطق شرق کردستان به حزب توده شد. مبارزه اقشار شبانکاره و زارع روستایی گرد از جنگ جهانی دوم به بعد علیه هم فتودالیسم و هم فشارهای نوپدید امپریالیسم و استعمار سرمایه‌دارانه بود. در زمستان سال ۱۹۵۲م قیام روستائیان در بوکان دولت را به حمایت از منافع فتودال‌ها وارد عمل نمود. فشارها شاه ایران را به فکر انجام اصلاحات ارضی انداخت پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اما روستائیان که سرمایه‌ای برای کشت زمین‌هایشان نداشتند، ناچاراً آن را به مالکان بزرگ فروختند و مجدداً نظام فتودالی پا گرفت. اصلاحات ارضی در هر دوره به نفع ملاکان بزرگ تنظیم گشت و روابط فتودالی را از میان برداشت. زمین‌های شاه، دولت و مالکان بزرگ در سراسر ایران و کردستان به فروش می‌رسید اما هر بار حقه‌ای قانونی در آن بکار می‌رفت. در ابتدا تنها تعداد انگشت‌شماری روستا در کردستان به قانون اصلاحات ارضی گردن نهاندند.

در سال ۱۹۵۹م ۵۱۸ کارگاه سنتی و تعدادی انگشت‌شمار کارخانه متوسط در سراسر شرق کردستان وجود داشته که مجموع سرمایه آنها قریب سه‌ونیم درصد کل سرمایه‌های بخش صنایع ایران را تشکیل داده بود و تنها دو درصد جمعیت گرد در آن کارگاه‌ها مشغول کار بودند. تنها صنعت جدید، نفت کرماشان و بعدها نساجی‌های متوسط در مراکز اورمیه، سنندج، کرماشان، ایلام و لرستانات بود. نفت کرماشان در تصاحب شرکت‌های انگلیسی و ایرانی بود و درآمدهای آن صرف مناطق گردنشین نمی‌شد. کارگاه‌های سنتی تولید قند و شکر، پنبه، خشکبار، فرش

و آجرپزی را نمی‌توان در کاتاکوری صنایع سرمایه‌داری به حساب آورد. تک‌محصولی شدن اقتصاد و اتکای بر فروش نفت که بزرگترین حوزه تأمین بودجه کل ایران شد (بیش از ۷۰ درصد) دولت پهلوی و سپس جمهوری ولایی را رانتهیر ساخت و هیچ نفعی برای گُردستان که همواره نگاه به آن، سیاسی و امنیتی بوده، دربر نداشته. صنایع، خارج از تملک دولت و سرمایه‌های آن، رشد نکرد تا عامه خلق از آن منتفع نگردند. سرمایه‌های خصوصی هم هیچگاه عادات فنودال‌های بزرگ پیشین را ترک نگفتند و در بطن سرمایه‌داری ایرانی بر ضد جامعه مدنی به فعالیت اقتصادی پرداختند. تازه، سرمایه‌های خصوصی به بهانه فقدان امنیت به تهران منتقل می‌شدند و سرمایه دولتی هم تابع استراتژی محروم‌سازی کردها و قانون مهار سیاسی- نظامی جهت جلوگیری از نضج حرکت‌های آزادیخواه و رهایی‌بخش ملی گرد بود.

بورژوازی محلی متکی به صنایع تولیدی بزرگ در گُردستان دوره پهلوی شکل نگرفت، ولی بورژوازی تجاری پیشه زودتر سربرآورد البته در طول **بورژوازی ایرانی** و متکی به آن نه در عرض و مستقل از آن. شکل‌نگرفتن نیرومندان «اقتصاد بازار» مبتنی بر بازار گسترده در شرق گُردستان هم منتج از مقوله عدم‌پیدایش بورژوازی محلی مستقل از دولت مرکزی بوده. درآمد سرانه بسیار پائین و فقدان صنایع بزرگ، در نتیجه نبود اشتغال، رشد نیروهای مولد مستقل در گُردستان را بشدت کندساخته. در دوره پهلوی که درآمد سرانه اکثراً به مقوله نفت گره زده شد، انحصار نفت در دست کارتل‌های انحصارگر اروپایی و آمریکایی بود. درآمد سرانه سالانه معیار اصلی میزان رشد و شکوفایی اقتصادی می‌باشد. درآمد سرانه به نوع مالکیت‌ها و شکل ثروت‌ها و آنها نیز به نوع ایدئولوژی حاکم بازمی‌گردد. ایدئولوژی سرمایه‌داری لیبرالیستی، مالکیت لیبرالی شدیداً طبقاتی، دولت و شهرمحور و لذا درآمدهای سرانه منطبق با ده دهک متفاوت در جامعه را می‌نمایاند. هکذا درآمد سرانه خصوصی با درآمد سرانه در نظام اشتراکی بدون طبقه تفاوت فاحش دارد. چون گُردستان یک سرزمین مبتنی بر کشاورزی باقی ماند، نه صنعتی، خصوصیت‌های سنتی تولید را حفظ کرد، اما از جوانب مثبت صنعتی کردن تولید هم محروم ماند. صنایع بزرگ سود کلان را در پی دارند، اما کشاورزی هیچگاه آن حد از ارزش افزوده و سود را بدست نمی‌دهد، به همین دلیل سرمایه‌دارانه نمی‌شود مگر در روابط اجتماعی تقسیم ثروت که آن به تولید نه بلکه به مقوله نوع مالکیت ربط دارد. گُردستان به کشاورزی که نمی‌تواند به سود کلان دست یابد متکی گشت و نوع مالکیت در کشاورزی خصوصی گردید که محروم از پشتوانه بودجه‌ای پهلوی و جمهوری ولایی شد و این، ضربه بزرگ‌تری به بهره‌وری در آن حوزه زد. فقدان توسعه صنعتی، آن هم از نوع اکولوژیک، بازار و حوزه نیازمندیها و خدمات شرق گُردستان را به خارج و ایران وابسته ساخت که انحصار واردات، تعیین قیمت‌ها و کنترل

بر بازار هم در دست آنها بوده و هست. این وضع در هر دو دوره پهلوی و جمهوری ولایی که سرمایه‌داری ایرانی رشد کرده، به یک منوال بوده. بورژوازی ملی ایرانی با تکیه بر سلطه دولت و با برخورد امنیتی - نظامی با ملت کرد، بر تمامی حوزه‌های تولید و مصرف استیلا دارد. بورژوازی بزرگ ایرانی با حکام و عوامل فئودال سرسپرده کرد در شرق کردستان در دوره پهلوی همدست شده و نفوذ خود بر جامعه و تمامی طبقات متوسط و فقیر را برقرار کردند. طی چند دهه حتی در دوران جمهوری ولایی هم، بورژواهای ایرانی با فئودال‌ها متحد بودند، چون بورژوازی از بطن فئودالیسم برآمده و تغییر چهره داده بود. حیات و ممات هر دو منوط به تداوم «مالکیت خصوصی» است و هر نوع جنبش اجتماعی برای احیای مالکیت اشتراکی که به‌زعم آنها برایشان سم است، سرکوب کردند. بورژوازی بزرگ سعی می‌کند با افراطی کردن مالکیت خصوصی، ثروت‌ها را با تقسیم زمین، کارگاه و کارخانه، تجزیه و کوچک سازد تا راحت‌تر بر آنها سلطه اقتصادی و مالی برقرار نماید. این درحالی است که بورژوازی متوسط و کم‌تعداد کرد تحت سلطه روابط و قوانین سیاسی بورژوازی ایرانی همیشه در قواره‌های مینی‌میزه باقی مانده. یکی از ترفندهای بورژوازی ایرانی برای انجام اصلاحات ارضی نیز همین بود. بورژوازی بزرگ و چه‌بسا سیاسی ایرانی همیشه انحصارات صنایع متوسط، معادن و منابع آبی (سدسازی) را در شرق کردستان در دست گرفته که به لحاظ تولید انبوه و سود کلان، چند برابر حوزه کشاورزی است.

فصل ۵

دورهٔ جمهوری ولایی و ملت‌گرد

رژیم جمهوری ولایی با هدایت از سوی خمینی انقلاب خلقی ۱۳۵۷ ش را مصادره نمود. با هزار تبلیغ، داعیه ضدیت با سرمایه‌داری و مرحلهٔ امپریالیسم داشتند. پس از گذشت چهار دهه عیان شد که از همان اوان علیه آمریکا و اروپا خصومت داشته نه سرمایه‌داری، و امپریالیسم خمینی، توسعه‌طلبی آنها در ضدیت با مدل سرمایه‌داری هژمونی ایرانی را نمی‌پذیرفت که این امر در شعار «نه شرقی، نه غربی» کاملاً نهفته بود. آنچه می‌بایست امپریالیسم برای نظام سرمایه‌داری جهانی تکمیل می‌کرد را خمینی و رژیم او به سرمنزل مقصود رساندند. بعبارت دیگر جریان مداوم و پویای رشد سرمایه‌داری در ایران نه تنها متوقف‌نگشت، بلکه سرعت بحرانی هم یافت. پس بجای پندار موهوم ضد سرمایه‌داری بودن ایران، یک انحراف ذهنی برای همگان است. هر آنچه می‌بایست سرمایه‌داری غرب در هیأت استعمارگر جهانی بر ضد ملت‌گرد در ایران انجام‌دهد، رژیم ولایی به مراتب شدیدتر انجام‌داد. استثمار، استعمار و نسل‌کشی فرهنگی امروزه از جانب هژمونی جهانی سرمایه‌داری و نظام منحط ایران بصورت مساوی بر ضد ملت‌گرد در شرف وقوع مستمر و تدریجی است.

۱- سرمایه‌داری ولایت‌مطلقهٔ آنتی‌گرد

پس از انقلاب، هژمونی سرمایه‌داری ایرانی بجای هژمونی جهانی نشست، ولی همچنان بصورت غیرمستقیم و متأثر از اقدامات سیاسی، اقتصادی و تهاجمات فرهنگی بعلاوهٔ ماهیت کاملاً سرمایه‌دارانهٔ خود در رژیم، تحت سلطهٔ سرمایه‌داری جهانی قرار دارد. داده‌هایی مبتنی بر سرمایه‌داری بودن ایران منتها با یک مدل خاص که خود را قدرتی مجزا در برابر آمریکا، اسرائیل

و اروپا می‌داند، همچو روز روشن عیان است. امروزه هر واقعه فرهنگی سرمایه‌دارانه و لیبرالیستی در آمریکا - اروپا رخ دهد، فردای آن در تهران بازتاب عملی می‌یابد و در این سیروورت نحس، مراکز فرهنگی و ذهنیتی گُردستان هم در آن واحد تحت تأثیر امواج مخرب آن قرار می‌گیرند. اثبات این مدعا، همگون‌شدن‌های مد و مدل‌گرایی از موسیقی تا لباس، ثروت، رفتار و عادات و تقلید است. درست است که در برخی جزئیات و حوزه‌هایی از اعتقادات و باورهای دینی همچنان منحصربه‌فرد بودن خود را حفظ نموده، اما خون تازه لیبرالیسم و نئولیبرالیسم، دولت‌گرایی، قدرت‌پرستی و نسل‌کشی‌ها بصورت مشابه در رگ‌های ایران و آمریکا جریان دارد و بسوی عصبیت بیشتر سرمایه‌دارانه شتک می‌زند. کیست که انکار کند نحسیت نسل‌کشی، فقر، بیکاری، تروریسم دولتی، لیبرالیسم تجزیه‌گر، نابودی محیط‌زیست و بردگی طبقات جامعه بر محوریت قدرت انحصارگر در ایران وجود ندارد؟! امواج فاشیسم و شوونیسم تمدنی ایرانی تداوم امواج دامنه‌دار فاشیسم و شوونیسم فارس‌گرایی ایرانی دوره پهلوی است که بزرگ‌موج شیعه‌پرستی را در خود ادغام نمود و در یکایک شریان‌های جمهوری ولایی مستمر گشته و همچنان به پیش می‌خروشد و ویران می‌سازد.

در سطور پیشین، ویژگی‌های عمده سرمایه‌داری ایرانی را بر شمردیم و اثبات کردیم که فرهنگ تجارت اسلامی دوره قرون وسطی سنگ‌بنای سرمایه‌داری تجاری سده شانزدهم اروپا شد و آخرین مرحله امپریالیستی خود را در ایران سده بیست و یکم طی می‌کند. گفتیم که مفاهیم لیبرالیسم، دولت‌گرایی، طبقه‌گرایی، صنعت‌گرایی ضدصنعت اکولوژیک، سودمحوری کلان، غارت ارزش‌افزوده و مالکیت خصوصی همه و همه در ذات جمهوری ولایی نهادینه‌تر گشته است. روحانیت از دوره صفوی تا مشروطیت یک دوره و از مشروطیت تا ثبات قدرت جمهوری ولایت‌فقیه در قالب دوره دوم، در جهت انطباق قوانین اقتصادی و معیشتی اسلام با نظام قدرت و سرمایه‌داری، می‌کوشد. احکام شریعت در راستای آن هموار گردانده شده. رژیم ولایی به این تحولات کیفیتی در حیطه شکل‌دهی ذهنیت روز جامعه برای سلطه بر ملت‌کرد و تداوم سیاست نسل‌کشی فرهنگی بسیار نیاز دارد. اگر غالباً بر نسل‌کشی فیزیکی همچو ترکیه تکیه می‌کرد، به این شگردها نیازی نداشت. قوانین معیشت و اقتصاد‌گردها را با توسل به فتوا، قوانین موضوعه و قوانین شریعت که به احکام اولیه تصرف‌ناپذیر و ثانویه متغییر تقسیم می‌گردد، تعیین می‌نمایند. برای این هدف درازمدت، به یک نهاد بسیار قوی نیازمندند: نظام دولت مرکزی. این موهبت را رضاخان با تمام قدرت و وحشیانه برای خمینی به ارمغان آورد و به ارث گذاشت؛ قوی‌ترین و بی‌رحم‌ترین نهاد هزاران ساله سرمایه‌داری. این نهاد به یک فرمانده بی‌شقاوت نیاز دارد: فرمانده پول، و آن نیز به یک رهیافت بی‌بدیل برای پیروزی استراتژی تاریخی محتاج است: مالکیت

خصوصی؛ اما مالکیت خصوصی به یک ایدئولوژی بکر که تاریخ هرگز به خود ندیده، نیاز مبرم دارد: لیبرالیسم. لیبرالیسم ایرانی نیز در دهه ۲۱ - ۲۰۲۰ میلادی وارد فاز نئولیبرالیسم که سلطه بی‌چون و چرای مالی است، شده. این، احراز هویت و خصلت کامل سرمایه‌داری تکوینی برای مقابله با رقیب آمریکا در همان جهان متلاطم می‌باشد. آخر سر، یا با رویارویی پرمخاطره نظامی و یا تسلیم شدن یکی به دیگری غائله رقابت هژمونی را ختم خواهند کرد. شاید این روند شنیع بر حیات ملت کرد تأثیر بسزادارد، اما تعیین‌کننده همه‌چیز و تنها راه نیست. کردها با انتخاب **راه سوم** (خط‌سوم) متوجه موجودیت متفاوت هستی بشری خود در این جهان ملتهب و مواج شده‌اند. طی ۱۵۰ سال گذشته رژیم اقتصاد سرمایه‌دارانه ایران نهادینه شده و سودآوری نهادهای آن در عرصه‌های تولیدی، تجاری و مالی روند انباشت سرمایه به نفع اشرافیت پهلوی و جمهوری ولایی را میسر ساخته. سرمایه در ایران وابسته به امتیازهای صاحبان قدرت در رژیم و نظام ولایی است. بنابراین، نظام الیگارشی سیاسی، قدرت اقتصادی را در دست دارد و سپاه پاسداران و اصولگرایان مرکز اصلی آن هستند. تورم مداوم سبب شده تا بخش روزافزون درآمد و ثروت ایران به تصاحب اشرافیت اقتصادی نوپا درآید. از سال ۱۳۸۰ این اشرافیت سرمایه‌دار از مرحله انباشت اولیه سرمایه به مرحله انباشت گسترده گذار کردند و گروه‌های انحصاری نوین و وسیع‌تری بر پایه مبانی فکری نئولیبرالیسم سازمان دادند. حتی بانک‌های خصوصی سربرآوردند.

۲- ویژگی‌های سرمایه‌داری جمهوری ولایی

۱- در اواسط قرن نوزدهم با نفوذ انگلیس و کمپانی هند شرقی آن کشور، سرمایه‌داری در ایران نفوذ کرد و تا تصدی قدرت بدست رضاخان، دوره سرمایه‌داری جنینی طی شده و از پهلوی تا به امروز بر ایران غالب گشته.

۲- سرمایه‌داری در ایران از همان اوان تا به امروز بصورت شیوه غالب تجاری و تجارت‌پیشگی بوده نه صنعتی و رشد تولید صنعتی کامل.

۳- دوره اوج آن از زمان رفسنجانی با پذیرش شکل نئولیبرالی، به واقعیت پیوست.

۴- سرمایه‌داری ایرانی از اتکای بر لیبرالیسم و فردپرستی مستثنی نیست و با تمجید از لیبرالیسم مذهبی مبتنی بر احکام تجارت اسلامی، اشکال سیاسی و مالی آن تحقق یافته. از دوره پهلوی بعنوان یک مرحله و در دوره جمهوری ولایی همچو مرحله دوم، ایران به جراحی و تعدیل ساختار اقتصادی خود مطابق با ساختار جهانی موجود، پرداخت و ارزش‌های لیبرالیسم غربی بر مسایل ارزشی، عقیدتی، معرفتی و انسانی در ایران امروز حاکم گشته.

۵- سرمایه‌داری ایرانی از ناحیه استفاده از سرمایه‌های مردم که در اسلام آن را بیت‌المال

می‌نامند به وجود آمد.

۶- تنها ارزش ثابت، ارزش فردی و منافع آن است و دولت منافع را به جیب آنها می‌ریزد و تابع خود می‌سازد.

۷- سرمایه‌داری همیشه رانتی مبتنی بر رانت تولید است و در ایران رانت نفت، دولت و فرد سرمایه‌دار را تغذیه می‌کند و سرمایه‌داری را تولیدی نه بلکه تجاری گردانده. بودجه بر نفت استوار می‌باشد. نفت، قسمت عمده تولید ناخالص داخلی را تشکیل می‌دهد و این یک فاجعه در ساختار اقتصاد است. قدرت مالی حاصل از پول نفت، قدرت سیاسی را برای دولت و نظام ایران به ارمغان آورده.

۸- واماندگی اقتصادی ایران در مقابل سرمایه‌داری جهانی بخاطر اتکای بر شیوه تجاری آن، همچنان فاجعه‌بار جلوه می‌کند.

۹- نوع ایرانی نیز بر طبقه متوسط متکی است و آن نیز برده، حمال و ناقل و ویروس سرمایه‌داری جهانی می‌باشد. کلان‌شهر، مکان آن طبقه قرارداد شده و حیات شبانکارگی و روستایی نابود گشته. ضریب سنجش عدالت اجتماعی را فریه‌شدن آن طبقه معین می‌کند.

۱۰- تکنوکرات‌ها و سرمایه‌داران محور نظام قدرت سیاسی و مالی ایران شده‌اند.

۱۱- سرمایه‌داری ایرانی که از حیث نظم جهانی مالی به سرمایه‌داری غربی وابسته است، در صدد است از منظر سیاسی نیز با آن رابطه برقرار نماید تا خونی تازه در رگهایش بخروشد و پس از چهار دهه از انقلاب، سرمایه‌های خارجی در ایران نفوذ کنند و حتی ثروت را عاید خارج گردانند که این، آرزوی سرمایه‌داری آمریکایی نیز هست. این مسئولیت امروز، به نئولیبرال‌های ایرانی سپرده شده و بشدت برای آن تبلیغ می‌شود. راه آن، تعدیل ساختار قدرت نظام جمهوری اسلامی است.

۱۲- سرمایه‌داری ایرانی از دوران پهلوی تا به امروز بیش از ۷ دهه است برنامه‌های توسعه را اجرایی می‌کند ولی چون همچنان تجاری باقی‌مانده، استانداردهای جهانی حاصل نکرده و نئولیبرالیسم ایرانی با مرکزیت تهران، اصفهان و تا حدی تبریز بدنبال آن اهداف می‌باشد.

۱۳- بجای بخش خصوصی نئولیبرالی، دولت زمام امور اقتصادی و مالی را در دست گرفته که اساساً بیش از ۸۰ درصد کل اقتصاد را در چنگک دارد.

۱۴- در ایران هم سازمان اقتصادی سرمایه‌داری چنان است که در آن اکثریت اموال، دارایی‌ها و ابزار تولید (زمین، سرمایه و کار) بطور خصوصی مورد تملک واقع شده و بازار منبع درآمد محسوب می‌شود.

۱۵- تحقق سرمایه‌داری خالص امری غیرممکن است و در سطح جهان علی‌رغم پیدایش

مرحله فریبکارانه نئولیبرالیسم، رهایی مطلق از دولت ممکن نگشت و در ایران نیز چنین است.

۱۶- حجم سهم «بودجه» دولت از ظرفیت تولید ناخالص داخلی (GDP) در ایران بیشتر است و مالکیت دولتی وزنه سنگین را تشکیل می‌دهد.

۱۷- در ایران، عدم رشد سرمایه‌داری کامل صنعتی را به سه جنبه صنعتی شدن تولید، رهایی از تجارت پیشگی و فقدان مردم‌سالاری (منظورشان نوع لیبرالی آن است) می‌دانند. حتی وجود ماهیت غیرشهری را عامل دیگر برشمردند، اما امروزه کلان‌شهری هم رشد سرطانی کرده ولی بازهم سرمایه‌داری صنعتی در ایران شکل نگرفته. نفت هم از تولید صنعتی جلوگیری کرده و کفه تجارت را رشد داده. در واقع عامل اصلی، دستگاه قدرت مافیایی است که منفعت را نه در تولید پرهزینه، بلکه در تجارت و واردات کم‌هزینه ولی سودآور می‌بیند.

۱۸- دولت اساساً ضد و نافی مردم‌سالاری و دمکراسی است در حالی که اقتصاد تنها می‌تواند با تکیه بر ارکان دمکراسی به وجود آید ولی با اتکای بر پدیده دولت، ضد اقتصاد می‌گردد.

۱۹- تمامی ادیان با «نرخ بهره» حاصل از پول (درآمدپول از پول) مخالفند و آن را حرام می‌دانند، اما رژیم جمهوری ولایی ایران آن را با وضع احکام ثانویه شرعی حلال اعلام کرده و اقتصاد سیاسی خاص خود را پدیدار ساخته.

۲۰- استعمار اقتصادی، جنگ‌های امپریالیستی، استعمارگرانه و ضدانقلابی، سرکوب کارگران، اتحادیه‌های صنفی مدنی و نسل‌کشی ملل از ویژگی‌های نظام سرمایه‌داری ایرانی و جهانی است.

۲۱- بازار، دانشگاه و کارخانه دست به دست هم داده و با نضج اقتصاد سیاسی، گروه‌های ولایت فقیه از جمله سپاه پاسداران سرآمد فعالیت‌های تولیدی و خدماتی شده‌اند.

۲۲- دلال‌ها مآلاً قیمت‌ها و روابط را در بازار تعیین می‌کنند و مافیای سپاه در رأس دلالان قرار دارد.

۲۳- از اواسط قرن ۱۹ الی ظهور پهلوی سرمایه‌داری جنینی و تجاری، از دوره رضاخان تا ۱۳۶۰ سرمایه‌داری صنعتی محدود و تجارت پیشه، از ۱۳۶۰ به بعد سرمایه‌داری بصورت ترکیب نوع دولتی با نئولیبرالی ادامه می‌یابد که شدیداً بروکراتیک و اداری می‌باشد.

۲۴- اقتصاد سیاسی جمهوری ولایی همانند دوره پهلوی بر دولت-ملت و اشرافیت نوین و طبقه متوسط که رضاخان بانی آن بوده، استوار است.

۲۵- چند گروه اقتصادی وجود دارند؛ گروه دولتی (وزارتخانه‌ها)، گروه شبه‌دولتی (همچو نهادهای نظامی سپاه یا بنیادهای مختلف چون بنیاد مستضعفان) و سوم، گروه‌های غیردولتی (همچو شهرداری‌ها که در قالب کل نظام ولایی قرار می‌گیرند). آنها خصوصی‌سازی کردند، بانکداری را

هیولایی ساختند، بورس را بنا نهادند و ارزش خارجی را چند نرخی کردند و سود کلان بردند.

۲۶- در الگوی سرمایه‌داری ایرانی، «واسطه‌های مالی و تجاری» نقش عمده را ایفا می‌کنند که صرف نظر از انباشت سرمایه و انحصار آن، رابطه‌ی حیاتی با نهادهای قدرت دارند.

۳- ساختار نظام و موقعیت کردها

بایستی ساختار کلی نظام جمهوری ولایی را بر شمریم سپس ویژگی‌ها و موقعیت کلی کردها در ارتباط با مرحله‌ی کنونی سرمایه‌داری ایرانی را ترسیم نماییم تا آینده‌گزینی به وضوح بر ما عیان گردد:

۱- جنگ هشت ساله ایران-عراق اقتصاد و معیشت در شرق کردستان را ویران ساخت. جمهوری ولایی، بشدت بروکراتیک و تئوکراتیک است طوری که گوی سبقت را از همه نظام‌های موجود در جهان حتی آمریکا ربوده است.

۲- رهبر یا ولی فقیه در رأس تمامی نظام جمهوری به تعبیر خود آنها اسلامی قرارداد و دارای سه قوه حاکم به نام‌های «مجریه، مقننه و قضائیه» است که ادعا می‌کنند مستقل هستند. تمامی نیروها و نهادهای سیاسی، اقتصادی، نظامی، ایدئولوژیک، فرهنگی و هنری زیر نظر بلاشرط ولی فقیه که حق حاکمیت او از سوی خدا تفویض شده، قرار می‌گیرند. از شوراهای شهر و روستا گرفته تا هر سه قوای حاکم و سپس مجمع تشخیص مصلحت نظام و مجلس خبرگان بدون دستور رهبر اجازه عمل ندارند.

۳- در تمامی ارکان و رأس امور مدیریتی مملکت، به اجبار باید مسئولین با «حفظ اکثریت فقها» انتصاب و یا انتخاب شوند. رأس هرم قدرت و حد وسط آن جبرا بایستی تنها به کسی که متعهد و معتقد به مذهب رسمی شیعه باشد، سپرده شود.

۴- اصول ۵۶ و ۵۷ قانون اساسی رژیم، حق حاکمیت را از آن رهبر و مسئولین قوای سه‌گانه می‌داند که باید اکثریت فقها در آن به اجبار حفظ گردد.

۵- این نوع انتصاب و انتخاب مدیران نظام، یک مدل خاص از سرمایه‌داری هژمونیک را علیه سایر قدرت‌های دولت‌گرای سرمایه‌داری جهان پدیدار ساخته که هیچ اصل انسانی و سوسیالیستی خارج از خواست خود را بر نمی‌تابد و محاربه با خدا تلقی می‌کند.

۶- لیبرالیسم و نوع مالکیت خصوصی که بسوی نئولیبرالیسم افسار گسیخته سیر می‌کند، بر تک‌تک سلول‌های نظام حاکم است و موج آن به جامعه مدنی همچو یک سونامی ویرانگر منتقل می‌شود. لذا با این اوصاف، بحث از نظام اقتصادی که تحت سلطه مطلق ولایت فقیه، فقهای تحت امر و سیاسیون و نظامیان فاشیست او قرار دارند، مضحک می‌نماید. خامنه‌ای با همه

دستگاه‌های طولیل و عریض این بروکراسی سلطه‌ساز در مورد یکایک برنامه‌های اقتصادی، جزئیات آن و ریال به ریال آن جهت مخارج هر نقطه از ایران و شرق کُردستان، تصمیم‌گیری می‌کند. هزاران گروه از مجاری هر سه‌قوای مقننه، مجریه و قضائیه به خامنه‌ای وصل هستند و از او برای تصمیم‌گیری در مورد چگونگی خرج بودجه یا محروم‌سازی مردم از بودجه، تصمیمات بروکراتیک فاشیستی می‌گیرند؛ زیرا هدف، نسل‌کشی فرهنگی و گاه فیزیکی به روش مهار ظالمانه است.

۷ - رهبر نظام، در رأس، از طریق «شورای عالی امنیت ملی»، تصمیمات کلان در خصوص شرق کُردستان را اتخاذ می‌نماید. وظایف شورای مذکور اینهاست: «تأمین منافع ملی؛ پاسداری از انقلاب اسلامی و تمامیت ارضی و حاکمیت ملی؛ تعیین سیاست‌های دفاعی-امنیتی کشور در محدوده سیاست‌های کلی تعیین‌شده از طرف مقام رهبری نظام؛ هماهنگ‌نمودن فعالیت‌های سیاسی، اطلاعاتی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی در ارتباط با تدابیر کلی دفاعی-امنیتی؛ بهره‌گیری از امکانات مادی و معنوی کشور برای مقابله با تهدیدهای داخلی و خارجی؛ اجرای مصوبات پس از تأیید مقام رهبری نظام.» اعضای شورای عالی امنیت ملی: «رؤسای قوای سه‌گانه؛ رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح؛ مسئول امور برنامه و بودجه؛ دو نماینده به انتخاب رهبر نظام؛ وزرای امور خارجه، کشور و اطلاعات؛ حسب مورد، وزیر مربوط و عالی‌ترین مقام ارتش و سپاه؛ ریاست رئیس‌جمهور».

با توجه به اینکه مسئله‌ای به نام مسئله بزرگ‌کرد وجود دارد و برای رژیم امنیتی می‌باشد، تمامی مسائل ریز و درشت ملت‌کرد در جلسات شورای عالی امنیت ملی بنا به تصمیمات و توصیه‌های رهبر نظام منفور مورد بررسی دقیق قرار گرفته و با همکاری نیروهای مسلح در شهرها و روستاهای کُردستان و با شناخت از هویت و وضعیت یکایک خانواده‌ها و افراد، اجرایی می‌گردد. هزاران گروه آشکار و مخفی ریز و درشت در استان‌ها موسوم به «**شوراهای فرعی**» در خدمت شورای مذکور روزانه مشغول پیاده‌سازی برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و فرهنگی هستند. ترمرد هر فرد‌کرد از مصوبات و قوانین به منزله محاربه با خدا تلقی‌گشته و مجازات مرگ در پی دارد، این، بی‌رحم‌ترین مدل از نظام سرمایه‌داری است که نظیر آن در جهان مشاهده نمی‌شود. از استانداری‌ها گرفته تا فرمانداری، شهرداری، بخشداری، دهیاری، شوراهای شهر و روستا، آموزش و پرورش، نیروهای مسلح نظامی و انتظامی و سایر ارکان دولت در خدمت برنامه‌های مصوبه رهبر نظام و شورای عالی امنیت ملی شبانه‌روز در ارتباط منسجم با هم برای رسیدن به هدف نسل‌کشی فرهنگی می‌کوشند. اینکه سرمایه‌داری

چگونه، در چه حد و برای چه هدفی در کردستان ظهور کند را خود آنها معین و تنظیم می کنند. بنابراین، ظهور سرمایه داری در کردستان هیچگاه غیر کنترلی و بدون دخالت یک دولت و رژیم، خاصه پهلوی و جمهوری ولایی مطلقه، نبوده و نیست. چه بسا ایران چه بخاهد و چه نخواهد، دخالت هایی از خارج صورت می گیرد ولو در حد فشار جهانی.

با توجه به توصیفات فوق الذکر در خصوص ماهیت اقدامات عملی رژیم ایران برای پیشبرد اهدافش در کردستان بویژه در حوزه اقتصاد و معیشت، دیگر بحث از مفاهیم ارزش افزوده، کار، مالکیت، قیمت، بازار، تولید، بانک، خدمات، عرضه و تقاضا و بسیاری مفاهیم دیگر در علم اقتصاد، بیهوده می گردد؛ زیرا به عینه یک نظام نابودگر و غارت کننده تمام عیار بر سر کار است. حال، به ویژگی های پیدایش سرمایه داری و حدود و ثغور آن در شرق کردستان می پردازیم. ویژگی هایی که باید با لحاظ نوع اقدامات سیاسی - نظامی نظام منحن ایران بر شمرده شود:

۱- از چهار وجه تولید پیروی می شود: شبانکارگی، روستایی، شهری سنتی و صنعتی سرمایه دارانه. شیوه صنعتی سرمایه دارانه به دلیل ممنوع کردن تأسیس شرکت ها و کارخانجات بزرگ، آنهم خارج از کنترل دولت، نیمه صنعتی و تجارت محور می باشد.

۲- برای آنکه وضع اقتصادی و معیشتی رفاه محور بر شکل گیری و نضج جنبش های رهایی بخش ملی و دمکراتیک کردستان نیانجامد، به رشد سرمایه داری بصورت مطلقا کنترلی و در راستای خدمت صرف به نظام ولایی، اجازه داده شده آن هم در حد معین و نازل.

۳- به نسبت اقدامات سیاسی - امنیتی **ملیتاریسم**^۱ دولت - ملت ایران، شکل گیری بنیان های سرمایه داری، رشد صنعت و پیدایش خرده بورژوازی، دیرتر در کردستان صورت عملی و نهادینه یافت. ۳- به هر تقدیر، صنعت و سرمایه داری در کردستان در نسبت با ایران، دولتی است.

۴- هنوز هم با وجود رشد سرمایه داری صنعتی - دولتی در ایران، نوع سرمایه داری تجاری داخلی - خارجی اما ضعیف و کنترل شده، در کردستان معمول تر است.

۵- صنایع و شرکت های بزرگ در کردستان ممنوع است و محدود تعدادی که هست مطلقا دولتی و غیربومی می باشد.

۶- تمامی منابع زیرزمینی و روزمینی بصورت انحصارات کلان دولتی و مافیایی سپاه پاسداران و شورای عالی امنیت ملی، قبضه و غارت می گردد. لذا استقلال اقتصادی و سیاسی به دلیل مطرح بودن کماکان مسئله کرد، سلب گشته.

۷- اگر به بهانه امنیت نمی توانند مدل سرمایه داری ایرانی خویش را هم بصورت رشد کامل پیاده سازند، در واقع ناامنی را خود رژیم با راهکار ملیتاریزه کردن عامدانه به وجود آورده. به

۱. نظامی گری یا ملیتاریسم یک ایدئولوژی است که معتقد است توان ارتشی سرچشمه و منبع همه امنیت هاست.

همین بهانه هم کنترل نظامی برقرار کرده، سرمایه‌ها و ثروت‌ها را خارج و به کلان‌شهرهای ایران می‌برند و با این عمل پلید، سیاست تاریخی دولت ایرانی یعنی «گرسنه بگذار و حکومت کن» را تحقق می‌بخشند.

۸- معمولاً و مطلقاً، نظام سرمایه‌داری مسبب توسعه نامتوازن می‌گردد چون خصلت ذاتی آن می‌باشد؛ بنابراین، توسعه نامتوازن در قبال گُردستان با هدف ریشه‌ای سیاسی، بصورت برنامه‌ای، نهادینه و نظام‌مند در ضدیت با تمامی اخلاق دینی، خدایی و اجتماعی، انجام می‌شود.

۹- کارگری مهاجر و پدیده مهاجرت کاری پیامد برنامه‌های فاشیستی رهبری نظام ایران و شورای عالی فرهنگی با تبعیت از رهیافت‌های پست‌فطرتانه نظام پهلوی، ترویج داده می‌شود تا استحاله و ادغام فرهنگی سریع‌تر گردد. همچنین پرولتاریای گُرد در خاک میهن گُردستان نه بلکه در متروپل‌های ایران مسکن خواهند گزید. پدیده‌ی عامدانه بیکاری اجباری و تحمیل شده بر طبقات گُردها با هدف کنترل راحت جنبش‌های مخالف آنها تنظیم شده. پدیده کولبری همچو نماد محرومیت ناشی از سیاست‌های فاشیستی بارزترین نماد ظلم و ستم مضاعف رژیم مدعی نمایندگی خدا است.

۱۰- قانون اساسی هر دولت، مهمترین سند نظام سرمایه‌داری آن برای برقراری سلطه بر جوامع و ملل است، اما در مورد مسئله گُرد، تمامی قانون‌های اساسی ایرانی و خارجی، حتی قوانین دینی توسط دولت‌های مستبد و دیکتاتورها خنثی گردانده شده‌اند.

۱۱- در اصل ۵۶ قانون اساسی جمهوری ولایی ایران تأکید شده که: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقی که در اصول بعد(قانون اساسی) می‌آید، اعمال می‌کند».

این اصل اساسی، بزرگترین دروغ و عامل تمامی بدبختی‌های ملل ایران است. نظام جمهوری ولایی گُردها را از «حق حاکمیت بر سرنوشت اجتماعی خویش» ظالمانه منع می‌کند.

۱۲- برنامه بنیادینی که از دوره فئودالیستی صفوی تا به دوره‌های سرمایه‌داری پهلوی و جمهوری ولایی در قبال گُردها تدوین شد، این چنین است: «ادغام و استحاله فرهنگی ملت گُرد در ملت حاکم فارس و دولت آن، چه از طریق رفتار نرم و فریبکاری و چه از مسیر خشونت عریان». فاشیسم ایرانی، این برنامه را به حالت یک سنت فرهنگی دولتی گریزناپذیر درآورده.

اقتصاد، همیشه در نظام سلطه دولت‌ها بصورت امری کاملاً سیاسی و حکومتی ظاهر می‌شود، به همین دلیل ارائه مراحل نوین چون نئولیبرالیسم تنها فریب اذهان عمومی است و یگانه راه، خروج از زیر سلطه اشکال دولتی و لیبرالی-نئولیبرالی است. مسلماً هر دولتی مطابق نوع نگرش

حاکمیتی خود مدل اقتصاد را برمی‌گزیند. در سرمایه‌داری جهانی و مدل ایرانی آن، نگرشی وجود نداشته و ندارد که مورد پذیرش جامعه مدنی باشد. جمهوری ولایی ایران طی ۱۳ اصل در فصل چهارم قانون اساسی خود به طراحی اصول کلی اقتصاد سیاسی رژیم پرداخته است. با وقوع انقلاب، قرار بود رژیم با استثمار، استعمار، فقر، بیکاری و ستم سیاسی به مقابله برخیزد تا کوخ‌نشینان بر کاخ‌نشینان برتری یابند، اما پس از چهار دهه اثبات شد که چنین نیست و شرق‌گردستان همچنان مستعمره و ستمدیده مانده و استثمار می‌گردد. قانون اساسی برای ملت‌کرد، صرفاً ذرات بی‌ارزش مرکب خشک شده بر روی کاغذ می‌باشد. برای کنترل جامعه و سرکوب ملت‌کرد، ذره‌ذره هر فعالیت اقتصادی در ایران را به وجود خداوند گره زدند، تا در اجرای احکام جزایی برای سرکوب، قوی‌ترین ابزار الهی را در برخورد امنیتی و ستم ملی در دست داشته باشند لذا با یک فتوا به تارومار ملت‌کرد در اول انقلاب پرداختند. قانون اساسی، بر نقش بلامنازع خداوند در تمشیت لحظه به لحظه امور جهان، صحه گذاشته و در اصل ۵۶ فصل پنجم همه چیز حتی کوچک‌ترین فعالیت سیاسی را منوط به آن ساخته که نماد آن نقش خداوندی را بی‌شک شخص رهبر حاکم نظام قرار داده‌اند. وقتی در قانون، تنها دین اسلام محور اصلی است و با استفاده ابزاری از دین، تأکید شده که در هر فعالیت معیشتی انسان به خداوند وصل می‌شود، با این مفهوم عوام‌فریبانه، وصل بی‌چون و چرای انسان به رهبر سیاسی نظام ولایی را در گوش‌ها زمزمه کرده‌اند. فرد خادم خداوند، در واقع فرد خادم رهبر نظام قرار داده شده، پس مطابق قانون اساسی، پاداش و عذاب رهبر، همان پاداش و عذاب از سوی خداوند تلقی گشته. در اصل دوم و ۵۶ قانون نیز بر این قاعده تأکید شده. در قانون، از وجود خداوند به مثابه یک ابزار چماق‌گونه سیاسی جهت تحمیل هر خواست نظام ولایی بر مردم استفاده می‌شود. در بند ۶ اصل دوم قانون بر مسئولیت انسان در برابر خداوند تأکید شده که در عرصه عمل سیاسی، مسئولیت بی‌قید و شرط در برابر ولایت مطلقه فقیه است. این یعنی اینکه آزادی و معیشت انسان در دست ولی فقیه می‌باشد و تمرد در برابر آن حکم محاربه با خدا را دارد. در اصل سوم تأکید شده که استبداد و تبعیض‌ها رفع و تمامی امکانات، عادلانه بکار گرفته شود و از کمال انسان سخن رفته که در تطبیق با وضعیت ملت‌کرد، اعتبار آن زیر سؤال رفته. همچنین «مالکیت حقیقی همه موجودات از آن خداوند» توصیف شد و انسان در امر معیشت در اختیار اوست. این قدرت، بصورت نمادی در قانون اساسی از خداوند به رهبر سیاسی و ولی فقیه منتقل گردانده شده که یک مهندسی دینی زیرکانه و مجهز می‌باشد.

در اصول ۴۴، ۴۶ و ۴۷ قانون رژیم، مسئله «مالکیت» در سه مورد منوط به «قوانین اسلام، مصالح اقتصادی کشور و عدم زیان جامعه» عنوان شده. در اصل، مالکیت مطلق از آن خدا و

نماینده او یعنی رهبر، و مالکیت نسبی از آن انسان دانسته شده. آنچه در قانون ایران تحت نام «**روش‌های تولید**» و «**الگوهای مصرف**» آمده، صرفاً یک مشت ادعا است که در چهل سال گذشته هیچگاه رعایت نشده و عکس آن، ستم و فساد به‌علی‌ترین درجه رسانده شده. در قانون این ادعاها شده: «وظیفه دولت در پی‌ریزی اقتصاد صحیح، محو هرگونه انحصارطلبی، توسعه آموزش عالی و آموزش و پرورش، تهیه بودجه سالانه کشور، جلوگیری از جمع ثروت‌های نامشروع و استرداد آنها و حفظ بیت‌المال مسلمانان، تضمین حقوق زنان، تأمین اجتماعی و بیمه همگانی می‌باشد؛» اما کدام یک از اینها در ایران و شرق‌گردستان تحقق یافته؟! قانون رژیم ادعا کرده که «اقتصاد، وسیله است نه هدف و همچون سایر نظام‌های اقتصادی جهان تمرکز، تکثیر ثروت و سودجویی در آن جایز نیست». در دوران سلطه جمهوری ولایی آیا هزارها بار آشکارا عکس این ادعا رخ نداده؟ قانون، سه نوع مالکیت یعنی «**دولتی، عمومی** (تعاونی) و **خصوصی**» را در اصل ۴۴ که اصلی برای نئولیبرالیزه کردن اقتصاد به تقلید از آمریکا، انگلیس، چین و سایرین است، به رسمیت شناخته. تمامی این سه نوع مالکیت، توحش در مالکیت خصوصی است حتی بخش تعاونی دولتی است تا خصوصی، و ماهیت هر دو نیز تفاوتی با هم ندارد. مالکیت تعاونی یا اشتراکی تنها در نظام‌های سوسیالیستی و کمونالیستی دمکراتیک می‌تواند وجود داشته باشد. پس ادعای رژیم یک دروغ بزرگ است. در تعاونی حقیقی باید «**کار و سرمایه**» ترکیب و فعالیت تولیدی و عمل مصرف، گروهی و مشترک باشد، آن هم بدون تبعیض و نابرابری. این ساختار در ایران وجود ندارد. با مقاصد سیاسی، مالکیت خصوصی سرمایه‌دارانه و اشتراکی سوسیالیستی بر روی کاغذ تشریح شده، اما در عمل سیاسی-اقتصادی فقط الگوی مالکیت خصوصی خاص ایرانی-ولایی معتبر شناخته شد. در اصول ۴۶ و ۴۷ قانون بر مشروع بودن کسب و کار در مالکیت خصوصی، تأکید شده اما آنقدر مبهم است که مشخص نیست الگو و مدل نامشروع در برابر مشروع کدام است، زیرا برای خصوصی بودن، میزان ثروت مشخص و محدودی در نظر گرفته نشده.

مسئله آزادی‌های اقتصادی به دو صورت خرد (آزادی فردی) و کلان (آزادی دولت) تعبیر شده. آزادی‌های فردی شامل مواردی همچون «انتخاب آزادانه شغل، حق افزایش و رشد مال، انتخاب نوع کالاهای مصرفی یا سرمایه‌ای، حق تملک، حق مصرف آزادانه درآمد، انتخاب مسکن، گذراندن دوران استراحت و غیره». آزادی‌های دولت نیز مواردی چون «مدیریت و دخالت دولت در اقتصاد و تدوین برنامه‌های سراسری برای جامعه است». اساساً منفذی در جامعه یافت نمی‌شود که دولت در آن دخالت مستقیم و غیرمستقیم نکند و همه را به خود وابسته نسازد. پدیده دولت تنها در صورت دخالت می‌تواند وجود داشته باشد و قطب مخالف «**مدیریت اجتماعی**» خود

جامعه است. جمهوری ولایی در گُردستان چه با دخالت مستقیم و چه غیرمستقیم، سلطهٔ سیاسی برای سرکوب برقرار کرده و این الگوی رفتاری در حق ملت فارس هم در درجه‌ای متفاوت‌تر پیروی می‌شود. اصل ۲۲ قانون هرگونه تعرض به «جان و مال و ناموس» افراد را منع کرده، اما در جریان سیاست نسل‌کشی فرهنگی-اقتصادی علیه ملت گُرد و سلطه بر ملل ایران بویژه جامعه مخالف، تعرضات ظالمانه رژیم حد و مرزی نمی‌شناسد و تعرض، خصلت ذاتی و درونی پدیدهٔ دولت آن هم از نوع مطلقهٔ ولایی است. اصل ۴۳ می‌گوید: «نباید تمرکز و تداول ثروت در دست افراد و گروه‌های خاص بیانجامد و منجر به اضرار به غیر، انحصار و احتکار شود». کیست که شک کند که این ادعا یک دروغ آشکار و توهین به شعور انسان ایرانی است!

چهار روش در برنامه‌ریزی رژیم اقتصادی در ایران کنونی در نظام آن پیروی می‌شود:

۱- برنامه‌ریزی متمرکز (دخالت کامل دولت). ۲- اقتصاد بدون برنامه (یعنی فعالیت بر اساس سازوکار بازار و رقابت مالکان خصوصی بدون دخالت کامل دولت). ۳- برنامه‌ریزی ارشادی (نقش رسمی بازار و مالکیت خصوصی، دخالت دولت برای جیره‌بندی مواد مصرفی، تنظیم یارانه، مالیات‌ها و سیاست‌های پولی و مالی و حاکمیت قوانین دولت بر تولید و مصرف). ۴- برنامه‌ریزی مختلط (دخالت مستقیم دولت و تشویق سایر بخش‌های خصوصی). هر چهار روش به یک روش اساسی دولتی با رفتار و برخورد سیاسی در خدمت الیگارش‌ی اصولگرایان و سپاه‌پاسداران خلاصه می‌شود و اگر آن را در قبال گُردها و گُردستان در نظر بگیریم، ایده‌آل اصلی برای نظام اقتصادی، همان نسل‌کشی و سلطه است. در خصوص کل ایران هم یک جامعه تحت استعمار دولت و نظام، تحت فشارهای کمرشکن جامعهٔ طبقاتی و حشناک با برخورد سیاسی و بردگی مدرن، می‌باشد. تمام برنامه‌ریزی‌ها و تصمیمات شدیداً سیاسی و قدرت‌مدارانه است. اقتصاد بدون برنامه و آزادی کامل، تنها یک ادعا و حرف بی‌ارزش است. برنامه‌ریزی ارشادی هم جز دخالت سپاه در اقتصاد و سلطه بر سفره و جیب مردم نیست که نمونهٔ آن در دنیا یافت نمی‌شود. خصوصی و دولتی بودن هیچ اهمیتی عملی ندارد، مهم، حفظ پایه‌ها و سلطهٔ نظام ولایی بر شمرده شده.

ساختار تصمیم‌گیری و اعمال سیاست‌های اقتصادی نیز یک مبحث بنیادین است که در قبال مسئله گُرد، برخورد امنیتی، جزئیات آن را مشخص می‌سازد. ساختار تصمیم‌گیری، دارای برخی جوانب سیاسی و اقتصادی می‌باشد که در قبال هر فرد گُرد، هر دو جنبه لاجرم بصورت ادغام شده بکار گرفته می‌شوند. در چارچوب ملت فارس هم بستگی به این دارد که فرد مدنظر مخالف نظام است یا همسو با آن، و مطابق همان از الطاف سیاسی رژیم برخوردار می‌گردد. همیشه مصالح و منافع سیاسی بر مصالح اقتصادی جامعه ارجح داده می‌شود. اگر آلترناتیو حقیقی «**خودمدیریتی**» را جایگزین «دولت» سازیم، قضیه دخالت در امورات سیاسی و اقتصادی حل

می‌گردد و دیگر مفهوم دخالت، مطرح نخواهد شد، زیرا نص خود دخالت، اشتباه نیست، بلکه دخالت «کدام پدیده، با کدامین ذات پست یا خوب» اشتباه یا درست تلقی می‌گردد. در ساختار تصمیم‌گیری اقتصادی، دخالت دولت در هر صورت ذاتاً پست است. در طراحی جایگزین کردن یک ساختار مدیریتی بجای پدیده دولت، این سوال پرسیده می‌شود که آیا: «فعالیت‌های کشور در حوزه‌های صنایع بزرگ، صنایع مادر، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، مخابرات، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتی‌رانی، راه آهن و سدها موارد از این قبیل که به دولت قدرت مهارناپذیر می‌بخشند و به بلای جان مردم مبدل می‌کنند» به دولت سپرده شود بهتر است یا به نمایندگان خودمدیر جامعه؟ اگر بجای دولت که یک پدیده صرفاً سلطه است و ذاتاً منفی می‌باشد، یک نهاد مردمی مدیریت جایگزین گردد، مسلماً همه جامعه آن را برخواهند گزید؛ ولی امروزه در اثر تبلیغات سوء چنان تلقین گشته که دولت، همان مدیریت است و وجود جامعه فاقد دولت امکان‌ناپذیر می‌باشد، درحالی که آن دو متفاوت هستند. دولت همیشه یک کارفرمای مطلق است و اگر یک موضوع و مسئله سیاسی باشد - همچو مسئله گُرد - آنگاه دولت رفتار انکارگرایانه و نفی کامل را علیه فرد و ملت گُرد دربرمی‌گیرد که تا بحال نیز چنین کرده. رفتار ذاتی دولت با تمامی اپوزیسیون و جنبش ملت فارس هم چنین بوده و هست.

به هر تقدیر، قانون اساسی ایران، یک خروار جزئیات پرتعدد برای استثمار و نسل‌کشی ملل ایران، بویژه ملت گُرد است و دمکراتیک بودن را به همین دلیل بر نمی‌تابد. به‌اندازه‌ای که خورشید در آسمان به روشنی روز می‌تابد، به همان میزان هم ظلم و ستم جمهوری ولایی ایران بر روی زمین، حقیقت دارد. این حقیقت، چیزی نیست جز پرسه روح سرمایه‌داری در ایران‌زمین. امروزه باید دو بخش «**تعاونی و خصوصی**» در مسایل سیاسی و اقتصادی، دولت را تحت فشار قرارمی‌دانند، اما اساساً چیزی به نام بخش تعاونی (اشتراک سوسیالیستی) وجود ندارد و بخش خصوصی در طول دولت است نه در عرض آن، لذا برعکس، این دولت است که هر دو بخش مذکور را تحت فشار سیاسی قرارمی‌دهد. هر فعالیت معیشتی در نظر دولت، بیشتر سیاسی است تا اقتصادی، به همین دلیل با ربط این مقوله به رفتار ساختاری با مسئله گُرد، تمامی قوانین و قواعد عادی فرومی‌ریزند و تنها قواعد سلطه سیاسی دولت باقی‌می‌مانند که یک سری قواعد خالص سرمایه‌دارانه هستند. شرق گُردستان در چنان وضعیتی قراردارد به همین سبب است که بجای پرداختن به آن وضعیت، بحث از آمارها و ارقام اقتصادی، مفهوم کار، تولید، مصرف و خدمات، بیهوده است، زیرا ذاتاً همه چیز در ید قدرت دولت قبضه شده و هر فعالیتی لاجرم سیاسی و نسل‌کشانه است نه طبیعی. تمامی ادارات، نهادها، شرکت‌ها، بانکها، بنیادهای

کمیته امداد، بهزیستی، مستضعفان، سالخوردگان، کسب و کار، تولیدی، خدمات‌رسانی، بازار، بیمارستان و سایر حوزه‌های اقتصادی و مالی در شرق کردستان تحت مدیریت سلطه‌گرانه دولت و نظام اداره می‌شود تا با کشاندن فرد کُرد به درون هر کدام از آنها، فرایند نظارت و کنترل سیاسی رژیم بر فعالیت و رفتار یکایک افراد برقرار گردد. نظم اقتصادی موجود در کردستان خارج از این فرایند ظالمانه نیست. مسایلی چون بودجه و خدمات عمرانی و آبادانی با وجود آن حجم از سلطه و مراقبت دولتی، دیگر پیش‌پافتاده است. کدام سال دیده‌شده که بودجه‌های کافی از تهران به استان‌های شرق کردستان روانه گشته؟! اگر بحث بر سر اینها باشد، که مسلماً هر ساله بودجه تخصیصی نصف مورد نیاز بوده و آمار بیکاری و فقر در استان‌های شرق کردستان از سایر استان‌های ایران فزاینده‌تر بوده و هست. پس قضیه، فراتر از آن موضوعات می‌باشد. نمایندگانی که هر روز، ماه و سال از سوی رهبری نظام مطلقه به مناطق مختلف کردستان اعزام و منصوب می‌شوند، بصورت یک دولت پنهان سوم، تمامی شریان‌های حیات اقتصادی و معیشت کردستان را در چنگ گرفته‌اند و نسل‌کشی و استحاله، تنها وظیفه فرااقتصادی آن نمایندگان و هزاران گروه تحت امرشان است.

تمرکز سرمایه صنعتی، پولی، مالی و تجاری، از جمله در درون گروه‌های زیر، بیانگر ظهور و تحکیم قدرت‌های بزرگ اقتصادی در ایران است که بر ساختارها، لایه‌ها و عرصه‌های مختلف اقتصاد ایران استیلا یافته‌اند:

«شرکت ایران خودرو؛ شرکت طراحی مهندسی و تأمین قطعات ایران خودرو-سایکو؛ گروه خودروسازی بهمن (تولیدکننده مزدا که بخشی از سهام آن متعلق به شرکت سرمایه‌گذاری غدیر است و بخشی دیگر متعلق به بنیاد تعاون سپاه)؛ شرکت پارس خودرو؛ شرکت فولاد مبارکه اصفهان (که شرکت سرمایه‌گذاری سازمان تأمین اجتماعی و شرکت سرمایه‌گذاری مهم اقتصاد ایرانیان، وابسته به بنیاد تعاون بسیج سپاه از سهام‌داران عمده آن هستند)؛ شرکت آهن و فولاد لوشان؛ شرکت فولاد خوزستان (نیروهای مسلح از سهام‌داران آن است)؛ شرکت ملی صنایع مس ایران؛ شرکت ذوب آهن اصفهان؛ شرکت آلومینیوم ایران؛ شرکت تراکتورسازی ایران؛ شرکت پالایش نفت تبریز؛ شرکت پالایش نفت اصفهان؛ شرکت نفت بهران؛ شرکت نفت پاسارگاد؛ شرکت ملی نفتکش ایران؛ شرکت پتروشیمی مارون؛ شرکت پتروشیمی اراک؛ شرکت پتروشیمی امیرکبیر؛ شرکت پتروشیمی پارس؛ شرکت سیمان تهران (وابسته به بنیاد مستضعفان)؛ شرکت ارتباطات سیار ایران؛ شرکت کشتی‌رانی جمهوری اسلامی ایران؛ شرکت مینا؛ شرکت صنایع شیر ایران-پگاه؛ شرکت داروپخش؛ شرکت سرمایه‌گذاری سیمان تأمین و شرکت سرمایه‌گذاری پتروشیمی و شیمیایی تأمین؛ شرکت سرمایه‌گذاری البرز؛ شرکت سرمایه‌گذاری بانک ملی ایران؛ شرکت سرمایه‌گذاری سایپا؛ شرکت گسترش

سرمایه‌گذاری ایران خودرو؛ شرکت سرمایه‌گذاری پارس آریان، شرکت سرمایه‌گذاری مهم اقتصاد ایرانیان؛ شرکت سهامی بیمه ایران؛ شرکت بیمه آسیا؛ شرکت بیمه البرز؛ بیمه پارسیان؛ بانک پارسیان؛ بانک مسکن؛ بانک تجارت؛ بانک پاسارگاد؛ بانک سرمایه؛ بانک سینا؛ بانک صادرات؛ بانک ملی ایران؛ بانک سپه؛ بانک مهر اقتصاد و همچنین شرکت فروشگاه‌های زنجیره‌ای اتکا (وابسته به وزارت دفاع).

همه اینها تنها بخشی از گروه‌های بزرگ اقتصادی ایران را تشکیل می‌دهند.

دولت در دهه ۹۰ ه.ش ۸۶۷ هزار میلیارد ریال سهام دولتی داشت که ۳۱۰ هزار میلیارد ریال را به بخش خصوصی واگذار کرد و این روند ادامه دارد. همه امکانات اقتصاد ایران تنها در بخش خدمات فربه می‌گردد و بخش‌های خدمات، کشاورزی و صنعت وجود دارند ولی کسب و کارهای خدمات از همه بیشتر است.

این فرایند تنها به تقویت گروه‌های بزرگ اقتصادی و تمرکز سرمایه در دست یک اقلیت ختم شده. تنها ۳۹ درصد سهام شرکت‌های دولتی بصورت رایگان در چارچوب سهام عدالت میان مردم توزیع شده که آن هم توسط سرمایه‌داران و سهام‌داران بزرگ خریداری و باز به تمرکز ثروت در دست اقلیت سرمایه‌دار انجامیده. این سرمایه‌داران با انحصار سرمایه‌ها بصورت مالکیت خصوصی، انحصار اتخاذ تصمیم‌های ساختاری راهبردی را نیز در دستان خود حفظ کرده‌اند. بنابراین نتولیرالیسم همه شرکت‌های دولتی را تحت کنترل خود در جریان خصوصی‌سازی درمی‌آورد و هیچ چیزی باقی نمی‌گذارد که از آن مردم و طبقات متوسط و فقیر باشد. بنیاد تعاون سپاه پاسداران بنا به قانون خصوصی‌سازی «شرکت مخابرات» را خریداری کرده که با این انتقال و تمرکز سرمایه، هم انحصارات بزرگ برقرار کرده هم به سلطه سیاسی و امنیتی بیشتری دست یافته. هر کدام از گروه‌های اقتصادی ایران با کنترل بر صادرات و واردات، بازارهای انحصاری عاید خود دست‌وپا کرده‌اند و برای گسترش سرمایه‌های‌شان، بانک خصوصی احداث یا گروه بانکی خاص خود دارند. افزایش تأسیس بانک‌های ایرانی بخاطر بحران بزرگ اقتصادی و با هدف نجات از فروپاشی است و **بانکداری و خصوصی‌سازی** در واقع سیاست **تعدیل‌سازی** ایران در برابر سرمایه‌داری جهانی و تسلیم شدن به آن محسوب می‌شود و ممکن است همانند شوروی سابق فروپاشد. این روند، فقر را تشدید می‌کند زیرا نوعی سرمایه‌داری مالی بجای سرمایه‌داری تولیدی-صنعتی رشد می‌کند و کم‌کم اقتصاد را فقیر و نابود می‌سازد. از سال ۱۳۸۶ بورس کالای ایران شکل گرفت و گروه‌های بزرگ انحصاری، انحصار بخش اعظم محصولاتتی چون طلا، مس، آلومینیوم، روی، کنسانتره فلزات گرانبها، آهن، فولاد، محصولات کشاورزی یا فرآورده‌های پتروشیمی و نفتی را در اختیار دارند.

نظام سرمایه‌داری ایران بر روابط کالایی، پولی و مزدمحوری استوار است ولی هنوز سرمایه‌دار کاملاً آزاد و رها که مدنظر الگوی نئولیبرالیسم است، شکل نگرفته. نئولیبرالیسم ایرانی، ارزش‌های اقتصادی انحصارگر را تازه در ایران مطابق با روح سرمایه‌داری جهانی خلق می‌کند ولی شانس خالص گرداندن نظام اقتصادی به سرمایه‌داری برایش بسیار ضعیف است، زیرا جامعه نسبت به آن واکنش شدید نشان می‌دهد.

با توجه به سطور پیشین اگر وضعیت کردها و شرق کردستان در درون نظام اقتصاد سیاسی ایران را به تصویر بکشیم، متوجه می‌شویم که جز، غارت و نسل‌کشی اقتصادی و معیشتی، و فقر روزافزون که تنها جرمش گردبودن است، چیزی عایدش نگشته.

با رشد جمعیت ایران و شرق کردستان پس از انقلاب ۱۳۵۷، چون صنایع بزرگ و اشتغال کافی در مناطق شرق وجود ندارد و کشاورزی نیز توان پاسخگویی را ندارد، بحران موجود، یک بحران ساختاری سیاسی است و دولت-ملت ایران استثمار سیاسی و اقتصادی را بصورت همزمان به انجام می‌رساند. ریشه بحران ساختاری اقتصاد نیز به فقدان مفاهیم ناب دمکراسی، آزادی سیاسی و ایدئولوژی سوسیالیستی بازمی‌گردد، اگرچه ایدئولوژی سرمایه‌داری ۴۰۰ سال است که تمامی مردمان جهان را با نوع مالکیت‌ها، کنترل بازار، کنترل قیمت‌ها، ضدیت با اشتراکیت جامعه مدنی، سودکلان، تولید انبوه و در کل، انحصارات جهانی آن مفاهیم، به برده مبدل نموده. ملت کرد هم بیش از همه از ناحیه آن زبانی در حد نسل‌کشی دیده و این نسل‌کشی را رژیم‌های فاسد ایران، ترکیه، عراق و سوریه برای اربابان سرمایه‌داری جهان انجام می‌دهند و عطف نگاه به تاریخ ۱۵۰ سال گذشته ملت کرد، بویژه در ایران، مسلماً بر مرکز ثقل سلطه سرمایه‌داری جهانی و ایرانی کلیدی می‌شود. طبق قانون دیالکتیک، جنگ، جنگ میان مفاهیم فاسد سرمایه‌داری و مفاهیم ناب سوسیالیسم دمکراتیک در سراسر گیتی است. نسل‌کشی فیزیکی و فرهنگی آخرین مرحله و وضعیت نفوذ هژمونی سرمایه‌داری در کردستان می‌باشد و به اندازه‌ای که کردستان مستقل سرکوب و منع شده به همان اندازه و شدت، اقتصاد و معیشت مستقل و خودبنیاد کاملاً ممنوع گشته، لذا مسئله کرد به واسطه سلطه سرمایه‌داری، از دوره قاجاریه تا به امروز همیشه جهانی بوده و حادثه از مسئله فلسطین جهان را به خود مشغول ساخته.

در دوران کنونی (سال ۲۰۲۱) که جمهوری ولایی همچنان بر سر قدرت است، در چارچوب مدل خاص سرمایه‌داری ایرانی، منوط به سیاست‌های فوق‌الذکر با هدف نسل‌کشی، چهار شیوه تولید در جریان می‌باشد: **شبانکارگی، روستایی، صنعتی سرمایه‌دارانه** (با دو بخش متوسط محلی و کلان دولتی). برنامه‌ریزی رسمی در هر چهار شیوه بصورت نظارتی سیاسی و با اهداف درازمدت تحقق نسل‌کشی فرهنگی انجام می‌گیرد. برنامه‌ریزی اقتصادی برای نسل‌کشی، در هر

یک از حوزه‌های تولید، خدمات و مصرف تدوین می‌شود و از مرکز تهران بر استان‌ها اعمال می‌گردد. در حقیقت، جمهوری ولایی، انقلاب سال ۱۳۵۷ ملت‌گرد را مصادره و با موازی‌شدن با هژمونی سرمایه‌داری جهانی، آن انقلاب را به نسل‌کشی فرهنگی مقلوب نموده که این مقوله خود نوع مبارزه علیه آن را تعیین می‌نماید.

بعد اقتصادی در واقعیت‌گردها

این بخش را بخاطر اهمیت تحلیلات بسیار زیبای رهبر اوجالان که در جلد پنجم دفاعیات «مانیفست تمدن دمکراتیک» بدان پرداخته‌اند، در اینجا آورده‌ام که در ذیل بصورت کامل ارای می‌گردد:

«تلاش برای درک طبیعت اجتماعی از طریق تفکیک آن به حوزه‌ها یا ابعاد مختلف محصولی از نگرش علمی مدرنیته است. این روش با ترقی نظام هژمونیک کاپیتالیسم در ارتباط است. در زمینه تبدیل اقتصاد سیاسی به برگزیده‌ترین حوزه علم اجتماعی فعالیت و نفوذ کاپیتالیستی بر روی اقتصاد نقش مهمی را داراست. فعالیت کاپیتالیستی که در ظاهر خود را چنان جلوه می‌دهد که گویی حوزه‌ای مستقل از سیاست و قدرت است، ماهیتاً تمرکز یافته‌ترین نمود سیاست و قدرت و بنابراین زور می‌باشد؛ نمود خشونت، زور و پدیده‌ای است که آن را مفیدترین سود می‌نامیم و اکثراً در پول محسوس گشته و بیش از همه چیز بر جامعه حکم می‌راند. مبدل شدن کاپیتالیسم به نظامی که بیشترین تأثیر از خود بیگانه‌ساز را در جامعه داراست، پیوند تنگاتنگی با رابطه موجود میان «پول و خشونت» دارد. پول، پالایش یافته‌ترین فرم خشونت و زور و حالت تقطیر شده آن است. هر چند از نظر ایدئولوژیک به شکل مخالف قدرت و دولت ارائه شود نیز، عنصری است که در بنیان قدرت و دولت وجود دارد. کاپیتالیسم نظامی نیست که تنها متکی بر غصب محصول مازاد باشد؛ بلکه جوهره موجود در بنیان تمامی نظام‌ها و بنابراین ساختار بندی‌های قدرت محور غارتگر، غاصب و مصادره کننده است. اینکه صرفاً با صنعت‌گرایی، سودگرایی بیشینه تولید معاصر و بازار اقدام به توصیف آن شود، راه بر خطاهای بزرگی خواهد گشود. آن، عنوان نظامی است که از پیشرفته‌ترین روش‌های فشار آور و استثمارگرانه بهره می‌برد. بر خود نقاب می‌زند و از طریق هژمونی ایدئولوژیک مشروعیت می‌بخشد، با شکلی از قدرت که خشونت را در ابعاد بیشینه به جامعه تزریق می‌کند (دولت-ملت) خویش را سازماندهی می‌نماید و از طریق **صنعت‌گرایی** (یورش تکنولوژیک) علیه محیط‌زیست طبیعی در حال هجوم می‌باشد. نظامی است که جامعه را در «**قفس آهنین**» محبوس نموده و به اسارت در آورده. ایدئولوژی و پراکتیک نوعی زور است که تا وسیع‌ترین اشکال نسل‌کشی رسانده شده است.

مواردی که واقعیت‌گرد بهنگام رویارویی با مدرنیته کاپیتالیستی دچارش گشت، جالب‌ترین اثبات‌های این تعاریف را نشان می‌دهد. واقعیت‌گرد و گردستان جهت آنان که خواهان درک سرمایه‌داری یعنی نظام هژمونیک عصر می‌باشند، همانند لایراتواری تمام‌عیار است. چهره‌راستین سرمایه‌داری را نه در لندن و نیویورک بلکه در مسیر «**دیاریکر- اریل**» و «**مهاباد- قامشلو**» می‌توان شناخت. تعریف این مسیرها و پیرامون‌شان جهت کسب شناختی جالب از اینکه یک کشور و خلق را با تمامی طبیعت اجتماعی‌اش به چه وضعیتی دچار کرده‌اند، ما را بسوی شناخت حالتی از واقعیت‌عریان رهنمون خواهد ساخت که نمی‌تواند خود را پنهان نماید و به خویش مشروعیت ببخشد. وقتی این شناخت تحقق‌یابد، آسیمیلیسیون و نسل‌کشی، غارت و بیکاری و همه‌جور اشکال زورگویی، اعمال نابودکننده بی‌حدومرز دولت-ملت را خواهیم دید؛ همچنین با تمام نتایج ناشی از خارج‌سازی واقعیت‌گرد از حالت جامعه؛ ملت و وطن‌نیانگاشتن آن و خارج‌سازی‌اش از حالت انسانی که جملگی در راه منافع یک‌روزه سرمایه‌بروکراتیک و خصوصی صورت گرفته‌اند، مواجه خواهیم گشت.

بنابراین وضعیت بعد معاصر اقتصادی در واقعیت‌کردها را نمی‌توان تنها به «خارج‌شدن از حالت حیات اقتصادی» تعبیر و تفسیر نمود. این شیوه تفسیر بسیار تنگ‌نظرانه و مغلطه‌انداز خواهد بود. در ظاهر، از نقطه‌نظر اقتصادی وجود بیش از هشتاد درصد بیکاری، نابودی کشاورزی و دامداری و غارت منابع غنی روزمینی و زیرزمینی بعنوان نشانه‌هایی بنیادین ارائه می‌گردند. اینها نشانه‌هایی هستند که صحیح‌اند اما حاوی نقص بسیاری می‌باشند. اینها حقیقت پدیده‌ای که اقتصاد نامیده می‌شود را بصورت ناقص بیان می‌نمایند. در اینجا بر ملاسازی کیفیت معنادار و گمراه‌کننده اقتصاد سیاسی بورژوایی تسهیل می‌یابد؛ آن نیز نوعی پژوهش است از طریق تکه‌تکه گرداندن واقعیت یعنی مبدل‌نمودن زندگی به جسدی تشریحی. روش «بکش، تکه‌تکه گردان، پژوهش کن»! یعنی روشی که به اندازه خود نظام وحشی است و انسان را وادار به نفی زندگی می‌نماید! وقتی جامعه موضوع بحث باشد، بصورت نظامی که کلیت‌مند، زنده و دارای اراده و اخلاق باشد تعریف و ارائه نمی‌گردد؛ بلکه به حالتی تعریف و ارائه می‌گردد که تکه‌تکه گشته، از حالت زنده خارج گردانده شده، به حالت ابژه درآورده شده و از اخلاق و اراده (یعنی به معنای واقعی کلمه از سیاست) محروم گردانده شده است؛ نه معنا بلکه بی‌معنایی، بی‌وجدانی و بی‌بصیرتی را توسعه می‌دهد.

ظاهراً تصور می‌شود که در واقعیت‌گرد، تأثیر عناصر **مدرنیته** سرمایه‌داری چندان به وجود نیامده و این عناصر با وقایع روی داده هیچ پیوندی ندارند یا پیوندشان بسیار محدود است. این تصور، یک اشتباه جدی است. اگر عناصر مدرنیته سرمایه‌داری (یعنی قانون پیشینه سود، دولت-ملت و

صنعت‌گرایی) نمی‌بودند، واقعیت‌گرد با تمامی ابعاد خود (وطن، ملت، حیث اجتماعی، اقتصاد، فرهنگ و دیپلماسی) در آستانهٔ نفی و نابودی نمی‌بود. به اقتضای ماهیت نظام، در این زمینه نوعی نابودشدگی در حال روی‌دادن است. عناصری که تحت نام واقعیت‌گرد تشکیل داده شده و به عرصهٔ حیات آورده می‌شوند، از طرفی در نفی پدیدهٔ گرد بکار می‌روند و مرتکب چنان خیانتی می‌گردند که به‌ندرت می‌توان نمونه‌ای برای آن یافت، و از طرف دیگر همان عناصر به اقتضای منافع‌شان از پرداختن به گردگرایی متقلبان، تأسیس سازمان‌های نقاب‌دار تله‌مانند و پیشبرد نظام‌های خویش نیز غفلت نمی‌ورزند. درحالی که این را تحت نام سرمایه‌گذاری، تأسیس کارخانه، راه‌سازی، سدسازی (قتل‌عامی علیه جغرافیا و حیات زراعی)، احداث مدرسه (نهادهای نسل‌کشی فرهنگی) و مسجد (استفاده از دین بعنوان ابزار ایدئولوژیک سرپوش‌گذارنده بر نابودی) و **سربازی نمودن** در راه به اصطلاح دفاع از میهن (هنر **خودزنی** به دست خویش، حداقل از نظر قبول و رد واقعیت‌گرد) و به گونه‌ای که گویا هر کدام از اینها یک خدمت به‌غایت معاصر است ارائه می‌دهند، از طرف دیگر نیز از تمام جبهه‌های اجتماعی به مبارزه‌ای که جهت حفظ موجودیت خویش و تحقق آزادی صورت می‌گیرد یورش می‌آورند و به منزلهٔ بخشی از پروسهٔ نابودی، مزدوری پیشه‌می‌کنند و همانند کرم درخت به کرمک‌های چونده شجره‌نامه مبدل می‌شوند! از این لحاظ، اقتصاد بعنوان یک ابزار نابودی، به فراوانی ایفای نقش می‌نماید.

پروتو-گردها صاحبان فرهنگی هستند که بنیان و شالودهٔ اقتصاد زراعی و دامداری را در تاریخ تدارک دیده است. به همراه سایر فرهنگ‌های خلق‌های همسایه، اقتصاد بازاری که بر اساس معدنکاری، بازرگانی و کار **آژانس** (کاروم) برای اولین بار بر صحنهٔ تاریخ ظاهر شد را نیز توسعه دادند. تا اوایل سدهٔ نوزدهم یعنی تا زمان نفوذ مدرنیته سرمایه‌داری در منطقه‌شان، یکی از عناصر سرآمد اقتصاد جهانی بودند. اقتصاد را هم به منزلهٔ فرهنگ نهادینهٔ مادی و هم به منزلهٔ یک ذهنیت معنوی و اخلاقی، به انسانیت آموختند. فرهنگ‌هایی که تا این اندازه در تاریخ ریشه دوانده‌اند، در دو‌یست سال اخیر به آستانهٔ ورشکستگی درآورده شدند. مدرنیته از آفرینندگان اصلی اقتصاد انتقام می‌گیرد. پیش از هر چیز، زراعت، دامداری، منابع زیرزمینی و منابع روزمینی استثمار گشتند، غارت گردیدند و خشک گردانده شدند. تودهٔ اکثریت جمعیت گردها یعنی طبقات زحمتکش‌شان به ارتش بزرگ بیکاران تبدیل شد. گردها با نازل‌ترین دستمزد به پس‌مانده‌ترین کارها محتاج گردانده شدند؛ به توده‌ای مبدل شدند که در تمامی جهان محکوم به عرضهٔ نیروی کار خویش با کمترین بهاست. از طریق مشتی نیروی حاکم و زورگوی استثمارگر، کل جامعه را به‌غیر از عاملان **کمپرادور** (به اصطلاح بورژواهای بومی)، فاقد آموزش و بیچاره گذاشتند و در چنان وضعیتی قرار دادند که از فرط گرسنگی، بیکاری و

بیماری بر خود می‌پیچد و می‌نالد. بعبارت صحیح‌تر از طریق اقدامات قدرت‌مدارانهٔ اینچنینی که بصورت آگاهانه و عامدانه تحمیل می‌گشتند، ناچار از تسلیم شدن کامل گردیدند.

در کردستان امروزی، از اقتصاد بعنوان یک ابزار کامل جاسوس‌پروری و ظلم استفاده می‌شود. با گرسنه و بیکار نگه‌داشتن جامعه، آن را ناچار به دست برداشتن از تمامی خصوصیات اجتماعی‌اش می‌نمایند و می‌آموزاند که بر اساس دست کشیدن از هویت کردی می‌تواند صاحب کار و نان شود. برای اینکه کسی بتواند کارمند خوب دولت یا شرکتی شود، شرط اساسی را این قرار داده‌اند که تمامی ارزش‌های ملت حاکم را بپذیرد. اصرار بر کرد بودن و هویت کردی، سبب از چشم افتادن و از دست دادن امکانات کار می‌گردد و توجیهی می‌شود برای گرفتار ماندن در گرسنگی و فقر! هر کدام از هولدینگ‌ها و دانشگاه‌هایی که احداث می‌شوند را بعنوان یک مرکز هیچ‌گردانیدن هویت کردی کارایی می‌بخشند. سدها نقش هیولاهایی را ایفای نمایند که مکان‌های سکونتی تاریخی، حوزه‌های زراعی، روستاها و محیط‌زیست را می‌بلعند. تمامی نهادهای مادی و معنوی‌ای که می‌توانند به پدیدهٔ کرد خدمت نمایند از مضمون و درون‌مایه تهی گردانده می‌شوند، سپس به حالت مستعمره درآورده شده و آنها را به ابزار بلعیدن خصوصیات کردی مبدل می‌گردانند. در این راه همهٔ ابزارهای زور و اقتصاد (پول، کار، بازار، شغل و نظایر آن) بعنوان اسلحه بکار برده می‌شوند. حوزه‌های اقتصادی که ظاهراً باید با سیاست و قدرت حشروشنری نداشته باشند، بصورت حوزه‌هایی درآورده می‌شوند که واقعیت کرد را دچار بیشترین فرسایش تدریجی نموده و روبه زوال می‌برند. به همین سبب حتی از یک کار ساده بقالی نیز بعنوان کارت استفاده می‌شود. راه تملک ابزارهایی نظیر **بانک، تعاونی** (کتوبراتیو) و **کارخانه** از مسیر وداع با واقعیت گرد بودن می‌گذرد. توسعهٔ ابزارهای فردی یا جمعی جهت حیات بخشی به واقعیت کرد، در حیطهٔ ممنوعیت‌ها قرار گرفته و نظارت شدیدی بر روی چنین تلاش‌هایی برقرار می‌شود. هیچ فرصتی برای توسعه و حفظ بازار بومی کردها به رسمیت شناخته نمی‌شود. غارتگرانه‌ترین ابزارهای سرمایه‌داری به صورت مطلق بر روی بازار حاکم گردانده می‌شوند. فرصتی برای رقابت بین کالاهای محلی - که تقریباً وجود ندارند - و کالاهایی که بجای آنان آورده می‌شوند به رسمیت شناخته نمی‌شود و امکان حفاظت از خود در برابر قیمت‌های انحصارگرانه غیرممکن گردانده می‌شود. همان اهداف یعنی گردزدایی و ذوب کردها در میان ملت حاکم، در امور مربوط به وام، مخارج و پس‌انداز و مالیات‌بندی نیز دنبال می‌شوند.

هرچه درک گردید که جریان مبارزاتی مبتنی بر «حفظ موجودیت و آزادسازی خویش» قابل نابودی نیست و سازماندهی مقاومت و حوزه‌های حیات آزاد بر این مبنا توسعه داده شدند، حوزهٔ اقتصادی مجدداً طرح‌ریزی و سازماندهی می‌شود. در حوزه‌هایی که پتانسیل اقتصادی

آنها در سطحی بالا است و بویژه در مراکز بزرگ شهری کردستان، به همراه شرکای به اصطلاح بورژوازی کرد که کاملاً هدایت‌شونده‌اند و با مراکز متروپل در ارتباط هستند، هولدینگ و شرکت‌های سهامی تأسیس می‌نمایند. حتی در این زمینه، از بکارگیری صاحبان کسب و کار و سرمایه‌گذاران مدیر کرد دم‌می‌زنند. بسیاری از به اصطلاح کردها و حتی کردگرایان و فعالان جامعه مدنی که از این نظر به شکلی بدتر از نمونه فاحشه‌خانه‌ها آماده عرضه خویش هستند، چنین اقداماتی را آغاز نموده‌اند. اتاق‌ها و اتحادیه‌هایی تأسیس می‌شوند. بدون شک در تمامی این حوزه‌ها و اقدامات، عناصری صادق و پایبند به هویت ملی و اجتماعی خویش نیز وجود دارند. اما همانند هر حوزه دیگری، استثناها قاعده کلی را برهم نمی‌زنند بلکه آن را تصدیق می‌نمایند. نکته مهم در اینجا این است که اقدامات و عناصری را که در راستای ضربه‌زدن به واقعیت کرد و نابودی آن هدفمند می‌باشند، از اقدامات و عناصری که در پی حیات بخشی و حفظ این واقعیت می‌باشند مجزا کرده و تشخیص دهیم. مادامی که تا زمان موجودیت داشتن جامعه، حوزه اقتصادی نیز به حیات خویش ادامه خواهد داد، باید از ضربه‌زدن اقتصاد بر واقعیات ذاتی اجتماعی و نابود کردن شان جلوگیری بعمل آورد و بجای آن، اقتصاد را به ابزار توسعه موجودیت اجتماعی و آزاد نمودنش مبدل ساخت.

در برابر واقعیت اجتماعی کرد و کردستان که به سبب اشغال اخیر عراق (سال ۲۰۰۳) توسط مدرنیته سرمایه‌داری، بر اهمیت استراتژیک آن افزوده شده است، برنامه‌های اجرایی و اقدامات بنیادین متحول شده‌ای - و از جمله در حوزه اقتصاد - به جریان افتاده‌اند. به ویژه سعی دارند یک اقتصاد رفاهی را به مرکزیت جنوب کردستان توسعه دهند. به همراه شکل سیاسی موجود در اینجا، شکل‌های اقتصادی نیز به تمامی تحت نظارت نیروهای هژمونیک گلوبال، منطقه‌ای و بومی توسعه داده شده و همچون مدل عرضه می‌شوند.

نیاز عظیمی وجود دارد تا تحول اینگونه‌ای که مدرنیته سرمایه‌داری در بسیاری از مناطق جهان بخود می‌بیند، تحت پارادایم مدرنیته دمکراتیک تحلیل شود و ابزارهای چاره‌جویانه آلترناتیو ایجاد گردند. بسیار مهم است که به این اسلحه اخیر امپریالیستی - استعماری بویژه به بی‌تأثیر گردانیدن تحول دمکراتیک از طریق کاربست روش‌های اقتصادی، فرصت داده نشود. بدین منظور کار اساسی باید ایجاد و توسعه سه ابزار بنیادین **مدرنیته دمکراتیک** یعنی «**ملت دمکراتیک**، **صنعتی شدن اکولوژیک** و **اقتصاد کاربردی**» بر محور بازار اجتماعی باشد. باید هم‌صنعتی شدن اکولوژیک و هم اقتصاد بازار اجتماعی که بر تأمین نیازهای اساسی انسان متکی است، در راستای سودبری هدفمند نیست و به همبستگی اجتماعی خدمت می‌نماید، بعنوان مهم‌ترین ابزارها ارزیابی گردند و ایجاد شوند.»

جامعه اقتصادی

تنها عنوانی که برای جامعه انسانی، بجاست، عنوان «**جامعه اقتصادی**» است. بنابراین، سایر عناوین چون «جامعه سرمایه‌داری، لیبرالی، دینی، سوسیالیستی، کمونیستی و غیره» نمی‌توانند جامع باشند. به نسبت رژیم حقیقت اصیل نیز عنوان‌های سرمایه‌داری و لیبرالی محلی از اعراب ندارند. فلذا مطلق بودن این عناوین خودبخود مردود می‌باشد. هم بشریت و هم ملت‌گرد در سده کنونی در پی یافتن مناسب‌ترین عنوان با حقیقی‌ترین محتوای درخور و لایق بشریت هستند. قطع‌یقین‌گذار از ادوار برده‌داری، فئودالی و سرمایه‌داری، یافتن عناوین با محتواهای نوین را ضروری گردانده. ملت تحت ستم‌گرد تا ظهور رهبر اوجالان، ادوار مذکور را تحت ستم و اشغال طی کرده، ولی امروزه در تلاش جهت تحقق «**رنسانس‌گرد**» مبارزه می‌نماید. رنسانسی که در جدال علیه تمدن دولتی مرکز‌گرا با محوریت مدرنیته سرمایه‌داری، تمدن دمکراتیک با محوریت مدرنیته دمکراتیک را به ارمغان آورده، سرمنشأ تمامی رنج‌های بی‌شائبه ملت حقیقت‌جوی‌گرد است.

عناصر تمدن دمکراتیک: ۱- کلان‌ها. ۲- خانواده. ۳- قبایل و عشایر. ۴- اقوام و ملل. ۵- عناصر روستا و شهر. ۶- عناصر ذهنیتی و اقتصادی. ۷- عناصر سیاست دمکراتیک و دفاع ذاتی. در تاریخ بیش از پنج‌هزار ساله تمدن دولتی مرکز‌گرا تمامی انحرافات تاریخی حیات بشری رخ‌داد و سرمایه‌داری مرحله امروزی آن می‌باشد که نمی‌بایست سربرمی‌آورد. این دوره تاریخی در قرن بیست‌ویکم به یک‌گذار جدی نیاز دارد. تمدن مرکز‌گرای اروپا طی ۴۰۰ سال گذشته به موجب سلطه سرمایه‌داری، قابلیت‌گذار از فرم خود را نشان‌نداد و رنسانس سده پانزدهم را به عقب رانده. امروزه رنسانس‌گرد، تمدن دمکراتیک را با محوریت مدرنیته دمکراتیک، سرآمد می‌سازد. پایه بنیادین این تمدن نوین، ساختار ناب «جامعه اقتصادی» است با این توفیر که اقتصاد تنها یک بخش از فرم گسترده و متکثر آن می‌باشد.

مدرنیته دمکراتیک دارای سه عنصر سرآمد «**ملت دمکراتیک، اقتصاد کمونی و اکوصنعت**» است که خود دارای سه بعد «جامعه اخلاقی و سیاسی، جامعه صنعتی اکولوژیک و جامعه کنفدرالیستی دمکراتیک» می‌باشد.

«**جنگ انقلابی خلق**» تحت رهبریت رهبر اوجالان همچو **خط سوم** در سطح‌گردستان، خاورمیانه و جهان با هدف تحقق کامل حقیقت رنسانس‌گرد در سرآغاز هزاره سوم، پدیدار گشته. این مرحله، قابلیت‌گذار از فئودالیسم و سرمایه‌داری را با تکوین مفاهیم نظری و عملی تمدن دمکراتیک از خود نشان‌داده. ملت دمکراتیک همچو روح آن تمدن و کنفدرالیسم دمکراتیک

همچو بدن آن نمود عینی و رئالیته یافته. سال ۲۰۰۲ سال پایان نظری نظام سرمایه‌داری وابسته گرد و سال ۲۰۰۵ با خیزش خلقی، سال پایان عملی آن نظام با اولین کورس‌های امیدبخش رنسانس طی اعلام کنفدرالیسم دمکراتیک از سوی خلق در کردستان گردید. همانطور که مبرهن است، همزمانی ظهور سرمایه‌داری اروپا و پیدایش صفویه در ایران از منظر شرایط نظام جهانی، تصادفی نیست. پایان ستم صفوی-عثمانی در سال ۲۰۰۲ رقم خورد. این میلاد نوین که ریشه در بیش از چهل سال مبارزه رهبر اوجالان و جنبش آزادیخواهی دارد، سرمنشأ رنسانس گرد فراتر از تمدن کنونی اروپاست و درک این حقیقت اصیل منوط به توان ژرف فکری بشری به حسب شرایط جهانی و نیازهای بشری می‌باشد. هدف، تحقق ملت دمکراتیک در بستر جامعه اقتصادی است که ناگزیر بایستی تمامی عناصر مخرب تمدن مرکزگرای سرمایه‌داری را تغییر دهد. تنها رهیافت بی‌بدیل، انجام انقلاب ذهنیتی در راستای دگرگون‌ساختن تمامی عناصر و ابعاد فئودالیسم و سرمایه‌داری است. متد بنیادین نیز احیای کمونالی شیوه‌های تولید «شبانکارگی»، روستایی و صنعتی اکولوژیک و مدرن» است که به هستی شهر وصل کردند و کمونالیسم دمکراتیک را جایگزین انواع «سرمایه‌داری صنعتی و مالی» سازند. مسلماً هیچ انقلاب و رنسانسی تحقق نمی‌یابد مگر با اولویت‌یابی مبارزه سیاسی بر مبارزه اقتصادی. خصوصاً که ملت گرد در صد سال گذشته با نسل کشی جهانی-منطقه‌ای روبرو شده، فلذا مقوله مبارزه سیاسی بر مبارزه اقتصادی ارجحیت تریبی در اولویت‌بندی‌ها می‌یابد. مارکس در بستر اروپا متناسب با شرایط آن، به مبارزه اقتصادی اولویت داد و ناکام ماند، زیرا سرمایه‌داری، یک انحراف ذهنیتی گسترده است. رهبر اوجالان پی برد که انقلاب اقتصادی، مستلزم انقلاب ذهنیتی می‌باشد و انحرافات اخلاقی و سیاسی در ساختار دولت-ملت سرمایه‌داری جهان را در منجلاب بی‌پایان نابودی فروبرده، لذا مبارزات اخلاقی و سیاسی را با جایگزینی ساختار کنفدرالیسم و ملت دمکراتیک نضج بخشید.

در شرق کردستان، نوعی سرمایه‌داری کوتوله و وابسته تحت فشارهای سلطه تهران خصوصاً از دوره رضاخان پیدا و با اصلاحات ارضی و انقلاب سفید دوره دوم پهلوی به تثبیت و ثبات رسیده بود که تمامی نهادهای سلطه آن توسط جمهوری ولایی در همه منافذ جامعه گردی رخنه کرد. سرطان، ساختار آن نظام سیاسی-اقتصادی را فراگرفت و کل جامعه ایران با دست‌زدن به انقلاب مردمی ۱۳۵۷ ش علیه ساختار سرطانی شوریدند. این انقلاب اما به یک انقلاب در دست گروه انحصارگر قدرت-سرمایه اسلام‌گرایان تقلیل داده شد و مصادره گردید. قیام سال ۱۹۹۹ میلادی در شرق کردستان و چند شهر ایران (تهران، تبریز) اولین نشانه‌های برآمدن جنبش خاص شرق را پدیدار ساخت که پس از پنج سال برآمدن پژاک و ملت دمکراتیک، همزمان گشتند. آن لحظات زمانی که سیستم کنفدرالیسم و ملت دمکراتیک در برابر سیستم سرمایه‌داری

برآمدند، خورشید پژاک نیز طلوع کرد. در واقع نظم مختلط و پر آشوب «فئودالی- سرمایه داری» در گُردستان نخستین ضربات را دریافت نمود. اما چرا کنفدرالیسم و ملت دمکراتیک؟

۱- کنفدرالیسم دمکراتیک:

برای تحقق ملت دمکراتیک به چارچوب‌های نظری و عملی نیاز بود. رهبر اوجالان بنیان‌های فلسفی و جامعه‌شناختی کنفدرالیسم را به‌مثابه بدنی برای ملت دمکراتیک طرح‌ریزی نمودند. سرطان در ساختار نظام سرمایه‌داری، به نسخه درمانی کنفدرالیسم اشاره کرد. یک ساختار کمونالی در برابر لیبرالی است. در اصل، «فرد دوستی سوسیال» در برابر «فردگرایی لیبرال» قد علم کرده. کنفدرالیسم، ساختار و فرم نهادهای جامعه کمونال است که اجزای کلی آن متشکل از «کمون، مجلس، کنگره خلق و کنفدرالیسم ملت‌های خاورمیانه‌ای و جهانی» می‌باشد. در طراحی‌های بکر آن، مفاهیم بنیادین بصورت دوگانه‌های متمایز نمود یافته‌اند: «کمون- خصوصی؛ مالکیت خصوصی- مالکیت اشتراکی؛ جامعه- فرد (منفرد- جهانشمول)؛ دولت-ملت- ملت دمکراتیک؛ اقتصاد سیاسی- اکو اقتصاد؛ سود- نیاز؛ اکولوژی- صنعت‌گرایی؛ بردگی زن- آزادی زن؛ مدرنیته سرمایه‌داری- مدرنیته دمکراتیک؛ تمدن دولتی- تمدن دمکراتیک» و بسیاری دوگانه‌های دیگر. در کلیت این دگرگونی ریشه‌ای، پارادایم نوین می‌بایست وضع می‌شد تا با توسل به پایه‌های آن بتوان شرایط و اسباب گذار از سرمایه‌داری و رسوب‌های فئودالیسم را فراهم آورد.

جهان کنونی از فقدان یک طراحی سوسیالیستی و کمونالی رنج می‌برد. هر رهبر و جنبشی استعداد انجام این طراحی را داشته‌باشد، آغازگر رنسانس عصر نوین خواهد شد. رهبر اوجالان به طراحی‌ای دست‌زده که بشریت یعنی هم نیروهای راست‌گرا و هم چپ‌گرا عاجز از آن بوده‌اند. اقتصاد به‌مثابه زیربنای جامعه از اهمیت حیاتی برخوردار است و مفاهیم و مقولات مرتبط با آن همچو «مالکیت، کار، ارزش، بازار، قیمت، خدمات و کالا، نهادهای تولید، شیوه‌های تولید، صنعت، اکولوژی و بسیاری موارد دیگر» نیاز به دگرگونی ریشه‌ای مطابق با پارادایم نوین دارند. وقتی در ساخت پارادایم مذاقه می‌کنیم، می‌بینیم که پدیده‌های کلان «زن، اکولوژی و جامعه» کلیت آن را تشکیل می‌دهند: «جامعه دمکراتیک و اکولوژیک، مبتنی بر آزادی زن». هدف، رهایی بخشیدن «جامعه، زن و اکولوژی» از چنگال دولت است. در پارادایم تاریخی تمدن مرکزگرا عناصر سه‌گانه «دولت، طبقه و شهر» جای دارند که در بعد اقتصاد و معیشت، چهار شیوه تولید «شبانکارگی، روستایی، شهری سنتی و شهری صنعتی» را موجد هستند. پس شیوه تولید لاجرم باید تغییر کند و جایگزینی در شیوه تولید نیست مگر شیوه کمونالی و بشریت در

طول تاریخ پرفراز و نشیب خود نتوانسته خارج از شیوه‌های مذکور، رهیافتی دیگر بیابد. هر سه نظم شبانکارگی، روستایی و شهری به‌راحتی می‌توانند «خصوصی‌لیبرال» گردند و یا «اشتراکی سوسیال (کمونال)». آیا یک جامعه بر حسب اینکه انسان موجودی اجتماعی است، حیات مطلوب را در خصوصی‌بودن لیبرالی همه‌چیز می‌یابد یا در اشتراکیت سوسیال؟ تاریخ جامعه‌طبیعی ماقبل دوره‌برده‌داری همراه با جوامع مبارز دوره‌تمدن، اثبات کرده‌اند که بدون شک، اجتماعی‌بودن تنها راه بقا و خوشبختی است. سرمایه‌داری، بردگی کارمزدی را جایگزین انواع بردگی‌های مطلق برده‌داری و نیمه‌مطلق فئودالی ساخت و به نفع اشتراکیت و حیات جماعتی پرداخت. بازخورد آن، نسل‌کشی‌های مستمر و قرارگرفتن در شرایط مداوم جنگی است. این روند، بی‌شک ابدی نیست و نخواهد بود. بر ساخت جامعه‌اقتصادی با اتکای قوی بر سیاست و ایدئولوژی که بازنمود پارادایم و جهانبینی فراگیر است، تنها غایت بشری می‌باشد. چون، تکیه اصلی بر قاطعیت ایدئولوژی نیست، مفهوم دمکراسی در درجه‌نخست و سپس مفاهیم سیاست و اخلاق در درجه‌دوم، بازتنظیمی و احیای نظام سعادت برای بشریت را امکان‌پذیر می‌سازند. دمکراسی فارغ از داوریه‌های قاطع ایدئولوژی‌های سلطه‌گر است و با دگرگونی تمامی مفاهیم کهنه‌گشته اقتصاد را می‌سازند. سیستمی نیاز است تا توسط آن بتوان آن دگرگونی را ممکن ساخت و آن، سیستم کنفدرالیسم دمکراتیک است تا نهادهای عملی و اداری را بصورت ارکان اصلی نظام کمونالی پدیدار گرداند. همین تحول دیگر از تداوم شیوه‌های تولید و مصرف نابرابر سرمایه‌داری ممانعت بعمل خواهد آورد. اقتصاد، تنها در صورتی قابل به این تحول می‌گردد که کمونی شود و با هر گونه اقتصاد خصوصی و لیبرال مبارزه نماید. کمون از تولد نوع بشر تا به امروز، میلیون‌ها سال است وجود دارد. چیزی نیست بتوان آن را مصنوعاً ساخت و یا نابود گرداند. همیشه بوده، هست و خواهد بود. شرط گذار بشریت از سرمایه‌داری نابرابر، تکیه بر فلسفه وجودی و معنایی کمون است. الزام عملی آن، منع انحصارات قدرت و سرمایه می‌باشد. چه بسا می‌دانیم که صفویه، پهلوی و جمهوری ولایی، نظام‌های انحصارگر هستند. بدون انحصارگری، حتی یک لحظه بر سر پا نخواهند ماند. وقتی ساختار نظام همچنان التقاطی از ذهنیت سرمایه‌دارانه، فئودالی و برده‌داری است، پس جمهوری ولایی تنها یک تغییرنام بوده و تداوم سلطه و انحصارگری صفویه و پهلوی می‌باشد. طراحی نوین باید به سلطه‌گری، انحصارگری و طبقاتی و دولتی‌بودن پایان دهد. کدام ملت همانند کردها گرفتار نظام سلطه و انحصار شده و نسل‌کشی می‌شود؟ پیمان قصر شیرین در قرن هفدهم و پیمان سایکس‌پیکو، ملت‌گرد را گرفتار جنگ مداوم خاورمیانه‌ای ساخته‌اند و پدیده دولت-ملت، اجراکننده آن سلسله جنگ‌های پایان‌ناپذیر است که تنها دو مرحله اول و دوم جهانی را پشت سر گذاشته و هم‌اکنون در مرحله جنگ جهانی سوم قرار دارد.

شگرد دشمن مبتنی بر سلب اقتصاد از ملت کُرد و محو تدریجی گام به گام است. کنفدرالیسم دمکراتیک، سیستمی است که کالبد ملموس مبارزه علیه نسل کشی را شکل می‌دهد و غایت آن، وصول به ملت دمکراتیک می‌باشد. در این صیوروت، همه چیز از جمله سیاست و اقتصاد، با هدف خارج ساختن فرد و جامعه از مغاک لیبرالیسم و سرمایه‌داری، تغییر داده می‌شوند. در یک کلام، اقتصاد خصوصی، به اشتراکی و کمونی تغییر داده شده و از خصوصی و بازاری کردن آن جلوگیری می‌شود. نیازمحوری جای سودمحوری را می‌گیرد و هر فعالیت معیشتی اکولوژیک گردانده می‌شود. زیرا گذار از سرمایه‌داری مستلزم مبارزه بر ضد عناصر «بیشینه سود، دولت-ملت و صنعت‌گرایی» است. این سه گانه بسیار مخربند ولی ملت کُرد حتی از برخورداری از بیشینه سود، دولت-ملت و صنعت‌مدن محروم گردانده شده. محروم‌سازی اگرچه معیشت را دچار سکت می‌سازد اما آلوده‌نشدن کامل به سرمایه‌داری یک امتیاز مثبت آن است و مبارزه را آسان‌تر می‌سازد. چگونه در دوره گذار و رهایی، مبارزه کنیم؟

۲- ملت دمکراتیک:

بدون پدیدار ساختن ملت دمکراتیک، انجام مبارزه آنتی سرمایه‌داری بیهوده خواهد بود. ملت کُرد در روند رنسانس معاصر خویش برای نیل به این هدف، ابعاد تحقق ملت دمکراتیک و غایات آن را اندیشیده. رهبر او جالان نُه بعد و یک وظیفه خطیر را بر شمرده‌اند: ۱- بعد کمون. ۲- بعد سیاسی. ۳- حیات اجتماعی. ۴- حیات مشترک آزاد. ۵- خودگردانی اقتصادی. ۶- بعد حقوقی. ۷- فرهنگی. ۸- سیستم خوددفاعی. ۹- دیپلماسی. ۱۰- وظیفه رهروی برای ملت دمکراتیک.

«اقتصاد کمونی و صنعت اکولوژیک» تنها در بستر ابعاد نُه گانه مذکور امکانپذیر می‌گردند. این ابعاد، طراحی اصلی اقتصاد کمونالی خارج از نظام سرمایه‌داری است که هیچ جنبش انقلابی جهانی، حتی انقلاب مردمی سال ۵۷ ایران نایل به آن نشده‌اند. ابعاد، هنر گذار را نشان می‌دهند. جنگ انقلابی خلق کُرد و خلق‌های ایران، رسالت عمل به ابعاد نه گانه را پیش‌رو دارند. مبانی پارادایمی در سلسله مراتب این ابعاد که تئوری آن در مانیفست تمدن دمکراتیک توسط رهبر او جالان وضع گشته، رهیافت گذار از موانع صعب سرمایه‌داری را پیش‌پا می‌گذارد. گذار از دولت، گذار از سرمایه‌داری، برده‌داری و فئودالیسم بصورت یکجا می‌باشد، زیرا تنها نهادی که هزاران سال است، انحصارات قدرت و سرمایه را برای نظام‌ها و سیستم‌های مختلف ممکن گردانده، پدیده دولت است. این پدیده در اواخر دوره پهلوی در دهه ۵۰، فرم نوین خود یعنی دولت-ملت را ظاهر ساخت و ملت کُرد از آن تاریخ گرفتار شرایط زنجیرشدگی در قفس

آه‌نین سرمایه‌داری گردید. مفاهیم «مالکیت خصوصی، فردپرستی، حق انحصار ثروت و سرمایه، اجتماع‌گریزی، مزدمحوری، سود کلان، انباشت نامتناهی و بسیاری مفاهیم لیبرالی دیگر» در اواخر دورهٔ پهلوی در قالب‌های فرم اداری، نهادینگی دولتی و تنها راه باقی‌مانده، بر جامعه تحمیل گردیدند. این، در واقع دولت-ملتی نبود که تبلیغ می‌شد، دولت خالص مشروط به نابودی ملت بوده و هست. ملت دمکراتیک، فرم و معنای بدیل آن است. راهبرد بنیادی در مبارزه علیه سرمایه‌داری و لیبرالیسم، کاملاً شفاف است؛ مثلاً اگر دولت-ملت ایرانی به وجود مسئلهٔ کرد اعتراف نمود و کمر همت به حل آن بست، راهکار دیپلماتیک، اولویت نخست است اما اگر نپذیرفت و بر سیاست نسل‌کشی اصرار ورزید، جنگ تا آزادی، تنها گزینهٔ باقیمانده خواهد بود. لذا در کنفدرالیسم و ملت دمکراتیک، شفافیت در استراتژی تا منتهای درجه وجود دارد. اقتصاد، بعد زیربنایی در خودمدیریتی دمکراتیک ملت‌گرد بر ضد دولت-ملت‌گرایی فاشیستی و شوون است. اقتصاد فقط می‌تواند کمونی باشد و در طول تاریخ، اقتصاد خصوصی معنا نداشته. آنچه در ۴۰۰ سال سلطهٔ سرمایه‌داری بدان گرایش افراطی نشان داده شده، اقتصاد خصوصی است، ولی هیچگاه بصورت مطلق همگانی نشده و نمی‌تواند بشود. سرمایه‌داری بر بنیان شرکت‌ها و بانک‌ها با مقاصد مالی خالص بدنال کسب قدرت و سرمایه در چارچوب کارتل‌ها، تراست‌ها و هلدینگ‌های بزرگ است. هر کدام از این فرم‌ها و تشکلهای حتی اگر از حیث فرم و روش کار باشد، مطلقاً خصوصی و فردی نه بلکه جمعی و گروهی هستند. گروه سرمایه‌داران و مدیرعاملان شرکت‌های چندملیتی، کارگران آنها در کارتل‌ها، بانک‌ها و مراکز و واحدهای تولید همه هر کدام یک گروه و جمع را تشکیل می‌دهند و تمثیلی از قبیله و جماعات تاریخی هستند، منتها بشدت انحصاری می‌باشند. به همین دلیل اینها اثباتی بر کمونی بدون حیات انسانی است. چه بسا مقولهٔ «تقسیم کار» که با پیشرفت فناوری‌های تولید و تعدد کسب و کارها و انواع تولیدات انبوه به میان آمد، حکایت از نیاز گروه‌ها و جماعات به سایر گروه‌ها و جماعات دارد. کار لیبرال‌ها تا جایی پیشرفت که با هدف انحصار قدرت اجرایی، گرایش‌های «لیبرال دمکراسی و سوسیال دمکراسی» را ترویج دادند تا نظر همیشگی جامعه را بسوی خویش جلب نمایند. مقولات تولید، مصرف و فینانس مالی به جماعات و انبوه جمعیت‌های بشری نیاز دارند. کلیت مسایل مذکور اثبات می‌کند که تبلیغات شدید سرمایه‌داری و لیبرالیسم در خصوص «فردگرایی کامل و خالص» تنها مستی دروغ برای فریب اذهان عمومی است و لو به جامعه قبولانده باشند که مالکیت و ثروت خصوصی شیرین‌ترین نوع می‌باشد. سرمایه‌داری فقط در تجزیه کمون‌ها و تحمیل روابط و مناسبات فردگرایانه و خصوصی، موفق بوده ولی در نابودی ذات هستی کمون قویا ناکام مانده.

کمون، سلول بنیادینِ فرم‌های نوین حیات اجتماعی است و **کنوپراتیوها** (تعاونی) نقش تکمیل‌کنندهٔ تنظیمات فعالیت‌های اقتصادی از تولید تا بازار را برعهده دارند. روستا و شهر را بصورت اشتراکی و اکولوژیک بهم متصل نموده و با نفی خصوصی‌سازی تحت تملک فردپرستانه، حق مالکیت اشتراکی را به همگان بازمی‌گرداند. کمون‌ها به واسطهٔ نهادهای سیاسی مجلس و کنگرهٔ خلق، روابط اقتصادی کشوری را تنظیم‌می‌نمایند و هماهنگ‌سازی تولید، مصرف و کار مطابق نیازهای معیشتی را به اجرا درمی‌آورند. خاورمیانه و کردستان بیش از ۱۵۰ سال است علیه سرمایه‌داری به‌قصد حفظ فرهنگ غنی خود، مبارزه‌می‌کند. این فرهنگ، مبتنی بر قواعد انکارناپذیر حقیقت‌های کمون است. وقتی حرف از اقتصاد زده‌می‌شود، همانا کمون و کنوپراتیو اشتراکی می‌باشد. فرم کمون در نقطه‌مقابل شرکت و بانک سرمایه‌داری قرار دارد ولی چیزی نیست که ابداع گردد، بلکه در طول تاریخ بوده و تنها احیا خواهد شد.

جمهوری ولایی ایران در قرن اخیر با پژاک در سطحی روبروست که از حیث اقتصادی، «**کمون و کنوپراتیو**»، از حیث سیاسی و مدیریتی «کنفدرالیسم دمکراتیک» و در جامعیت حیات با ساخت «ملت دمکراتیک» در هر فرصت رویارویی با پژاک روبرومی‌باشد.

با تأسیس پژاک، شرق کردستان و به تبع آن، ایران، به کیفیت و وضعیت حیات جماعتی بازمی‌گردند. با لحاظ فرم‌های مدرن حیات، این تحول انقلابی باید در حد و قوارهٔ یک رنسانس به‌وقوع بپیوندد در غیر اینصورت، پیروزی استعمارگرانهٔ هژمونی غرب بر ایران گریزناپذیر خواهد شد. کلید پیروزی ایران در رویارویی با هژمونی غرب، شرق کردستان با محوریت دمکراسی و کمونالیسم هزاران ساله است. در ۱۵۰ سال گذشته کمونالیسم از ایران رخت‌بر بسته و تنها اشکال مبارزاتی آن همیشه باقی‌مانده، لذا در مواجهه با نظام سرمایه‌داری جهانی و ایرانی، فعلاً فقط پژاک و ملت مبارز گردد در سایهٔ یک عمر رنج بی‌پایان رهبر اوجالان، موفق به ارایهٔ آلترناتیو حقیقی با مضمون حیات کمونالی گشته و این سیر رنسانس صرفاً با مشارکت دمکراتیک تمامی خلق گردد و خلق‌های ایران به اكمال خواهد رسید.

نتیجه

پرداختن به موضوعات و مقولات اقتصاد طبیعی و معیشتی، اقتصاد ملی، اقتصاد سیاسی (اکنونومیس)، اقتصاد بازار و اقتصاد کمونال از اهم اولویت‌های علم اقتصاد بوده که آشوب‌زده‌ترین موضوعات هستند. در جدال پرهیاهوی سرمایه‌داری و سوسیالیسم که معمولاً مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی خود را آلترناتیو بی‌بدیل عنوان می‌کنند، محسوس است که طی ۲۰۰ سال گذشته هنوز الگوی اقتصادی و طراحی مناسب اوضاع جهان بشری تدوین و ارائه نشده. انقلابات زیادی در قاره‌های مختلف به دنبال جنگ‌های جهانی اول، دوم و در اثنای جنگ سوم رخ داده و می‌دهند. جنبش‌های انقلابی و چریکی چپ‌گرای زیادی در گُردستان، ایران، کشورهای عربی، قاره‌های اروپا و آمریکا بویژه در اسپانیا (مارینالدا)، زاپاتیستای مکزیک، کوبا و بسیاری نقاط دیگر حلول کردند ولی الگوی تمام‌عیار برای گذار از نظام سرمایه به ارمغان نیاوردند. علی‌رغم رنج‌های بی‌شائبه، فدایی‌گری‌ها و فداکاری‌های خلق‌های تحت ستم، اما هنوز مقولهٔ چگونگی زیرساخت جامعه یعنی اقتصاد، لاینحل باقی مانده و چه بسا خصومت‌های مداوم نظام سرمایه‌داری منحوس هر حرکتی را در نطفه خفه می‌کند و اجازه از سرگذراندن حتی یک دورهٔ کوتاه آزمون و خطا برای طرح‌ریزی نظام نوین را نمی‌دهد.

اگر بگوییم، از اوایل مشروطه تا به امروز چه در جبههٔ چپ و چه در جبههٔ راست، تقریباً هیچ تلاشی در راستای ایجاد یک نظام اقتصادی کمونال به معنای واقعی کلمه صورت نگرفته، کتمان نکرده‌ایم. زیرا تلاش صادق‌ترین چپ‌گرایان نیز از الگوی سوسیال‌دمکراسی فراتر نرفته. هر رژیم سلطه‌گری در ایران خود را رژیم حقیقت‌ناب قلمداد کرده و تمامی انقلابات و رنج‌ها را به انحراف کشانده و نظام‌های تولید و شیوه‌های تولید متفاوتی را برقرار ساخته‌اند که نه تنها توفیری به حال جوامع نکرده، که اوضاع را وخیم‌تر هم ساخته. در سطح جهان، کسی یا کسانی نیامده‌اند که فراتر از مارکس، مائو، مورای بوکچین و یا زاپاتیست‌های مکزیک و مارینالدای اسپانیا، یک طراحی ساختاری بی‌بدیل برای اقتصاد و معیشت بشری ارائه دهند. مائو، بوکچین و کاسترو صادق‌ترین افرادی بودند که به معایب و نقایص اندیشگی نظام‌مند مارکسیسم پی‌بردند، اما سطح فلسفی، تئوریک و علمی آنها کفاف برون‌رفت از چالش‌ها را نکرد. در آخرین سال‌های این ناکامیِ قطب جهانی سوسیالیسم علمی که طی آن، رئال سوسیالیسم به‌مثابه مذهب چپ سرمایه‌داری فروپاشید، امیدها به جبههٔ چپ انقلاب بشری همچو کورسویی ضعیف در اعماق غروب یأس فرورفت، به ناگاه، خورشید پرفروغ رهبر اوجالان از سپیده‌دم گُردستان برآمد و دم‌به‌دم نفس‌های امید و حیات، تازه‌گشتند.

اهمیت جهانی رهبر اوجالان در چیست؟ در موفقیت در انجام طراحی سوسیالیستی است که رهبران و رهروان سوسیالیسم علمی تاکنون موفق به انجام آن نشده بودند و درست به همین سبب توطئه بین‌المللی در همان گسترده‌گی علیه رهبر اوجالان در سال ۱۹۹۹ صورت گرفت. نظام سرمایه‌داری جهانی و آمران پلشت آن پی به واقعیت ناگوار برده‌بودند، اما رهبران به اغمارفته سوسیالیسم علمی همچنان بیدار نشده‌اند و این، وضعیت ناگوار آنها از حیث تئوری و عملی را بخوبی نمایان می‌سازد. اهمیت ظهور رهبر اوجالان در این است که پس از هفت‌ونیم هزار سال، بالاخره انتظار بشریت برآورده شد و «**طراحی اصیل سوسیالیستی**» از حیث پارادایمی جامع بدست رهبر ملت‌های تحت ستم، صورت عینی، محسوس و عملی‌یافت. با کمال تأسف باید اذعان کرد که آمران نظام سرمایه با همه قدرت و پستی به بزرگ‌ترین توطئه علیه رهبر اوجالان که همانا برضد کل بشریت است، دست زده‌اند، اما هنوز سوسیالیست‌ها از خواب غفلت بیدار نشده‌اند. این خواب در هر سه حوزه اندیشگی سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک آنها را در عمقیت خود فروبرده.

این یک واقعیت است که به اندازه‌چپ‌گرایان سوسیالیست جهان، ضروریست که راست‌گرایان نیز به ژرفای موضوع طراحی ارمغانی رهبر اوجالان پی‌ببرند. بنابراین مسیر برون‌رفت از وضعیت کائوتیک جهان به سه نوآوری پارادایمی در هر سه حوزه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک نیاز دارد که با توجه به موضوع نگارش حاضر، اقتصاد به‌مثابه زیرساخت، بنیادی‌ترین مقوله است ولی مسیر آن قطعاً از مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک می‌گذرد. جرم چپ‌گرایان، ارتکاب به ریویونیسم و انتگراسیون در کل ساختار نظام سرمایه‌داری است که همانا عنوان «سوسیال دمکراسی» را بر آن نهاده‌اند. معنای آن، پذیرش برخی مبدهای نظام سرمایه و ایجاد یک **ساختار التقاطی** نامأنوس با ادغام سرمایه‌داری و سوسیالیسم است. قطع‌یقین، این دو نظام هرگز در یکجا جمع‌شدنی نیستند. نظام سرمایه، بگذریم از سوسیالیسم، با خوی و خصلت بشری شدیداً سر‌ناسازگاری و تضاددارد.

اقتصاد به‌مثابه زیرساخت جامعه، عالی‌ترین نمونه و عرصه برای اثبات این ایده می‌باشد که «سرمایه‌داری یک نظام ضدبشری است». حرف حساب سرمایه‌داری این است که «عمل معیشتی و امرار معاش رفاهمند بشریت صرفاً در صورت رقابت آزادانه مالی- پولی ممکن می‌گردد که در آن قدوقامت انسان‌ها از منظر میزان ثروت هیچگاه یک اندازه نباشد». این، تعبیر از تمایز فاحش طبقاتی و شدت و حدت تبعیض‌ها دارد. در گوشمان می‌خواند که بدون وجود تبعیض در ثروت و درآمد، تمایز و تفاوت در میزان سرمایه و حق دخل و تصرف در امورات تولید و مصرف، انجام عمل اقتصادی و معیشتی غیرممکن است. علم **پراگماتیسم** یا منفعت‌گرایی

بی‌رحمانه را نیز برای آن ابداع نموده. و اما طراحی‌های خصوصاً دوپست سال گذشته توان رهایی از زنجیرهای زنگار گرفته آن مبداهای فراگیر سرمایه‌داری را نداشته‌اند. همه طراحان سوسیالیست تاکنون در طراحی جوانب اقتصاد از قبیل نوع مالکیت، بازار، شیوه تولید، ساختار شرکت‌ها و بانک‌ها، نحوه مبادلات و ماهیت ارزش‌های مبادلاتی، فلسفه اقتصاد کلان، مدیریت سیاسی اقتصاد کلان و اینکه کدام ایدئولوژیک حاکم گردد و چگونه سردرگم‌مانده و به خطا رفته‌اند. حتی شیوه خصومت‌ورزی بر ضد نظام سرمایه‌دار را بلد نیستند. اثبات این مدعا، هشدارهای **کروپاتکین** به لنین در مورد طراحی‌های غلط‌انداز وی است. اینکه خصومت‌ورزی علیه نظام کاملاً منحوس سرمایه‌داری یک اصل گریزناپذیر است، درست، ولی نحوه خصومت شرط‌می‌باشد و هنر می‌خواهد. سرمایه‌داری از طریق اعمال قدرت اقتصادی صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی، اعمال زور تحریم‌های اقتصادی و اعمال سیاسی زورمدارانه روابط نابرابر، طی چند دهه است نظم نئولیبرالی را که اساساً همان لیبرالیسم کلاسیک است، بر جهان سلطه هژمونیک برقرار ساخته. لذا هیچ نظام و سازمان اقتصادی یارای گریز از چنگال‌های بی‌رحم او را ندارد. ایران که داعیه رقابت هژمونیک علیه غرب را دارد، امروزه به مرحله رویارویی نظامی‌پاگذاشته و آماده‌باش آمریکا-ایران برای یک جنگ احتمالی، هر دو طرف را در مفاک بحران‌های خردکننده اقتصادی فروبرده. وضعیت گردستان و ملت‌گرد که در این اثنا با فشارهای هر دو قدرت روبرو هستند، مستلزم خارج‌شدن از هر نوع برنامه سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک منتسب به طرفین است. این خروج، ملت‌گرد را طبیعتاً در موقعیت خط سوم قرار داده. هرچند وزنه سنگین این مبارزه را سیاست تشکیل می‌دهد، ولی رهیافت اقتصادی بدیل نیز شرط عدم وابستگی به نظام‌های جهانی و ایرانی است. در هر صورت، ساخت خودگردان، معقول‌ترین راهکار برای این کار است. اما خطری که این ساخت خودگردان را در کمین می‌اندازد، معمولاً سیاست‌های اقتصادی تحمیلی جهانی و ایرانی می‌باشد. بعد اقتصاد در ملت دمکراتیک که رهبر او جلالان بر ساخت نموده‌اند، متناسب با مبداهای مبارزاتی سیاسی چپ‌نش شده. تمامی مفاهیم مالکیت، بازار، کار، مزد، سهم، تولید، مصرف، اکولوژی، صنعت و همه موضوعات شرکت، بانک، بودجه، مالیات، نحوه مبادله، تجارت، اکونومیسم، سیاست مالی-پولی و سایر موضوعات کلیدی در زیرساخت اقتصاد که در بدن و روح کنفدرالیسم و ملت دمکراتیک ساختاربندی نوین شده‌اند، اصلاً شبیه به هیچکدام از نظام‌های جهانی و ایرانی نیست. حتی یک ابداع جدید هم نیست بلکه از بطن و متن تاریخ استخراج گردانده شده‌اند. پس بنابراین، حال که بحث از وجود آلترناتیو مناسب برای نظام سرمایه‌داری است، موضوعیت یافتن یک ایده آل انسانی با خاستگاه برابر و آزاد، اولویت برنامه می‌باشد. توجه اصلی به نظام کمونی

و کمونال است ولی به تنوعات در ساختار اقتصاد و تکثر علایق و سلايق بشری در خصوص کمونالی و خصوصی بودن مالکیت ثروت و درآمد، نیز التفات می‌شود. تضاد عمیق جامعه بشری از حیث اقتصاد زیرساخت، عطش متفاوت افراد و اشخاص به دو نوع مالکیت خصوصی و اشتراکی است. برخی مالکیت خصوصی و برخی، نوع اشتراکی را ترجیح می‌دهند که این علایق با توجه به بستر سیاسی‌ای که در آن قرار دارند، شکل می‌گیرد. تاریخ، هزاران سال اثبات کرده که اگر محیط سیاسی و ایدئولوژیک بخوبی هموار گردانده‌شود، همه ابناء بشر گرایش طبیعی به نوع مالکیت و حیات کمونی و اشتراکی خواهند داشت. این اصل بشری بصورت شدید تنها در ۴۰۰ سال گذشته بصورت عام و پس از انقلاب صنعتی و به قول خود آنها در پی تقسیم کار، به چالش کشیده‌شده و مالکیت خصوصی بر ضد مالکیت اشتراکی به مثابه یک حق جعل گشته و تحریک گردانده می‌شود. فردپرستی و خصوصی‌گرایی در اقتصاد و معیشت که در همه ادوار جوامع از آنها متنفر و گریزان بوده‌اند، امروزه چون یک حقیقت ناب ولی با کمال دورویی و عوام‌فریبانه به خورد جوامع داده می‌شوند.

نمونه بارز جعل حقیقت، «خودگردانی شوراهای کارگری» در اوایل انقلاب ۵۷ ایران است. مسلماً مشروطه نتوانست به خاستگاه یک اقتصاد کمونال مبدل گردد و حتی قوانین لیبرالی غرب را اقتباس و تحمیل کرد، اما در یک سیر متضاد، در لایه‌های زیرین جنبش، مبارزات کارگری برجوشید و بالاخره در سال ۱۳۵۷ ش به ثمر نشست. شوراهای خودمدیر، تمامی امورات تولید، مصرف، خدمات و فروش را بدون دخالت دولت تنظیم می‌کردند. زیرا در اوان انقلاب، هنوز دولت جدید به تثبیت سیاسی قدرت نرسیده بود و صاحبان کارخانجات و سرمایه‌داران به خارج از کشور فرار کرده بودند. رژیم خمینی به محض تثبیت قدرت، از همه کارگران سلب مدیریت کرد و با مصادره کارخانجات و طی تدوین قوانین «اقتصاد ملی» خود بر ضد «اقتصاد کمونی و شورایی» کارگران، وضعیت را به حالت سرمایه‌داری پهلوی بازگرداند. سپس با آغاز خصوصی‌سازی دوران رفسنجانی و تحکم نظام نئولیبرالی دوره روحانی، آخرین میخ‌های سرمایه‌داری را بر تابوت جامعه زد.

خلع ید از شوراهای در ایران، یک کودتای سرمایه‌داری بر ضد انقلاب مردمی بود که عنوان جعلی «انقلاب اسلامی» بر آن نهادند. اینکه استفاده ابزاری از دین اسلام می‌شود، شکی نیست، ولی یقیناً این تنها رژیم خمینی نبود که به این اقدام سیاسی دست زد، احزاب چپ‌گرا و کمونیستی نیز از هر طیف و جریانی در کمال غفلت و بی‌کفایتی به بزرگترین حامی رژیم در تثبیت قدرت مبدل شدند که تاوان آن را با تصفیه‌شدن دادند.

سیاست «ملی‌سازی» خمینی نه تنها به اقتصاد و معیشت ملت گرد بلکه به مبارزات سیاسی-

ایدئولوژیک آن نیز ضربه زد و سرکوب ساخت. اقتصاد در سراسر ایران به مجرد پیدایش سرمایه‌داری وابسته در ایران در هیأت سرمایه‌داری دولتی- مالی ایرانی در سال ۲۰۲۱ به یک مافیای اقتصادی متحول گشته که تولید انبوه و مصرف انبوه با تولید انحصاری و توزیع دولتی در آن، با هدف برقراری سلطه سیاسی در شرق گُردستان بازتاب یافته. تولید و مصرف انبوه در تهران ولی محرومیت گُردستان از آن دو، مطابق برنامه‌های درازمدت و به نحو تدریجی انجام می‌گیرد. پس آلترناتیو این نظام توحش بایستی بسیار نیرومندانه ظهور کند. زیرا بدیل‌های چهل سال گذشته چنان ضعیف برآمدند که در یک حرکت کوچک رژیم، تارومار گشتند. ظهور نیرومندانه پُژاک، اما نمایانگر یک برنامه منسجم متکی بر قوی‌ترین آلترناتیو است که بصورت یک پارادایم جامع طلوع کرده و متوجه تمامی جوانب سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک هست.

پُژاک و کودار در مسیر پرفراز و نشیب مبارزات آزادیخواهی، صرفاً به نظام سلطه جمهوری ولایی نمی‌نگرند، بلکه تا ادوار تاریخی جامعه طبیعی، برده‌داری، فئودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیسم علمی را آنالیز نموده و آنچه بدان همت می‌گمارند، احیای نظم حقیقی اقتصاد است نه جعل ساختار. اقتصاد را تولید به هر شیوه دلخواه، مبادله، تجارت و خدمات با هر مرام و سلیقه یا هوس سلطه‌گرانه نمی‌دانند بلکه چیزی تلقی می‌کنند که در آن، ساختار بازاری، پولی و مالی قدرت‌محور نباشد. بر رفع نظام‌مند نیازها مبتنی بر مالکیت اشتراکی که دانش‌بنیان ولی اکولوژیک است، می‌کوشند و وجود انسان را با ارزش‌تر از مفاهیم تولید، کار، سود و رابطه تجاری قلمداد می‌نماید. پُژاک امروزه در شرق گُردستان و ایران، درصدد است با یک ساختار کمونال اشتراکی و تحت مالکیت عمومی، چهار شیوه تولید موجود را تغییر دهد: **شیوه‌های شبانکاری، روستایی، شهری سنتی و شهری صنعتی- مالی.**

سرمایه‌داری صنعتی و مالی در هر نظامی که باشد، شیوه‌های تولیدی متنوع را تحت فشارهای خردکننده خود و انحصارات سلطه‌طلبانه، اضمحلال می‌نمایند. هر نوع صنعتی و مکانیزه کردن کشاورزی و دامداری در نظام سرمایه نیز به قصد تولید محصول پولی و تجاری بصورت انبوه انجام می‌گیرد که قطعاً تخریبات جبران‌ناپذیر زیست‌محیطی را به همراه می‌آورد. تعدیل و تحدید ساختار سرطانی سرمایه‌داری و خارج گرداندن شیوه‌های تولید از مدار سرمایه‌داری، از اولویت‌های کمونی‌سازی برضد ملی‌سازی سیاسی- دولتی است. در شرق گُردستان به موجب تداوم سیاست‌های نسل‌کشی، همه شیوه‌های تولید تحت برنامه‌های استثماری پیش‌می‌رود نه اقتصادی و در نگارش حاضر، تاریخ نظام‌های استثماری مورد تحلیل قرار گرفت. با توجه به اینکه رشته کوه عظیم زاگرس از شمال تا جنوب، شرق گُردستان را فراگرفته، همه شیوه‌های تولید به

یمن منابع طبیعی غنی، اراضی و آب‌وهوای متنوع، هر نیاز اجتماعی را قویا برآورده می‌سازد. این اوضاع و موقعیت‌های سیاسی آن، مستلزم تدوین برنامه‌های پارادایمی در زمینه دگرگونی ریشه‌ای حوزه اقتصاد است. برنامه پژاک نیز نه تقلید از نظام‌های معمولی جهانی و ایرانی است و نه شبیه برنامه‌های جنبش‌های کثیر ایرانی و کردستانی. شاخصه متمایز آن در درجه نخست نیز وارونه‌سازی هرم مدیریت اقتصادی و حذف دولت از رأس آن می‌باشد. شرط بنیادین پژاک، جایگزین نمودن مدیریت کمونال-کنفدرال بجای هر دو مدیریت سلطه دولتی و خصوصی است. دولتی کردن و خصوصی‌سازی را دو رهیافت نابودگر جامعه مدنی و بنیان‌های معیشت قلمداد می‌نماید. این حد از وضوح در برنامه بایستی هرگونه شک و تردید و یا ابهامی را از اذهان پاک کند. مسلماً با این روند تحول علمی نیز برخورد دمکراتیک دارد و ایدئولوژی خاص خود را تحمیل نمی‌کند زیرا رعایت حقوق طبیعی خلق‌ها و شیوه‌های صحیح احیای آن حقوق توأم با رفع نیازها، عینی‌ترین و ملموس‌ترین شکل متمرکز ایدئولوژی مساوات‌طلب و آزادخواهانه پژاک است.

نوروز ۲۰۲۱

منابع و مأخذ:

* مانیفست تمدن دمکراتیک - رهبر عبدالله اوجالان

* منابع تاریخ جامع کردستان و ایران



اقتصاد به مثابه زیرساخت اساسی در جامعه دربردارنده مفاهیم متعدد، اصطلاحات و موضوعات پر جزئیات است که همیشه در یک ساختار محبوس گردانده می شود. بدون شک هیچ نظام و رژیم اقتصادی، بدون ساختار، قاعده و روش خاص خود نمی تواند وجود داشته باشد و دوام بیاورد. علی الساناس، ساختار، قاعده و روش تحمیل گر بسیاری، قواعد خبری نیز هست لذا نظام موجود بایستی کارا کتری داشته باشد که متکی بر بسیاری نرم ها و پارامترهای منعطف، ویژگی سیالیت و سرزندگی به خود ببخشد. معمولانمی توان اقتصاد و معیشت جوامع را اسیر برخی قوانین خشن و اجباری ساخت و یا مدیریتی را از خارج بر آن، تحمیل نمود.

